



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پیام ہامی قرآنی

سید وودہ پیام قرآنی

نیدلینسنی بہارہانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیامهای قرآنی با بیان اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

محمد حسینی بهارانچی

ناشر چاپی:

نقش نگین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۱۱ | پیامهای قرآنی با بیان اهل بیت علیهم السلام |
| ۱۱ | مشخصات کتاب |
| ۱۱ | اشاره |
| ۱۵ | خطبه الکتاب |
| ۱۶ | پیشگفتار |
| ۱۸ | پیام های اعتقادی |
| ۱۸ | اشاره |
| ۱۹ | پیام (۱) راهنمایی عقول انسان ها |
| ۳۶ | پیام (۲) توجه به نظام حکمت |
| ۳۹ | پیام (۳) نگاه به آفرینش |
| ۴۳ | پیام (۴) صفات خدا |
| ۴۶ | پیام (۵) شناخت خدا |
| ۴۹ | پیام (۶) خلقت موجودات |
| ۵۱ | پیام (۷) راه خداشناسی |
| ۵۳ | پیام (۸) درخواست هدایت از خداوند |
| ۵۶ | پیام (۹) ایمان و اسلام |
| ۵۸ | پیام (۱۰) شناخت و هدایت |
| ۶۲ | پیام (۱۱) فضل و رحمت خداوند |
| ۶۶ | پیام (۱۲) اسرار انسان ها |
| ۶۹ | پیام (۱۳) ولی امر مسلمین |
| ۷۴ | پیام (۱۴) ولایت خدا و ولایت طاغوت |
| ۷۷ | پیام (۱۵) رابطه |
| ۷۹ | پیام (۱۶) امامت و رهبری |

- پیام (۱۷) اعتقاد صحیح ۸۲
- پیام (۱۸) مراجعه به طاغوت ۸۴
- پیام (۱۹) شادی مؤمن ۸۸
- پیام (۲۰) وحدت مسلمین ۸۹
- پیام (۲۱) رمز وحدت مسلمین ۹۱
- پیام (۲۲) دو محبت در یک قلب ۹۳
- پیام (۲۳) اصحاب یمین ۹۵
- پیام (۲۴) قیام حضرت مهدی علیه السلام ۹۷
- پیام (۲۵) یاد مرگ و قیامت ۱۰۱
- پیام (۲۶) هراس از قیامت ۱۰۶
- پیام (۲۷) تکبر و تواضع ۱۱۳
- پیام (۲۸) وعده های الهی خواهد آمد ۱۱۷
- پیام (۲۹) توشه قیامت ۱۲۱
- پیام (۳۰) احوال ستمگران در قیامت ۱۲۴
- پیام (۳۱) عبور از صراط ۱۲۸
- پیام (۳۲) شرط دخول بهشت ۱۳۰
- پیام (۳۳) اطاعت و فرمانبرداری ۱۳۴
- پیام (۳۴) پیامدهای اعمال ۱۳۶
- پیام (۳۵) حساب قیامت ۱۴۳
- پیام (۳۶) مقام شهدا ۱۴۵
- پیام (۳۷) توبه و بازگشت به خدا ۱۴۹
- پیام (۳۸) خداوند توابین را دوست می دارد ۱۵۱
- پیام (۳۹) عزت دنیا و آخرت ۱۵۷
- پیام (۴۰) تقوا؛ معیار ارزش ۱۶۰
- پیام (۴۱) ارزش تقوا ۱۶۲
- پیام (۴۲) بهترین توشه آخرت ۱۶۴

- پیام (۴۳) تقوا و بهشت ۱۶۹
- پیام (۴۴) بهای بهشت ۱۷۳
- پیام (۴۵) نعمت های بهشتی ۱۷۷
- پیام های اخلاقی ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- پیام (۴۶) تزکیه نفس ۱۸۴
- پیام (۴۷) خلق نیک رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۸۶
- پیام (۴۸) عدالت و احسان ۱۹۰
- پیام (۴۹) عدالت و تقوا ۲۰۰
- پیام (۵۰) سخن استوار ۲۰۳
- پیام (۵۱) شیوه دعوت الی الله ۲۰۷
- پیام (۵۲) فتنه های کور ۲۱۵
- پیام (۵۳) اهل نجات ۲۱۸
- پیام (۵۴) گفتگوهای نیک و بد ۲۲۰
- پیام (۵۵) سخن نیک و گمان نیک ۲۲۲
- پیام (۵۶) عفو و گذشت ۲۲۴
- پیام (۵۷) احسان به پدر و مادر ۲۳۰
- پیام (۵۸) مراتب احسان ۲۳۸
- پیام (۵۹) پیمان های متقابل ۲۴۲
- پیام (۶۰) آثار و لوازم اعمال ۲۴۶
- پیام (۶۱) عفو و گذشت ۲۴۸
- پیام (۶۲) پاداش صبر و شکیبایی ۲۵۱
- پیام (۶۳) سخریه و ملامت ۲۵۵
- پیام (۶۴) بدگمانی و تجسس ۲۵۷
- پیام (۶۵) غیبت و بدگویی ۲۵۹
- پیام (۶۶) نگاه های حرام ۲۶۱

- پیام (۶۷) فریب شیطان ۲۶۵
- پیام (۶۸) پناه بردن به خدا ۲۶۹
- پیام های عبادی ۲۷۳
- اشاره ۲۷۳
- پیام (۶۹) اسماء الحسنی ۲۷۴
- پیام (۷۰) اجابت دعا ۲۹۱
- پیام (۷۱) علل تأخیر استجابت دعا ۲۹۹
- پیام (۷۲) پایان علم و دانش ۳۰۴
- پیام (۷۳) یاد خدا ۳۰۹
- پیام (۷۴) خدا را فراوان یاد کنید ۳۱۳
- پیام (۷۵) سبقت به کار خیر ۳۱۵
- پیام (۷۶) انفاق نیکو ۳۱۸
- پیام (۷۷) قرض نیکو ۳۲۲
- پیام (۷۸) در کلاس نیکان ۳۲۶
- پیام (۷۹) فرق بین صدقه و ربا ۳۳۰
- پیام (۸۰) آداب ملاقات و محضر الهی ۳۳۴
- پیام (۸۱) اقامه نماز ۳۳۶
- پیام (۸۲) ارزش تفکر در آیات الهی ۳۴۱
- پیام (۸۳) کعبه؛ نخستین خانه خدا در روی زمین ۳۴۵
- پیام (۸۴) احسان به مردم ۳۴۸
- پیام (۸۵) تدبیر در قرآن ۳۵۲
- پیام های حقوقی ۳۵۵
- اشاره ۳۵۵
- پیام (۸۶) احترام متقابل ۳۵۶
- پیام (۸۷) آداب مجالس ۳۶۱
- پیام (۸۸) امانتداری ۳۶۵

- پیام (۸۹) امر به معروف و نهی از منکر ۳۶۸
- پیام (۹۰) آزار مردم ۳۷۳
- پیام (۹۱) پای بندی به عهد و پیمان ۳۷۶
- پیام (۹۲) مشورت، توکل، تصمیم ۳۷۸
- پیام (۹۳) تعاون بر نیکی و تقوی ۳۸۰
- پیام (۹۴) بررسی و تحقیق ۳۸۲
- پیام (۹۵) برادری در اسلام ۳۸۴
- پیام (۹۶) ازدواج و برکت زندگی ۳۸۷
- پیام (۹۷) موقعیت زن و مرد ۳۹۰
- پیام (۹۸) نشوز زنها ۳۹۴
- پیام (۹۹) کتابت و ثبت دین ۳۹۷
- پیام های اقتصادی ۳۹۹
- اشاره ۳۹۹
- پیام (۱۰۰) تأمین سرمایه آخرت ۴۰۰
- پیام (۱۰۱) اقتصاد در مصرف ۴۰۴
- پیام (۱۰۲) اقتصاد در خوردن و آشامیدن ۴۰۸
- پیام (۱۰۳) حلال و حرام ۴۱۰
- پیام (۱۰۴) درآمدهای حرام ۴۱۴
- پیام (۱۰۵) اثر خیانت در قیامت ۴۱۶
- پیام (۱۰۶) ربا و صدقه ۴۲۳
- پیام (۱۰۷) طیب و پلید ۴۲۵
- پیام (۱۰۸) تأثیر نام خدا ۴۲۸
- پیام (۱۰۹) نگاه مؤمن به دنیا ۴۳۱
- پیام (۱۱۰) وعده خدا و وعده شیطان ۴۳۴
- پیام (۱۱۱) بخل و طمع ۴۳۷
- پیام (۱۱۲) انتخاب صحیح ۴۴۳

پیام (۱۱۳) خطر دنیا پرستی ----- ۴۴۹

درباره مرکز ----- ۴۵۳

پیامهای قرآنی با بیان اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی، محمد، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: پیامهای قرآنی با بیان اهل بیت علیهم السلام / محمد حسینی بهارانچی.

مشخصات نشر: اصفهان: نقش نگین، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۴۱۶ص.

شابک: ۷۵۰۰۰ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۱۶-۴۸-۰

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: اسلام -- مسائل متفرقه

موضوع: اخلاق اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۱BP/ح ۵۳۴ پ ۹ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۰۲۳۱۷

ص: ۱

اشاره

عليهم السلام

سید محمد حسینی بهارانچی

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الإنسان من طين ثم جعله نطفه فيقرار مكين ثم سواها و صورها فأحسن صورها فتبارك الله أحسن الخالقين ثم هداه إلى صراط مستقيم و جعله سميعا و بصيرا ليكون إما شاكرا و إما كفورا ثم أرسل له رسلا مبشرين و منذرين ليحيى من حى عن بينه و يهلك من هلك عن بينه و قال سبحانه: «و ما كنا معذبين حتى نبعث رسولا» و قد بين الرسل ما حمل إليهم من التبشير و التنذير و العبر و الحكم و القصص و المواعظ و الآيات بما لا مزيد عليه فأتوا الحجة على الناس و أوضحوا لهم كل خير و شرّ و كل صلاح و فساد لئلا يكون للناس عليهم حجة و قال نبينا صلى الله عليه و آله: «أيها الناس إني لم ادع شيئا يقربكم إلى الجنة و يبعدكم من النار إلا و قد نبأتكم به. ألا و إنّ روح القدس [قد] نفث في روعى و أخبرنى أن لاتموت نفس حتى تستكمل رزقها، فاتقوا الله عزّوجلّ و أجمعوا في الطلب، و لا يحملنكم استبطاء شىء من الرزق أن تطلبوه بمعصية الله عزّوجلّ فإنه لا ينال ما عند الله جلّ اسمه إلا بطاعته». (الكافي، ج ٥، ٨٣)

و صلوات الله و سلامه على خاتم النبيين و على وصيه على أمير المؤمنين و على أولاده و عترته الأئمة الهادين المهديين العذرين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا و بين النبي صلى الله عليه و آله فضلهم و أوصى الناس بهم فقال: «لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى» و قال صلى الله عليه و آله: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتى أهل بيتى ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى أبدا» و صلوات الله على خاتم الأوصياء الحجة بن الحسن المهديّ عجل الله فيفرجه الشريف الذي بيمنه رزق الورى و بوجوده ثبتت الأرض و السماء و لولاه لساخت الأرض بأهلها جعلنا الله من أعوانه و أنصاره و شيعته و الذابين عنه و المسارعين لخدمته. آمين رب العالمين.

هدف از این نوشتار این بوده که پیام های مهم و حساس قرآن همواره در اذهان بندگان خدا مجسم باشد و قرآن که بهترین سخن نورانی و وحی الهی است، راهنما و هادی همگان قرار گیرد. برای مثال اگر ما برای مردم سخن می گوئیم به یاد آیه «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» باشیم و همچنین به یاد آیه «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» و آیه «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ» باشیم و اگر در خلوت، کاری را انجام می دهیم به یاد آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» و آیه «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» بیاییم و یا اگر بین ما نزاع و اختلافی رخ داد به یاد آیه «وَلَا تَنَازَعُوا فِتْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» و آیه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» بیفتیم و همواره تیرهای زیبای قرآن در همه زمینه ها به یاد ما باشد و ما در همه احوال و امور زندگی، از مسائل اخلاقی و اعتقادی و عرفانی قرآن استفاده کنیم و در هر زمینه ای سخن قرآن را بدانیم و به دیگران نیز منتقل نماییم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پایان عمر شریف خود فرمود: «بعد از من از کتاب خدا و اهل بیت من پیروی نمایید و به آنان تمسک جوئید تا هرگز گمراه نشوید.» از این رو با پیشنهاد برخی از دوستان از اول تا آخر قرآن را نگاه کردم و آیاتی که حاوی پیام بود را نوشتم و برای تفسیر آنها از سخنان معصومین علیهم السلام استفاده کردم تا هم از تفسیر به رأی دوری جسته باشم و هم از عدل قرآن که عترت و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند جدا نشده باشم و برای سهولت خوانندگان آیات را در بخش های: اعتقادی، اخلاقی، عبادی، حقوقی و اقتصادی تنظیم کردم. به این امید که همه دوستان اهل بیت علیهم السلام از آن استفاده کنند و گویندگان و روحانیون محترم نیز به وسیله آن مردم را

هدایت نمایند. یادآوری می شود که پیام ها مطابق عدد سوره های قرآن یکصد و چهارده پیام می باشد.

خادم اهل البیت علیهم السلام

سید محمدحسین بهارانچی

ص: ۷

پیام (۱) راهنمایی عقول انسان ها

«سُنْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ» (فَصَلَتْ / ۵۳)

به زودی نشانه های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دل هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حَقّ است.

تفسیر:

آیات و نشانه های خداشناسی فراوان و غیرقابل شمارش است به گونه ای که انسان به هر موجودی بنگرد، به علم و حکمت و قدرت خداوند پی می برد. در وجود خود انسان نیز نشانه های خداشناسی فراوان دیده می شود جز این که هر کسی توجه به آن ندارد و یا قدرت تفکر و بینش او محدود است و اسرار خلقت را نمی فهمد. از این رو لازم است برای راهنمایی اندیشه ها و رسیدن به اسرار خلقت از آیات قرآن و سخنان بزرگان دین استفاده گردد تا عقل ها رشد خود را بیابند و به اسرار عالم پی ببرند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از آیات در آیه فوق خسف زمین و مسخ مردم و قذف عذاب می باشد. راوی گوید: گفتم: مقصود از «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ» چیست؟ فرمود: از این بگذر، چرا که آن مربوط به قیام حضرت مهدی علیه السلام می باشد. (۱)

ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام نسبت به آیه فوق سؤال نمودم، فرمود: آیتی که خداوند از انفس به آنان نشان می دهد، مسخ مردم است و آیات آفاقی این است که اوضاع عالم برای آنان دگرگون می شود و در آن هنگام قدرت خدا را مشاهده می نمایند. ابوبصیر می گوید: گفتم: مقصود از «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ» چیست؟ فرمود: مقصود از آن قیام حضرت مهدی علیه السلام

=====

۱ فی الکافی عن ابي عبد الله عليه السلام في هذه الآية قال: خسف و مسخ و قذف قال: قلت: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ»؟ قال: دع ذا، ذاك قیام القائم. (الکافی، ج ۸، ۱۶۶)

ص: ۹

است که تقدیر مسلّم الهی است و مردم آن را مشاهده خواهند نمود. (۱)

ابوحمزّه ثمالی می گوید: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه فوق فرمود: مراد از آیات، فتنه های روی زمین و مسخ دشمنان خدا می باشد. (۲)

نشانه های خدانشناسی در سخنان امام صادق علیه السلام

اثبات وجود و یگانگی ذات مقدس الهی

امام صادق علیه السلام در سخنان خود برای مفضل بن عمر جعفی کوفی، یکی از یاران خود، استدلال های فراوانی بر وجود خداوند و یگانگی او اقامه فروده است مفضل کسی بود که همانند بعضی از اصحاب دیگر امام صادق علیه السلام بین علم و عمل جمع نموده بود. مفضل رساله دیگری نیز به نام «اهلیلجه» به صورت مکتوب از امام صادق علیه السلام نقل نموده است. حدیث مفضل و رساله اهلیلجه به صورت مقطوع السند نقل گردیده، لکن متن آنها با صدای روشن می گوید: این سخنان جز از معصوم علیه السلام صادر نشده است و اگر بنای این کتاب بر اختصار نبود همه این دو رساله را با توضیحات لازم نقل می نمودیم، ولی ناچاریم تنها بخش هایی از این دو رساله را در این کتاب نقل کنیم.

بخش هایی از توحید مفضل

روزی مفضل در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابن ابی العوجای ملحد و شخص دیگری که در کنار او بود شنید که آنان درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله با یکدیگر صحبت دارند و از سخنان حکمت آمیز او تعجب می کنند. تا این که سخنان آنان به وجود ذات مقدس الهی کشیده شد و ابن ابی العوجاء وجود خدا را انکار نمود و با خیال بافی گفت: موجودات عالم خود به خود به وجود آمده اند. مفضل [که مردی مؤمن و موحد بود] سخت برآشفته و نتوانست خود را کنترل نماید و

=====

۱ و فيه عن أبي بصير عنه عليه السلام قال: سألته عن قول الله تبارك و تعالی: «سَيُنزِئُهُمْ آيَاتِنَا...» قال: نريهم أنفسهم المسخ، و نريهم في الآفاق انتقاض الآفاق عليهم فيرون قدره الله عزوجل في أنفسهم و في الآفاق، قلت له: «حتى يتبين لهم أنه الحق»؟ قال: خروج القائم هو الحق عند الله عزوجل تراه الخلق لا بُدَّ منه. (الكافي، ج ۸، ۳۸۱)

۲ و في إرشاد المفيد... عن أبي الحسن موسى عليه السلام في هذه الآية: قال: الفتن في آفاق الأرض، و المسخ في أعداء الحق. (تفسير نور الثقلين، ج ۴، ۵۵۶ الارشاد، ج ۲، ۳۷۳)

از خشمی که پیدا کرده بود شروع به سب و دشنام به ابن ابی العوجاء نمود. مفضل پس از مناظره ای که بین او و ابن ابی العوجاء رخ داد برخاست و نزد امام صادق علیه السلام رفت، در حالی که آثار حزن و اندوه از او ظاهر گردیده بود و از کفر و بی دینی امثال ابن ابی العوجا بین مسلمانان تعجب نموده بود. امام صادق علیه السلام چون این حالت را از مفضل دید و سخنان او را شنید، فرمود:

«من اسرار آفرینش را در خلقت عالم و درندگان و چهارپایان و پرندگان و حیوانات کوچک و هر صاحب روحی از حیوانات و گیاهان و درختان میوه دار و غیر آن و سبزیجات مأكول و غیر مأكول برای تو بیان خواهم نمود؛ به گونه ای که هر صاحب عقلی از آن عبرت پیدا کند و دل های مؤمنین آرامش یابد و افراد ملحد و کافر در آن متحیر بمانند. بدین منظور تو باید فردا اول صبح نزد من بیایی.»

امام صادق علیه السلام در سخنان خود برای مفضل با بیانی روشن حجت را تمام نمود و هر شبهه ای را برطرف کرد و راهی برای شک و تردید باقی نگذارد و چنان عجایب خلقت خدا را آشکار ساخت که هر صاحب دانشی به حیرت افتاد و عقل ها مدهوش گردید و چنان اسرار و حکمت های الهی را در خلقت عالم روشن ساخت که جز او که دارای علوم الهیه بود کسی قدرت بیان آن را نداشت، و ما هر چه خواستیم از بین این سخنان فصول و بخش هایی را انتخاب و برخی از این عبارات زیبا را جدا نماییم نتوانستیم؛ چرا که همه آنها در نهایت زیبایی بود و اگر می خواستیم از هر باغستان و گلستانی گلی بچینیم امکان پذیر نبود؛ زیرا همه آنها در زیبایی یکسان بود. پس چاره ای جز این ندیدیم که هر فصلی را شروع کنیم و به برخی از اسرار آن اشاره نماییم و آن چهار فصل است:

فصل اول از درس های امام صادق علیه السلام در خداشناسی

امام صادق علیه السلام پس از بیان این که افراد کافر در حقیقت کوری باطنی دارند و به همین علت از نظام دقیق و عجیب آفرینش پی به مدبر و خالق آن نمی برند به مفضل فرمود: «ما سخن خود را از خلقت و آفرینش انسان شروع می کنیم. پس تو از آن درس بگیر.»

سپس فرمود: «نخستین مرحله خلقت انسان تدبیر خداوند است درباره جنینی که در رحم قرار می گیرد و در زیر سه حجاب و ظلمت قرار دارد: ظلمت شکم، ظلمت رحم، ظلمت مشیمه. معلوم است که انسان در زیر این سه حجاب و ظلمت نمی تواند هیچ تدبیری نسبت به غذای خود و جلوگیری از آفت و بلا داشته باشد، بلکه او هیچ قدرتی برای جلب منفعت و یا دفع ضرر

از خود ندارد. بلکه او همانند گیاهی که برای ادامه حیات خود از آب استفاده می کند همواره از خون حیض تغذیه می نماید تا خلقت او کامل و بدن او استحکام و پوست بدن او نیرومند شود و بتواند در مقابل هوا قرار گیرد و چشم او نیز نیرو پیدا کند و بتواند در مقابل نور قرار گیرد. [در این حال، یکباره درد زایمان بر مادر او مستولی می گردد و به ناچار از رحم مادر خارج می شود و چون قدم به دنیا می گذارد همان خون حیض تبدیل به شیر می گردد و در پستان مادر قرار می گیرد و غذای مناسبی برای او خواهد بود] عجیب این است که یکباره رنگ و طعم خون حیض تغییر می کند و غذایی مناسب حال نوزاد می گردد [تا هر وقت نیاز داشت از آن استفاده کند.

از سویی، هنگامی که نوزاد به دنیا می آید لب های خود را حرکت می دهد و به جستجوی آن می رود و پستان های مادر را مانند دو مشک کوچک به سینه او آویزان می یابد و تا زمانی که بدن او نیازمند به آن می باشد از آن تغذیه می نماید. و هنگامی که بدن او نیرومند و قوی می گردد در دهان او دندان می روید تا بتواند از غذاهای دیگر استفاده کند و چون به سن بلوغ و رشد می رسد، اگر پسر باشد، به نشانه مردانگی و عزت مو در صورت او می روید که آن نشانه خارج شدن از صباوت و بچگی و شباهت نداشتن به زن هاست؛ و اگر دختر باشد، صورت او به همان حالت اول باقی می ماند و مو در آن نمی روید تا طراوت و زیبایی او باقی بماند و سبب رغبت و تحریک مردان به او شود و نسل بنی آدم باقی بماند.

ای مفضل تو در احوال یاد شده انسان به دقت بنگر و بیندیش که آیا امکان دارد مراحل گذشته بدون تدبیر مدبر حکیم و دانا و توانایی انجام گرفته باشد؟ و صانع و خالق و مدبر حکیمی نداشته باشد؟ آیا اگر این جنین در رحم مادر از آن خون تغذیه نمی کرد، همانند گیاهی که آب به او نرسد، خشک نمی شد؟ و یا اگر درد مخاض او را از شکم مادر در وقت خود بیرون نمی فرستاد آن جا محل دفن او نمی بود؟ و یا اگر پس از به دنیا آمدن شیر مادر مناسب طبع او نمی بود به سبب گرسنگی نمی مرد؟ و یا اگر از غذاهای دیگر که مناسب طبع او نبود استفاده می کرد انواع نارسایی ها برای او رخ نمی داد؟

و اگر در وقت لازم دندان در دهان او نمی رویید برای خوردن غذاها به زحمت نمی افتاد؟ و اگر [همیشه] از همان شیر مادر استفاده می کرد سبب ناتوانی خود و گرفتاری مادر نسبت به تربیت بقیه فرزندان نمی شد؟

و یا اگر در وقت خود مو در صورت او نمی رویید به هیئت بچه ها و زن ها باقی نمی ماند؟ و وقار و بزرگی از او سلب نمی گردید؟

تو فکر می کنی چه کسی پیای نیازه‌های گوناگون او را در وقت خود تأمین نموده است؟ آیا تأمین این نیازها جز از ناحیه آن کسی است که او را از نطفه آفرید و سپس مراحل خلقت او را با تدبیر کامل سپری نمود؟ آیا طبیعت بدون شعور می تواند چنین تدبیری را انجام دهد؟ اگر چنین باشد باید گفت: طبیعت از تقدیر و عمد قوی تر خواهد بود؛ چرا که طبیعت بی شعور ضد تدبیر و شعور است و اگر کسی چنین حرفی را بزند بسیار زشت و جاهلانه خواهد بود؛ (تعالی الله عما یقول الملحدون علوا کبیرا).

نگارنده گوید: اگر عمل بدون تدبیر انجام گیرد ما شاهد خرابی و زیان آن خواهیم بود. برای مثال، اگر شما آب را به مزرعه ای روانه کنی، ولی آن را به قسمت های گوناگون آن نرسانی، آیا همه آن مزرعه به دقت سیرآب می شود؟ و آیا اگر بذر را به دقت در تمام مزرعه نپاشی در همه جای آن به طور منظم می روید؟ و آیا اگر نجار بدون نظم [و نقشه] مقداری چوب را کنار هم قرار دهد به شکل کرسی و یا درب و امثال آن درمی آید؟

امام صادق علیه السلام سپس فرمود: «اگر فرزند هنگامی که از مادر متولد می شود دارای عقل و فهم باشد چون یکباره وارد این عالم می گردد متحیر و مدهوش خواهد گردید، زیرا یکباره صورت های مختلف موجوداتی مانند حیوانات و پرندگان و چیزهای دیگر را مشاهده می کند که تاکنون ندیده بوده است. از این رو، [ممکن است] عالم را انکار کند و پی به مدبر آن نبرد. برای مثال اگر شخصی را از شهری به شهر دیگری که زبان دیگری دارند، ببرند اگر حتی شخص عاقلی هم باشد، حیران می شود و به زودی نمی تواند آداب و زبان اهل آن شهر را فراگیرد. برخلاف این که اگر بچه ای می بود و هنوز رشد عقلی پیدا نکرده بود به سرعت زبان و آداب آن دیار را فرا می گرفت.

وانگهی اگر بچه از وقت ولادت عاقل و دانا می بود و می دید که او را در کهنه می پیچند و در آغوش می گیرند و پستان به دهان او می گذارند و در گهواره می خوابانند. احساس ناراحتی و حقارت می نمود. در حالی که ناتوانایی او نیاز به این امور دارد. از سویی، با این احساس، حلاوت و شیرینی و طراوتی برای پدر و مادر نخواهد داشت.

از این رو، هنگامی که طفل به دنیا می آید قدرت تعقل و شعور ندارد و از احوال موجوداتی که می بیند غافل است و با ذهن ضعیف و فهم ناقص با آنها برخورد می کند. تا این که به تدریج با اشیای عالم آشنا می شود و از حیرت و تحیر خارج می گردد و در مسیر تصرف در معاش و تدبیر و سهو و غفلت و معصیت قرار می گیرد.

مصالح دیگری نیز در این موضوع هست و آن این است که اگر مولود تام الخلقه و کامل و مستقل به دنیا بیاید جایی برای شیرینی تربیت اولاد باقی نمی ماند و برای پدر و مادر نیز موقعیت تربیت فرزندان و اشتغال به مصالح آنان باقی نمی ماند تا بر فرزندان خود حقی پیدا کنند و آنان نیز موظف باشند تا در زمان پیری و ناتوان شدن پدر و مادر آن حق را جبران نمایند.

از سویی، اگر فرزندان کامل الخلقه به دنیا بیایند الفت و مهربانی بین پدر و مادر و فرزندان پیدا نمی شود و فرزندان [مانند بعضی از حیوانات] از هنگام ولادت از پدر و مادر جدا می شوند و با این وضعیت فرزند، پدر و مادر خود را نخواهد شناخت و بسا مایل می شود که با مادر و خواهر و محارم دیگر خود ازدواج نماید؛ چرا که آنان را نمی شناسد. چیزی که از همه زشت تر است این است که اگر مولود در وقت به دنیا آمدن کامل العقل باشد از مادر خود چیزهایی مشاهده می کند که بر او حلال نیست و آن بسیار زشت خواهد بود. [ای مفضل!] آیا نمی بینی چگونه خداوند هر موجود کوچک و بزرگی را در نهایت حکمت و درستی خلق نموده و هرگز خطایی در خلقت و نظام عالم دیده نمی شود؟»

نگارنده گوید: حقا سخنان امام صادق علیه السلام درباره مراحل رشد انسان و تأمین نیاز او در مواقف گوناگون عقل را و او می دارد که به وجود خالق دانا و حکیم و قادر و مدبر اعتراف بنماید.

سپس امام صادق علیه السلام درباره فواید گریه اطفال فرمود: «گریه اطفال رطوبت مغز را خشک می کند و اگر بچه گریه نکند رطوبت دماغ و مغز او برای چشم و بدن او خطرناک خواهد بود.»

امام صادق علیه السلام در ادامه سخنان خود فرمود: «ای مفضل! بین چگونه آلت جماع در مرد و زن متناسب یکدیگر آفریده شده است.» تا این که فرمود: «در تناسب اعضای بدن انسان حکمت های فراوانی نهفته است.» و چون سخن آن حضرت به این جا رسید مفضل گفت: ای مولای من! عده ای گمان کرده اند که این تناسب اعضا و نظام خلقت کار طبیعت [بی شعور] است.

امام علیه السلام فرمود: «از آنان سؤال کن: آیا طبیعت دارای علم و قدرت و [شعور] است و یا قدرت و علم و شعوری ندارد؟ پس اگر آنان طبیعت را دارای علم و قدرت و شعور دانستند چه مانع است آنان را که اعتراف به خدای آفریدگاری نمایند که دارای علم و قدرت و شعور باش؟ و اگر گمان کرده اند که طبیعت بدون علم و قدرت و شعور چنین افعال حکمت آمیز و عجایب حیرت انگیزی را انجام داده پس تو بدان که این افعال مربوط به خالق حکیم و خدای تواناست و آنچه را که آنان طبیعت نامیده اند چیزی جز سنت جاری خداوند در مخلوق خود نیست.»

نگارنده گوید: منکرین وجود خدا [چون چشم و گوش خود را بسته اند و از تدبّر در خلقت عالم خودداری نموده و کوردل شده اند] از زمان امام صادق علیه السلام تاکنون بر همان فکر خام خود باقی مانده اند. گو این که در این سخنان قاطع تعقل نموده و یا آنها را نادیده گرفته و بر عناد و انکار وجود خداوند اصرار ورزیده اند، در حالی که امام صادق علیه السلام برای آنان طبیعت را منحصر به دو حالت نمود: طبیعت دارای علم و حکمت و قدرت، و طبیعت خالی از علم و حکمت و قدرت، و فرمود: اگر مقصود منکرین خدا از طبیعت صاحب علم و قدرت و حکمت باشد ما نیز خدا را چنین توصیف می نمایم و فرقی بین ما و آنان نیست. مگر در نام گذاری [ما «خدا» می گوئیم آنان «طبیعت» می گویند] و اگر مقصود آنان از طبیعت، طبیعت بدون علم و حکمت و قدرت باشد، لازمه آن این است که در عالم، تدبیر و علم و حکمت دیده نشود و همه چیزها دگرگون و مضطرب باشد، در حالی که ما آثاری در عالم مشاهده می کنیم که دلیل علم و قدرت و حکمت و تقدیر خالق آن است و طبیعت بی شعور و کور و کر نمی تواند آفریدگار آنها باشد. بنابراین طبیعتی که آنان می گویند جز سنت خداوند در جریان امور عالم نیست و هرگز چیز دیگری که کیان مستقلی در خلقت عالم داشته باشد نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام سپس به سخن اول خود بازگشت و فرمود: «ای مفضل بنگر چگونه غذا به بدن می رسد و عصاره آن از معده به وسیله رگ هایی ریز به کبد منتقل می شود و در حقیقت غذا تصفیه و تبدیل به خون می شود و به تمام بدن تقسیم می گردد؟ و چگونه با نظم دقیق فضولات غذا جدا می شود و آنچه در بدن می ماند با تقسیم ظریفی به همه آن می رسد».

نگارنده می گوید: مثل این که امام صادق علیه السلام استاد ماهر و بی نظیر طب و تشریح است و تمام عمر خود را در این راه گذرانده است، بلکه گویی آن حضرت یکهزار و دوست سال قبل مسایل مربوط به خون شناسی را می دانسته و یک خون شناس ماهر بوده است که اکنون غربی ها ادعای کشف آن را می کنند.

سپس امام صادق علیه السلام به رشد پیاپی بدن انسان و تعقل او اشاره نمود و فرمود: «جداکننده انسان از حیوان نیروی تعقل و تفکر اوست.» سپس به حواس پنجگانه انسان اشاره نمود و فرمود: «خداوند هر کدام از حواس را در انسان مطابق نیاز او آفریده و هر کدام اثر خاص خود را دارد.» تا این که فرمود: «خداوند از فضل و کرم خود نعمت های فراوانی را از خوردنی ها و آشامیدنی ها در اختیار انسان قرار داده و هر انسانی را به شکلی آفریده که از دیگری متمایز و مشخص می باشد و مردم با یکدیگر اشتباه نمی شوند.»

آنگاه فرمود: «ای مفضل آیا اگر تو عکس انسانی را بر دیواری مشاهده کنی و کسی به تو بگوید: این تمثال خودبه خود به وجود آمده و کسی آن را نقاشی نکرده، چنین سخنی را از او می پذیری؟ و یا او را استهزا می نمایی؟ پس چگونه می توانی پذیری که انسان زنده و گویایی خود به خود به وجود آمده باشد؟»

نگارنده می گوید: حقا این سخن امام صادق علیه السلام نزد هر بیننده و هر شنونده ای و در هر زمان و مکانی قرار گیرد قوی ترین حجت و عالی ترین بیان و استدلال خواهد بود.

فصل دوم از درس های امام صادق علیه السلام در توحید

امام صادق علیه السلام در روز دوم برای مفضل فصل دیگری را در باب خدانشناسی در مورد حیوانات بیان نمود و فرمود: «ای مفضل! من سخن خود را درباره حیوانات برای تو شروع می نمایم تا همان گونه که خدا را از خلقت انسان شناختی از خلقت حیوانات نیز بشناسی.»

سپس فرمود: «اگر به خلقت و ساختار حیوانات بنگری خواهی دید که بدن آنها نه مانند سنگ چنان سخت است که قابل التیام و استفاده انسان ها نباشد و نه آن گونه رقیق و سست است که [برای استفاده انسان ها] طاقت و استقامت نداشته باشد، بلکه آنها از گوشت نرم آفریده شده و با استخوان و رگ ها و عروق و پی ها محکم گردیده و به وسیله پوست لباس مناسب بر آنها پوشیده شده است.

همانند وسایلی که برای نواختن موسیقی از چوب تهیه می شود و با پارچه پوشیده و به وسیله نخ پیوسته و محکم می شود و با صمغ رنگ آمیزی می گردد. چوب ها به منزله استخوان و پارچه ها به منزله گوشت و نخ ها به منزله رگ ها و پی ها و رنگ ها به منزله پوست بدن حیوان می باشد. اگر شما بگویید حیوان زنده و متحرک خودبه خود آفریده شده و خالق و صانعی نداشته است باید بگویید آلت بی جان و مرده یاد شده نیز بدون سازنده و خودبه خود پیدا شده است. و اگر نمی پذیرید که آن آلت مرده و بی جان با آن کیفیت خودبه خود به وجود آمده باشد به طریق اولی باید نپذیرید که آن حیوان زنده متحرک [با آن خواص] بدون صانع و آفریننده باشد.» سپس فرمود: «ای مفضل! درباره حیوانات چهارپا دقت کن؛ چرا که آنها نیز همانند انسان از گوشت و استخوان و پی آفریده شده اند و دارای شنوایی و بینایی هستند تا انسان بتواند نیاز خود را به وسیله آنها برطرف نماید و اگر آنها کور و کر می بودند انسان نمی توانست از آنها استفاده نماید.

از سویی، خداوند حیوانات چهارپا را از عقل و شعور بی بهره نموده تا برای انسان رام و ذلیل باشند و انسان بتواند بارهای سنگین را بر دوش آنان قرار دهد؛ چرا که اگر آنها عقل و شعور می داشتند تسلیم خواسته های انسان نمی شدند.

و اگر کسی بگوید: غلامان نیز تسلیم انسان هستند و کارهای سختی از آنان گرفته می شود، در حالی که دارای عقل و شعور می باشند، پاسخ این است که این گونه افراد کمیاب هستند و بیشتر انسان ها حاضر نمی شوند که مانند حیوانات از آنان کار گرفته شود.

از سویی، اگر خداوند حیوانات را برای انسان ذلیل نفرموده بود و انسان ها خود می خواستند این بارهای سنگینی را که بر دوش حیوانات می گذارند به دوش بگیرند از بقیه کارهای زندگی خود باز می ماندند و به جای یک شتر و یک اسب لازم می بود عده ای از انسان ها به کار گرفته شوند و در آن صورت از مشاغل اجتماعی و شخصی خود باز می ماندند و رنج و مشقت فراوانی برای آنان به وجود می آمد.

امام صادق علیه السلام سپس به وضع خلقت انسان ها و حیوانات گوشت خوار و علف خوار اشاره نمود و فرمود: اعضای هر کدام از آنها متناسب با نیاز او آفریده شده است و اگر تو در آنها دقت کنی به لطایف حکمت و عجایب قدرت و زیبایی خلقت آنها پی خواهی برد. برای نمونه بین چگونه دو چشم حیوان مقابل صورت او قرار گرفته و دهان او در پایین به صورت شکاف است [تا بتواند با دهان خود از علوفه استفاده کند] و دهان او مانند دهان انسان نیست [چرا که انسان با دست خود می تواند غذا را به دهان وارد کند] و این گونه حکمت ها در خلقت انسان و حیوان فراوان است.

یکی از عجایب خلقت این است که خداوند بعضی از حیوانات را مانند بز کوهی که خوراک او خوردن مار است هدایت نموده که پس از خوردن مار آب روی آن ننوشد؛ چرا که اگر چنین کند می میرد. یا روباه را می بینی که چون گرسنه می شود به پشت می خوابد و شکم خود را باد می کند تا پرندگان فکر کنند مرده است و به این وسیله آنها را صید می کند. از این گونه هوشمندی ها در حیوانات زیاد دیده می شود که حکمت آن تأمین نیاز آنان می باشد.»

امام صادق علیه السلام پس از بیان این فراز فرمود: «ای مفضل! تو فکر می کنی چه کسی این هوشمندی را در طبیعت حیوان برای تأمین نیاز او قرار داده است؟» سپس به خلقت حیوانات ریز، مانند انواع مورچه [ذره و نمله و لیث] اشاره نمود و فرمود: «این حیوان با حجم کوچک دارای خلقت کامل است و خداوند او را هدایت نموده که قوت خود را چگونه به دست آورد.

مورچه بزرگ که لیث نامیده می شود را ببین که چگونه هدایت یافته که مگس ها را صید کند.»

تا این که فرمود: «ای مفضل! تو به این حیوان کوچک بنگر که چگونه کاری را که انسان به سختی می تواند انجام دهد او به آسانی انجام می دهد. آری، ای مفضل! نگاه به کوچکی مورچه و امثال آن مکن بلکه بنگر که در این موجود کوچک عجایی از خلقت نهفته است و این حیوان با این جثّه کوچک عظمت پروردگار خود را نشان می دهد.»

سپس به ذکر پرندگان پرداخت و فرمود: «بنگر که چگونه خداوند جسم آنان را سبک و بدنشان را نیرومند قرار داده و سینه آنها را به گونه ای قرار داده تا بتوانند هوا را بشکافند و پرواز کنند.» سپس امثال این حکمت ها را در خلقت مرغ و گنجشک و خفاش و زنبور عسل و ملخ و پرندگان کوچک دیگر بیان نمود و فرمود: «ببین چگونه خداوند در طبیعت آنان نیرویی قرار داده تا نیاز خود را تأمین نمایند.»

سپس خلقت ماهی و تناسب خلقت او را نسبت به استفاده و بهره برداری انسان ها از او بیان نمود و فرمود: «ای مفضل اگر تو خواسته باشی به حکمت بی پایان خدا و محدود بودن علم و دانش مخلوق پی ببری، بنگر که خداوند در دریاها چه موجوداتی را، مانند ماهی ها و چهارپایان دریایی و اقسام صدف ها و موجودات بی شمار دیگر، آفریده که منافع آنها برای آیندگان به تدریج روشن خواهد شد...» تا آخر کلام آن حضرت که ما به همین مقدار بسنده کردیم.

آری از بیان امام صادق علیه السلام نسبت به اسرار مخلوقات مانند انسان و حیوان و غیره تعجبی نیست، بلکه تعجب از کسی است که این عالم را با آن همه عجایب خلقت مشاهده می کند و منکر خالق و آفریننده آنها می شود، در حالی که اگر انسان فقط در عجایب خلقت خود مطالعه کند خلقت انسان بزرگ ترین برهان برای وجود و یگانگی خداوند خواهد بود.

فصل سوم از درس های امام صادق علیه السلام در توحید

مفضل چون روز سوم خدمت امام صادق علیه السلام رسید، امام علیه السلام به او فرمود:

«ای مفضل! من خلقت انسان و آنچه در وجود او تعبیه گردیده و احوال مختلف او را که جای تدبیر و اعتبار است برای تو شرح دادم. همان گونه که احوال حیوانات و عجایب خلقت آنان را نیز بیان نمودم. اکنون می خواهم درباره آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و افلاک و شب و روز و گرما و سرما و بادهای باران و صخره ها و کوه ها و خاک و سنگ و معادن و درخت و گیاه سخن بگویم و اسرار این موجودات و راه تأمل و عبرت از عجایب خلقت آنها را برای تو شرح بدهم.

ای مفضل! در رنگ آسمان و تدبیری که در آن شده فکر کن. همانا رنگ آسمان موافق ترین رنگ ها برای چشم انسان است. و اطبا به کسی که به چشم او آسیب رسیده سفارش نموده اند که به رنگ آبی و رنگ های تیره تر از آن نگاه کند و طبای حاذق نیز گفته اند: کسی که چشم او ناتوان گردیده صورت خود را در ظرف آبی رنگی که پر از آب است فرو ببرد. تو بنگر چگونه خداوند آسمان را به رنگی آفریده که چشم های ناتوان و بیمار از نگاه در آن آزار نمی بینند و خداوند قبل از آن که اطبا با دقت ها و دانش ها به آن برسند آسمان را چنین آفریده است و این تدبیر و حکمت بسیار بلندی است که عقلا باید از آن درس بگیرند و خدای خود را بشناسند و برای کافران و ملحدان نیز حجت باشد؛ «قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ».

سپس فرمود: «ای مفضل! درباره طلوع و غروب خورشید و روز و شب فکر کن و بنگر که اگر خورشید طلوع نمی کرد عالم تاریک و همه چیز مختل می بود و مردم نمی توانستند به امور زندگی خود پردازند و اساسا اگر نور نمی بود زندگی تلخ و بدون لذت بود. از این رو، حکمت خلقت خورشید برای همه ظاهر و روشن است و نیازی به توضیح و بیان ندارد.

ای مفضل! درباره غروب خورشید نیز تأمل کن و بدان که اگر خورشید غروب نمی نمود مردم راحتی و آسایش پیدا نمی کردند. در حالی که بدن های آنان نیاز شدیدی به آرامش و آسایش دارد و حواس انسان نیز باید در ساعاتی سکوت و استراحت پیدا کند و قوه هاضمه مشغول هضم غذا و تقسیم آن به اعضای بدن گردد.

از سویی، اگر خورشید غروب نکند حرص، مردم را و می دارد که دست از کار بر ندارند و در آن صورت بدن های آنان از کار می افتد و توان خود را از دست می دهند؛ چرا که بسیاری از مردم اگر شب فرا نرسد و عالم تاریک نشود به سبب حرصی که در وجود آنان نسبت به کسب و کار و درآمد و جمع مال هست آسایش و آرامش نخواهند داشت.

از سوی دیگر، ادامه تابش خورشید حرارت زمین را بالا می برد و موجودات روی زمین از جماد و نبات آزار خواهند دید. از این رو، حکمت خداوند در تدبیر عالم این است که خورشید در ساعاتی بر زمین بتابد و در ساعات دیگر غروب نماید، همانند چراغی که برای نیاز خانواده ساعاتی روشن است تا اهل خانه نیازهای خود را انجام دهند و سپس آن را خاموش می کنند تا بتوانند استراحت و آرامش پیدا کنند.

از این رو، نور و ظلمت با این که دو چیز متضاد هستند به امر الهی مطابق صلاح و قوام عالم ظاهر می شوند [و این از حکمت های عجیب و شگفت انگیز خداوند در عالم وجود است].»

امام علیه السلام در پایان این فصل به مفضّل فرمود: «ای مفضّل! درباره عقاقیر و داروها فکر کن و بدان که هر کدام برای درمان دردی مؤثر خواهد بود. برخی مربوط به مفاصل بدن و بادهای بدن است. فکر می کنی چه کسی این آثار و منافع را در آنها قرار داده و چه کسی مردم را به آثار آنها آگاه نموده است؟»

آن گاه فرمود: «هرگز آثار موجودات را با قیمت آنها مقایسه مکن؛ چرا که ممکن است چیزی در محل به دست آمدن آن قیمت پائینی داشته باشد، لکن در بازار علم و دانش نفیس و با ارزش باشد. بنابراین اگر چیزی در بازار تجارت قیمت ناچیزی داشت تو بدان که در بازار حکمت و اسرار قیمت بالایی دارد.» سپس فرمود: «اگر طالبین کیمیا بدانند که در مدفوع انسان [و حیوان] چه آثاری نهفته است هر آینه با قیمت سنگینی آن را خریداری خواهند نمود.»

فصل چهارم از درس های امام صادق علیه السلام در توحید

مفضّل چون روز چهارم خدمت امام صادق علیه السلام رسید امام علیه السلام به او فرمود: «ای مفضّل! من برای تو ادله و شواهد خلقت و تدبیر آفرینش انسان و حیوان و درخت و گیاه و غیر اینها را به اندازه ای که صاحبان عقل و اعتبار به خوبی بتوانند از آنها عبرت بگیرند و به وجود ذات مقدس پروردگار خویش پی ببرند، بیان نمودم. اکنون می خواهم برای تو حکمت حوادث و آفات و بلاها را شرح دهم؛ چرا که عده ای از نادان ها این حوادث را برای خود وسیله انکار خالق و دلیل بی نظمی عالم وجود دانسته اند؛ چنان که گروه معطله [یعنی کسانی که به طور کلی منکر خدا هستند و به آنان دهریه می گویند] و گروه مانویّه [یعنی کسانی که نور و ظلمت را قدیم و عالم را مرکب از نور و ظلمت و آنها را منشأ خیر و شرّ می دانند («مانی» اسم مردی بوده است)] چنین سخنانی را گفته و منکر قیامت می باشند و مرگ را فنا و نابودی می دانند و اصحاب طبیعت نیز که همه چیز را تصادفی می پندارند، می گویند: طبیعت همه چیز را به وجود می آورد و موجودات با تصادف و اتفاق به وجود آمده اند. من این سخنان را برای تو بیان می کنم تا پاسخ به سخنان باطل آنان [برای تو] آسان گردد؛ «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ.»»

سپس فرمود: «عده ای از مردم نادان این حوادث و بلاهایی که در بعضی از زمان ها رخ می دهد مانند وبا و زردی و سرماخوردگی ها [و بلاهای دیگری همانند اینها] را دلیل عدم تدبیر و اختلال نظم عالم وجود دانسته و منکر خالق حکیم شده اند. در پاسخ این گونه مردم نادان باید گفته شود: اگر عالم خالق و مدبری ندارد چگونه این بلاها بیش از این و شدیدتر از این

نمی شود؟ و چرا آسمان بر زمین فرود نمی آید؟ و زمین زیرورو نمی شود؟ و خورشید از طلوع باز نمی ایستد؟ و دریاها و چشمه ها خشک نمی شوند، به طوری که در آنها حتی آب برای خوردن یافت نشود؟ و چرا بادهای از حرکت ساکت نمی شوند تا موجودات فاسد شوند؟ و چرا دریاها جوشش نمی کنند تا زمین را آب فرو گیرد؟ و برای چه آفت های یاد شده مانند وبا و امثال آن ادامه پیدا نمی کند و به همه مردم سرایت نمی کند؟ و برای چه در مدت محدودی رخ می دهد و سپس برطرف می گردد؟

آیا نمی بینی عالم چگونه از حوادث بزرگی مصون می ماند که اگر یکی از آنها رخ دهد عالم دگرگون می گردد؟ و اگر احوال می بینی که آفت ها و بلاهای مختصری دامن گیر مردم می شود، همانا برای تأدیب و رشد آنهاست. از این رو، ادامه نمی یابد و به حد ناامیدی نمی رسد. بنابراین بلاهای این چنینی برای مردم موعظه است و برطرف شدن آنها برای آنان رحمت خواهد بود.

[لکن] معطله و مانویه می گویند: اگر برای عالم خالق و آفریدگار رؤوف و مهربانی می بود نباید حوادث ناگوار در آن رخ دهد. آنها معتقدند که زندگی انسان در این دنیا باید سالم و خالی از کدورت و بلا باشد. نتیجه این سخن این است که انسان ها به سبب آسایش و عافیت و خوشگذرانی و مصون بودن از بلا و مصیبت به سرکشی و طغیان و ستمگری روی آورند که هرگز صلاح دنیا و آخرت آنان نخواهد بود.

همان گونه که می بینی بسیاری از خوشگذران ها و ثروتمندان در غفلت به سر می برند و حتی بعضی از آنان انسانیت خود را فراموش نموده اند و برای خود خالق و آفریدگاری نمی دانند بلکه خود را از حوادث ایمن می دانند و توجهی به این که به وضعی ترحم کنند و یا فقیری را دستگیری نمایند و یا به مبتلایی تسلیت بگویند و یا بر ضعیف و مصیبت زده ای ترحم کنند ندارند. درحالی که اگر همین انسان گرفتار بلا و مصیبت شود و طعم بلا و بیماری و فقر و ناداری را بچشد از بسیاری از غفلت ها دور می ماند و به وظایف انسانی و دینی خود عمل می کند.

در حقیقت کسانی که منکر چنین حکمت ها و اندرزهایی می شوند و بلا و مصیبت های دنیا را زشت می پندارند [و آنها را داروی نجات بخش خود نمی دانند] همانند بچه های کوچکی می باشند که از داروی تلخ مذمت می کنند و اگر آنان را از خوردن غذاهای مضر منع کنند به خشم می آیند و دوست می دارند که آنان را آزاد گذارند تا به بطالت و لغویات مشغول باشند و هرچه را دوست می دارند بخورند و بیاشامند، در حالی که نمی دانند این آزادی ها برای آنان زیانبار خواهد بود و آنان را گرفتار بیماری های جسمی و روحی خواهد نمود.»

نگارنده گوید: امام صادق علیه السلام این گونه با بیان زیبا و مثال های ساده سخنان منحرفین را پاسخ داد و با برهان روشن مسأله خداشناسی و توحید را ثابت نمود و به سخن آنان که می گویند: چگونه بنده ضعیف با عقل لطیف خود می تواند به ذات مقدس الهی معرفت پیدا کند، در حالی که قدرت و احاطه و فهم آن را ندارد؟ پاسخ داد و فرمود: «بندگان خدا به اندازه طاقت خود موظف به معرفت خداوند شده اند و همین اندازه که به ذات مقدس او یقین پیدا کنند و امر و نهی او را اطاعت نمایند کافی خواهد بود و نیازی به این که به کنه ذات و صفات او پی ببرند نیست؛ چنان که هیچ پادشاهی از مردم نمی خواهد که بدانند او طویل القامه است یا قصیر القامه، سیاه است یا سفید، بلکه او تنها از آنان می خواهد که قدرت و سلطنت او را باور کنند و به دستور او عمل نمایند. برای مثال اگر کسی نزد پادشاهی برود و به او بگوید: خود را بر من عرضه کن تا من تو را ببینم و گرنه من از تو اطاعت نخواهم نمود پادشاه او را مجازات خواهد نمود. همین گونه است اگر کسی بگوید: من به وجود خالق خود اعتراف نمی کنم و از او اطاعت نمی نمایم تا به کنه ذات او احاطه پیدا کنم.»

نگارنده گوید: امام صادق علیه السلام با چنین بیان زیبا و جالب و برهان روشنی مفضل را آگاه نمود [تا او نیز با همین بیان ساده و روشن گمراهان را هدایت نماید]. سپس به مفضل فرمود: «تو این سخنان را نگه داری کن و شاکر نعمت های خدا باش و از اولیای او اطاعت کن؛ چرا که من با بیان مختصر و روشنی ادله خلقت و نشانه های تدبیر و حکمت خدا را در این عالم برای تو آشکار ساختم [و راه توحید و خداشناسی را برای تو روشن نمودم]. پس به دقت در آنها تدبّر کن و از عجایب این عالم عبرت بگیر.»

مفضل می گوید: من با شنیدن این سخنان با کمال خوشحالی و مسرت از خدمت آن حضرت مرخص گردیدم. (۱)

نگارنده گوید: حقا دانشمندان و اسلام شناسان باید همانند مفضل این سخنان گهربار را غنیمت بدانند و به آن ارج نهند؛ چرا که امام صادق علیه السلام در این سخنان اسرار خلقت و حکمت هایی را بیان نموده که بر بسیاری از مردم پوشیده و درک آنها مشکل است.

====

۱ کتاب توحید مفضل بارها چاپ شده است و مرحوم مجلسی آن را در بحار (جلد ۲۰، صفحه ۱۷ تا ۴۷) نقل نموده است. البته هیچ کدام از چاپ ها بدون غلط نیست، لکن بهترین چاپ آن در نجف در سال ۱۳۶۹ هجری انجام گرفته است و شواهد صحت این حدیث فراوان است که اکنون جای ذکر آن نیست.

درس هایی که امام صادق علیه السلام برای مفضل بیان نمود، علاوه بر این که ما را به خدانشناسی و عجایب خلقت آگاه می نماید، حاکی از احاطه آن حضرت به فلسفه خلقت نیز هست. انسان با مشاهده این مباحث به خوبی می فهمد که امام صادق علیه السلام یک فیلسوف الهی و یک استاد علم کلام و یک طبیب حاذق و یک تحلیل گر کیمیا و یک استاد ماهر علم زراعت و کشاورزی و یک جهان بین و دانای به وضع آسمان ها و زمین و اهل آنها و یک سخنور توانا در بیان اسرار عالم وجود است.

حدیث اهللیجه و هدایت یافتن طبیب هندی

این حدیث که به حدیث اهللیجه معروف است. نامگذاری آن به این علت است که امام صادق علیه السلام با طبییی از هند ملاقات نمود که منکر وجود خداوند بود و می گفت هر چیزی باید با یکی از حواس پنجگانه فهمیده شود و حواس پنجگانه عبارت اند از حس دیدن و شنیدن و بویدن و لمس کردن و چشیدن، و اگر چیزی از غیر راه این حواس ادعا شود قابل درک و قبول نیست.

از سوئی، مفضل نامه ای به آن حضرت نوشت که عده ای از مردم منکر وجود خداوند شده اند و مردم را به گمراهی و بی خدایی دعوت می کنند و از آن حضرت درخواست نمود که پاسخ آنان را در این مسأله همانند مسایل دیگر به طور کامل بیان فرماید.

پس امام صادق علیه السلام در پاسخ او نوشت: «نوشته تو به دست من رسید و من در پاسخ تو مناظره ای که با بعضی از منکرین وجود خداوند داشته ام را نوشتم و آن این است که طبییی از بلاد هند نزد من آمد و همواره با من به بحث و مناظره و جدال پرداخت تا این که روزی در دست او اهللیجی [یعنی دانه ای از درخت اهللیج که در هند می روید و اطبا برای معالجه امراض از آن استفاده می کنند] را دیدم که آن را با داروی دیگری مخلوط می نمود و او همواره سخن خود را تکرار می کرد و می گفت: «دنیا همیشه بوده و خواهد بود و آن مانند درختی است که می روید و چون کهنه می شود درخت دیگری به جای او سبز می گردد و یا یکی به دنیا می آید و چون می میرد دیگری به جای او به دنیا می آید»، و گمان می کرد که اعتقاد من به ذات مقدس الهی یک ادعای بدون دلیل است و خداپرستی چیزی است که از گذشتگان به دست ما رسیده و فرزندان از پدران خود تقلید نموده اند، و می گفت: همه چیزها باید با یکی از حواس پنجگانه درک شود و حواس پنجگانه چشم و گوش و بویایی و لمس و ذایقه است. سپس سخن خود را بر همین

اساس ادامه داد و گفت: هیچ کدام از حواس پنجگانه من خدا را درک نمی کند. سپس گفت: شما با چه دلیلی می توانید خدایی را که قادر و ربّ العالمین می دانید ثابت کنید، در حالی که قلب انسان هر چیزی را به وسیله همان حواس پنجگانه می شناسد و درک می کند؟

به او گفتم: من به وسیله عقلی که در قلب من نهفته است درباره خداشناسی با تو سخن می گویم. او گفت: چگونه چنین چیزی امکان دارد، در حالی که تو می دانی که قلب (۱) جز از راه حواس پنجگانه چیزی را درک نمی کند. سپس گفت: آیا شما با چشم خود خدا را دیده ای، و یا با گوش خود صدای او را شنیده ای، با قوه شامه خود او را بویده ای، با دهان خود او را چشیده ای، با دست خود او را لمس کرده ای تا بدین وسیله قلب تو از آن آگاه گردد؟

پس من به او گفتم: آیا می پذیری که در این میدان یا من با اقرار به وجود مبدأ هستی [و نشانه های بی شماری که در عالم وجود از حکمت و قدرت و تدبیر او می دانم] صادق و راستگو هستم و یا تو که گمان کرده ای چون با یکی از حواس پنجگانه، او را درک نمی کنی نباید به وجود او اعتراف کنی؟ او گفت: آری. به او گفتم: آیا اگر سخن تو حق باشد برای من خسارت و خطری پیش بینی می کنی آن گونه که من برای تو احساس خطر و کیفر می نمایم؟ گفت: خیر. گفتم: بگو بدانم اگر سخن من حق باشد آیا تو با انکار حق، خود را گرفتار عذاب و کیفر الهی نکرده ای؟ گفت: آری. گفتم: در آن صورت، کدام یک از ما نزدیک تر به نجات هستیم؟ گفت: شما. ولی من سخن شما را ادعایی بیش نمی دانم و اعتقاد خود را صحیح و مورد یقین می دانم؛ چرا که حواس پنجگانه من خدایی را که تو می گویی درک نمی کند و چیزی را که حواس من درک نکند وجود نخواهد داشت.

به او گفتم: تو به علت این که حواس پنجگانه ات خدا را درک نکرده منکر خدا شده ای، لکن من چون دیدم حواس من از درک او عاجز مانده به یقین او را تصدیق نمودم. طیب هندی گفت: چگونه چنین چیزی را می گویی؟ گفتم: به دلیل این که هر چیزی که دارای ترکیب و اجزا باشد جسم خواهد بود و هر چیزی که چشم او را ببیند [دارای] رنگ خواهد بود. بنابراین هر چه را که چشم ببیند و حواس انسان آن را درک کند او خدا نخواهد بود؛ چرا که خدا به خلق خود شباهت ندارد و خلق او نیز به خداوند شباهت ندارند و این مخلوق هستند که تغییر و زوال دارند و هرگز مخلوق مانند خالق خود نخواهد بود و خالق نیز مانند مخلوق خود نخواهد بود.»

=====

۱ مقصود از عقل در این عبارت همان عقل و قوه درّاکه انسانی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «سپس به او گفتم: بگو بدانم آیا تو به همه مخلوقات عالم احاطه نموده ای و همه جای عالم را سیر کرده ای؟ گفت: خیر. گفتم: آیا به آسمانی که می بینی بالا رفته ای و آیا به نقاط پایین زمین وارد شده ای و آیا به همه نقاط روی زمین قدم گذارده ای؟ و آیا به عمق دریاها فرو رفته ای؟ و [به طور کلی] آیا در فضاهاى فوق آسمان ها و زیر آسمان ها تا به زمین سیر نموده ای و آنها را خالی از مدبر حکیم و عالم و بصیر دیده ای؟ گفت: خیر. گفتم: تو چه می دانی، شاید خدایی که می گویی قلب تو آن را نمی پذیرد [آثار او] در آن جا باشد و هنوز حواس تو او را درک نکرده و علم تو به او احاطه پیدا نموده باشد؟ طیب هندی گفت: نمی دانم، شاید چنین باشد و شاید چنین نباشد.»

نگارنده گوید: ممکن است کسی فکر کند که در سخن امام صادق علیه السلام اشعاری به جسم بودن خداوند باشد؛ چرا که آن حضرت طیب هندی را مردّد نمود و فرمود: «آیا تو همه عالم را سیر کرده ای که می گویی من با حواس خود خدا را درک نکرده ام». در حالی که امام صادق علیه السلام می خواست سخن طیب را که فکر می کرد نیافتن دلیل نبودن است ابطال نماید و بگوید نیافتن تو دلیل نبودن نیست. این گونه استدلال برای ابطال حجّت طرف مقابل با استفاده از عقیده خود اوست، نه این که اثبات مکان برای ذات مقدس الهی باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: سپس به او گفتم: حال که از درجه انکار به درجه شک بازگشتی امید می رود از شک نیز بازگردی و به معرفت و یقین به وجود خداوند برسی.

طیب هندی گفت: من به این علت شک پیدا کردم که شما چیزی را از من سؤال کردی که من از آن آگاهی نداشتم [یعنی همه عالم را سیر نکرده بودم تا یقین به وجود و یا عدم وجود خدا پیدا کنم] لکن چگونه می توانم از راه غیر حواس پنجگانه خود به وجود خدا یقین پیدا کنم؟ گفتم: از راه همین اهللجه [و دانه گیاهی] که در دست داری. طیب گفت: اگر چنین باشد من بهتر به یقین می رسم؛ چرا که این در مسیر علمی خواهد بود که من به آن آگاه هستم.»

سپس امام صادق علیه السلام سؤالاتی از او درباره آن اهللجه و کیفیت به وجود آمدن آن و امثال آن نمود و طیب می کوشید که به وجود خالق و صانع و آفریننده عالم اعتراف نکند. تا این که سخن به جایی رسید که طیب چاره ای جز پذیرفتن وجود خداوند را نداشت، چرا که امام صادق علیه السلام از او اعتراف گرفت که آن اهللجه از درختی به وجود آمده است. سپس به او فرمود: «مگر این دانه قبل از آن که در پوست خود پیوسته و مستحکم گردد آبی بدون هسته و گوشت و جلد و رنگ و طعم نبود؟ طیب گفت: آری. امام علیه السلام به او فرمود: آیا آفریننده این دانه اگر آن آب اول را

که مانند خردل بسیار کوچک بود با حکمت خود نیرو و توان و صورت نبخشیده بود به همان حال اول باقی نمی ماند؟ و آیا اگر رشد هم می کرد به همان حال اول باقی نمی ماند؟ و آیا هرگز دارای صورت و اندازه گیری و تدبیر کنونی می گردید؟

سپس طبیب اعتراف نمود و گفت: آری. تصویر آن درخت و تألیف خلقت، میوه، رشد و ترکیب آن روشن ترین دلیل و نشانه خداشناسی است. و من سخن شما را که می گویی همه اشیاء مصنوع خالق هستند تصدیق می کنم، لکن باز احتمال می دهم که شاید این اهلبلجه و چیزهای دیگر خود به خود به وجود آمده باشند. امام علیه السلام سپس برای او ثابت نمود که موجودات عالم خود به خود به وجود نیامده اند و آفریننده ای دارند؛ چرا که قبلاً چیزی نبوده اند و عجایی که در خلقت آنها دیده می شود دلیل بر این است که آفریننده آنها حکیم و عالم [و توانا] است. اضافه بر آن که ادله فراوان دیگری برای اثبات صانع حکیم وجود دارد.

امام صادق علیه السلام براساس همان اهلبلجه سخن خود را با آن طبیب ادامه داد تا بحث ستارگان و منجمین به میان آمد و طبیب به وجود خدای یگانه اعتراف نمود و مسلمان شد، سپس امام صادق علیه السلام با بیان زیبای خود علامت ها و نشانه های خداشناسی و حکمت و قدرت و علم و بصیرت آفریدگار عالم را برای طبیب هندی روشن نمود و وضع خلقت آسمان ها و زمین و درخت و گیاه و حیوانات و کیفیت دلالت آنها را بر وجود خداوند [خالق آفریننده و دانا و توانا و حکیم] بیان نمود.

آنگاه صفات خداوند مانند: لطیف، علیم، قدیر، سمیع، بصیر، رؤوف، رحیم و مرید را بیان کرد [و طبیب هندی همواره به وجود خداوند اعتراف می نمود]. (بحارالانوار ج ۳/۱۵۲) (۱۷۰)

نگارنده گوید: دلیل این که ما تمام این رساله را بیان نکردیم و به گوشه هایی از آن اشاره نمودیم رعایت اختصار بود. البته روشن است که این رساله جامع فنونی از علم است و امام صادق علیه السلام با استدلالی قوی و بیانی زیبا راه خداشناسی را تعلیم نموده، در حالی که محور سخن جز یک اهلبلجه نبوده که یکی از ضعیف ترین و کوچک ترین مخلوقات الهی است.

(۲۶)

=====

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ»

پیام (۲) توجه به نظام حکمت

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ» (طارق / ۱۰ ۵).

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عَبًّا وَ قَضْبًا وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا وَ حَدَائِقَ غُلْبًا وَ فَاكِهَةً وَ أَبَا مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِآءِ نِعَامِكُمْ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ» (عبس / ۳۳ ۲۴).

پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است؟ * از آب جهنده ای خلق شده * [که] از صلب مرد و میان استخوان های سینه زن بیرون بیرون می آید * در حقیقت، او [=خدا] بر باز گردانیدن وی به خوبی تواناست * آن روز که رازها همه فاش شود * پس او را نه نیرویی ماند و نه یاری.

پس انسان باید به خوراک خود بنگرد، که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم؛ آنگاه زمین را با شکافتنی [لازم] شکافتیم؛ پس در آن، دانه رویانیدیم. و انگور و سبزی، و زیتون و درخت خرما، و باغهای انبوه، و میوه و چراگاه، [تا وسیله] استفاده شما و دامهایتان باشد. پس چون فریاد گوش خراش دررسد؛ روزی که آدمی از برادرش، و از مادرش و پدرش. و از همسرش و پسرانش می گریزد.

تفسیر:

خداوند در آیات سوره طارق، انسان را دعوت به مطالعه در خلقت و آفرینش عالم و نعمت هایی که برای او خلق کرده، می نماید و می فرماید: باید انسان بنگرد که شروع خلقت او از نطفه پدر و مادر بوده و خداوند نطفه را، از صلب پدر و سینه مادر خارج نموده و در رحم مادر قرار داده و آن نطفه، منشأ خلقت او شده است و تردیدی نیست که او قادر بر اعاده خلقت او در قیامت می باشد. در آن روز اسرار انسان آشکار می گردد و اعمال و اخلاق زشت و زیبای او بر

ص: ۲۷

همه روشن می شود و قدرت و یاوری برای او نخواهد بود. بنابراین انسان نباید از وعده قیامت و روز حساب و کیفر اعمال خود غافل باشد.

در آیات سوره عبس نیز خداوند انسان را دعوت به مطالعه در نعمت هایی نموده که انسان همواره از آنها استفاده می کند. در این آیات خداوند می فرماید: انسان باید نسبت به غذایی که می خورد مطالعه کند که چگونه خداوند آب را از آسمان فرودرستاده و زمین را شکافته و دانه را در آن رویانده و میوه های گوناگون و باغستان هایی را برای استفاده انسان قرار داده، و میوه های آنها را خوراک انسان و علوفه ها را خوراک حیوانات گردانیده تا انسان بتواند روی زمین ادامه حیات بدهد. از این رو انسان نباید از قیامت و وعده های خداوند غافل شود چرا که قیامت روز جزا و کیفر است و هر کسی در آن عالم گرو اعمال خویش می باشد. در آن روز انسان گنهکار به سبب تضييع حقوق و خطاهای خود از پدر و مادر و برادر و فرزندان و همسر خود فرار می کند و فرار او به این علت است که می ترسد آنان او را ببینند و از او به درگاه خداوند شکایت نمایند گرچه این فرار و هراس برای او سودی نخواهد داشت و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل «ولایمکن الفرار من حکومت» هرگز کسی از حکومت خداوند نمی تواند فرار کند.

پیام (۳) نگاه به آفرینش

«نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَاءَ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ إِنَّا لَمُعْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكِّرَةً وَ مَتَاعًا لِلْمُقِيمِينَ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ». (واقعه / ۵۷ تا ۷۴)

ماییم که شما را آفریده ایم، پس چرا تصدیق نمی کنید؟ آیا آنچه را [که به صورت نطفه] فرو می ریزید دیده اید؟ آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم؟ ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده ایم و بر ما سبقت نتوانید جست؛ [و می توانیم] امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را [به صورت] آنچه نمی دانید پدیدار گردانیم. و قطعاً پدیدار شدن نخستین خود را شناختید؛ پس چرا سر عبرت گرفتن ندارید؟ آیا آنچه را کشت می کنید، ملاحظه کرده اید؟ آیا شما آن را [بی یاری ما] زراعت می کنید، یا ماییم که زراعت می کنیم؟ اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می گردانیم، پس در افسوس [و تعجب] می افتید. [و می گوید:] واقعاً ما زیان زده ایم، بلکه ما محروم شدگانیم. آیا آبی را که می نوشید دیده اید؟ آیا شما آن را از [دل] ابر سپید فرود آورده اید، یا ما فرود آورنده ایم؟ اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم، پس چرا سپاس نمی دارید؟ آیا آن آتشی را که بر می افروزید ملاحظه کرده اید؟ آیا شما [چوب] درخت آن را پدیدار کرده اید، یا ما پدید آورنده ایم؟ ما آن را [مایه] عبرت و [وسیله] استفاده برای بیابانگردان قرار داده ایم. پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی.

همان گونه که مشاهده می شود خداوند در این آیات بندگان خود را دعوت به تفکر و اندیشه نموده و مانند کسی که از احوال آنان متعجب باشد می فرماید: ما شما را آفریدیم پس برای چه به

خدای خود ایمان نمی آورید و او را تصدیق نمی کنید؟ آیا به نطفه ای که شما در رحم زن ها می ریزید توجه نکرده اید؟ آیا شما خود این نطفه را [که منشأ وجود یک انسان می شود] خلق می کنید و یا ما خلق می نمایم؟

ما مرگ شما را می رسانیم و گروه دیگری را جایگزین شما می نمایم و کلاً سیر خلقت شما به دست ماست و شما از آن آگاه نیستید. شما که خلقت این عالم را دانستید چگونه به خود نمی آید و خدای خویش را باور نمی کنید؟ آیا دانه ای که در زمین می افشانید، شما آن را می رویانید و یا ما می رویانیم؟ ما اگر بخواهیم آن آب را می خشکانیم تا شما از آن استفاده نکنید و به یکدیگر بگویید: ما زیان دیدیم و محروم شدیم، آیا آبی که می نوشید شما از لابلای ابرها بیرون می آورید و یا ما چنین می کنیم؟ ما اگر بخواهیم آن آب را برای شما تلخ و ناگوار قرار می دهیم پس چگونه شما خدای خویش را شکر نمی کنید؟ آیا آتشی که به وسیله هیزم می افروزید و از آن استفاده می کنید هیزم آن را خودتان آفریدید و یا ما آفریدیم؟ آری ما این آتش را وسیله بیداری و نیرومندی و قوام شما قرار دادیم. پس ای رسول من! تو خدای بزرگ خویش را تسبیح کن.

آیات این بخش روشن و از محکمت آیات قرآنی و نشان دهنده یگانگی و علم و قدرت و حکمت خداوند می باشد در ذیل این آیات روایاتی از معصومین علیهم السلام در آداب زراعت و درخت کاری رسیده که به برخی از آنها اشاره می شود:

امام صادق علیه السلام راجع به آداب زراعت و درخت کاری فرمود: هنگامی که می خواهی نهالی و یا دانه ای را در زمین قرار دهی برای هر نهالی و هر دانه ای بگو: «سبحان الباعث الوارث» اگر چنین کنی آن درخت و آن گیاه به ثمر خواهد رسید. ان شاء الله. (۱)

و در سخن دیگری فرمود: هرگز درخت میوه را قطع نکنید که خداوند شما را کیفر و عذاب خواهد نمود. و از آن حضرت درباره قطع درخت [غیرمیوه] سؤال شد، فرمود: باکی از آن نیست. (۲)

و فرمود: هنگامی که میوه درخت می رسد هسته آن را در زمین داخل کن تا همان میوه برای

====

۱ و فیه: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا غرست غرساً أو نبتاً فاقراً على كلِّ عودٍ أو حَبِّهِ: «سبحان الباعث الوارث» فإنه لا يكاد يخطئ إن شاء الله. (المصدر)

۲ و فیه: قال عليه السلام: لا تقطعوا الثمار فيبعث الله عليكم العذاب صبّاً. (المصدر، ص ۲۶۴)

و فیه: و سئل عليه السلام: عن قطع الشجره؟ قال: لا بأس. (المصدر)

تو به دست آید. [راوی می گوید:] من به فرموده آن حضرت عمل کردم و همان میوه با همان طراوت از آن هسته به وجود آمد. (۱)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: هنگامی که می خواهی دانه را در زمین بیفشانی، مشتی از بذر را در دست بگیر و رو به قبله بایست و سه مرتبه بگو: «أفرأیتم ماتحرونون * ءأنتم تزرعونه أم نحن الزارعون» سپس سه مرتبه بگو: «بل الله الزارع» و سپس بگو: «اللهم اجعله مبارکا و ارزقنا فيه السّلامه» و سپس بذر را در زمین بیفشان. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: بنی اسرائیل نزد موسی علیه السلام آمدند و از او درخواست نمودند که از خدای خود بخواهد تا اختیار باران را به دست آنان بدهد. پس موسی علیه السلام خواسته آنان را از خداوند طلب نمود و چون اجابت شد، موسی علیه السلام به آنان خبر داد و بنی اسرائیل همه زمین های خود را کشت نمودند و باران به اراده آنان بارید و همه جا سبز و خرم گردید و چون هنگام برداشت رسید و دانه ای در آنها ندیدند با فریاد و ناله نزد موسی علیه السلام آمدند و گفتند: این کار برای ما جز زیان به بار نیاورد. پس موسی علیه السلام به درگاه خدا مناجات نمود و احوال آنان را بیان کرد و خداوند در پاسخ او فرمود: ای موسی تاکنون من برای آنان تقدیر می کردم و چون به تقدیر من راضی نشدند من خواسته آنان را اجابت نمودم و به چنین بلّیه ای مبتلا گردیدند. (۳)

====

۱ و فيه قال عليه السلام : إذا أينعت البسره و هممت أن ترطب فاغرسها فإنها تودى إليك مثل الذى غرسها سواء [قال الزاوى]: ففعلت ذلك فنبت مثله سواء. (المصدر ص ۲۶۳)

۲ فیالكافی بسنده عن ابی بكیر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام : إذا أردت أن تزرع زرعاً فخذ قبضه من البذر و استقبل القبلة و قل: «أفرأیتم ما تحرونون أنتم تزرعونه أم نحن الزارعون» ثلاث مرّات. ثمّ تقول: «بل الله الزارع» ثلاث مرّات، ثمّ قل: «اللهم اجعله مبارکا و ارزقنا فيه السّلامه» ثمّ انشر القبضه الّتی فی یدک فی القراح. (الكافی، ج ۵، ۲۶۲)

۳ و فيه عن سدير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن بنی اسرائیل أتوا موسی علیه السلام فسألوه أن یسأل الله عزّوجل أن یمطر السّماء علیهم إذا أرادوا و یحبسها إذا أرادوا، فسأل الله عزّوجلّ لهم ذلك فقال الله عزّوجلّ: ذلك لهم، فأخبرهم موسی فحرثوا و لم یترکوا شیئاً إلاّ زرعوه، ثمّ استنزلوا المطر علی إرادتهم و حبسوه علی إرادتهم، فصارت زروعهم كأنها الجبال و الآجام، ثمّ حصدوا و داسوا و ذرّوا فلم یجدوا شیئاً فضجّوا الی موسی علیه السلام و قالوا: إنّما سألناک أن تسأل الله أن یمطر السماء علینا إذا أردنا فأجابنا ثمّ صیرها علینا ضرراً. فقال: یا ربّ إنّ بنی اسرائیل ضجّوا ممّا صنعت بهم فقال: و ممّ ذاک یا موسی؟ قال: سألونی أن أسألک أن تمطر السّماء إذا أرادوا و تحبسها إذا أرادوا فأجبتهم ثمّ صیرتها ضرراً: فقال: یا موسی! أنا كنت المقدّر لبنی اسرائیل فلم یرضوا بتقدیری فأجبتهم الی إرادتهم فكان ما رأیت. (الكافی، ج ۵، ۲۶۲)

روزی علی بن میثم که با دو واسطه نسبت به میثم تمار دارد و مردی بسیار دانشمند و بافضیلت است وارد مجلس حسن بن سهل وزیر مأمون گردید. مشاهده کرد مردی دهری و طبیعی در صدر مجلس نشسته و حسن، نسبت به او احترام شایانی می کند و تمام اعیان و دانشمندان در مقامی پست تر از او نشسته اند و آن مرد با کمال جرأت در مسلک و مرام خود گستاخانه سخن می گوید و دیگران گوش فراداده اند این وضع علی بن میثم را آشفته نمود و پیش رفته گفت: ای وزیر امروز در خارج منزل شما چیز عجیبی دیدم. حسن بن سهل جریان را سؤال نمود. گفت: در کنار دجله دیدم یک کشتی بدون ملاح و ناخدا مردم را سوار کرده از این طرف رود به طرف دیگر می برد و از آن طرف به همین طریق به جانب ما می آورد. مرد طبیعی از موقعیت به خیال خود استفاده کرده گفت: ای وزیر گویا این شخص در عقلش نقصی پیدا شده که سخن دیوانگان را می گوید و چنین ادعای محال و غیرقابل وقوعی را می کند. علی بن میثم رو به طبیعی کرده گفت: ممکن نیست یک کشتی بدون ناخدا مسافرینی را از رودی بگذراند؟

مرد مادی فاتحانه و با تمسخر گفت: هرگز نمی شود. علی بن میثم گفت: پس چگونه در این دریای نامتناهی وجود این موجودات بی شمار در جو لایتناهی و این کرات درخشان و اختران فروزان و ماه و ستارگان هر یک در مدار و مسیر معینی بدون خدا و خالقی به سیر و گردش خود ادامه می دهند؟ ای مرد تو برای حرکت یک کشتی از رودی به طرف دیگر ناخدایی را لازم می دانی آیا برای سیر موجودات گوناگون در دریای آفرینش خدایی لازم نمی بینی اکنون تأمل کن و فکر نما بین کدام یک از ما ادعای محال می کنیم؟ مرد دهری چیزی نتوانست بگوید و شرمنده سر به زیر افکند و دانست علی بن میثم داستان کشتی را وسیله ای قرار داده از برای مجاب کردن و مغلوب نمودن او، حسن بن سهل از این مناظره شیرین بسیار خرسند گردید.

پیام (۴) صفات خدا

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (انعام/ ۱۰۳)

چشمها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را در می یابد، و او لطیف آگاه است.

خداوند جسم نیست که با حواسّ ظاهری درک شود. او خالق اجسام است و نیاز به جسم ندارد و اگر جسم می بود هرگز خدای بی نیاز نمی بود و همین که با حواسّ ظاهری درک نمی شود نشانه وجود اوست. آری او نمونه ای از ذات مقدّس خود را در وجود انسان آفریده [«قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»] و آن روح انسانی است که حیات انسان وابسته به وجود اوست و او حاکم در بدن انسان است و در همه جای او هست و در هیچ جای بدن او به طور محسوس دیده نمی شود.

محمد بن ابی عمیر می گوید: من خدمت مولای خود موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا توحید را به من بیاموزید. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: ای ابااحمد! در توحید از آن چه خداوند در قرآن بیان نموده تجاوز مکن که هلاک خواهی شد و بدان که خداوند، واحد و احد و صمد می باشد، فرزندی از او متولّد نمی شود که وارث او باشد، فرزند کسی نیست تا با کسی شریک باشد، همسر و فرزند و شریکی ندارد، زنده ای است که نمی میرد، قادر و توانایی است که عاجز و ناتوان نمی شود، صاحب قدرتی است که مغلوب نمی گردد، حلیمی است که شتاب و عجله نمی کند، دایم و باقی است که فنا و نابودی ندارد، ثابتی است که زوال ندارد، بی نیازی است که نیاز پیدا نمی کند، عزیزی است که ذلیل نمی شود، دانایی است که جهل در او راه ندارد، عادل است که ستم نمی کند، بخشنده ای است که بخل نمی ورزد، عقل ها و فکرها نمی توانند او را درک کنند، او نیاز به زمان و مکان ندارد و زمان و مکان او را دربر نمی گیرد، چشم ها او را نمی بینند و چشم ها را می بیند، لطیف و خبیر است، مثل و مانندی ندارد، شنوا و بینا و شاهد هر نجوایی است، از مخلوق خود جدا و غافل نخواهد ماند، اولی است که قبل از او چیزی نبوده و آخری است که پس از او چیزی نخواهد بود. او قدیم است و همه چیزها مخلوق اوست، و از صفات مخلوق خود منزّه است. (۱)

روزی بهلول از مجلس درس ابوحنيفه گذر می کرد او را مشغول تدریس دید و شنید که ابوحنيفه می گفت: حضرت صادق عليه السلام مطالبی می گوید که من آنها را نمی پسندم. اول آن که شیطان در آتش جهنم معذب خواهد شد. در صورتی که شیطان از آتش خلق شده است و چگونه ممکن است آتش به واسطه آتش عذاب شود؟ دوم آن که خدا را نمی توان دید و حال آن که خداوند موجود است و چیزی که هستی و وجود دارد چگونه ممکن است دیده نشود؟ سوم آن که فاعل و به جا آورنده اعمال، خود بنی آدمند در صورتی که اعمال بندگان به موجب شواهد از جانب خداست نه از ناحیه بندگان. بهلول که این کلمات را شنید کلوخی برداشت و به سوی ابوحنيفه پرت کرده و گریخت. اتفاقاً کلوخی بر پیشانی ابوحنيفه رسید و پیشانیش را کوفته و آزرده نمود. ابوحنيفه و شاگردانش از عقب بهلول رفتند و او را گرفته پیش خلیفه بردند. بهلول پرسید: از طرف من به شما چه ستمی شده است؟ ابوحنيفه گفت: کلوخی که پرت کردی سرم را آزرده است. بهلول پرسید: آیا می توانی آن درد و آزردهگی را نشان بدی؟ ابوحنيفه جواب داد مگر درد را می توان نشان داد؟ بهلول گفت: اگر به حقیقت دردی در سر تو موجود است چرا از نشان دادن آن عاجزی و آیا تو خود نمی گفستی هرچه هستی دارد قابل دیدن است؟ و از نظر دیگر مگر تو از خاک آفریده نشده ای و عقیده نداری که هیچ چیز با هم جنس خود عذاب و آزرده نمی گردد؟ آن کلوخی هم از خاک بود پس بنا به عقیده تو من تو را نیاززده ام از این ها گذشته مگر تو در مسجد

=====

۱ روی الصدوق فیالتوحید باسناده إلی محمد أبی عمیر قال: دخلت علی سیدی موسی بن جعفر علیه السلام فقلت له: یا بن رسول الله علمنی التوحید فقال: یا أبأحمد لاتتجاوز فی التوحید ما ذکره الله تعالی ذکره فیکتابه فتهلک، و اعلم أن الله تعالی واحد، أحد، صمد، لم یلد فیورث، و لم یولد فیشارک، و لم یتخذ صاحبه و لاولدا و لا شریکا، و أنه الحی الذی لا یموت، و القادر الذی لا یعجز، و القاهر الذی لا یغلب، و الحلیم الذی لا یعجل، و الدائم الذی لا یمیّد، و الباقي الذی لا یفنی، و الثابت الذی لا یزول، و الغنی الذی لا یفتقر، و العزیز الذی لا یدلّ، و العالم الذی لا یجهل، و العدل الذی لا یجور، و الجواد الذی لا یبخل، و أنه لاتقدّره العقول، و لاتتقع علیه الأوهام، و لاتحیط به الأقطار، و لا یحویه مکان، و لاتدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو اللطیف الخبیر، و لیس کمثله شیء و هو السّميع البصیر (مایکون من نجوی ثلاثه إلا هو رابعهم و لاخمسه إلا هو سادسهم و لا أدنی من ذلك و لا أكثر إلا هو معهم أينما کانوا) و هو الأوّل الذی لاشیء قبله، و الآخر الذی لاشیء بعده، و هو القدیم و ماسواه مخلوق محدث، تعالی عن صفات المخلوقین علوا کبیرا. (توحید للصدوق، ص ۷۷)

نمی گفתי هرچه از بندگان خدا صادر شود در حقیقت فاعل آن خداوند است و بنده را تقصیری نیست؟ پس این کلوخ هم از طرف خداوند بر سر تو وارد شده و مرا تقصیری نیست.

و چون ابوحنیفه فهمید که بهلول با یک کلوخ سه غلط و اشتباه او را فاش کرد شرمنده شد و هارون الرشید خندید و بهلول را مرخص نمود. (روضات الجنّات و شجره طوبی)

پیام (۵) شناخت خدا

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدُ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (اخلاص / ۱ تا ۴)

بگو: اوست خدای یگانه، خدای صمد [ثابت - متعالی]، [کسی را] نزاده، و زاده نشده است، و هیچ کس او را همتا نیست.

(۱) علی بن ابراهیم قمی گوید: سبب نزول این سوره این بود که یهودی ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: خدای خود را برای ما معرفی کن و در پاسخ آنان این سوره نازل گردید. (۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: یهودی ها به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: خدای خود را برای ما معرفی کن و رسول خدا صلی الله علیه و آله تا سه روز پاسخی به آنان نداد و سپس این سوره نازل گردید. (۳)

از امام سجّاد علیه السلام درباره توحید سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: خداوند می دانسته که در آخر الزّمان گروهی خواهند آمد که اهل دقت و تعمق هستند. از این رو در پاسخ آنان سوره توحید و آیاتی از سوره حدید را تا «علیم بذات الصدور» را نازل نمود و اگر کسی بیش از این بخواهد درباره ذات خداوند فکر کند هلاک خواهد شد. (۴)

=====

۱ قال الصّیّادق علیه السلام فی قوله تعالی: «و أنّ إلى ربّک المنتهی» فإذا انتهى الكلام إلى الله فأمسکوا. [یعنی إذا انتهى الكلام فی صفة ذاته تعالی فأمسکوا لأنّ کلّ ما میزتموه بأوهامکم فیأدقّ معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود إلیکم]. (المصدر، ص ۶۲۸)

و فیهِ عن التّوحید عن الباقر علیه السلام قیل له: إنّ النّاس قبلنا قد أكثروا فیالصّیّفه فماتقول؟ فقال: مکروه أمتسمع الله عزّوجلّ یقول: «و أنّ إلى ربّک المنتهی» [نجم ۴۳]، تکلموا فیما دون ذلك. (المصدر)

۲ القمی: کان سبب نزولها إنّ اليهود جاءت إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فقالت له: ما نسبه ربّک فأنزل الله هذه السّوره. (تفسیر صافی، ج ۲، ۸۳۲)

۳ و فی الکافی عن الصادق علیه السلام قال: إنّ اليهود سأل رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا: إنسب لنا ربّک فلبث ثلثا لا یجیبهم، ثمّ نزلت: «قل هو الله أحد» إلى آخرها. (المصدر)

۴ و فی الکافی عن السّجاد علیه السلام: أنّه سئل عن التّوحید فقال: إنّ الله عزّوجلّ علم أنّه یكون فی آخر الزّمان أقوام متعمّقون فأنزل الله: «قل هو الله أحد» و الآیات من سوره الحدید إلى قوله: «علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك. (المصدر، ص ۸۶۶)

امام رضا علیه السلام نیز هنگامی که از توحید و یگانگی خدا سؤال شد فرمود: هر کسی سوره توحید را بخواند و ایمان به آن داشته باشد توحید و یگانگی خدا را شناخته است. گفته شد چگونه این سوره را قرائت نماید؟ فرمود: «همان گونه که مردم قرائت می نمایند» جز این که فرمود: در پایان آن دو مرتبه بگوید: «كذلك الله ربِّي». (۱)

درباره ثواب قرائت این سوره امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: کسی که یک مرتبه «قل هو الله أحد» را بخواند مثل این است که ثلث قرآن را خوانده باشد، و کسی که دو مرتبه آن را بخواند مثل این است که دو ثلث قرآن را خوانده باشد و کسی که سه مرتبه آن را بخواند مانند این است که همه قرآن را خوانده باشد. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که یک شبانه روز نماز بخواند و در هیچ کدام از نمازهای خود «قل هو الله أحد» را نخواند به او گفته می شود: ای بنده خدا تو از نماز گزاران نیستی.

و فرمود: کسی که یک هفته بگذرد و در نمازهای خود «قل هو الله أحد» را نخواند بر دین ابولهب خواهد مرد. (۳)

خداشناسی پیرزن

امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از پیروان خود در معبری عبور می نمود، پیرزنی را دید که با چرخ نخ ریسی خود مشغول رشتن پنبه است. پرسید: پیرزن (بِمَاذَا عَرَفْتِ رَبُّكَ) خدای خود را به چه چیز شناختی؟ پیرزن به جای جواب دست از دسته چرخ برداشت طولی نکشید که بعد از چند

=====

۱ و عن الرضا عليه السلام : إنّه سئل عن التوحيد فقال: كلّ من قرأ «قل هو الله أحد» و آمن بها فقد عرف التوحيد، قيل: كيف يقرؤها؟ قال: كما يقرؤها الناس و زاد فيها: «كذلك الله ربِّي» مرّتين. (المصدر)

۲ و في الإكمال عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: من قرأ «قل هو الله أحد» مرّة فكأنما قرأ ثلث القرآن و من قرأها مرّتين فكأنما قرأ ثلثي القرآن، و من قرأها ثلاث مرّات فكأنما قرأ القرآن كلّهُ. (المصدر)

و عن الباقر عليه السلام : «قل هو الله أحد» ثلث القرآن.

۳ و في ثواب الأعمال و المجمع عن الصادق عليه السلام : من مضى به يوم واحد فصلّى فيه خمس صلوات و لم يقرأ فيها «قل هو الله أحد» قيل: يا عبدالله لست من المصلّين.

و عنه عليه السلام : من مضت له جمعه و لم يقرء فيها ب «قل هو الله أحد» ثمّ مات مات على دين أبي لهب. (المصدر)

مرتبہ دورزدن چرخ از حرکت ایستاد. عجزه گفت: یا علی علیه السلام چرخى بدین کوچکی احتیاج به چون منی دارد آیا ممکن است افلاک به این عظمت و کرات به این یزرگی بدون مدیریت دانا و حکیم و صانعى توانا و علیم بانظم معینی به گردش افتند و از گردش خود باز نایستند؟ پس علی علیه السلام روی به اصحاب خود نموده فرمود: (عَلَيْكُمْ بَدِينِ الْعَجَائِزِ) یعنی مانند پیرزان خدا را بشناسید.

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى»

پیام (۶) خلقت موجودات

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى، يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ، ذَلِكَمُ اللَّهُ فَالِقُ الْوَجْهِ الْأَمْرِيُّ» (انعام / ۹۵)

خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد. چنین است خدای شما؛ پس چگونه [از حق] منحرف می شوید؟

از نشانه های خداشناسی این است که زارع دانه و هسته را در زمین می فشانند و لکن شکافته شدن و حیات نباتی آن به دست او نیست از این رو خداوند در سوره واقعه می فرماید: «أَفَرَأَيْتُمَا تَحْرَثُونَ، أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» و در این آیه نیز برای هدایت عقول مردم می فرماید: خداوند شکافنده دانه و هسته است و گیاه و درخت را او می رویاند و او زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می نماید و اوست که از خاک مرده گیاه و از دانه و نطفه، حیوان و گیاه و درخت را می رویاند.

امام صادق علیه السلام در تأویل آیه «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» می فرماید: حَبِّ و دانه طینت مؤمنین است و به این علت آن را حَبِّ می نامند که مردم در عالم ذر اعتراف به ربوبیت او کردند و خداوند محبت خویش را بر آنان القا نمود و «نوی»، طینت کافران است که خود را از هر خیری دور ساختند و آنان به «نوی» [که به معنای دوری است] نامیده شدند. از این رو خداوند می فرماید: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» و مقصود از حَيِّ در این آیه مؤمن است که بسا طینت او از طینت کافر خارج می گردد و مقصود از مَيِّت، طینت کافری است که از طینت مؤمن خارج گردد. (۱)

=====

۱ فیالكافی عن الصادق عليه السلام في حديث الطينه: الحَبِّ طينه المؤمنين ألقى الله عليها المحبته، والنوى: طينه الكافرين نأوا عن كل خير، و إنما سَمِيَ النوى من أجل أنه نأى عن كل خير و تباعد منه فقال الله: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» فالحيّ: المؤمن الذي يخرج طينته من طينه الكافر، والميت الذي يخرج من الحيّ: هو الكافر الذي يخرج من طينه المؤمن. (كافي ج ۲، ۵)

والقَمِيّ قال: الحَبِّ: ما أحبه، والنوى: ما نأى عن الحيّ. (تفسير صافي. ج ۱، ۱۴۱، ۲)

والعياشي: عن الصادق عليه السلام، الحَبِّ: المؤمن و ذلك قوله: «و ألقى عليه محبته مني» و النوى: الكافر الذي نأى عن الحق فلم يقبله. (تفسير صافي، ج ۲، ۱۴۱ و رواه في البحار ج ۲۴، ۱۰۹ عن العياشي)

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ...»

پیام (۷) راه خدانشناسی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.» (انسان / ۱ تا ۳)

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر * آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟! * ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم! * ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس!

خداوند در آیات فوق انسان را به مطالعه در مراحل خلقت خویش دعوت نموده و عقل او را به قضاوت کشانده و به او می فرماید: آیا زمانی بر تو نگذشت که در مرحله [ذرّ و نطفه و مضغه و علقه و ...] بودی و نامی از تو برده نمی شد؟ تا این که ما تو را از نطفه پدر و مادر آفریدیم و به تو شنوایی و بینایی [و عقل] دادیم تا بتوانی راه خیر و شرّ خود را بفهمی و تو را آزمودیم تا روشن شود آیا راه خیر و صلاح و سعادت خویش را انتخاب می کنی و یا به راه باطل و گمراهی و فساد می روی؟ و در یک جمله آیا شاکر خدای خود می شوی و یا کافر و ناسپاس می گردی؟

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از «هدیناه السبیل» این است که خداوند خوب و بد را به او معرفی می نماید. (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: اگر انسان به خواسته های خدا عمل کند شاکر خواهد بود و اگر خواسته های خدا را رها کند و به هوس های نفسانی خود روی آورد، کافر و ناسپاس خواهد بود. (۲)

====

۱ فی الکافی عن الصادق علیه السلام فی قوله تعالی: «لم یکن شیئا مذکورا» قال: مقدورا غیر مذکور. (تفسیر صافی ج ۲، ۷۶۹)

١ و عن الباقر عليه السلام قال: شيئا لم يكن مذكورا. (المصدر)

و في المحاسن عن الصادق عليه السلام قال: كان مذكورا في العلم و لم يكن مذمورا في الخلق. (المصدر)

و القمى عن الباقر عليه السلام في قوله تعالى: «من نطفه أمشاج» قال: ماء الرجل و المرأة اختلطا جميعا. (المصدر)

و في الكافي و التوحيد عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى: «إنا هديناه السبيل» قال: عرّفناه إمّا آخذا و إمّا تاركا. (المصدر)

و القمى عن الباقر عليه السلام قال: إمّا آخذ فشاكر و إمّا تارك فكافر. (المصدر)

و القمى: أى بيّننا له طريق الخير و الشر. (المصدر)

پیام (۸) درخواست هدایت از خداوند

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (حمد / ۶)

ما را به راه راست هدایت فرما.

انسان چون نیازمند مطلق است باید همواره برای نجات خود از بی نیاز مطلق استمداد نماید. از این رو خداوند بر ما واجب نموده که در هر شبانه روز ده مرتبه در نمازهای واجب از او درخواست نماییم تا ما را به راه راست هدایت و بر آن پایدار نماید.

امام عسکری علیه السلام می فرماید: «صراط مستقیم» دو صراط است: صراط دنیا و صراط آخرت. صراط مستقیم دنیا دنیاتی است که از غلو و تقصیر و باطل منزّه باشد و صراط مستقیم آخرت راه مستقیمی است که مؤمنان را به بهشت منتهی می کند و از آتش دوزخ نجات می یابد. (۱)

امام عسکری علیه السلام در پایان این سخن می فرماید: مقصود از «صراط الذین أنعمت علیهم» این است که بگوئید: خدایا ما را به راه کسانی که نعمت خود را به آنان ارزانی داشتی و توفیق دیانت و طاعت به آنان دادی، هدایت فرما و آنان کسانی هستند که خداوند در آیه «وَمِنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء / ۶۹) ذکر فرموده است.

در برخی از روایات صراط مستقیم تفسیر به امام واجب الطاعه شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: صراط مستقیم راه معرفت و شناخت خداوند است و آن دو صراط است صراط دنیا

=====

۱ قال الإمام العسکری علیه السلام: «إهدنا الصراط المستقیم» أي: أدم لنا توفيقك الذي به أطعناك في ماضی أيامنا حتى نطيعك كذلك في مستقبل أعمارنا. (تفسیر العسکری، ج ۴، ص ۴۴)

و قال علیه السلام: «الصراط المستقیم» هو صراطان: صراط فی الدنيا و صراط فی الآخرة، فأما الصراط المستقیم فی الدنيا فهو ما قصر عن الغلو، و ارتفع عن التقصیر و استقام فلم يعدل إلى شیء من الباطل، و الصراط الآخر: طریق المؤمنین إلى الجنة الذي هو مستقیم لا يعدلون عن الجنة إلى النار و لا إلى غیر النار سوى الجنة. (المصدر)

و صراط آخرت، صراط دنیا همان امامی است که اطاعتش واجب است و هر که در دنیا او را شناخته و از او پیروی کرده باشد از صراط قیامت که پلی است بر روی دوزخ عبور خواهد کرد و هر که او را نشناخته باشد از صراط قیامت نخواهد گذشت و در دوزخ سقوط خواهد نمود. و نیز فرمود: «علی علیه السلام صراط مستقیم است» و در روایتی آمده: «صراط مستقیم» معرفت و شناخت امام علیه السلام است. (۱)

و در روایت دیگری آمده که ائمه علیهم السلام فرموده اند: «ما صراط مستقیم هستیم» آری صراط مستقیم همان دین حق است و امامان علیهم السلام مظهر دین هستند و به این علت صراط مستقیم نامیده شده اند. ما تفصیل این آیات را در کتاب «آیات الفضائل» بیان نموده ایم به آن کتاب مراجعه شود. (۲)

عبور از صراط در آیه «و إن منکم إلاّ واردها کان علی ربّک حتما مقضیا ثمّ ننجی المّذین اتّقوا و نذر الظالمین فیها جثیا» نیز اشاره شده و در روایات آمده که تنها اهل تقوا و کسانی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او را پذیرفته اند می توانند از آن عبور نمایند.

پیروی از صراط مستقیم

سیدیر صَیْرِفِی یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و گفتم: «به خدا خانه نشینی برای شما روا نیست». فرمود: چرا ای سیدیر! گفتم: به خاطر یاران و دوستان بسیاری که شما داری، سوگند به خدا اگر امیرمؤمنان علی علیه السلام این همه یار و یاور داشت، نمی گذاشت طایفه تیم و عدی (دودمان عمر و ابوبکر) به مقام او طمع کنند و حق او را بگیرند. امام صادق علیه السلام فرمود: ای سیدیر! به نظر تو من چه اندازه یار و یاور دارم؟ گفتم: صد هزار! فرمود: صد هزار؟! گفتم: بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟! گفتم بلکه نصف دنیا، حضرت صادق علیه السلام پس از اندکی سکوت، به من فرمود: اگر مایل باشی و برایت سخت نباشد همراه من به

=====

۱ فی البحار عن معانی الأخبار عن الصادق علیه السلام قال: «الصراط المستقیم» هی الطریق إلى معرفه الله و هما صراطان: صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة فأما الصراط فی الدنیا فهو الإمام المفترض الطاعة، من عرفه فی الدنیا و اقتدی بهداه، مرّ علی الصراط الّذی هو جسر جهنّم فی الآخرة و من لم يعرفه فی الدنیا زلّت قدمه عن الصّیراط فی الآخرة فتردّی فی نار جهنّم. (البحار، ج ۲۴، ۱۱)

۲ و عنه علیه السلام: «انّ الصراط امیرالمؤمنین علیه السلام». و عنه علیه السلام: «نحن الصراط المستقیم».

أقول: و قد ذکرنا التّفصیل فی کتاب «آیات الفضائل» ص ۳۲، فلیراجع الطالب.

«يُتَّبَعُ» (مزرعه ای نزدیک مدینه) برویم. گفتم: آماده ام. امام دستور فرمود: الاغ و استری را زین کردند، من سبقت گرفتم و بر الاغ سوار شدم، تا احترام کرده باشم و آن حضرت سوار بر استر گردید و فرمود: اگر می خواهی الاغ را در اختیار من بگذار؟ گفتم: استر برای شما مناسب تر و زیباتر است. فرمود: الاغ برای من هموارتر است. پس من از الاغ پیاده شدم و بر استر سوار شدم و آن حضرت بر الاغ سوار شد و با هم حرکت کردیم تا وقت نماز رسید، فرمود: پیاده شویم تا نماز بخوانیم، سپس فرمود: این جا زمین شورزار است و نماز در این جا روا نیست (و مکروه است) از آن جا رفتیم و به زمین خاک سرخی رسیدیم و آماده نماز شدیم، در آن جا جوانی بزغاله می چرانید، حضرت به او و بزغاله ها نگریست و به من فرمود: «وَاللَّهِ يَا سَيِّدِي لَوْ كَانَ لِي شَيْعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْجَدَاءِ مَا وَسَّيَعِنِي الْقُعُودُ» یعنی «سوگند به خدا ای سدیر! اگر شیعیان من به اندازه تعداد این بزغاله ها بودند، خانه نشینی برایم روا نبود.» (و قیام می کردم)

سپس پیاده شدیم و نماز خواندیم، و پس از نماز، کنار بزغاله ها رفتیم و شمردم هفده عدد بودند. (اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲)

مؤلف گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هنگامی که می خواستند او را به بیعت اجبار نمایند، فرمود: خدایا تو می دانی که هنوز برای من بیست نفر حامی پیدا نشده است که بتوانم قیام کنم.

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...»

پیام (۹) ایمان و اسلام

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...» (آل عمران / ۱۹)

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران / ۸۵)

در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده، با یکدیگر به اختلاف پرداختند مگر پس از آنکه علم برای آنان [حاصل] آمد، آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت. و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس [بداند] که خدا زودشمار است.

و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هر گز زوی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «المدین فیہ الایمان» یعنی دین، اسلام و ایمان می باشد. از این روایت ظاهر می شود که در زمان نزول این آیه اسلام اطلاق بر ایمان می شده است و تفصیل بین اسلام و ایمان بعدا به وجود آمده است. (نور الثقلین، ج ۱، ۲۲۳)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و من یتبع غیر الإسلام دینا» فرمود: مقصود اسلامی است که دارای ایمان نیز باشد. (۱) ظاهر دو آیه فوق این است که اسلام به معنای ایمان و تسلیم می باشد.

امام باقر علیه السلام نیز فرمود: مقصود از «غیر الإسلام» غیر التسلیم لولایتنا می باشد. بنابراین کسی که مسلمان باشد و تسلیم و پیرو ولایت اهل بیت علیهم السلام نباشد اسلام او پذیرفته نیست و در قیامت از زیانکاران خواهد بود. (۲)

امام صادق علیه السلام به مفضل می فرماید: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام قیام می نماید اختلاف بین ادیان برداشته می شود و تنها یک دین بین مردم حاکم می گردد. همان گونه که خداوند می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» و «من یتبع غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه...» مفضل

=====

۱ قال الصادق علیه السلام فی تفسیر «و من یتبع غیر الإسلام دینا»: هو الإسلام الذی فیہ الایمان. (العیاشی، ج ۱، ۱۶۶)

۲ و قال الباقر علیه السلام فی قوله تعالی: «و من یتبع غیر الإسلام»: یعنی غیر التسلیم لولایتنا. (مناقب، ج ۳، ۴۰۳)

گفت: آیا دین پدران حضرت مهدی علیه السلام مانند ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله نیز دین اسلام بوده؟ فرمود: آری جز این نبوده است و سپس به آیاتی از قرآن استشهاد فرمود... (۱)

معنای مسلمان و مؤمن و مهاجر

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جمعی از مسلمانان رو کرد و فرمود: «آیا می دانید مسلمان کیست؟!» آنها عرض کردند: «خدا و رسولش داناترند». فرمود: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»، مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و کردارش در سلامت باشند."

در این میان، شخصی از آن حضرت پرسید: «مؤمن کیست؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ آمَنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ» "مؤمن کسی است که مؤمنان در مورد جان و مالشان از ناحیه او در امتیث باشند».

شخص دیگری پرسید: «مهاجر کیست». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ هَجَرَ الشَّرَّ وَ اجْتَنَبَهُ»؛ یعنی مهاجر کسی است که از بدی و کار زشت، دوری و اجتناب کند». (المحجّه البيضاء، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۲۵۸)

=====

۱ و قال الصادق علیه السلام للمفضّل: فوالله يا مفضل ليرفع عن الملل و الأديان الإختلاف و يكون الدّين كلّه واحدا كما قال جلّ ذكره: «إِنَّ الدّين عند الله الإسلام» و قال الله: «و من يبتغ غير الإسلام دينا فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين» قال المفضّل: قلت: يا سيدي و مولاي و الدين الذي آبائه: ابراهيم و نوح و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله هو الإسلام؟ قال: نعم يا مفضل هو الإسلام لا غير. كما قال الله: «إِنَّ الدّين عند الله الإسلام...» (البحار، ج ۵۳، ص ۴)

ص: ۴۷

«إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى»

پیام (۱۰) شناخت و هدایت

«... قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَ أُمْرًا نُنْسِلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (انعام / ۷۱)

«... وَ لَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ» (بقره / ۱۲۰)

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمِكُمُ اللَّهُ» (اللَّهُ وَ لِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...» (آیه الكرسي)

تردید نیست که به وسیله تقوی و بندگی خدا هدایت و معرفت حاصل می شود چنان که پیروی از هوا و خواسته های نفسانی هرگز انسان را به حق نزدیک نمی کند بلکه او را از خدا دور و راه حق را بر او مسدود می نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إنما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع» یعنی فتنه ها و انحرافات از پیروی هوا و هوس شروع می شود و چیزی که انسان را به خدا نزدیک می کند و سبب هدایت او می شود تقوی و تسلیم در مقابل پروردگارت است که در ذیل آیه فوق به آن اشاره شده است و در آیه دیگری خداوند می فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمِكُمُ اللَّهُ» (بقره / ۲۸۲) یعنی از خدا بترسید تا او به شما دانش بیاموزد.

عبدالرحیم قصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم معرفت [به حق] و انکار [حق] چگونه است و از ناحیه کیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خدا تو را رحمت کند، معرفت، صنع الهی است در قلب ها و مردم در آن دخالتی ندارند و لکن انتخاب به دست آنان است و آنان با علاقه به ایمان [و تقوا] معرفت [و ایمان] را انتخاب می کنند و با علاقه به کفر [و هوسرانی] کفر را انتخاب می نمایند و کافر و منکر حق می شوند و این در حقیقت توفیق و یا خذلان الهی است و با این انتخاب خداوند آنان را پاداش و کیفر می دهد. (۱)

=====

۱ کتب الصادق علیه السلام لعبدالرحیم القصیر علی یدی عبدالملک بن اعین: سألت عن المعرفة ما هي؟ فاعلم رحمك الله أنّ المعرفة من صنع الله عزوجل في القلب مخلوقه، والجحود صنع الله في القلب مخلوق، و ليس للعباد فيهما من صنع و لهم فيهما الاختيار من الاكتساب فبشهوتهم الايمان اختاروا المعرفة فكانوا بذلك مؤمنين عارفين، و بشهوتهم الكفر اختاروا الجحود فكانوا بذلك كافرين جاهدين ضالّاء، و ذلك بتوفيق الله لهم و خذلان من خذله الله، فبالاختيار و الاكتساب عاقبهم الله و أثابهم. الحديث. (توحيد صدوق، ص ۲۲۷)

أقول: و يؤيد ماقلناه قوله تعالى: «إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» [انفال، ۲۹] و قوله: «و من يتق الله يجعل له مخرجا و يرزقه من حيث لا يحتسب» [طلاق، ۳] و قوله: «والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا» [عنكبوت، ۶۹] و في الحديث النبوي: ليس العلم بكثره التّعلم، إنّما هو نور يقذفه الله في قلب من يريد الله أن يهديه و ما قاله الصادق عليه السلام لعنوان البصري. [شجرة طوبى، ج ۱،

حاصل سخن این است که انسان مؤمن، با تقوا و کوشش در اعمال نیک و اخلاق پسندیده زمینه هدایت خویش را فراهم می کند گرچه هدایت و ایمان از ناحیه خداوند افاضه می شود. همان گونه که خداوند می فرماید: «من جاهد فینا لنهیدینهم سبلنا» و یا می فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَیَعْلَمَکُمُ اللَّهُ» (بقره/ ۲۸۲) و یا می فرماید: «إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُوقَانَا» (انفال/ ۲۹) و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «لیس العلم بکثرة التعلّم، إنّما هو نور یقذفه الله فی قلب من یرید الله أن یرید» (منیه المرید، ۱۴۹)

آری، انسان همان گونه که با پاکی نیت و اخلاق نیک و اعمال شایسته زمینه سعادت و رشد ایمانی خود را فراهم می کند با بی تقوایی و اعمال زشت و اخلاق ناپسند و ظلم و ستم نیز زمینه گمراهی و کفر خود را فراهم می نماید. چنان که خداوند می فرماید: «ثمّ کان عاقبه المذین أساؤوا السوا أن کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن» (روم/ ۱۰) و یا می فرماید: «و یضلّ الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء» (ابراهیم/ ۲۷) و یا می فرماید: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» (مطفّین/ ۱۴)

روایت شده: هنگامی که آیه شریفه «فمن یرد الله أن یرید یهدیه یشرح صدره للإسلام» (انعام/ ۱۲۵) نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند شرح صدر چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آن نوری است که خداوند در قلب مؤمن می افکند و سینه او [برای فهم حقایق] گشوده می گردد» گفته شد: آیا نشانه ای برای آن هست؟ فرمود: آری نشانه آن توجّه به قیامت و وعده های خدا، و دوری از علایق دنیا، و آمادگی برای مرگ است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «أفمن شرّح الله صدره للإسلام فهو علی نورٍ من ربّه» (زمر/ ۲۲) پس از موعظه و نصیحت به ابن مسعود فرمود: ای ابن مسعود هنگامی که نور الهی در قلب

واقع می شود، قلب گشاده و فسیح می گردد [و حقایق را می یابد] گفته شد: نشانه آن چیست؟ فرمود: نشانه آن پرهیز از حبّ دنیا و توجه به آخرت و وعده های خدا، و آمادگی برای مرگ قبل از رسیدن اجل و ناتوان شدن از انجام اعمال خیر می باشد سپس فرمود: هر که در دنیا زاهد باشد و دنیا را به اهلش واگذار کند خداوند شرح صدر به او می دهد [و نورانی خواهد بود]. (میزان الحکمه، ج ۳، ۲۶۰۷)

نمونه ای از روشن دلان مؤمن

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با «حارثه بن مالک انصاری» روبرو شد و پرسید: «حالت چطور است؟!» او در پاسخ گفت: «در حالی هستم که ایمان حقیقی دارم.» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر چیزی را حقیقتی است، نشانه حقیقت گفتار تو چیست؟» حارثه عرض کرد: «ای رسول خدا!!! اشتیاق به دنیا ندارم، شب را (برای عبادت) بیدارم و روزهای گرم را روزه می گیرم و گویا بهشتیان را در بهشت می نگرم و ناله دوزخیان را در میان دوزخ می شنوم». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عَبِيدُ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ أَبْصَرَتْ فَمَا تُبْتُ» " (این) بنده ای است که خداوند، قلبش را نورانی نموده است، بصیرت یافتی ثابت و استوار باش."

حارثه، عرض کرد: ای رسول خدا! از خدا بخواه که او شهادت در رکابت را نصیب من گرداند.

پیامبر فرمود: خدایا! شهادت را روزی «حارثه» کن، چند روزی نگذشت که جنگی به پیش آمد، حارثه در آن جنگ شرکت نمود و پس از کشتن ۹ یا ۸ نفر از دشمن به شهادت رسید. (اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴، (باب حقیقه الایمان و الیقین، حدیث ۴)

ص: ۵۰

«رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَسِعَتْ»

پیام (۱۱) فضل و رحمت خداوند

«رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا...» (غافر / ۷)

«... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...» (اعراف / ۱۵۶)

«وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره / ۲۵۱)

«... وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران / ۱۵۲)

«فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَسِعَتْ» (انعام / ۱۴۷)

«... وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء / ۸۳)

«... فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (بقره / ۶۴)

«... وَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا...» (نور / ۲۱)

رحمت خداوند به قدری وسیع است که برای کسی معلوم نیست و احدی نمی تواند رحمت خدا را محدود نماید چراکه رحمت او همه چیز را احاطه نموده است.

در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد نماز شد و مردی از اعراب در حال نماز گفت: «خدایا به من و به محمد صلی الله علیه و آله ترحم کن و جز ما به دیگری ترحم مکن» رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از نماز فارغ شد به او فرمود: چرا رحمت خدا را محدود کردی. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: خداوند به داود علیه السلام وحی نمود: ای داود همان گونه که نور خورشید از نشستن یک نفر در مقابل آن کم نمی شود رحمت من نیز از بهره مند شدن کسی از آن کم نمی شود. (۲)

=====

۱ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الصَّلَاةِ فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَمَحْيِدًا وَلَا تَرْحَمْنَا مَعَنَا أَحَدًا فَلَمَّا سَلَّمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِلْأَعْرَابِيِّ: لَقَدْ تَحَجَّرْتَ وَاسْعَا يَرِيدُ رَحْمَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. (تفسير نورالثقلين، ج ۲، ۷۷)

۲ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا دَاوُدُ كَمَا لَا يُضِيقُ الشَّمْسُ عَلَيَّ مِنْ جَلْسِ فِيهَا، كَذَلِكَ لَا تُضِيقُ رَحْمَتِي عَلَيَّ مِنْ دَخَلِ فِيهَا. (المصدر)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «و رحمتی وسعت کلّ شیء» می فرماید: مقصود از رحمت وسیع خداوند علم امام است که از علم خدا گرفته شده و مقصود از «کلّ شیء» شیعیان ما می باشند، و مقصود از تقوا در آیه «فسأکتبها للذین یتقون» پرهیز از ولایت و اطاعت غیر امام عادل می باشد. (۱)

شهادت چهل مؤمن

سید نعمت الله جزایری در کتاب نوادر الاخبار می نویسد: حضرت صادق علیه السلام فرمود: در میان بنی اسرائیل عابدی ریاکار و متظاهر بود و به داود پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی رسید که فلان عابد ریاکار است. پس از چندی عابد از دنیا رفت، داود به جنازه او حاضر نشد. و چهل نفر از بنی اسرائیل اجتماع کرده در موقع تهیه وسایل تکفینش می گفتند: «اللهم إنا لانعلم منه إلاّ خیرا و أنت أعلم به منا» "خدایا جز خوبی ما از او ندیده ایم تو دانایی به واقع امر" و خداوند عابد را به همین شهادت آمرزید. پس از آن که دفنش کردند عده دیگری مساوی عدد اوّل همان گواهی را دادند. پس خداوند به داود وحی کرد: چه وادار کرد تو را که بر جنازه عابد حاضر نشدی؟ عرض کرد: پروردگارا! سببش اطلاع من از ریاکاریش بود که تو خود خبر داری، خطاب رسید ای داود چهل نفر به خوبی او گواهی دادند و من از کردارش گذشتم و او را عفو نمودم با این که از باطنش خبر داشتم.

محدث بزرگوار سید نعمت الله جزایری می گوید: شاید استناد به همین حدیث کرده شیخ جلیل معاصر، علامه مجلسی صاحب بحار الانوار، استحباب شهادت چهل مؤمن را به نیکی و خوبی در کفن برادر مؤمن خود و من خودم از کسانی بودم که شهادت بر کفن مولی علامه مجلسی نوشتم در حال حیات و زندگی ایشان.

در کتاب شرح تهذیب سید می گوید: روز جمعه ای علامه مجلسی در مسجد جامع اصفهان به منبر تشریف برده بودند تا مردم را موعظه نمایند، ابتدا عقاید خود را راجع به ایمان و ثواب آن بیان کردند. سپس گفتند: مردم! اعتقاد من این است، خواهش می کنم آن چه شنیدید بر کفن من

=====

۱ قال أبو جعفر علیه السلام فی قوله تعالی: «و رحمتی وسعت کلّ شیء» یقول: علم الإمام و وسع علمه الذی هو من علمه کلّ شیء هم شیعتنا، ثم قال: «فسأکتبها للذین یتقون» یعنی [و یتقون] ولایه غیر الإمام و طاعته. (المصدر عن الکافی، ج ۱، ۴۲۹)

گواهی دهید، کفن خودشان را به مسجد آورده بودند، و مردم گواهی خویش را بر آن نوشتند. (روضات الجنّات، ص ۱۲۱)

ص: ۵۳

«أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»

پیام (۱۲) اسرار انسان ها

«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَاتُخْفِي الصُّدُورِ» (غافر / ۱۹) «... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...» (حدید / ۴) «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» (علق / ۱۴) «... يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى» (طه / ۷)

از امام صادق علیه السلام راجع به معنای «خائنه الاعین» سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: آیا ندیده ای شخصی غیرمستقیم به جایی نگاه می کند؟ این معنای «خائنه الاعین» است. (۱) [و در فارسی به آن نگاه زیرچشمی می گویند.]

و در مجمع البیان آمده که [رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:] «نگاه اول برای توست و نگاه دوم گناه و خطر خواهد بود» بنابراین نگاه دوم حرام می باشد و مقصود از «خائنه الاعین» همین نگاه دوم است. (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خداوند ارزاق مردم را تقسیم نموده و آثار و اعمال و عدد نفس ها و «خائنه الاعین» [یعنی نگاه های زیرچشمی] و آن چه در سینه های خود پنهان نموده اند را احصا نموده است. (۳)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «يعلم السر و اخفی» فرمود: سرّ چیزی است که تو در باطن خود پنهان نموده ای و «اخفی» [یعنی پنهان تر از آن] چیزی است که به خاطر تو عبور کرده و تو آن را فراموش نموده ای. (۴)

=====

۱ معانی الأخبار: سئل الصادق علیه السلام عن قوله تعالى: «يعلم خائنه الأعین» فقال: ألم تر إلى الرجل ينظر إلى الشيء و كأنه لا ينظر فذلك «خائنه الأعین». (تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ۵۱۷)

۲ و فی مجمع البیان: و فی الخبر: «إنّ النظره الاوّلی لک و الثانیه علیک» فعلى هذا يكون الثانیه محرّمه فهی المراد من «خائنه الأعین». (المصدر)

۳ و فی نهج البلاغه: قسّم أرزاقهم و أحصى آثارهم و أعمالهم و عدد أنفاسهم و خائنه أعینهم و ماتخفی صدورهم من الضمیر. (المصدر)

۴ و فی المعانی عن الصادق علیه السلام فی هذه الآیه: «السّر» ما أكننته فی نفسك و «اخفی» ما خطر ببالک ثم أنسیته. (المصدر، ج ۳، ۳۰۰).

امیرالمؤمنین می فرماید: خداوند چهار چیز را در چهار چیز پنهان نموده: ۱. خشنودی خویش را در طاعت خود پس تو هیچ طاعتی را کوچک مشمار شاید رضای خدا در آن باشد و تو نمی دانی. ۲. خشم خود را در معصیت پنهان نموده پس تو هیچ گناه و معصیتی را کوچک ندان شاید خشم خدا در آن نهفته باشد و تو نمی دانی. ۳. اجابت خویش را در دعاها پنهان نموده پس تو هیچ دعایی را کوچک ندان شاید اجابت خداوند در آن باشد و تو نمی دانی ۴. خداوند ولّی و دوست خود را بین بندگان خویش پنهان نموده پس تو هیچ بنده ای را کوچک ندان شاید او ولّی و دوست خدا باشد و تو نمی دانی. (۱)

کشته شدن عایشه به دستور معاویه

عایشه دختر ابوبکر از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، هنگامی که معاویه روی کار آمد، در سال ۵۷ هجری به حجاز مسافرت کرد تا از مردم برای ولایت عهدی پسرش یزید بیعت بگیرد.

عایشه پیام تهدیدآمیزی برای معاویه فرستاد که مضمون آن این بود: «تو برادر محمد بن ابوبکر را کشتی، و اکنون برای یزید بیعت می گیری، این روش مورد قبول نخواهد بود..»

عمر و عاص به معاویه گفت: اگر عایشه را خاموش نکنی، ممکن است با تحریک او، مردم بر ضدّ تو شورش کنند. معاویه برای خاموش نمودن عایشه، نخست ابوهیره و سرحیل را با هدایای بسیار نزد عایشه فرستاد تا با شیره مالیدن بر سر او با او صلح کند و پست و مقام والایی به عبدالرحمن برادر عایشه بدهد که یک نوع حق السکوت دادن به عایشه بود.

ولی این امور نمی توانست عایشه را خاموش کند، این بار معاویه تصمیم گرفت تا با روش مرموز و مخفیانه ای عایشه را به قتل برساند، دستور داد چاهی را کنند و ته آن را پر از آهک نمودند، سپس فرش گرانقدری روی آن چاه گسترده، و یک کرسی (چهارپایه مانند صندلی) روی آن فرش نهاد، و هنگام نماز عشا، عایشه را به حضور خود دعوت کرد و به عایشه قول داد که می خواهد چندین هزار درهم به او بدهد (ظاهراً این جریان در مدینه اتفاق افتاد).

====

۱ و فی الخصال عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَخْفَى أَرْبَعَةَ فِي أَرْبَعَةٍ: أَخْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ طَاعَتِهِ، فَرَبِّمَا وَافِقِ رِضَاهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى سَخَطَهُ فِي مَعْصِيَتِهِ، فَرَبِّمَا وَافِقِ سَخَطَهُ مَعْصِيَتِهِ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى إِجَابَتَهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ دَعَائِهِ، فَرَبِّمَا وَافِقِ إِجَابَتَهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. وَ أَخْفَى وَلِيَّهَ فِي عِبَادَةِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادَةِ اللَّهِ، فَرَبِّمَا يَكُونُ وَلِيَّهُ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ. (خصال، ص ۲۱۰)

عایشه با غلام هندی خود از خانه بیرون آمد و سوار بر خر مصری شد، و معاویه به او احترام شایانی نمود و اشاره کرد که عایشه بر روی آن چهارپایه بنشیند، همین که عایشه بر روی آن چهارپایه نشست، آن چهارپایه فرورفت و عایشه به درون چاه افتاد، آن گاه معاویه برای این که این کار کاملاً مخفی باشد دستور داد غلام و خر را کشتند و در میان همان چاه افکندند و خاک بر آن چاه ریخته و آن را پر کردند. از آن پس عایشه ناپدید شد و بین مردم اختلاف گردید.

بعضی گفتند عایشه به مکه رفته است، بعضی گفتند به یمن رفته است، امام حسین علیه السلام که از جریان اطلاع داشت، اموال عایشه را به وارثان او داد. (منتخب التواریخ، ص ۳۰۴، کامل بهایی، باب ۲۷، فصل ۱۶)

حکیم سنایی که از شعرای معروف اهل تسنن است در این باره در آخر قصیده ای گوید:

عاقبت هم به دست آن یاغی شد شهید و بکشتش آن طاغی

آن که با جفت مصطفی زین سان بد کند مرورا تو مرد مخوان

(ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۳۷۷)

ص: ۵۶

«إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»

پیام (۱۳) ولی امر مسلمین

«إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده / ۵۵)

«... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (نساء / ۵۹)

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فَيَأْتُوا بِحُكْمِكَ وَتُسَلِّمُوا لِتَسْلِيمِ» (نساء / ۶۵)

تردید نیست که عبادت و اطاعت دو مفهوم متفاوت است، عبادت به معنای پرستش می باشد و اطاعت به معنای فرمان برداری. از این رو خداوند عبادت را مخصوص به خود نموده و اطاعت را نسبت به خود و رسول خود و ائمه معصومین علیهم السلام داده است.

از سویی اطاعت مربوط به اوامر حکومتی است و ولی امر، خدا و رسول و ائمه علیهم السلام می باشند و اساس دیانت و سعادت و قبولی اعمال مردم مشروط به رعایت آن است، لذا خداوند در آیه سوم به رسول خدا می فرماید: به پروردگارت سوگند ایمان این مردم پذیرفته نیست تا زمانی که ولایت و حاکمیت تو را بپذیرند و تسلیم فرمان تو باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر مردمی خدا را از روی اخلاص عبادت کنند، نماز، زکات، حج و روزه انجام دهند و لکن نسبت به عملی که خدا و یا رسول او انجام داده اند راضی نباشند و بگویند: برای چه خلاف آن انجام نگرفت و یا در باطن از آن ناراضی باشند مشرک خواهند بود. سپس امام صادق علیه السلام آیه «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ» را تلاوت نمود و فرمود: بر شما باد به تسلیم. (۱)

=====

۱ قال أبو عبد الله: لو أن قوما عبدوا الله وحده لا شريك له و أقاموا الصلاة و أتوا الزكوة و حجوا البيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشيء صنع الله أو صنع رسول الله صلى الله عليه و آله إلا صنع خلاف الذي صنع أو وجدوا ذلك فيقلوبهم لكانوا بذلك مشكرين، ثم تلا هذه الآية: «فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك...» ثم قال أبو عبد الله: عليكم بالتسليم. (الكافي، ج ۱، ۳۹۰)

ص: ۵۷

زید شحام می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از دوستان شما به نام کلب نزد ما می باشد او هر دستوری از ناحیه شما می رسد می گوید: من تسلیم هستم. امام صادق علیه السلام بر او ترخم نمود و فرمود: آیا شما می دانید تسلیم چیست؟ ما سکوت کردیم امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند تسلیم به معنای اخبات یعنی خشوع و تواضع در پیشگاه خداوند می باشد و این آیه را تلاوت فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْتَبُوا إِلَى رَبِّهِمْ». (۱)

پاداش تسلیم و پیروی از خدا و رسول

شخصی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا!! شما نزد من محبوب تر از خودم، و محبوب تر از فرزندانم هستی. هرگاه در خانه ام هستم، یاد شما از آشیانه قلبم نمی رود، تا از خانه بیرون آیم و شما را زیارت کنم، ولی وقتی که به یاد مرگ می افتم با خود می گویم من پس از مرگ (فرضا اگر وارد بهشت شوم، شما را نمی بینم زیرا مقام شما بسیار ارجمند است، و با پیامبران در درجات بالای بهشت هستید) از این رو اندوهگین هستم که بعد از مرگ شما رانمی بینم) و اگر اهل جهنم باشم که تکلیفم روشن است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی نگفت و همان دم جبرئیل نازل گردید و آیه (۶۹ نساء) را نازل کرد: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدَّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا».

«و کسی که از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کند، در قیامت همنشین کسانی خواهد بود که خداوند نعمتش را بر آنها تمام کرده است (یعنی همنشین) پیامبران، و صدیقان و شهیدان و صالحان خواهد شد و آنها رفیق های خوبی هستند.» (تفسیر در المثنور، ج ۲، ص ۱۸۲)

به این ترتیب درمی یابیم که مسلمان مخلص می تواند با پیمودن درجات عالی تسلیم و ایمان و عمل، به مقامی برسد که در بهشت همنشین پیامبران گردد.

=====

۱ و عن زید الشحام قال قلت لابی عبدالله علیه السلام: انّ عندنا رجلاً يقال یه کلب لایجیبی ء عنکم شی ء الا قال: أنا أسلم فسیناه کلب تسلیم قال فترخم علیه ثم قال: أتدرون ما التسلیم؟ فسکتنا فقال: هو والله الاخبات قال الله عزوجل: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ اخْتَبُوا إِلَى رَبِّهِمْ». (هود، ۲۵، کافی ج ۱، ۳۹۱).

شورای شش نفره و ردّ فرمان خدا و رسول صلی الله علیه و آله

از شورای شش نفره عمر بن خطاب در تاریخ اسلام، بسیار یاد می شود. می پرسند: این شورا چه بود؟ و طرح آن از ناحیه چه کسی بود و چگونه اجرا شد؟ در پاسخ به داستان زیر توجه کنید: ۲۶ ذیحجه سال ۲۳ هجری عمر بن خطاب توسط شخص ایرانی به نام «ابولؤلؤ» مضروب شد و همین حادثه باعث مرگ او گردید. عمر بن خطاب در آخر عمر، زید بن سهل معروف به «ابوطلحه انصاری» را خواست و چنین وصیت کرد: «بعد از آن که از دنیا رفتم و مرا به خاک سپردید، من موضوع خلافت را به شش نفر واگذاشتم که آنها در مجلس مشورت خود، یکی از افراد خود را به عنوان خلیفه برگزینند آن شش نفر عبارتند از:

۱ علی علیه السلام، ۲ طلحه، ۳ زبیر، ۴ سعدوقاص، ۵ عبدالرحمن بن عوف، ۶ عثمان.

پس از اجتماع آنها در جلسه شورا آنها را مجبور کنید که هرچه زودتر خلیفه مرا تعیین کنند و مسأله تعیین خلیفه را بیش از سه روز، تأخیر نیندازند، و به این دستور عمل کنید:

«اگر پنج نفر از آنها به یک نفر اتفاق کردند و یک نفر سرپیچی کرد، او را گردن بزن و اگر چهار نفر امضا کردند و دو نفر امتناع ورزیدند گردن دو نفر را بزن و اگر سه نفر یک طرف و سه نفر دیگر در جانب دیگر بودند به آن سه نفری که عبدالرحمن عوف در میان آنها است، میدان بده و دیگران را وادار تا موافقت کنند و مخالف را گردن بزن.»

پس از آن که عمر بن خطاب از دنیا رفت و پیکر او را به خاک سپردند، ابوطلحه انصاری، شش نفر نامبرده را در خانه عایشه یا در محل بیت المال به گرد هم آوردند، جلسه شورا تشکیل شد، طلحه حقّ خود را به عثمان بخشید، زبیر حقّ خود را به علی علیه السلام بخشید، سعدوقاص حقّ خود را به پسرعمویش عبدالرحمن عوف بخشید، در نتیجه امر خلافت به سه نفر (علی و عثمان و عبدالرحمن) انحصار یافت و به مرحله حسّاسی رسید.

عبدالرحمن به علی علیه السلام متوجه شد و گفت: «من با تو بیعت می کنم، مشروط به این که به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش ابوبکر و عمر کار کنی!» علی علیه السلام فرمود: «من به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجتهاد و به تشخیص خودم عمل خواهم کرد.» عبدالرحمن به عثمان رو کرد و گفت: «آیا تو پیشنهاد مرا می پذیری؟» عثمان گفت: آری. عبدالرحمن، دوباره به علی علیه السلام توجه کرد و گفت: «با تو با شرط فوق بیعت می کنم.» و علی علیه السلام همان پاسخ را داد ولی عثمان پذیرفت. برای بار سوم نیز عبدالرحمن به علی علیه السلام پیشنهاد کرد ولی همان پاسخ قبل را شنید، عبدالرحمن به عثمان گفت: «آیا شما می پذیرید؟» عثمان گفت: آری پذیرفتم، پس عبدالرحمن دست به

دست عثمان داد و گفت: «سلام بر تو ای امیرمؤمنان.» (۱)

به این ترتیب، عثمان به عنوان خلیفه معرفی شد و بر مسند خلافت نشست تو خود مفضل قصه بخوان از این مجمل.

پدران واقعی

هنگامی که ابن ملجم شمشیر بر فرق امیرالمؤمنین علیه السلام زد آن حضرت را به خانه آوردند. مردم بر گرد خانه علی علیه السلام جمع شدند تا تکلیف ابن ملجم تعیین شود و او را بکشند. امام حسن علیه السلام آمد و فرمود: پدرم دستور داده متفرق شوید و به منازل خود برگردید. فعلاً ابن ملجم را به حال خود می گذاریم تا اگر پدرم بهبودی یافت خودش هرچه خواست با او معامله کند. پس همه مردم رفتند مگر اصبع بن نباته. پس از مختصر زمانی (۲) حضرت مجتبی آمد، دید اصبع بن نباته هنوز ایستاده، فرمود: چرا نمی روی مگر پیغام پدر مرا نشنیدی؟ عرض کرد: شنیدم ولی دوست می دارم مولای خود را ببینم و حدیثی از مولایم بشنوم.

امام حسن علیه السلام داخل شد و جریان را عرض کرد و برای اصبع اجازه گرفت.

اصبع می گوید: وارد شدم، دیدم علی علیه السلام دستمال زردرنگی بر سر بسته ولی رنگ صورتش از آن پارچه زردتر است و به من فرمود: مگر نشنیدی پیغام مرا؟ گفتم: شنیدم ولی خواستم حدیثی از شما بشنوم. فرمود: بشنو که دیگر بعد از این از من نخواهی شنید. فرمود: ای اصبع! همین طور که تو بر بالین من آمدی روزی من به بالین پیغمبر رفتم به من دستور داد که به مسجد برو و مردم را عموماً دعوت کن. آن گاه یک پله از فراز منبر بالا برو و بگو هر کس والدین خود را آزار کند عاق شود و هر کس از مولا و آقای خود بگریزد و هر شخصی که مزدور خود را ستم کند و اجرت او را ندهد خداوند او را لعنت کند و من به دستور آن حضرت عمل کردم همین که از

=====

۱ اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۸۸. در ذیل داستان آمده، امام علی علیه السلام به عبدالرحمن گفت: «سوگند به خدا تو با عثمان بیعت نکردی مگر به خاطر طمع به (مال و مقام) او، مانند طمع رفیق شما به رفیقش، ولی به این طمع نخواهی رسید.» همان گونه که آن حضرت فرمود: بین عثمان و عبدالرحمن کدورتی به میان آمد و با همدیگر قهر بودند تا عبدالرحمن مُرد.

۲ در روایت دیگری است که چون صدای گریه از میان خانه علی بلند می شد بر در خانه هر که بود گریه می کرد از این رو آنها را مرخص کردند و مرتبه دوم از صدای گریه اصبع امام حسن علیه السلام آمد.

ص: ۶۰

منبر به زیر آمدم مردی از انتهای مسجد گفت: یا علی! سخنی گفتی ولی تفسیر نمودی من خدمت پیغمبر آمدم و گفته آن مرد را به عرض رساندم.

اصبح گفت: در این هنگام علی علیه السلام دست مرا گرفت و پیش خود کشانید و یک انگشت مرا در میان دست نهاد، فرمود: همین طور پیغمبر صلی الله علیه و آله انگشت مرا در میان دست خود گرفت و فرمود: «یا علی! ألا و إئی و أنت أبوا هذه الأمة فمن عققنا فلعنه الله عليه ألا و إئی و أنت أجيرا هذه الأمة فمن ظلمنا أجرتنا فلعنه الله عليه ثم قال: آمین.»

ای علی من و تو دو پدر این امتیم. هر کس ما را ترک کند و بیازارد لعنت خدا بر او باد و نیز من و تو دو آقای این امتیم. هر کس از ما بگریزد بر او باد لعنت خدا، و من و تو دو مزدور و اجیر آنهایم. هر کس پاداش ما را ندهد، مورد لعنت خدا واقع خواهد شود. سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آمین. (بحار الانوار، ج ۹، ص ۴۳۷)

ص: ۶۱

پیام (۱۴) ولایت خدا و ولایت طاغوت

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (بقره / ۲۵۷)

ولایت به معنای حق حاکمیت و تصرف و به معنای دوستی و محبت استعمال شده است و هر دو معنا ذاتا و اصالتا برای خدا ثابت شده است و به حکم خدا ولایت پیامبران و اوصیای آنان نیز بر مردم ثابت است و بین مؤمنین نیز ولایت به معنای دوستی و به معنای حق امر به معروف و نهی از منکر ثابت است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: دوستی با اولیای خدا و پذیرفتن ولایت و حق حاکمیت آنان واجب است. هم چنان که بیزاری از دشمنان آنان واجب می باشد. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: در شب معراج به من گفته شد: ای محمد! هر کس دوستی از دوستان من را ذلیل کند به جنگ با من برخاسته و هر کس به جنگ با من برخیزد من به جنگ با او برمی خیزم. گفتم: خدایا ولی و دوست تو کیست؟ که هر که به جنگ با او قیام کند تو با او جنگ خواهی نمود؟ خطاب شد: آنان کسانی هستند که من برای تو و وصی تو [علی بن ابی طالب] و ذریه و فرزندان شما از آنان پیمان ولایت گرفتم. (۲)

از آیه فوق و این روایات ظاهر می شود که خداوند بندگان مؤمن خود را که ولایت خدا و

=====

۱ قال الصادق علیه السلام : و حبّ أولیاء الله واجب و الولایه لهم واجب و البرائه من أعدائهم واجب. (سفینه البحار، ولی)

۲ و فیہ عن الکافی قال الصادق علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لقد أسرى بی فأوحى إلیّ من وراء الحجاب ما أوحى و شافهنی إلی أن قال: یا محمّد من أذلّ لی ولیا فقد أرصد لی بالمحاربه و من حاربنی حاربه قتل: یاربّ و من ولیک هذا؟ فقد علمت أنّ من حاربک حاربه قال: ذاک من أخذت میثاقه لک و لوصیک و لذریّتکما بالولایه. (المصدر)

رسول و اوصیای آن حضرت را پذیرفته اند نگهداری و حفظ خواهد نمود و از گمراهی و ضلالت نجاتشان خواهد داد و کسانی که ولایت طاغوت ها را پذیرفته اند به خودشان واخواهد گذارد و طاغوت ها آنان را به گمراهی و تاریکی خواهند کشاند و گرفتار عذاب خواهند شد، و چه خوب است که انسان تحت حمایت خدا باشد و خدا از او حمایت و نگهداری نماید.

خداوند در سوره غافر می فرماید: مابه طور حتم پیامبران خود و کسانی که به آنان ایمان آورده اند را در دنیا و آخرت یاری خواهیم نمود. (۱)

و در سوره عنکبوت می فرماید: ما کسانی که در راه بندگی و اطاعت ما می کوشند را هدایت خواهیم نمود. خداوند همواره کمک و حامی نیکوکاران می باشد. (۲)

امام باقر علیه السلام ضمن سخنان فراوانی به جابر فرمود: هر کس مطیع خدا باشد ولی و دوست ما خواهد بود و هر کس نافرمانی خدا را بکند دشمن ما خواهد بود. سپس فرمود: به خدا سوگند کسی به ولایت ما نمی رسد مگر با عمل [و رعایت تقوا و بندگی خداوند]. (۳)

نتیجه پیروی از طاغوت

حضرت عیسی علیه السلام با عده ای از یارانش در بیابان سیر می کردند، رسیدند به قریه ای که ویران شده بود و عیسی علیه السلام جنازه های بسیاری از اهل آن قریه را در راه ها و کوچه ها مشاهده نمود که متلاشی شده بودند. عیسی علیه السلام به همراهان فرمود: «اهل این قریه بر اثر عذاب الهی به هلاکت رسیده اند چرا که اگر عذاب آنان عمومی نبود و به تدریج مرده بودند، زنده ها مردگان را دفن می کردند.»

یکی از همراهان عرض کرد: «ای روح الله، آنها را به حضورتان بطلبید و ماجرای هلاکت آنها را پرسید.» حضرت عیسی علیه السلام این پیشنهاد را پذیرفت: و چون فرمود: ای اهل قریه! یک نفر از آنها زنده شد و عرض کرد: لئیک یاروح الله. عیسی علیه السلام به او فرمود: داستان شما چیست که به این

=====

۱ قال الله سبحانه: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» (غافر / ۵۱)

۲ و قال الله سبحانه: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت / ۶۹)

۳ و قال الباقر عليه السلام لجابر...: من كان لله مطيعا فهو لنا ولي، و من كان لله عاصيا فهو لنا عدو، والله لاتنال و لايتنا إلا بالعمل. (الوسائل، باب ۲۱، ابواب جهاد النفس).

سرنوشت گرفتار شده اید؟ او گفت: «ما صبح در سلامت کامل به سر می بردیم ولی شب که خوابیدیم خود را در «هاویه» دیدیم». عیسی علیه السلام فرمود: «هاویه» چیست؟ او عرض کرد: «هاویه» دریایی از آتش است که در آن کوه هایی از آتش قرار دارد. عیسی علیه السلام فرمود: «به چه علت شما به این روزگار سیاه مبتلا شدید؟» او عرض کرد: «حُبُّ الدُّنْيَا وَ عِبَادَةُ الطَّاغُوتِ» علاقه شدید به دنیا و طاغوت پرستی ما را به این سرنوشت رساند.

عیسی علیه السلام پرسید: تا چه اندازه به دنیا علاقه مند بودید؟

او عرض کرد: «مانند علاقه کودک به پستان مادرش، که وقتی مادر پستانش را به طرف کودک می برد، خوشحال می شود و وقتی از او برمی گرداند، اندوهگین می شود.

عیسی علیه السلام فرمود: «تا چه اندازه طاغوت را می پرستیدید؟»

او عرض کرد: وقتی طاغوت ها به ما فرمانی می دادند ما از آن اطاعت می کردیم. عیسی علیه السلام فرمود: چطور در میان آن همه هلاک شدگان تنها تو پاسخ مرا دادی؟

او عرض کرد: به سایر هلاک شدگان دهان بندی از آتش زده اند و فرشتگان عذاب بر آنها مسلط هستند، ولی من در دنیا در میانشان بودم ولی مانند آنها دنیاپرست و طاغوت پرست نبودم (اما نهی از منکر نمی کردم) وقتی عذاب آمد، مرا نیز گرفت، و من اکنون به مویی در پرتگاه دوزخ آویزان هستم، و ترس آن دارم که به درون آتش دوزخ سقوط کنم.

حضرت عیسی علیه السلام به یاران خود فرمود: «اگر انسان روی خاک و خاشاک بخوابد و نان جو بخورد. و دینش را حفظ کند، بسیار بهتر از زندگی خوش توأم با بی دینی است». (معانی الاخبار صدوق، ص ۳۴۱ (باب معنی الهاویه)

پیام (۱۵) مربوطه

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران / ۲۰۰)

مربطه در اصطلاح فقهی این است که انسان با ریاضت و تحمل مشکلات در مرزهای کشور اسلامی قرار بگیرد و حرکات کفار و توطئه های آنان را بر علیه مسلمین به دست آورد و به مسلمانان [و یا حاکم مسلمین] خبر دهد تا از شر دشمنان محفوظ بمانند و این عبادت بسیار بزرگ و ارزشمندی می باشد.

مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب «زبده البیان» می فرماید: از آیه فوق می توان استفاده کرد که مربوطه مصطلح در صورت ضرورت واجب و در صورت غیر ضرورت مستحب می باشد. و از عده ای از روایات استفاده می شود که مربوطه ارتباط با پیامبر و امام علیهم السلام است:

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: مقصود صبر بر انجام واجبات و ترک گناهان و ارتباط با ائمه علیهم السلام است. (۱)

مرحوم صدوق نیز در کتاب معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام نقل نموده که در تفسیر آیه فوق فرمود: مقصود از «اصبروا» صبر بر مصائب است و مقصود از «صابروا» صبر بر تقیه بین مخالفین است و مقصود از «رابطوا» ارتباط با ائمه واجب الطاعه می باشد. (۲)

و در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که به ابوذر فرمود: مقصود از «اصبروا و صابروا و رابطوا» انتظار نمازهای شبانه روزی است. (۳)

=====

۱ فی الکافی عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل: «اصبروا و صابروا و رابطوا» قال: اصبروا على الفرائض و صابروا على المصائب و رابطوا على الائمة عليهم السلام . (کافی، ج ۲ / ۸۱)

۲ فی معانی الأخبار عن .بی بصیر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا» فقال: اصبروا على المصائب، و صابروهم على التقيية، و رابطوا على من تقتدون به و اتقوا الله لعلكم تفلحون. (معانی الاخبار، ص ۳۶۹)

١ و فى الوسائل عن النبى صلى الله عليه و آله إِنَّهُ قَالَ لِأَبى ذَرٍّ... يَا أَبَا ذَرٍّ أَتَعْلَمُ فِى أَىِّ شَىءٍ أَنْزَلْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا
و رَابِطُوا»؟ قلت: لاقال: فى انتظار الصلاة خلف الصلاة. (وسائل، ج ٤/١١٧)

ص: ٦٦

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»

پیام (۱۶) امامت و رهبری

«... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...» (انعام / ۱۲۴)

تردید نیست که رهبر مسلمین [یعنی پیامبر و امام علیهم السلام] و زمان و مکان رسالت [و یا امامت] آنان را باید خدا تعیین نماید چرا که او به مصالح واقعی مردم و اسرار درونی آنان آگاه است و تاکنون هر که را مردم برای امامت و رهبری تعیین نموده اند صلاحیت لازم را نداشته است چرا که مردم به ضمائر و درون افراد آگاه نیستند لذا خداوند در پاسخ کسانی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گفته اند: «لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نَوْتِي مِثْلَ مَا أُوتِي رَسُولُ اللَّهِ» [یعنی ما ایمان نخواهیم آورد تا همانند پیامبران بر ما نیز وحی نازل شود] می فرماید: «اللَّهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛ یعنی خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا و به دوش چه کسانی قرار دهد. و در تفسیر آیه «وَ إِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ...» آمده که ابراهیم علیه السلام به خدای خویش گفت: آیا از ذریه من نیز امام خواهند بود؟ و خداوند در پاسخ او فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ».

امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که سابقه شرک و بت پرستی داشته باشد نمی تواند امام و رهبر مردم باشد. (تفسیر صافی، ج ۱، ۱۸۷). (۱)

امام رضا علیه السلام نیز ضمن سخن طولانی می فرماید: امامت را خداوند بعد از نبوت و پیامبری و خلیل الهی به حضرت ابراهیم علیه السلام عطا نمود و فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و از جمله «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» استفاده می شود که تا قیامت امامت هر مشرک و ستمگری باطل خواهد بود و امامت مخصوص به صفوه طاهره و معصومین علیهم السلام می باشد. (تفسیر صافی، ج ۱، ۱۸۷)

=====

۱ عن زيد الشحام قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ الله تبارك و تعالی اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عبدًا قبل أن يَتَّخِذَهُ نبيًا، و إنَّ الله اتَّخَذَهُ نبيًا قبل أن يَتَّخِذَهُ رسولًا، و إنَّ الله اتَّخَذَهُ رسولًا قبل أن يَتَّخِذَهُ خليلاً و إنَّ الله اتَّخَذَهُ خليلاً قبل أن يجعله إمامًا فلَمَّا جمع له الأشياء (قال إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) فمن عظمها فَيَعِينُ إِبْرَاهِيمَ (قال و من ذرِيَّتِي قال لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) قال عليه السلام لَا يَكُونُ السَّفِيهَ إِمَامًا الْمُتَّقِي. (تفسير نورالثقلين، ج ۱، ۱۲۱).

شخصی به محضر مبارک امام حسین علیه السلام رسید و پس از سلام گفت: «ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله سؤالی دارم». امام فرمود: بپرس. او پرسید: «بین ایمان و یقین، چقدر فاصله است؟» امام فرمود: «به اندازه چهار انگشت». او پرسید: چگونه؟ امام علیه السلام فرمود: ایمان، آن چیزی است که شنیده باشیم و یقین چیزی است که آن را ببینیم و بین گوش و چشم چهار انگشت فاصله است.

او پرسید: بین زمین و آسمان چقدر فاصله است؟ امام علیه السلام فرمود: «به مقدار استجابت یک دعا».

او پرسید: بین مغرب و مشرق چقدر فاصله است؟ امام علیه السلام فرمود: «به اندازه سیر یک روز خورشید».

او پرسید: «عزت انسان در چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «در بی نیازی از مردم».

او پرسید: زشت ترین چیزها چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «فسق و گناه پیرمرد، سختگیری و تندی در فرمانروا، دروغ از شخص سرشناس و بزرگ، بخل از ثروتمند، و حرص و آرز از دانشمند».

او عرض کرد: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله راست فرمودی، اینک از تعداد امامان آگاهم ساز. امام علیه السلام فرمود: «آنها همانند برگزیدگان بنی اسرائیل دوازده نفر می باشند». او عرض کرد: نام آنها را بشمار.

امام حسین علیه السلام اندکی درنگ نمود و سپس سرش را بلند کرد و فرمود:

«ای برادر عرب! نام آنها را برای تو می شمارم» «امام و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱ امیرمؤمنان علی بن ابیطالب ۲ برادر حسن ۳ خودم و نه فرزندم می باشیم که آن ۹ نفر عبارتند از: ۴ پسر علی ۵ محمد بن علی ۶ جعفر بن محمد ۷ موسی بن جعفر ۸ علی بن موسی ۹ محمد بن علی ۱۰ علی بن محمد ۱۱ حسن بن علی و پس از او فرزندش مهدی (عج) که نهمین فرزند من است و در آخر الزمان برای زنده کردن دین قیام خواهد کرد». (۱)

خواب امام خمینی

=====

۱ منتخب الاثر، ص ۱۲۲ (باب ۸).

همسر امام خمینی رحمه الله می گفت: حدود یک ماه و نیم قبل از عمل جراحی امام خمینی رحمه الله که منجر به رحلت آن بزرگمرد در ۱۴ خرداد سال ۱۳۶۸ شمسی گردید، امام خمینی رحمه الله به من فرمود: خواب خوشی دیده ام و برای تو نقل می کنم ولی تا زنده ام راضی نیستم که آن را برای احدی نقل کنی در خواب دیدم که فوت کرده ام و از دنیا رفته ام، حضرت علی علیه السلام تشریف آورد و مرا غسل داد و کفن کرد و بر جنازه ام نماز خواند، سپس پیکرم را در میان قبر نهاد و آن گاه فرمود: «اکنون راحت هستی؟»

عرض کردم: راحت هستم ولی در جانب راستم کلوخی وجود دارد که مرا ناراحت می کند.

حضرت علی علیه السلام آن کلوخ را برداشته و دست مرحمت بر همان قسمت از بدن من که ناراحت بود کشید آن گاه به طور کلی ناراحتی برطرف گردید و راحت شدم. (۱)

مؤلف گوید: ما مسأله امامت ائمه دوازده گانه را در کتاب «میزان الحق» و «آیات الفضائل» و «دوله المهدي» مفصلاً ذکر نموده ایم مراجعه شود.

====

۱ اقتباس از روزنامه کیهان ۸ خرداد ۱۳۷۰، ص ۶ به نقل از حجه الاسلام آقای حاج احمد آقا خمینی.

ص: ۶۹

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»

پیام (۱۷) اعتقاد صحیح

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام / ۸۲)

آیه فوق در قرآن دنبال سخنان حضرت ابراهیم علیه السلام درباره شرک به خدا قرار گرفته است و از روایات معصومین علیهم السلام استفاده می شود که مقصود از ظلم در این آیه ظلم اعتقادی است از این رو امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از «و لم یلبسوا ایمانهم بظلم» ضلالت و گمراهی و هر انحراف بالاتر از آن است. (۱)

عبدالله بن مسعود می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد کار بر مردم سخت گردید و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: کدامیک از ما ظلم به خود نمی کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مقصود از ظلم شرک به خدا می باشد. همان گونه که بنده صالح خدا لقمان به فرزند خود گفت: «یا بنی لا تشرك بالله إنَّ الشرك لظلم عظیم». (۲)

امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه فوق فرمود: ولایت محمد و آل او علیهم السلام را آمیخته به ولایت فلان و فلان [یعنی ابابکر و عمر و...] نکنند. و یا فرمود: آمیخته به شک نمایند. (۳)

در خطبه غدیر نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ذکر نام امیرالمؤمنین و فرزندان او فرمود: آگاه باشید که اولیا و شیعیان آنان همان کسانی هستند که خداوند در وصف آنان فرموده: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ». (۴)

=====

۱ قال الصادق علیه السلام فی قوله تعالى: «و لم یلبسوا ایمانهم بظلم» الضلال فما فوقه. (تفسیر نورالثقلین، ج ۱ / ۷۳۹).

۲ فی مجمع البیان عن ابن مسعود قال: لما نزلت هذه الاية شقَّ على النَّاسِ و قالوا: يا رسول الله و أئینا لم یظلم نفسه؟! فقال صلی الله علیه و آله: إنه ليس الذی تعنون ألم تسمعوا إلی ما قال العبد الصالح: «یا بنی لا تشرك بالله إنَّ الشرك لظلم عظیم»؟

۳ فی الکافی عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزَّوجلَّ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» قال: بما جاء به محمَّد صلی الله علیه و آله من الولاية و لم یخلطوها بولاية فلان و فلان. (تفسیر نورالثقلین ج ۱ / ۷۴۰)

۴ و فيه قال الصادق علیه السلام: یعنی لم یلبسوا ایمانهم بشک. (المصدر)

و فی الاحتجاج عن الباقر علیه السلام فی قول النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فی خطبه الغدیر بعد أن ذکر علیًا و أولاده علیهم السلام قال: ألا إنَّ أولیاءهم الذین وصفهم الله عزَّوجلَّ فقال: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ».

(المصدر)

«يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»

پیام (۱۸) مراجعه به طاغوت

«یریدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت و قدأمرُوا أن يكفروا به»

همان گونه که اطاعت از خدا و رسول خدا و اوصیای آن حضرت علیهم السلام واجب و لازم و شرط دیانت و قبولی اعمال و نجات در قیامت است اطاعت از ستمگران هر زمان که آنان را طاغوت می گویند نیز حرام و مراجعه به آنان ممنوع می باشد.

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره دو نفر از اصحاب که درباره میراث و دین نزاع داشتند و نزاع خود را نزد قاضی و حاکم وقت برده بودند سؤال کردم: آیا عمل آنان صحیح بوده است؟ امام علیه السلام فرمودند: هر کس به آنان مراجعه کند به طاغوت مراجعه نموده و آن چه به وسیله حکم آنان می گیرد حرام خواهد بود گرچه حق خو را گرفته باشد چرا که به حکم طاغوت گرفته است و خداوند فرموده به طاغوت ها کافر شوند. سپس آیه «یریدون أن يتحاكموا إلى الطَّاغُوتِ و قدأمرُوا أن يكفروا به» را تلاوت نمود، من گفتم: پس نزاع خود را نزد چه کسی مطرح کنند؟ فرمود: بنگرند از بین شیعیان کسی که راوی حدیث ما می باشد و در حلال و حرام ما نظر و دقت و اجتهاد نموده است و عارف به احکام ما می باشد را انتخاب نمایند و به حکم او راضی شوند. همانا من او را بر شما حاکم نمودم و چون به حکم ما قضاوت کند و کسی حکم او را نپذیرد حکم خدا را سبک شمرده و سخن ما را رد کرده و کسی که سخن ما را رد کند سخن خدا را رد نموده و آن مانند شرک به خدا خواهد بود. (۱)

=====

۱ عن عمر بن حنظله قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان و إلى القضاة أيخيل ذلك؟ قال: من تحاكم إليهم فيحق أو باطل فإنما تحاكم إلى الطاغوت و ما يحكم له فإنما يأخذ سحتا، و إن كان حقا ثابتا له، لأنه أخذ به بحكم الطاغوت، و قد أمر الله أن يكفر به قال الله تعالى: «يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت و قد أمرُوا أن يكفروا به» قلت: فكيف يصنعان؟ قال: ينظران [إلى] من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكما فإنني قد جعلته عليكم حاكما فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فإنما استخف بحكم الله و علينا ردّ و الرادّ علينا الرادّ على الله و هو على حدّ الشرك بالله. الحديث. (الكافي ج ۱، ۶۷ و روى مضمونه في ج ۷،

(۴۱۱)

مؤلف گوید: علت ممنوعیت مراجعه به طاغوت‌ها جهل و نادانی و بی‌کفایتی آنان است چرا که رهبر و حاکم مسلمین باید به اسرار عالم وجود و احکام الهی و زبان انسان‌ها آگاه و از خطا و گناه نیز معصوم باشد و گرنه مردم به او اعتماد نخواهند نمود و ظلم و فساد روی زمین فراوان خواهد شد.

پاسخ علی علیه السلام به پرسش‌های قیصر روم

در عصر خلافت ابوبکر، قیصر روم سفیر خود را برای پاسخ به چند سؤال نزد ابوبکر فرستاد سفیر نزد ابوبکر آمد و چنین سؤال کرد: مردی است که: ۱ امید به بهشت ندارد، و از آتش دوزخ نمی‌ترسد. ۲ از خدا نمی‌ترسد. ۳ رکوع و سجده نمی‌کند. ۴ مُردار و خون می‌خورد. ۵ فتنه را دوست می‌دارد. ۶ چیزی را که ندیده گواهی بر آن می‌دهد. ۷ حق را دشمن می‌دارد و آن را نمی‌پذیرد.

عمر بن خطاب که در آن جا حضور داشت گفت: کار این مرد جز این نیست که با این امور بر کفر خود می‌افزاید و چون جریان سؤالات رسول قیصر روم را به علی علیه السلام خبر دادند، آن حضرت فرمود: آن مردی که دارای این صفات است از اولیای خداست و سپس سؤالات او را این گونه پاسخ داد:

۱ و ۲ او امید به بهشت ندارد و از آتش جهنم نمی‌ترسد، بلکه امید به خدا دارد و از خدا می‌ترسد، ولی از ظلم خدا نمی‌ترسد (زیرا خدا ظالم نیست) بلکه از عدل خدا می‌ترسد.

۳ در نماز میت رکوع و سجده به جا نمی‌آورد.

۴ و ملخ و ماهی (که بدون ذبح حلال هستند) و جگر (که از خون تشکیل شده) را می‌خورد.

۵ و مال و فرزند را دوست دارد که فتنه (و مایه آزمایش) هستند چنان که در قرآن (سوره تغابن، آیه ۱۵) آمده: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» «همانا فرزندان و اموال شما مایه فتنه (و امتحان) هستند».

۶ بهشت و دوزخ را ندیده ولی گواهی بر وجود آنها می‌دهد. ۷ مرگ را با این که حق است دشمن دارد و نمی‌پذیرد. (بحار، ج ۴۰، ص ۲۲۳)

ص: ۷۳

معاویه با دسیسه های گوناگون بر مناطق اسلامی مسلط شده بود، آن گونه که خود را بی رقیب می دانست (چرا که حضرت علی علیه السلام به شهادت رسیده بود و امام حسن علیه السلام را نیز به انزوای تحمیلی در مدینه کشانده بودند).

معاویه سفری به حجاز کرد، در این سفر به مدینه وارد شد و در مسجد در میان جمعیت منبر رفت و سخنرانی کرد در این سخنرانی به ناسزاگویی و دهن کجی به مقام مقدس علی علیه السلام پرداخت، از این رو امام حسن علیه السلام در بین سخنرانی معاویه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«خداوند هیچ پیامبری را به پیامبری مبعوث نکرد مگر این که در دودمان او «وصی» قرار داد و هیچ پیامبری نبود مگر این که دشمنی از مجرمین داشت و بی گمان علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و من پسر همین علی علیه السلام هستم اما تو (ای معاویه) پسر «صخر» هستی، جدّ تو «حرب» است ولی جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله است مادر تو هند است و مادر من فاطمه علیها السلام است، جدّه من حضرت خدیجه علیها السلام است و جدّه تو «نثیله» است (با توجه به این که هند و نثیله به ناپاکی مشهور بودند)». آن گاه فرمود: «فَلَعَنَ اللَّهُ الْأُمَّنَا حَسَبًا وَ أَقْدَمْنَا كُفْرًا وَ أَخْمَلْنَا ذِكْرًا:» «پس خداوند لعنت کند آن کس را که در بین ما از نظر حسب و شرافت خانوادگی پست، و پیشتاز کفر و غافل از یاد خدا است» سپس همه حاضران در مسجد گفتند: «آمین» و معاویه سرافکننده شد و سخن خود را دیگر ادامه نداد و از منبر به پایین آمد. (۱)

رهبر فاسق و عادل

اخنف بن قیس می گوید: نزد معاویه رفتم، در مجلس او آن قدر از شیرینی و ترشی نزد آوردند که تعجب کردم، بعدا غذاهای رنگارنگ در سفره او چیدند که من نام آنها را نمی دانستم و نام یک یک آنها را از او می پرسیدم و او جواب می داد، وقتی که معاویه غذاهای خود را توصیف کرد، گریه ام گرفت، معاویه گفت: چرا گریه می کنی؟

گفتم: به یاد آمد که شبی در محضر علی علیه السلام بودم، هنگام افطار آن حضرت مرا تکلیف

=====

ماندن کرد، آن گاه انبانی که سرش بسته بود و مهر بر آن زده شده بود را طلبد، گفتم: در این انبان چیست؟ فرمود: سویق (آرد نرم) جو است. عرض کردم: ترسیدی کسی از آن بردارد و یا بخل کردی که این گونه سر آن را مهر کرده ای؟

فرمود: من، نه ترسیدم و نه بخل کردم، بلکه ترسیدم فرزندانم آن را با روغن و زیتون بیالایند (تا من سویق روغنی بخورم). گفتم: اگر چنین غذایی بخوری مگر حرام است؟

فرمود: «حرام نیست، ولی بر امامان عادل واجب است که به قدر فقیرترین مردم نصیب خود را بردارند تا مستمندان از جاده حق بیرون نروند». (۱)

====

۱ الفصول العلیه، محدّث قمی، ص ۵۰ و ۵۱.

ص: ۷۵

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»

پیام (۱۹) شادی مؤمن

«قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون» (يونس / ۵۸)

محمد بن فضیل می گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: مقصود از آیه فوق چیست؟ امام علیه السلام فرمود: مقصود ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام است و آن بهتر از متاع دنیا است. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به خدایی که محمد را به حق پیامبر خود قرار داد، ایمان به من پیدا نکرده کسی که امامت تو را انکار کند [بلکه] ایمان به خدا نیاورده کسی که تو را انکار کند همانا فضل تو از فضل من است و فضل من از فضل الهی است و این است معنای آیه شریفه «قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون» سپس فرمود: مقصود از «فضل الله» نبوت پیامبر شماس است و مقصود از «و رحمته» ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و مقصود از «فبذلك» نبوت پیامبر و ولایت علی و فرزندان او علیهم السلام می باشد و مقصود از «فليفرحوا» شادمانی شیعیان است به واسطه نپذیرفتن نبوت پیامبر و امامت امیرالمؤمنین و فرزندان او، و مقصود از «هو خير مما يجمعون» مخالفین هستند که اهل دنیا و جمع مال دنیا می باشند. (۲)

====

۱ فی الکافی عن محمد بن فضیل قال: قلت للرضا علیه السلام: «قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون»؟ قال: بولایه محمد و آل محمد علیهم السلام هو خير مما يجمع هؤلاء من دنیاهم.

۲ و فی أمالی الصدوق باسناده عن النبی صلی الله علیه و آله قال لعلی: و الذی بعث محمدا بالحق نبیا ما آمن بی من أنکرک، و لأقرّ بی من جحدک، و لا آمن بالله من کفر بک و إن فضلک لمن فضلی و إن فضلی لفضل الله و هو قول الله عزّوجلّ: «قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون» فضل الله بنبوه نبیکم و رحمته ولایه علی بن ابیطالب علیه السلام «فبذلك» قال: بالنبوه و الولایه «فليفرحوا» یعنی الشیعه «هو خير مما يجمعون» یعنی مخالفیهم من الأهل و المال و الولد فی دار الدنیا. (تفسیر نور الثقلین، ج ۲ / ۳۰۸)

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»

پیام (۲۰) وحدت مسلمین

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» (آل عمران/ ۱۰۳)

(۱) ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر شریف خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرا بنشان و چون امیرالمؤمنین علیه السلام او را بنشانند و به سینه گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله حمد و ثنای الهی را به جا آورد و سپس فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! از خدا بترسید و او را پرستش نمایید و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و از اختلاف و تفرقه پرهیز کنید و بدانید که اسلام بر پنج چیز پایه گذاری شده است: ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، و مقصود از ولایت، ولایت خدا و رسول او و مؤمنین است و مقصود از مؤمنین، کسانی هستند که نماز می خوانند و در حال رکوع زکات می دهند سپس فرمود: کسانی که ولایت خدا و رسول او و مؤمنین را بپذیرند «حزب الله»

=====

۱ فیکتاب سلیم بن قیس... قال ابن عباس فقال رسول الله لعلي عليه السلام: «يا أخي! أفعدني» فأقعدته علي عليه السلام وأسنده إلى نحره فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: يا بني عبدالمطلب، اتقوا الله وعبدوه، واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا ولا تختلفوا. إن الإسلام بنى على خمسة: على الولايه و الصلاه و الزكاه و الصوم، شهر رمضان و الحج. فأما الولايه فله و لرسوله و للمؤمنين الذين يؤتون الزكاه و هم راعون «و من يتولى الله و رسوله و الذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون».

قال ابن عباس: و جاء سلمان و المقداد و ابوذر فأذن لهم رسول الله صلى الله عليه و آله مع بنى عبدالمطلب فقال سلمان: يا رسول الله للمؤمنين عامه أو خاصه لبعضهم؟ قال: بل خاصه لبعضهم الذين قرنهم الله بنفسه و نبیه في غير آيه من القرآن. قال: من هم يا رسول الله؟ قال أولهم و أفضلهم و خيرهم أخي هذا علي بن أبيطالب و وضع يده على رأس علي عليه السلام ثم إبنى هذا من بعده ثم وضع يده على رأس الحسين عليه السلام ثم إبنى هذا و وضع يده على رأس الحسين عليه السلام من بعده و لأوصياء تسعه من ولد الحسين عليه السلام واحد بعد واحد، حبلى الله المتين و عروته الوثقى هم حججه الله على خلقه و شهدائه فى أرضه من أطاعهم فقد أطاع الله و أطاعنى و من عصاهم فقد عصى الله و عصانى، هم مع الكتاب و الكتاب معهم لا يفارقهم و لا يفارقونه حتى يردا على الحوض، يا بنى عبدالمطلب إنكم ستلقون من بعدى من ظلمه قريش و جهال العرب و طغاتهم تعبا و بلاء و تظاهروا منهم عليكم فاصبروا حتى تلقونى إنه من لقى الله يابنى عبدالمطلب موحدا مقرا برسالتى أدخله الجنة و يقبل ضعيف عمله و يجاوز عن سيئاته. الحديث (كتاب سلیم، ص ۴۲۶) و فيزياره الجامعه: «و بولايتكم تمت الكلمه و ائتلفت الفرقه و تقبل الطاعه المفترضه و لكم...»

هستند و حزب خدا همیشه پیروز می باشند.

ابن عباس می گوید: «در این هنگام سلمان و مقداد و ابوذر اجازه خواستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان اجازه ورود داد و آنها در کنار فرزندان عبدالمطلب قرار گرفتند. پس سلمان عرض کرد: یا رسول الله آیا مقصود شما از مؤمنین که ولایت بر مردم دارند عام است و یا مخصوص به عدّه ای از مؤمنین است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه مخصوص به عدّه ای است و آنها کسانی هستند که خداوند در چندین آیه از قرآن ولایتشان را به دنبال ولایت خود و ولایت رسول خود ذکر نموده است. سلمان گفت: آنان کیانند یا رسول الله؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اول و افضل و بهترین آنان برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و دست مبارک خود را بر سر علی علیه السلام گذارد و سپس بر سر حسن و حسین علیهما السلام گذارد و فرمود: و نه نفر دیگر از فرزندان حسین که یکی پس از دیگری امام خواهند بود و آنها جبل الله متین و عروه الوثقی و حجّت های الهی بر مردم و شاهدان او در روی زمین هستند. هر کس از آنان اطاعت و پیروی کند از خدا و از من اطاعت نموده است و هر کس از آنان نافرمانی کند در حقیقت از خدا و من نافرمانی نموده است سپس فرمود: آنان با کتاب خدا هستند و کتاب خدا نیز با آنان می باشد هرگز کتاب خدا از آنان جدا نیست و آنان نیز از کتاب خدا جدا نیستند تا هنگامی که در قیامت کنار حوض کوثر من را ملاقات کنند. (کتاب سلیم، ص ۴۲۵)

ص: ۷۸

پیام (۲۱) رمز وحدت مسلمین

«يَاءَ أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (بقره / ۲۰۸)

همان گونه که در آیه «واعتصموا بحبل الله جميعا» گذشت مقصود از «سَلِم» [که وسیله دیگری برای وحدت است] پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان او می باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: مقصود از سلم دخول در ولایت ما می باشد. (۱)

در تفسیر قمی آمده: مقصود از «سَلِم» دخول در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. (۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از «سَلِم» پیروی از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و پرهیز از اطاعت دیگران است. (۳)

و در سخن دیگری می فرماید: مقصود از «سَلِم» ولایت امیرالمؤمنین و اوصیای بعد از آن حضرت می باشد و مقصود از خطوات شیطان، به خدا سوگند پذیرفتن ولایت اولی و دومی یعنی ابوبکر و عمر می باشد. (۴)

امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمایند: مقصود از «سَلِم» در آیه فوق معرفت ما می باشد. (۵)

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: مقصود از «سلم» آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که خداوند امر به دخول

====

۱ الکافی... عن الباقر علیه السلام قال: «ادخلوا في السلم كافة» یعنی ادخلوا فی ولایتنا. (نور الثقلین، ج ۱، ۲۰۵)

۲ و فیتفسیر القمی: یعنی ادخلوا فی ولایه امیرالمؤمنین علیه السلام. (المصدر)

۳ و فی أمالی الطوسی عن الصادق علیه السلام قال: ادخلوا فیولایه علی بن ابیطالب علیه السلام ولا تتبعوا غیره. (المصدر)

۴ و فی تفسیر العیاشی عنه علیه السلام قال: أتدری ما السلم؟ قال أبو بصیر: قلت: أنت أعلم قال: ولایه علی و الأئمه الأوصیاء من بعده قال: و خطوات الشیطان؟ قال: واللّه ولایه فلان و فلان. (المصدر)

۵ و عن زراره و حرمان و محمّد بن مسلم عن أبي جعفر و أبي عبد الله علیه السلام قالوا: سألناهما عن الآية قال: أمروا بمعرفتنا. (المصدر)

در ولایت آنان نموده است. (۱) و در زیارت جامعه نیز آمده که: با پذیرفتن ولایت شما وحدت کلمه و ائتلاف بین امت و قبولی اعمال حاصل می شود... (۲)

در تفسیر آیه «و إن جنحوا للسلم» امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از «سَلْم» دخول در ولایت ما می باشد. (۳)

در تفسیر آیه «ضرب الله مثلاً رجلاً فيه شركاء متشاكسون و رجلاً سلماً لرجل» امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود از «رجل فيه متشاكسون» اولی می باشد که همه مردم گرد او جمع شدند و [در قیامت] از یکدیگر بیزاری خواهند جست و یکدیگر را لعنت خواهند نمود و مقصود از «و رجلاً سلماً لرجل» امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان او می باشند. آری علی علیه السلام تسلیم و تابع رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. همان گونه که در روایات متعددی وارد شده است. (۴)

=====

۱ و عن أبي جعفر عليه السلام في معنى الآية قال: السلم هم آل محمد صلى الله عليه و آله أمر الله بالدخول فيه. (المصدر، ص ۲۰۶)

۲ و فی زیاره جامعه: و بموالاتکم تمّت الکلمه و ائتلفت الفرقه و تقبل الطاعه المفترضه و...

۳ و فی قوله تعالى: «و إن جنحوا للسلم فاجنح لها...» روی العیاشی عن الصادق علیه السلام قال: السلم الدخول فی أمرنا. (البحار، ج ۷، ۱۲۴، مستدرک السفینه ج ۵، ۱۰۶)

۴ و فی قوله تعالى: «ضرب الله مثلاً رجلاً فيه شركاء متشاكسون و رجلاً سلماً لرجل هل يستویان» عن الباقر علیه السلام قال: «الذی فيه شركاء متشاكسون فلان الأول یجمع المتفرقون ولایته و هم فیدلك یلعن بعضهم بعضاً و یبرأ بعضهم من بعض و قوله و رجلاً سلماً لرجل» هو امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعتہ و هو سلم لرسول الله صلی الله علیه و آله كما فیروایات متعدده. (مستدرک السفینه، ج ۵، ۱۰۶)

ص: ۸۰

«ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»

پیام (۲۲) دو محبت در یک قلب

«ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...» (احزاب / ۴)

اعراب جاهلی گمان می کردند که افراد بسیار عاقل دارای دو قلب هستند و این آیه در ردّ سخن آنان نازل گردید. (۱) صاحب تفسیر مجمع البیان می گوید: این آیه درباره ابو معمر حمید بن معمر بن حبیب فهری نازل شد، او به گمان خود مردی عاقل و هوشمند بود و می گفت: من دارای دو قلب هستم و با هر کدام بهتر از محمد صلی الله علیه و آله تعقل می نمایم. قریش نیز او را «ذوالقلین» می نامیدند و [لکن] در جنگ بدر هنگامی که مشرکین شکست خوردند ابوسفیان او را دید که یک کفش خود را به پا کرده و کفش دیگر را به دست گرفته است از او پرسید جنگ به کجا کشیده شد؟ ابو معمر گفت: مغلوب شدیم ابوسفیان گفت: برای چه یک کفش خود را به دست گرفته ای و کفش دیگر را به پا کرده ای؟ ابو معمر گفت: من فکر می کردم که هر دو رابه پا کرده ام و از آن پس مردم فهمیدند که او دارای دو قلب نمی باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: هر گز محبت و دوستی ما با محبت و دوستی دشمنان ما در قلب کسی جمع نمی شود چرا که خداوند در وجود هیچ انسانی دو قلب نیافریده است تا با یکی از آنها ما را دوست بدارد و با دیگری دشمن ما را دوست بدارد و کسی که دوست ما باشد دوستی او خالص است همان گونه که طلا به وسیله آتش خالص می گردد و کدورتی در آن باقی نمی ماند و کسی که بخواهد بداند آیا ما را دوست دارد و آیا دوستی او

=====

۱ فیتفسیر الصافی: هذا ردّ لما زعمت العرب من أنّ اللیب الأریب له قلبان. (تفسیر الصافی، ج ۴، ۱۶۲)

و فیالمجمع: نزلت فیأبی معمر حمید بن معمر بن حبیب الفهری و کان لیبیا حافظا لما یسمع و کان یقول: إنّ فیجوفی لقلین أعقل بکلّ واحد منهما أفضل من عقل محمّد صلی الله علیه و آله و کانت قریش تسمیه ذالقلین فلما کان یوم بدر و هزم المشرکون و فیهم أبو معمر یلقاه ابوسفیان بن حرب و هو آخذ بیده إحدى نعلیه و الاخری فیرجله؟ فقال أبو معمر: «ماشعرت إلا أنّهما فیرجلی» فعرّوا یومئذٍ أنّه لم یکن له الاقلب واحد لما نسی نعله فییده. (المصدر)

خالص است یا نه؟ باید قلب خود را بیازماید پس اگر در قلب او دوستی دشمنان ما نیز باشد [دوستی او خالص نخواهد بود] و چنین کسانی ما را دوست نمی دارند و از ما نیستند و ما نیز از آنان نیستیم و خداوند و جبرئیل و میکائیل با آنان دشمن خواهند بود و البته خداوند دشمن کافران می باشد. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که در نماز قلبش به چیزی غیر از خدا متوجه باشد او به همان چیز نزدیک است و از آن چه خداوند در حال نماز از او خواسته دور می باشد سپس این آیه را تلاوت نمود «ما جعل الله لرجل من قلبین فیجوفه». (۲) از این رو امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود که نزد علمای عامه رفت و آمد می نمود فرمود: یا نزد ما بیا و یا نزد آنان رو [دو محبت در یک قلب جای نمی گیرد]. ابوهاشم جعفری نیز می گوید: حضرت رضا علیه السلام یا حضرت هادی علیه السلام به من فرمود: برای چه با عبدالرحمن بن یعقوب می نشینی؟ گفتم: او خویش من است فرمود: او خدا را جسم می داند یا با او بنشین و یا با ما بنشین... (بحار، ج ۱۶، ۵۴)

====

۱ و القمی عن الباقر علیه السلام قال: قال علی بن ابیطالب علیه السلام: لا یجتمع حبنا و حب عدونا فیجوف إنسان، إن الله لم یجعل لرجل قلبین جوفه فیحب بهذا و یبغض بهذا فأما محبنا فیخلص الحب لنا کما یخلص الذهب بالنار لا کدر فیه، فمن أراد أن یعلم حبنا فلیمتحن قلبه فإن شارک فیحبنا حب عدونا فلیس منا و لسانا منه و الله عدوهم و جبرئیل و میکائیل و الله عدو للكافرين. (المصدر) و فیالأمالی ما یقرب منه.

۲ و فی مصباح الشریعه عن الصادق علیه السلام قال: فمن کان قلبه متعلقا فی صلاته بشیء دون الله فهو قریب من ذلك الشیء بعید عن حقیقه ما أراد الله منه فی صلاته. ثم تلا هذه الآیه. (المصدر و مصباح الشریعه، ص ۹۲)

«كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَهُ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»

پیام (۲۳) اصحاب یمین

«كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَهُ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمَجْرِمِينَ مَا سَكَلَكُم فِي سَفَرِ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِيِّينَ وَ لَمْ نَكُ نَطْعَمِ الْمَسْكِينِ وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ وَ كُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (مدثر/ ۴۸ / ۳۸)

امام کاظم علیه السلام فرمود: به خدا سوگند «اصحاب یمین» شیعیان ما هستند. (۱)

علی بن ابراهیم قمی نیز در تفسیر خود از امام صادق نقل نموده که فرمود: مقصود از «یمین» امیر المؤمنین علیه السلام است و اصحاب او شیعیان او هستند و آن حضرت در روز قیامت به دشمنان آل محمد علیهم السلام می گوید: برای چه شما وارد دوزخ شدید؟ آنان در پاسخ می گویند: «ما از نماز گزاران نبودیم.» یعنی از پیروان ائمه علیهم السلام نبودیم.

امام کاظم علیه السلام در تفسیر «لم نک من المصلین» می فرماید: آنان می گویند: ما بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام و فرزندان او را نپذیرفتیم و بر آنان درود و صلوات نفرستادیم. (۲)

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «و لم نک نطعم المسکین» می گوید: آنان می گویند: ما خمس آل محمد علیهم السلام را به خویشان آنان از یتیمان و مساکین و در راه مانده های از آل محمد علیهم السلام نمی پرداختیم و در تفسیر «فما تنفعهم شفاعه الشافعین» می گوید: اگر همه پیامبران مرسل و ملائکه مقرب خدا درباره دشمنان آل محمد علیهم السلام شفاعت کنند شفاعت آنان پذیرفته نخواهد شد. (۳)

====

۱ عن أبي الحسن الماضي عليه السلام قال: «أصحاب اليمين» هم و الله شيعتنا. (تفسير نور الثقلين، ج ۵/۴۵۸)

۲ و فيه عن محمد بن الفضيل عن الكاظم عليه السلام قال: قلت: «لم نک من المصلین» قال: یعنی إنّنا لم نتول وصیّ محمّد و الأوصیاء من بعده و لا یصلّون علیهم. (المصدر)

ص: ۸۳

١ و فيه عن القمى فى قوله تعالى: «و لم نك نطعم المسكين» قال: حقوق آل محمّد من الخمس لذوى القربى و اليتامى و المساكين و ابن السبيل، و هم آل محمّد صلوات الله عليه، و قوله: فما تنفعهم شفاعه الشافعين» قال: لو أنّ كلّ نبى مرسل و كلّ مقرب شفّعوا فى ناصب آل محمّد ما شفّعوا فيه. (المصدر، ص ٤٥٩)

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

پیام (۲۴) قیام حضرت مهدی علیه السلام

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (نور/ ۵۵)

به نظر رسید که یکی از پیام های قرآن را اختصاص به قیام و ظهور حضرت بقیه الله حجه بن الحسن العسگری (ارواحنا له الفدا) بدهیم تا یادی از آن وجود مبارک نیز شده باشد.

از آیات فوق ظاهر می شود که نوید قیام حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان در همه کتاب های آسمانی داده شده است و خداوند بر ملت های مستضعف و مظلوم عالم منت گذارده و فرموده است: رهبر مصلحی برای آنان خواهد آمد و حکومت روی زمین در نهایت برای مستضعفین خواهد بود و آنان پس از نابودی مستکبران و ستمگران وارث روی زمین خواهند بود و آیین الهی بر آنان حاکم خواهد شد و مردم در زمان او بدون هیچ هراسی در سایه دین حق و رهبری امام عادل خدای خویش را عبادت خواهند نمود.

مفسر بزرگ مرحوم علی بن ابراهیم قمی گوید: مقصود از «ذکر» در آیه «و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر» همه کتاب های آسمانی می باشد و مقصود از «عبادی الصالحون» حضرت قائم علیه السلام و یاران او می باشند.

در تفسیر مجمع البیان نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: مقصود از «عبادی الصالحون» یاران حضرت مهدی علیه السلام در آخر الزمان می باشند، صاحب تفسیر مجمع البیان سپس گوید: دلیل این معنا روایتی است که شیعه و سنی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد خداوند آن روز را طولانی خواهد نمود تا مردی از

اهل بیت من را برانگیزد و او دنیا را پر از عدل و داد نماید بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. (تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ۴۶۴)

علامه در خدمت امام زمان علیه السلام

علامه حلی (متوفی ۷۲۶ ه. ق) در زادگاهش «حله» سکونت داشت و دارای حوزه درس بود، او هر شب جمعه با وسایل آن زمان، از حله به کربلا برای زیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام می رفت، (با این که بین این دو شهر بیش از ده فرسخ فاصله بود) با این کیفیت که بعد از ظهر پنجشنبه سوار بر الاغ خود، به راه می افتاد و شب جمعه در حرم مطهر امام حسین علیه السلام می ماند و بعد از ظهر روز جمعه به «حله» مراجعت می کرد.

در یکی از روزها که به طرف کربلا رهسپار بود، در راه شخصی به او رسید و همراه علامه به کربلا می رفتند، علامه با رفیق تازه اش هم صحبت شد و در این میان مسایلی به میان آمد، علامه دریافت که با مرد بزرگ و عالمی سترگ هم صحبت شده است، هر مسأله مشکلی می پرسید، رفیق راهش جواب می داد، از وسعت علم رفیق راهش، متحیر ماند، با هم گرم صحبت بودند تا آن که در مسأله ای، آن شخص برخلاف فتوای علامه فتوا داد.

علامه گفت: «این فتوای شما برخلاف اصل و قاعده است، دلیلی هم که این عقیده را از بین ببرد نداریم». آن شخص گفت: «چرا دلیل موثقی داریم که شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب در وسط فلان صفحه آن را نقل کرده است».

علامه گفت: «من چنین حدیثی را در کتاب تهذیب ندیده ام».

آن شخص گفت: «کتاب تهذیبی که در پیش تو است، در فلان صفحه و سطر، این حدیث مذکور است».

علامه در دنیایی از حیرت فرورفت، از این رو که این شخص ناشناس تمام علایم و خصوصیات نسخه منحصر به فرد کتاب تهذیب را که او داشت می داند لذا درک کرد که در پیشگاه شخص بزرگی قرار گرفته، از این رو مسایل پیچیده ای که برای خودش حل نشده بود، را مطرح کرد و جواب شنید، در این وقت تازیانه ای که در دست داشت به زمین افتاد در این هنگام از آن شخص ناشناس پرسید: «آیا در غیبت کبرای امام زمان علیه السلام امکان ملاقات با آن حضرت وجود دارد؟». آن شخص ناشناس که تازیانه را از روی زمین برداشته بود و به علامه می داد دستش به دست علامه رسید و گفت:

«چگونه نمی توان امام زمان علیه السلام را دید در صورتی که اکنون دستش در دست تو است!».

علامه با شنیدن این سخن، خود را به دست و پای امام زمان علیه السلام انداخت، و آن چنان محو عشق او شد که مدتی چیزی نفهمید و پس از آن که به حال عادی خود بازگشت، کسی را در آن جا ندید، بعد که به منزل مراجعت نمود و کتاب تهذیب خود را باز کرد، دید آن حدیث با همان علایم از صفحه و سطر، تطبیق می کند، در حاشیه آن صفحه کتاب، نوشت: «این حدیثی است که مولایم، امام زمان علیه السلام مرا به آن خبر داده است».

عده ای از علما، همان خط را در حاشیه همان کتاب دیده اند. (۱)

کشته شدن شیطان به دست امام زمان علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که حضرت قائم علیه السلام ظهور می کند (از مکه) به کوفه می آید و در مسجد کوفه (که یاران سلحشور اطرافش را گرفته اند) شیطان به حضور آن حضرت می رسد و زانوی (عجز) به زمین می زند و می گوید: یا ویلاه من هذا الیوم: «ای وای از این روز».

آن گاه امام زمان علیه السلام موی پیشانی شیطان را گرفته و گردنش را می زند و او را به هلاکت می رساند، و این روز همان روز «وقت معلوم» است (که در آیه ۳۷ و ۳۸ سوره حجر آمده: خداوند تا روز «وقت معلوم» به شیطان مهلت می دهد). (۲)

لطف امام زمان علیه السلام

شیخ حرّ عاملی (محمدبن حسن متوفی ۱۱۰۴ هق) از مراجع و علمای بزرگ قرن دوازدهم است، که کتاب های نفیسی از او به یادگار مانده مانند وسایل الشیعه (در ۲۰ جلد) و اثباه الهداه (در ۷ جلد) و...

او از مردم جبل عامل لبنان بود، به ایران آمد و در مشهد در جوار مرقد شریف حضرت رضا علیه السلام سکونت گزید، و در همان جا رحلت کرد و قبرش در صحن مطهر حضرت رضا علیه السلام جنب مدرسه میرزا جعفر می باشد.

این مرد بزرگ نقل می کند: در ایام کودکی در سنین ده سالگی بیماری بسیار سختی پیدا کردم

=====

۱ اقتباس از دارالسلام عراقی، ص ۷.

۲ اثباه الهداه، ج ۷، ص ۱۰۱.

به گونه ای که در بستر مرگ قرار گرفتم و بستگانم اندوهگین و گریان، مہیای عزا شدند و یقین کردند که امشب می میرم (حالت توجہ و توسل به چهارده معصوم پیدا کردم).

در همان حالت بین خواب و بیداری، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امام های دوازده گانه را دیدم، بر آنها سلام کردم و با یک یک آنها مصافحه نمودم، مخصوصا با امام صادق علیه السلام گفتگویی کردم که اکنون در خاطر من نیست که آن گفتگو چه بود، فقط این مطلب یادم هست که در حق من دعا کرد.

وقتی که به امام زمان حضرت قائم علیه السلام سلام کردم و با او مصافحه نمودم سخت گریه کردم، عرض کردم مولای من! می ترسم در این بیماری بمیرم، در صورتی که هنوز بهره ای از علم و عمل در عمر خود نگرفته ام.

فرمود: نترس، در این بیماری نخواهی مرد، بلکه خداوند به تو شفا می دهد، و عمر طولانی به تو عنایت می کند، سپس کاسه ای که در دست داشت به من داد، از شربت آن نوشیدم و همان دم سالم خوب شد و به طور کلی بیماریم برطرف گردید و برخاستم نشستم، بستگانم تعجب کردند که من خودم برخاستم و نشستم و بیماریم برطرف شده است.

تا چند روز، قضیه را به آنها نگفتم، بعدا موضوع شفا را برای آنها تعریف کردم و آنها به راز شفای من آگاه شدند. (۱)

=====

۱ اثبای الهدایه، ج ۷، ص ۳۷۸.

ص: ۸۸

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ»

پیام (۲۵) یاد مرگ و قیامت

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ...» (نساء / ۷۸)

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...» (آل عمران / ۱۸۵)

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ...» (زمر / ۳۰)

یاد مرگ غفلت‌ها و شهوت‌ها و هوس‌ها را از بین می‌برد و وعده‌های خداوند را در قلب‌ها زنده می‌کند و دنیا را کوچک و حرص به آن را زایل می‌نماید از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یک ساعت فکر کردن بهتر از یک سال عبادت است و در روایتی بهتر از یک شب عبادت و در روایتی بهتر از شصت سال عبادت و در روایتی بهتر از هفتاد سال یا هفتاد هزار سال عبادت است» و کسی که مرگ و بیچارگی خود را در وقت مردن و در قبر و قیامت به یاد بیاورد به دنیا مشغول نمی‌شود. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «به یاد شکسته شدن لذت‌ها باشید گفته شد: چه چیز را می‌فرمایید؟ فرمود: رسیدن مرگ را می‌گویم که هر که در خوشی آن را یاد کند دنیا بر او تنگ می‌شود و اگر در سختی آن را یاد کند دنیا بر او گشاده می‌شود، همانا مرگ اولین منزل آخرت و آخرین منزل دنیا است و خوشا به حال کسی که در اولین منزل آخرت گرامی داشته شود و در پایان عمر به استقبال مرگ برود همانا مرگ از همه چیز به انسان نزدیک تر است و انسان او را از همه چیز دورتر می‌پندارد.» (۲)

====

۱ عن النبي صلی الله علیه و آله : تفکر ساعه خیر من قیام ليله و فی روايه: من عباده سنه و فی اخرى سبعین سنه و اخرى سبعین ألف سنه. (تفسیرها فی ج ۱، ۴۹۰) فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا...». (الکافی، ج ۲، ۵۴ و الوسائل ج ۱، ۱۸۳)

۲ و قال صلی الله علیه و آله : أذكروا هادم اللذات قیل و ماهو؟ یارسول الله فقال: الموت فما ذكره عبد علی الحقیقه فیسعه إلا ضاقت علیه الدنيا ولا فیشدہ إلا اتسعت علیه، والموت أول منزل من منازل الآخرة و آخر منزل من منازل الدنیا، فطوبی لمن أكرم عند النزول بأولها و طوبی لمن أحسن مشایعته فی آخرها، و الموت أقرب الأشياء من بنی آدم و هو یعدّه أبعد، فما أجرا الإنسان علی نفسه، و ما أضعفه من خلق. (مصباح الشریعه، ص ۵۸)

و فرمود: هر که لقای خدا را دوست بدارد خداوند نیز لقای او را دوست می دارد و هر که لقای او را دوست بدارد خداوند نیز لقای او را دوست نمی دارد. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: «بندگان خدا! من شما را به تقوای خدا، و فراوان به یاد مرگ بودن سفارش می نمایم و از دنیایی که به احدی قبل از شما کام نداد و به احدی نیز بعد از شما کام نخواهد داد پرهیز می نمایم» سپس فرمود: «دنیا با مردم امروز همان گونه خواهد نمود که با مردم پیشین نموده است. (۲)

امام هشتم علیه السلام نیز فرمود: یاد مرگ بهترین عبادت شما می باشد. (۳)

قضای الهی و مرگ جالینوس

جالینوس که در حدود سال های ۱۳۱ تا ۲۰۱ میلادی می زیست، از بزرگ ترین پزشک های یونان باستان بود، (۴) او یکی از هشت طبیب جهان آن روز بود که مرجع و بنیان گذار قواعد علوم پزشکی بودند، او به قدری در علم طب، مهارت داشت که نقل می کنند چهارصد کتاب در این موضوع، تصنیف کرد.

و لکن در آخر عمر، اسهال گرفت، هرچه درمان کرد و برای کنترل اسهال کوشید، نه تنها خوب نشد بلکه اسهالش بیشتر شد، مردم از روی سرزنش به او گفتند: «تو با آن همه علم و دانش پزشکی، از معالجه خود عاجز مانده ای؟!».

او برای این که جلوی حرف مردم را بگیرد روزی آنها را به حضور طلبید و در حضور آنها دستور داد خمره ای حاضر کردند و آن را پر از آب نمود، و داروی اندکی (که خود ساخته بود) در میان آن خمره ریخت و پس از چند لحظه به حاضران گفت: آن خمره را بشکنید آنها خمره را شکستند با کمال تعجب دیدند، آب آن چنان بسته شده بود که نریخت، سپس گفت: من این دارو

=====

۱ و قال صلی الله علیه و آله : من أحب لقاء الله أحب لقاءه و من كره لقاء الله كره الله لقاءه. (المصدر)

۲ و قال علیه السلام : أوصيكم بعباد الله بتقوى الله و كثرة ذكر الموت و أحذرکم الدنيا اللّتی لم یمتع بها أحد قبلکم و لابقی لاحد بعدکم فسیبیل من فیها سبیل الماضین من اهلها... (مصباح المتعجد، ص ۶۶۳)

۳ و قال الرضا علیه السلام : ذكر الموت أفضل العبادة (فقه الرضا، ص ۳۳۹)

۴ النجد فی الاعلام، ص ۱۶۴.

را برای بند آمدن اسهال، خوردم و نتیجه نگرفتم، بدانید که علم و تجربه در برابر قضای خدای متعال سودی نبخشید» و سرانجام با همان بیماری از این دنیای فانی رخت بر بست.

پاسخ ابوذر به چهار سؤال

مردی نزد ابوذر آمد و چهار سؤال کرد و جواب آن را خواست، او پرسید:

۱ چرا ما مرگ را دوست نداریم و از آن وحشت داریم؟

۲ به نظر شما ورود ما بر خداوند (بعد از مرگ) چگونه است؟

۳ مقام ما را در پیشگاه خدا چگونه می بینی؟

۴ با رحمت وسیع خدا، آیا ما مشمول رحمت الهی نمی شویم؟

ابوذر در پاسخ سؤال اول گفت: زیرا شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را ویران نموده اید و دوست ندارید از خانه آباد به خانه ویران بروید.

و در پاسخ سؤال دوم گفت: ورود نیکوکاران شما مانند ورود مسافر به خاندان خود می باشد، ورود بدکاران شما مانند غلام فراری است که او را نزد آقایش برگردانند.

و در پاسخ سؤال سوم گفت: اعمال خود را بر قرآن عرضه کنید، خداوند می فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» (انفطار / ۳ و ۱۴): «نیکوکاران در نعمت های الهی هستند و بدکاران در دوزخند.» و در پاسخ سؤال چهارم گفت: (خدا در قرآن می فرماید: «إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» (اعراف / ۵۶) «همانا رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است.» (۱)

شب های امام علی علیه السلام چگونه می گذشت؟

حبه عرنی گفت: شبی من و نوف در جلو خانه خوابیده بودیم، مقداری از شب گذشته بود ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدیم که دست بر روی دیوار گذاشته شبیه اشخاص واله و حیران این آیه را می خواند: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» تا آخر آیه همین طور این آیات را می خواند مانند کسی که هوش از سرش پریده باشد روی به من کرده فرمود: حبه بیداری یا خواب؟ عرض کردم: بیدارم مولای من! شما این طور می کنید ما چه کنیم؟

در این هنگام متوجه شدم قطرات اشک از دیده اش فرو باریده فرمود: «یا حبه! إِنَّ اللَّهَ مَوْقِفًا

١ اصول كافي، ج ٢، ص ٤٥٨ (باب محاسبه العمل حديث ٢٠).

ص: ٩١

و لنا بين يديه موقفا لا يخفى عليه شىء من أعمالنا يا حبه إن الله أقرب إليّ و إليك من جبل الوريد، يا حبه إنه لا يحجبني و لا إياك عن الله شىء» حبه خدای روزی را برای حساب قرار داده و ما باید در آن روز به پیشگاه مقدّسش بایستیم. کوچک ترین عمل ما از نظر او مخفی نیست حبه! خدای به من و تو (از رگ گردن نزدیک تر است هیچ چیز نمی تواند ما را از نظر خدا بپوشاند (و او پیوسته شاهد و ناظر ما است).

آن گاه رو به نوف نموده پرسید: خوابی یا بیدار؟ او نیز عرض کرد: خواب نیستم یا امیرالمؤمنین! حال امشب شما مرا به گریه زیادی واداشت.

«فقال يا نوف إن طال بكائك في هذه الليلة مخافة الله تعالى قرت عيناك غدا بين يدي الله عزوجل يا نوف! إنه ليس من قطره قطرت من عين رجل من خشية الله إلا أطفأت بحارا من النيران إنه ليس من رجل أعظم منزله عند الله تعالى من رجل بكى من خشية الله و أحب في الله و أبغض في الله»؛ یعنی ای نوف! اگر از ترس خدا امشب زیاد گریه کردی فردا در پیشگاه او شادمانی. ای نوف! بدان هر دانه اشکی که از چشم به واسطه ترس از خدا ریخته شود دریاهایی از آتش را خاموش می کند و کسی نزد خدا محبوب تر و باارزش تر نیست از شخصی که به واسطه ترس از او اشک بریزد و در راه خدا دوست بدارد و برای او خشم داشته باشد ای نوف! هر که برای خدا دوست بدارد محبت دیگری را بر او مقدم نخواهد داشت. و هر کس عملی که مورد خشم خدا است انجام دهد از آن خیری نخواهد دید و اگر دارای چنین خصوصیت شدید حقایق ایمان را تکمیل کرده اید. پس مقداری آن دو را پند داد و متوجهشان نمود و در آخر فرمایشات خود فرمود: پس شما از خدای خود هراس داشته باشید.

آن گاه راه خود را گرفت و رد شد. در این موقع می گفت: «لیت شعری فیغفلاتی أمعرض أنت عنی أم ناظر إلی و لیت شعری فی طول منامی و قلّه شکری فی نعمک علی ما حالی؟»

یعنی ای کاش می دانستم در غفلت هایم از من روی گردانیده ای یا به من توجه داری. خدایا کاش می دانستم در خواب های طولانی و کمی سپاسگذاری که نسبت به نعمت های تو دارم چگونه است در نزد تو؟ حبه گفت: به خدا قسم پیوسته در همین راز و نیاز و سوز و گداز بود تا صبح دمید. (۱)

=====

۱ الکنی، ج ۲، ص ۸۲.

ص: ۹۲

پیام (۲۶) هراس از قیامت

«يا أيها الناس اتقوا ربكم واخشوا يوما لا يجزي والد عن ولده ولامولود هو جاز عن والده شيئا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغْرِبَنَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغْرِبَنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»

در این آیه به همه مردم اعلان خطر شده: که از خدا بترسید و به دنیا مغرور نشوید و از روزی که جز خدا هیچ فریادرسی برای انسان نیست و پدر و فرزند نیز به فریاد یکدیگر نمی رسند هراس داشته باشید.

مفاد آیه فوق این است که توشه آخرت خویش را از دنیا بردارید چنان که در آیه «يا أيها العالدين آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بما تعملون» [حشر، ۱۸] نیز به آن اشاره شده است. و لکن به نظر می رسد همه مردم جز مخلصین فریب دنیا و فریب شیطان را می خورند و از وعده های خدا غافل می شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن سخن طولانی در پاسخ شخصی که گفت: چه کسی دارای فکر صحیح می باشد؟ فرمود: کسی که فریب دنیا و مردم دنیا را نخورد [و از خدا غافل نشود]

در تفسیر مجمع البیان آمده که یکی از معصومین علیهم السلام فرمود: انسان کتیس و دانا کسی است که همواره حساب اعمال خود را می کند و برای بعد از مرگ خویش می کوشد و انسان فاجر کسی است که از هوس های خود پیروی می کند و از خداوند تنها درخواست دنیا را می نماید. (۱)

مؤلف گوید: دنیا وسیله خوبی است برای نجات انسان و اگر مذمتی از دنیا شده به معنای دل بستگی به دنیا و هدف قرار دادن آن است.

مرحوم مفید در ارشاد می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از کسی شنید که از روی ناآگاهی از دنیا

=====

۱ فیالقیه عن أمير المؤمنين عليه السلام حديث طويل وفيه: قال السائل: فأى الناس أثبت رأيا؟ قال: من لم يعزّه الناس من نفسه و لم تعزّه الدنيا بتشويقها. (تفسير نورالثقلين ج ۴، ۲۱۷)

و فیالمجمع: و فیالحديث: الكيس من حاسب نفسه و عمل لما بعد الموت، و الفاجر من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله. (المصدر)

مذمت می کرد از این رو به او فرمود: دنیا خانه صدق است برای کسی که او را به راستی شناخته باشد، و خانه عافیت است برای کسی که آن را درک کرده باشد، و خانه ثروت [و تأمین سرمایه] است برای کسی که از آن توشه بردارد. سپس فرمود: دنیا محلّ عبادت پیامبران خدا و نزول وحی الهی و مصلاّی ملائکه و محلّ تجارت اولیای خداوند است و مردم در این دنیا رحمت الهی و بهشت را برای خود فراهم می کنند. سپس فرمود: با اوصاف یادشده چه کسی می تواند از دنیا مذمت کند؟ در حالی که دنیا مردم را آگاه نموده و به همه آنان اعلان جدایی و فنا می دهد. دنیا با بلا و سرور خود آنان را به بلا و سرور آخرت آگاه می سازد تا این که فرمود: ای کسی که از دنیا مذمت می کنی و مغرور به آن هستی چگونه دنیا تو را فریب داده آیا دنیا تو را با مردن پدران و مادران فریب داد؟! و آیا دنیا به تو نشان نداد که با آن همه کوششی که تو برای شفای پدر و مادرت کردی مرگ از آنان دور نشد و در نهایت زیر خاک پنهان شدند؟ (۱) [و همه اینها برای این بود که تو غافل نشوی و از دنیا برای آخرت خود توشه برداری]. (تفسیر نورالثقلین ج ۴، ۲۱۷)

آمادگی پیامبر صلی الله علیه و آله برای سفر مرگ

ابوسعید خُدَری می گوید: «اسامه بن زید» کنیزی را به صد دینار خرید که پس از یک ماه پولش را بردارد، و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود:

«آیا از اسامه تعجب نمی کنید که متاعی را به وعده ادای قیمتش تا یک ماه خریده است! إِنَّ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ لَطَوِيلُ الْأَمَلِ: «اسامه پسر زید دارای آرزوی دراز است.» سپس فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در اختیار اوست پلک های چشم هایم را روی هم نمی گذارم مگر این که گمان

=====

۱

و فی ارشاد المفید رحمه الله من کلام امیرالمؤمنین علیه السلام لرجل سمعه یذمّ الدّنیاء من غیر معرفه بما یجب أن یقول فیمعناها: الدّنیاء دار صدق لمن صدقها، و دار عافیه فهم عنها، و دار غنیّ لمن تزوّد منها، و مسجد أنبیاء الله و مهبط وحیه، و مصلّی ملائکته، و متجر أولیاءه اکتسبوا فیها الرحمه، و ربّحوا فیها الجنّه، فمن ذا یذمّها؟ و قد آذنت بینها [ای بفراقها] و نادت بفراقها، و نعت نفسها، فشوّقت بسرورها إلى السرور، و ببلاءها إلى البلاء، تخویفا و تخذیرا و ترغیبا و ترهیبا، فیا أيّها الدّائم للدّنیاء و المغتتر بتغیرها، متی غرّتک؟ أمبصارع آباءک فیالبلی؟ أم بمصارع أمّهاتک تحت الثری؟ کم علّلت بکفّیک و مرّضت بیدیک بتبغی لهم الشفاء و تستوصف لهم الأطباء، و تلتمس لهم الدواء، لم تنفعهم بطلبک، و لم تشفعهم بشفاعتک، قد مثّلت لک الدّنیاء بهم مصرعک و مضجعک حیث لا ینفعک بکاوک و لا یغنی عنک أحبّاؤک. (المصدر، و فینهج البلاغه، ج ۴، ۳۲، خطبه ۱۳۱).

ص: ۹۴

می‌کنم مهلت برای رسیدن پلک‌ها روی هم نباشد و پلک‌هایم را پس از روی هم گذاردن بر نمی‌دارم، مگر این که گمان می‌کنم که دیگر مهلت روی هم گذاشتن به من داده نشود و من در این بین از دنیا بروم و لقمه‌ای در دهان نمی‌گذارم مگر آن که گمان می‌برم که به حلقوم نرسد و همان دم جان بسپرم. «یا بَنی آدَمَ! اِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ فَعِیْذُوا اَنْفُسَیْکُمْ مِنَ الْمَوْتِ...» «ای فرزندان آدم! اگر درست بیندیشید خود را آماده (سفر) مرگ می‌کنید، سوگند به خدا، آن چه از طرف خدا وعده داده شده‌اید، فراخواهد رسید، و شما قادر بر جلوگیری آن نیستید» (۱)

چگونگی مرگ سلیمان علیه السلام و بی‌وفایی دنیا

خداوند تمام امکانات دنیوی را در اختیار حضرت سلیمان گذاشت، او بر جنّ و انس و پرنده‌گان و چرندگان و باد و رعد و برق و... مسلط بود، او روزی گفت: با آن همه اختیارات و مقامات هنوز به یاد ندارم که روزی را با شادی و استراحت به شب رسانده باشم، فردا دوست دارم تنها وارد قصر خود شوم و با خیال راحت استراحت کنم و شاد باشم و چون فردا رسید سلیمان وارد قصر خود، شد. در قصر را از پشت قفل کرد تا هیچ کس وارد قصر نشود و خود در نقطه‌اعلای قصر رفت و در آن جا به ملک و منال خود با شادی می‌نگریست، نگهبانان قصر در همه جا ناظر بودند که کسی وارد قصر نشود.

ولی ناگهان سلیمان دید جوانی زیباچهره و خوش قامت وارد قصر شد، سلیمان به او گفت: «چه کسی به تو اجازه داد که وارد قصر گردی، با این که من امروز تصمیم داشتم سرم خلوت باشد و امروز را با آسایش بگذرانم؟!» جوان گفت: با اجازه خدا به این قصر وارد شدم.

سلیمان گفت: پروردگار قصر، از من سزاوارتر به قصر است، اکنون بگو بدانم تو کیستی؟

جوان گفت: اَنَا مَلِکُ الْمَوْتِ: «من عزرائیل هستم».

سلیمان: برای چه به این جا آمده‌ای؟ عزرائیل گفت: لِاقْبُضَ رُوحَکَ: «آمده‌ام تا روح تو را قبض کنم».

سلیمان گفت: هرگونه مأمور هستی آن را انجام بده، امروز روز سرور و شادمانی و استراحت من بود، و خداوند نخواست که سرور و شادی من در غیر دیدار لقایش مصرف گردد.»

همان دم عزرائیل جان او را قبض کرد، در حالی که سلیمان به عصایش تکیه داده بود، مردم و

=====

جَنّیان و سایر موجودات خیال می کردند که او زنده است و به آنها نگاه می کند، بعد از مدّتی بین مردم اختلاف نظر شد و گفتند: چند روز است سلیمان علیه السلام نه غذا می خورد و نه آب می آشامد و نه می خوابد و هم چنان نگاه می کند، بعضی گفتند: او خدای ما است، واجب است که او را بپرستیم.

بعضی گفتند: او ساحر است و خودش را این گونه به ما نشان می دهد و بر چشم ما چیره شده است ولی در حقیقت چنان که می نگریم نیست.

مؤمنین گفتند: او بنده و پیامبر خدا است، خداوند امر او را هرگونه بخواهد تدبیر می کند بعد از این اختلاف، خداوند موریانه ای به درون عصای او فرستاد، درون عصای او خالی شد، عصا شکست و جنازه سلیمان از ناحیه صورت به زمین افتاد، از آن پس جن ها از موریانه ها تشکر و قدردانی کردند، چرا که پس از اطلاع از مرگ سلیمان علیه السلام دست از کارهای سخت کشیدند. (۱)

ارزش خوف از خدا

به نقل ابو حمزه ثمالی، امام سجّاد علیه السلام فرمود: مردی با خانواده اش سوار بر کشتی شد که به وطن برسند. کشتی در وسط دریا در هم شکست و همه سرنشینان کشتی غرق شده و به هلاکت رسیدند، جز یک زن (که همسر همان مرد بود) او روی تخته پاره کشتی چسبیده و امواج ملایم دریا آن تخته را حرکت داد تا به ساحل جزیره ای آورد و آن زن نجات یافت و به آن جزیره پناهنده شد. اتفاقاً در آن جزیره راهزنی بود بسیار بی حیا و بی باک، ناگاه زنی را بالای سرش دید و به او گفت: تو انسانی یا جنّی؟ آن زن جریان خود را بازگو کرد، آن مرد بی حیا با آن زن به گونه ای نشست که با همسر خود می نشیند و آماده شد که با او زنا کند. زن لرزید و گریه کرد و پریشان شد، او گفت: چرا لرزان و پریشان هستی؟

زن با دست اشاره به آسمان کرد و گفت: أَفَرَّقُ مِنْ هَذَا: «از این (یعنی خدا) می ترسم».

مرد گفت:

آیا تاکنون چنین کاری کرده ای؟ زن گفت: نه به خدا سوگند. مرد گفت: «تو که چنین کاری نکرده ای، و اکنون نیز من تو را مجبور می کنم، این گونه از خدا می ترسی، من سزاوارترم که از خدا بترسم». پس آن مرد همان جا برخاست و توبه کرد و به سوی خانواده اش رفت و همواره در

=====

۱ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶۵ در قرآن آیه ۱۴ سوره سبأ به این جریان اشاره شده است.

حال توبه و پشیمانی به سر می برد. تا روزی بیابان حرکت می کرد، در راه به راهب (عابد مسیحیان) برخورد که او نیز به خانه اش می رفت، آنها همسفر شدند، هوا بسیار داغ و سوزان بود، راهب به او گفت: دعا کن تا خدا ابری بر سر ما بیاورد تا در سایه آن، به راه خود ادامه دهیم. گنهکار گفت: من در نزد خود کار نیکی ندارم تا جرأت به دعا و درخواست چیزی از خدا داشته باشم. راهب گفت: پس من دعا می کنم تو آمین بگو.

گنهکار گفت: آری خوب است. پس راهب دعا کرد و او آمین گفت، اتفاقاً دعا به استجابت رسید و ابری آمد و بالای سر آنها قرار گرفت و سایه ای برای آنها پدید آورد، هر دو زیر آن سایه قسمتی از روز را راه رفتند تا به دوراهی رسیدند و از همدیگر جدا شدند ولی چیزی نگذشت که معلوم شد ابر بالای سر آن جوان گنهکار قرار گرفت و از بالای سر راهب رد شد.

راهب نزد آن جوان آمد و گفت:

تو بهتر از من هستی، و آمین تو به استجابت رسیده نه دعای من، اکنون بگو بدانم چه کار نیکی کرده ای؟

آن جوان جریان آن زن و توبه و خوف خود را بیان کرد راهب به راز مطلب آگاه شد و به او گفت: «عُفِّرَ لَكَ مَا مَضَى حَيْثُ دَخَلَكَ الْخَوْفُ فَأَنْظُرْ كَيْفَ تَكُونُ فِيمَا تَشْتَقِبُ» «گناهان گذشته ات به خاطر ترس از خدا آمرزیده شد، اکنون مواظب آینده خود باش». (۱)

حساب قیامت

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی به سلمان و اباذر هر کدام درهمی داد. سلمان درهم خود را انفاق کرد و به بینوایی بخشید ولی اباذر صرف در مخارج خانواده خود کرد، روز بعد حضرت دستور داد آتشی افروختند و سنگی را بر روی آن گذاردند. همین که سنگ گرم شد و حرارت شعله های آتش در دل آن اثر کرد سلمان و اباذر را پیش خواند و فرمود هر کدام باید بالای این سنگ بروید و حساب درهم دیروز را بدهید. سلمان بدون درنگ و ترس پای بر سنگ گذاشت و گفت: (انفقت فیسبیل الله) در راه خدا دادم.

وقتی که نوبت به اباذر رسید ترس او را فراگرفت، از این که پای برهنه را روی سنگ بگذارد و تفصیل مصرف یک درهم را بدهد. از این رو در تحییر بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از تو گذشتم زیرا

=====

۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۷۰ (باب الخوف حدیث ۸).

ص: ۹۷

تاب گرمای این سنگ را نداری و حسابت به طول می انجامد. ولی بدان صحرای محشر از این سنگ گرم تر است و تابش آفتاب قیامت از شعله های فروزان آتش سوزان تر. سعی کن با حساب پاک و دامنی نیالوده به معصیت وارد محشر شوی. (۱)

پیروان ائمه علیهم السلام در هنگام مرگ

صدوق از حضرت عسکری علیه السلام و ایشان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کردند: که فرمود: مؤمنین همیشه از عاقبت خود در ترسند و یقین ندارند که مشمول رضایت خدا واقع می شوند یا نه تا موقع مرگ، مؤمن وقتی که ملک الموت را دید در آن شدت درد بسیار متأثر است که اکنون از خانواده و اموال خود جدا می شود با این که به آرزوهایش نرسیده ملک الموت به او می گوید: آیا هیچ عاقلی برای مال و ثروتی که فایده ندارد، غصه می خورد با این که خداوند به جای آن چندین هزار برابر به او داده است؟ می گوید: نه ملک الموت اشاره می کند به طرف بالا نگاه کن او می بیند قصرهای بهشت و درجات آن را که از حدود آرزو هم خارج است به او می گوید: این جا منزل تو است و این ها را خداوند به تو عنایت کرده و افراد صالح از خانواده ات با تو در همین جا ساکن می شوند آیا راضی هستی در عوض ثروت و مال دنیا این مقام را به تو بدهند؟ او می گوید:

آری به خدا قسم راضی ام. سپس می گوید: باز نگاه کن وقتی توجه می کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و فرزندان ارجمند ایشان را در اعلا علیین می بیند ملک الموت می گوید: اینها همنشین و انیس تو هستند آیا به جای کسانی که در این جهان از آنها مفارقت می کنی راضی نیستی اینها با تو باشند؟ می گوید چرا به خدا قسم راضیم و این است تفسیر و معنای آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا» فما أمامکم من الأهل فقد کیفیتم و لا تحزنوا علی ماتخلفونه من الذراری و العیال و الأموال فهذا ما شاهدتموه فی الجنان بدلاً منهم و أبشروا بالجنه التي كنتم توعدون هذه منازلکم و هؤلاء أناسکم و جلاسکم نحن أولیائکم فی الحیوه الدنیا و فی الآخرة و لكم فیها ماتشهی أنفسکم و لكم فیها ماتدعون نزلاً من غفور رحیم. یعنی کسانی که می گویند: خدای خالق ماست و در این راه استقامت می ورزند بر آنها نازل می شود ملائکه و می گویند نترسید از شدائدی که در جلو دارید ما آنها را برطرف کرده ایم و محزون نشوید بر اموال و عیال و فرزندان که این جا

=====

۱ خزینه الجواهر، ص ۳۵۶.

ص: ۹۸

می‌گذارید آن چه مشاهده می‌کنید در بهشت عوض آن‌هاست و بشارت باد شما را به آن بهشتی که وعده داده شدید. این جا است منزل شما و این‌ها ایند همنشین و رفیق شما ما دوستان شماییم در دنیا و آخرت هرچه بخواهید و میل داشته باشید در این بهشت آماده است. (کشکول بحرانی، ص ۹۸)

«أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»

پیام (۲۷) تکبر و تواضع

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص / ۸۳)

«... وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» (لقمان / ۱۸)

«... أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (زمر / ۶۰)

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِبُونَ عَنِّ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر / ۶۰)

همان گونه که مشاهده می شود جایگاه متکبران دوزخ و عذاب می باشد و شرط نجات این است که انسان در این دنیا اهل تکبر و بزرگی و فساد در روی زمین نباشد. همان گونه که خداوند می فرماید: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين».

حضرت لقمان به فرزند خود فرمود: با تکبر بر روی زمین راه مرو چرا که تو نه قدرت شکافتن زمین را داری و نه قامت تو به کوه ها می رسد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در خطبه قاصعه می فرماید: اولین کسی که تکبر نمود شیطان بود و متکبر ملعون و غاصب حق الهی می باشد. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: ای ابوذر! کسی که بمیرد و درقلب او ذره ای از کبر باشد بوی بهشت به او نمی رسد جز آن که پیش از مردن توبه کند. [و خصلت کبر را از خود دور نماید]. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که خود را بهتر از دیگران بداند از مستکبران خواهد بود. راوی گوید: به آن حضرت گفتم: ممکن است به این علت او خود را بهتر از دیگری می داند که از انجام

۱ قال علی علیه السلام فیالخطبه القاصعه: «و أول من تکبر إبليس و إن المتکبر ملعون غاصب حق الله تعالی» (مستدرک السفینه، ج ۹، ۷)

۲ أوصی رسول الله لأبي ذرّ و قال له: من مات و فیقلبه مثقال ذره من کبر لم یجد رایحه الجنة إلاّ أن یتوب قبل ذلك... (المصدر)

گناه عافیت یافته و دیگری گرفتار گناه شده است. امام علیه السلام فرمود: هرگز چنین چیزی صحیح نیست چرا که ممکن است او مورد عفو خدا واقع شود و تو مؤاخذه شوی مگر تو قصه ساحران موسی علیه السلام را نخواندی؟ [که عاقبت نیکی پیدا کردند] سپس فرمود: چه زیادند کسانی که خداوند نعمت های خود را به آنان داده و گناهانشان را پوشانده و مردم ثناگوی آنان شده اند [و آنان از خطاها و عیوب خود غافل مانده اند. (۱)]

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: یوسف علیه السلام چون در مقابل پدر خود از مرکب پیاده نشد، پیامبری از نسل او برداشته شد. (کافی، ج ۲، ۳۱۱)

و فرمود: افسار هر انسانی به دست ملکی است، اگر تکبر کند آن ملک گوید: پایین بیا خدا تو را پایین آورد و از آن پس او در نظر مردم کوچک خواهد شد و اگر تواضع کند خداوند او را بالا می برد و در نظر مردم بزرگ خواهد شد و آن ملک به او می گوید: پایین بیا خدا تو را توفیق تواضع دهد. پس او همیشه خود را ناچیزتر از همه مردم می داند. و نزد مردم عزیزتر از همه می باشد. (۲)

احترام علی بن جعفر از امام جواد علیه السلام

علی بن جعفر علیه السلام برادر امام کاظم علیه السلام از امامزادگان بزرگ و فقیهان پرهیزکار است، در مورد قبر ایشان سه قول نوشته اند: ۱ در قم (آخر چهارمردان کنار مزار شهدا) ۲ در خارج قلعه سمنان ۳ در قریه عریض، واقع در یک فرسخی مدینه.

علی بن جعفر علیه السلام در زمان امام جواد علیه السلام از علمای سالمند و فقهای باسابقه به شمار می آمد.

محمد بن حسن بن عمار می گوید: در مدینه در محضر علی بن جعفر علیه السلام نشسته بودم و روایاتی

=====

۱ و قال الصادق علیه السلام: «و من ذهب یری أنّ له علی الآخر فضلاً فهو من المستکبرین» فقلت له: إنّما یری أنّ له علیه فضلاً بالعافیه اذ رآه مرتکباً للمعاصی؟ فقال علیه السلام: هیهات هیهات، فلعله أن یکون قد غفر له ما أتى و أنت موقوف تحاسب، أما تلوت قصه سحره موسی؟ ثم قال: کم من مغرور بما قد أنعم الله علیه و کم من مستدرج یستر الله علیه، و کم من مفتون بثناء الناس علیه... الخیر. (المصدر عن البحار ج ۷۸، ۲۲۵ و ج ۷۳، ۲۲۶)

۲ کافی عن أبی عبد الله قال: ما من عبد إلا و فی رأسه حکمه و ملک یمسکها: فإذا تکبر قال: إتضع وضعک الله فلا یزال أعظم الناس فی نفسه و أصغر الناس فی أعین الناس و إذا تواضع رفعه الله عزوجل ثم قال له: إنتعش نعشک الله فلا یزال أصغر الناس فی نفسه و أرفع الناس فی أعین الناس. (الكافی، ج ۲، ۳۱۲).

را که از امام کاظم علیه السلام نقل می کرد می نوشتم. در این هنگام امام جواد علیه السلام که آن وقت نوجوان بود وارد مسجد شد، ناگهان دیدم علی بن جعفر بدون ردا و با پای برهنه برخاست و به استقبال امام جواد علیه السلام رفت و خود را به روی او افکند و دست او را بوسید. امام جواد علیه السلام فرمود: «عموجان خدا تو را رحمت کند بنشین». علی بن جعفر گفت: ای آقای من چگونه بنشینم با آن که شما ایستاده ای.

هنگامی که علی بن جعفر علیه السلام به جلسه درس خود بازگشت، شاگردان از روی سرزنش گفتند: تو عموی پدر حضرت جواد علیه السلام هستی، و ما دیدیم که دست او را بوسیدی و آن چنان احترام کردی که دور از معمول بود؟!!

علی بن جعفر علیه السلام در پاسخ آنها، دست به محاسن سفید خود گرفت و فرمود: ساکت باشید، هنگامی که خداوند صاحب این محاسن سفید را شایسته امامت ندانست و این جوان را شایسته آن نمود و مقام شامخ امامت را به او تفویض کرد، آیا من فضل او را انکار کنم؟ پناه می برم به خدا از این سخن که شما می گوئید بلکه من بنده امام جواد علیه السلام هستم.

از احترام های علی بن جعفر علیه السلام به امام جواد این است که هرگاه امام جواد علیه السلام می خواست به جایی برود، علی بن جعفر علیه السلام برمی خاست و کفش او را جفت می کرد.

روزی طیبی برای فصد (گشودن سر رگ) امام جواد علیه السلام آمد، علی بن جعفر به امام جواد علیه السلام عرض کرد: ای سرور من! اجازه بده اول رگ مرا قطع کند تا تیزی و سوزش نشتر از شما به من برسد. (۱)

تکبر = خشم خدا

حواریون (یاران مخصوص) حضرت عیسی علیه السلام دور عیسی علیه السلام را گرفتند و پرسیدند: در میان سختی ها، چه چیز از همه سخت تر است؟ آن حضرت فرمود: «غضب و خشم خدا، از همه چیز سخت تر است». آنها عرض کردند: به چه وسیله خود را از خشم خدا حفظ کنیم؟ حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «خشم نکنید» (یعنی هنگام خشم، خود را کنترل نمایید) آنها پرسیدند: چه چیز باعث خشم می شود؟ عیسی علیه السلام فرمود: تکبر و خودکامگی و غرور، و کوچک شمردن مردم، موجب خشم می شود. (۲)

=====

۱ انوارالبهیّه، محدّث قمی، ص ۲۷۴۲۷۵.

ص: ۱۰۲

١ مدرک قبل، ص ٢٨٩.

ص: ١٠٣

پیام (۲۸) وعده های الهی خواهد آمد

«إِنَّ مَا تُوْعَدُونَ لَأَتِي وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» (انعام / ۱۳۴)

از آیات قرآن و سخنان معصومین علیهم السلام ظاهر می شود که مؤمن باید هر آنی منتظر وعده خداوند باشد و وعده های مرگ و قیامت و حساب را نزدیک بداند و از تسویف و تأخیر اعمال خیر و آرزوهای دنیایی پرهیزد و به خود وعده ماندن در دنیا را ولو برای یک روز ندهد و گرنه غافل خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: کسی که فردا را از عمر خود می پندارد مرگ را به معنای صحیح خود نپنداشته است. (۱)

و فرمود: هیچ بنده ای آرزوی طولانی پیدا نمی کند جز آن که اعمال او ناپسند خواهد بود. (۲)

و فرمود: اگر بنده خدا می دید که اجل او چگونه با سرعت به طرف او می آید دنیا و آرزوهای آن برای او مبعوض می بود. (۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر رفت و خطبه ای خواند و فرمود: «دو خصلت امت های پیشین را هلاک نمود و شما و آیندگان را نیز هلاک خواهد کرد: ۱ آرزوهایی که سبب فراموش کردن قیامت شود ۲ هوس رانی هایی که انسان را از راه دین جدا کند» سپس از منبر پایین آمد. (۴)

در حدیث قدسی آمده که خداوند می فرماید: ای فرزند آدم تو هر روز رزق خود را می خوری و باز اندوه [دنیا را] داری و آن چه سبب طغیان تو می شود را از من طلب می کنی در حالی که از دنیا به اندازه نیاز خود در اختیار داری. (۵)

=====

۱ قال علی علیه السلام: «ما أنزل الموت حقَّ منزله من عدِّ غدا من أجله» (البحار، ج ۷۰، ۱۶۶)

۲ و قال علیه السلام: «ما أطال عبد الأمل إلا أساء العمل» (المصدر)

۳ و كان علیه السلام يقول: «لو أرى العبد أجله و سرعته إليه لأبغض الأمل و طلب الدنيا» (المصدر)

۴ خطب علی علیه السلام فقال: «إنما أهلك الناس خصلتان، هما أهلكتنا من كان قبلکم و هما مهلكتان من يكون بعدکم: أمل ينسى الآخرة، و هو يضل عن السبيل» ثم نزل. (المصدر، ص ۱۶۷)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که می داند از دوستان خود جدا می شود و در قبر ساکن می گردد و حسابی در پیش دارد و آن چه می گذارد برای او سودی ندارد و به آن چه می فرسد نیازمند است، سزاوار است که آرزوهای خود را از دنیا کوتاه کند و همواره به اعمال [شایسته] بپردازد. (۱)

نصیحت بهلول به هارون الرشید

بهلول عاقل، ولی دیوانه نما، از شاگردان برجسته مکتب امام صادق علیه السلام بود که برای حفظ دین خود، خود را به دیوانگی زده بوده، سالی هارون با خدم و حشم و جلال و جبروت برای حج به سوی مکه حرکت می کرد، در مسیر راه وارد کوفه شد در بیرون کوفه بهلول را دید که بر نی سوار شده و با کودکان بازی می کند، مأمورین بهلول را از سر راه رد کردند. هارون بهلول را خواست و به او گفت: مرا موعظه کن.

بهلول گفت: تو را به چه چیز موعظه و نصیحت کنم، آن گاه اشاره به قبرستان و کاخ های ویران شده شاهان (در مدائن) کرد و گفت: هَذِهِ قُصُورُهُمْ وَ هَذِهِ قُبُورُهُمْ: «این کاخ هایشان و این هم قبرهایشان!!»

در نقل دیگر آمده: وقتی که در کوفه کجاوه پرزرق و برق هارون نزد بهلول رسید بهلول با صدای بلند گفت: هارون! هارون! هارون الرشید گفت: این کیست: که جسورانه مرا صدا می زند. گفتند: بهلول است.

و چون هارون سر از کجاوه بیرون آورد. بهلول گفت: از قدامه بن عبدالله عامری روایت شده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مراسم حج دیدم بر شتر سرخ مویی سوار بود و جهاز شتر او کهنه و مندرس شده بود، نه کسی را از او دور می کردند و نه مزاحم کسی می شدند». بنابراین تواضع در این سفر بهتر از تکبر و آن همه تشریفات است.

هارون تحت تأثیر نصیحت بهلول واقع شد و گفت: أحسنت بیشتر بگو. تا این که بهلول این دو شعر را به عنوان نصیحت خواند:

=====

۱ قال الله تعالى: «يا بن آدم فيك يوم توتى برزقك و أنت تحزن، و ينقص من عمرك و أنت لا تحزن تطلب ما يطغيك، و عندك ما يكفيك» (المصدر)

۲ قال أمير المؤمنين عليه السلام: «من أيقن أنه يفارق الأحباب، و يسكن التراب، و يواجه الحساب، و يستغنى عما خلف، و يفتقر إلى ما قدم، كان حرًا بقصر الأمل، و طول العمل». (المصدر)

هَبْ أَنْكَ قَدْ مَلَكَتِ الْأَرْضَ طُرًا وَ دَانَ الْعِبَادُ فَكَانَ مَاذَا؟

أَلَسْتَ تَصِيرُ فَيَقْبُرُ وَيَحْتُوا عَلَيْكَ تُرَابَهُ هَذَا وَ هَذَا

«گیرم که تو مالک تمام زمین شدی، و همه انسان ها زیر سلطه تو درآمدند، عاقبت چه خواهد شد؟ سرانجام وارد قبر می شوی، و این و آن خاک بر سرت می ریزند.»

هارون، دستور داد جایزه ای به بهلول بدهند، بهلول نپذیرفت و گفت: آن را از کسانی که گرفته ای به صاحبانش برگردان. (۱)

نصیحت پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار قبر

بُراء بن عازب یکی از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، نظرش به جمعیتی افتاد که اجتماع کرده بودند، پرسید: آنها چرا اجتماع کرده اند؟ گفتند: شخصی از دنیا رفته، برای او قبر می کنند.

آن حضرت تا نام قبر را شنید، به سوی آن جمعیت رفت و من در حضورش بودم دیدم آن حضرت دوزانو کنار قبر نشست، من به آن سوی قبر رفتم و روبروی پیامبر صلی الله علیه و آله ایستادم تا تماشا کنم که آن حضرت چه می کند؟ دیدم آن حضرت گریه سختی کرد که قطرات اشکش خاک زمین را تر نمود، آن گاه در همان حال به حاضران رو کرد و فرمود: «إِخْوَانِي لِمِثْلِ هَذَا فَأَعِدُّوا.» «برادرانم برای مثل این (مرگ و خانه قبر) خود را آماده کنید.» (۲)

خدایا گوش شنوا به ما بده، تا این نصیحت پرمعنا و عبرت انگیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله را فراموش نکنیم و از مرکب غرور پیاده شده و در فکر عاقبت خود باشیم.

عدالت خدا

امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبری از پیامبران بنی اسرائیل علیه السلام به مردی گذر کرد، دید قسمتی از بدنش در زیر دیواری است و قسمتی از آن بیرون از دیوار و مرغان پرنده او را از هم پاشیده و سگان تنش را دریده بودند، از آن جا می گذشت و شهری را مشاهده کرد و وارد آن شهر گردید، دید یکی از بزرگان آن شهر، مرده است و او را بر روی تختی نهاده اند و با پارچه دیا (و ابریشم)

=====

۱ اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۶۲۰ و ۶۲۱.

۲ مستدرک الوسائل، باب ۷۲، حدیث ۱۵.

ص: ۱۰۶

کفن کرده اند و دور آن تخت، منقل های عود (ماده خوشبو) است که می سوزد.

آن پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا! من گواهی می دهم که تو حاکم عادل هستی و به کسی ستم نمی کنی (اما) آن (مرد اول) بنده تو است که به اندازه یک چشم به هم زدن به تو شرک نوزید، و به آن مرگ که من دیدم (نصف بدنش زیر دیوار و نصف دیگر را مرغان و سگان می خورند) او را می راندى ولى این شخص (دوم) که به اندازه یک چشم به هم زدن به تو ایمان نیاورده این چنین (با تشریفات) او را میراندی.

خداوند فرمود: آری من! همان گونه که گفتی حاکم عادل هستم که ستم نکنم، آن بنده من (مرد اول) گناهی پیش من داشت، او را با آن وضع میراندم تا مرا دیدار کند، و گناهی بر او نباشد و این بنده من (مرد دوم) کار نیکی نزد من داشت او را با چنین وضعی میراندم تا مرا ملاقات کند و کار نیکی نداشته باشد (و طلبکار من نباشد). (۱)

====

۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۶ (باب تعجيل العقوبه حديث ۱۱).

ص: ۱۰۷

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»

پیام (۲۹) توشه قیامت

«یوم لاینفع مال و لابنون الا من أتى الله بقلب سليم» (شعراء / ۸۹)

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ...» (بقره / ۲۵۴)

پیام آیه اول و دوم این است که در قیامت [بعد از ایمان و معرفت] چیزی جز قلب سالم نجات بخش انسان نیست و در آن روز خرید و فروش و رفاقت و شفاعت [بدون اذن خدا] سودی برای انسان ندارد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه اول می فرماید: قلب سلیم قلبی است که چون خدا را ملاقات کند جز خدا در آن نباشد سپس فرمود: هر قلبی که در آن شرک و یا شک باشد ساقط است و هدف خداوند از دستور زهد در دنیا این بوده که قلب ها [پاک و] متوجه به قیامت و آخرت باشند. (۱)

امام صادق علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: قلب سلیم قلبی است که سالم از حب دنیا باشد. (۲) [از این رو] رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ریشه همه خطاها حب دنیا می باشد. (۳)

امام صادق علیه السلام می فرماید: صاحب نیت صادقانه همان صاحب قلب سلیم است چرا که تا علاقه های قلبی از مطامع دنیا قطع نشود نیت انسان [در انجام کارها] خدایی نمی شود، سپس امام علیه السلام به آیه «یوم لاینفع مال و لابنون الا من اتى الله بقلب سليم» استشهاد نمود. (۴)

=====

۱ سفیان بن عیینه قال سألته عن قول الله عزوجل «إلا من أتى الله بقلب سليم» قال: القلب السليم الذي يلقي ربه و ليس فيه أحد سواه قال: و كل قلب فيه شرك أو شك فهو ساقط: و إنما أراد بالزهد في الدنيا لتفزع قلوبهم إلى الآخرة. [خ لتفزع قلوبهم]. (تفسير نورالثقلين ج ۴، ۵۸ و رواه فيالكافي ج ۲، ۱۶)

۲ و عن الصادق عليه السلام إنه قال: هو القلب الذي سلم من حب الدنيا. (المصدر)

۳ و قال النبي صلی الله علیه و آله : حب الدنيا رأس كل خطيئة. (المصدر)

به نظر می رسد تا خصلت تواضع در وجود انسان پدید نیاید قلب سالم نخواهد شد.

امام کاظم علیه السلام می فرماید: تواضع درجاتی دارد، یکی از آنها این است که انسان قدر و اندازه خود را بشناسد و با قلب سالم [و کمال رضایت بدون حسد و کبر و...] خود را در جایگاه خویش قرار دهد و از اندازه خود تجاوز نکند، و برای مردم نخواهد جز آن چه را برای خود می خواهد، و بدی ها و زشتی های دیگران را با خوبی ها و اخلاق نیک خود اصلاح نماید و خشم خود را فروبرد، و بداند که خداوند محسنین و نیکوکاران را دوست می دارد. (۱)

مرحوم مجلسی در کتاب بحارالانوار از مرحوم دیلمی در کتاب فردوس چهل حدیث درباره توشه آخرت و زهد در دنیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده، به مختصری از آنها در این بحث اشاره می شود:

انس بن مالک می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ای مردم کمر همت ببندید که وعده خدا حتم است و خود را آماده سفر آخرت نمایید که حرکت نزدیک است، و برای آخرت توشه بردارید که سفر شما طولانی است و بار خود را سبک کنید که در راه شما گردنه های سخت و خطرناکی است و جز سبک باران از آن عبور نخواهند نمود. (۲)

انس بن مالک نیز می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم!... خوشا به حال کسی که مال خود را در غیر معصیت خدا مصرف کند و با علما و حکما همنشین باشد و بین فقرا و مستمندان رفت و آمد کند، و خوشا به حال کسی که نفس او ذلیل و اخلاق او نیکو و باطن او پاکیزه و شرف او به مردم نرسد و اضافه مال خود را در راه خدا انفاق کند و اضافه سخن خود را نگهدارد و به سنت اسلام راضی و قانع باشد و از بدعت ها دوری نماید. (۳)

=====

۱ و قال الصادق عليه السلام: صاحب التيه الصادقه صاحب القلب السليم، لأن سلامه القلب من هواجس المذكورات تخلص التيه لله في الأمور كلها قال الله تعالى: «يوم لا ينفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم».

۲ عن أبي الحسن الكاظم عليه السلام قال: التواضع درجات منها أن يعرف المرأ قدر نفسه فينزلها منزلتها بقلب سليم لا يحب أن يأتي إلى أحد إلا مثل ما يؤتى إليه، إن رأى سيئه درأها بالحسنه كاظم الغيظ عافٍ عن الناس والله يحب المحسنين. (المصدر)

۳ و روی فیتفسیر قوله: «و تزودوا فإن خير الزاد التقوى» (البقره / ۱۹۷) عن أنس بن مالك قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: يامعشر المسلمين شهروا فإن الأمر جد، و تأهبوا فإن الرحيل قريب، و تزودوا فإن السفر بعيد و خففوا أثقالكم فإن وراءكم عقبه كؤدا [أي صعبه شاقه] و لا يقطعها إلا المخفون. (البحار، ج ۱۸۶، ۷۴)

١ و فيه عن أنس قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله على ناقته العضباء فقال: أيها الناس... طوبى لمن أنفق ما اكتسبه من غير معصية و جالس أهل الفقه والحكمه، و خالط أهل الذلّه و المسكنه، طوبى لمن ذلّت نفسه و حسنت خليقته و صلحت سريره و عزل عن الناس شرّه طوبى لمن أنفق الفضل من ماله و أمسك الفضل من قوله و وسعته السنّه و لم يعد عنها إلى البدعه.
(المصدر ص ١٧٥)

ص: ١١٠

«وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»

پیام (۳۰) احوال ستمگران در قیامت

«... وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ...» (بقره / ۲۷۰)

«... مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ...» (غافر / ۱۸)

پیام این آیه است که ستمگران در قیامت از ناحیه خداوند و اولیای او حمایت نمی شوند و کسی از آنان شفاعت نمی کند و آن چه از مال و فرزند و قدرت و ریاست و... به دست آورده اند سودی برای آنان نخواهد داشت و سبب نجات آنان نخواهد شد. همان گونه که خداوند در سوره همزه می فرماید: «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ، يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحَطَمَةِ...» از این رو نباید کسی مغرور به این دنیا بشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۳۲ نهج البلاغه می فرماید: (۱) به خدا سوگند وعده خدا حق است و هرگز بازی و دروغ نیست و آن جز مرگ نمی باشد که دعوت آن به گوش همه رسیده و مأمور آن (ملک الموت) هرگز درنگ نمی کند پس مبادا فریب کسانی رابخوری که اطراف تو جمع شده اند. همانا تو خوددیدی عده ای را که قبل از تو مال ها انباشتند و از فقر هراس داشتند و از عاقبت خویش ایمن بودند و آرزوهای طولانی به خود وعده داده بودند و مرگ را دور می دانستند، چگونه مرگ آمد و آنان را مانند درختی از ریشه بیرون کشید و از استراحت گاهشان برگرفت و تو دیدی که روی چوبه های مرگ حمل شدند و مردم آنان را دست به دست می کردند

=====

۱ قال علی علیه السلام : فَإِنَّهُ وَاللَّهِ الْجِدُّ لَا اللَّعِبَ وَ الْحَقُّ لَا الْكُذْبَ، وَ مَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعُ دَاعِيَهُ وَ أَعْجَلُ حَاوِيَهُ فَلَا يَعْزُكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ فَقَدْ رَأَيْتَ مِنْ كَانَ قَبْلَكَ مَمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ وَ حَذَرَ الْإِقْلَالَ وَ أَمِنَ الْعَوَاقِبَ طَوَّلَ أَمَلٍ وَ اسْتَبْعَادَ أَجَلٍ، كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَأَزْعَجَهُ عَنِ وَطْنِهِ وَ أَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ مَحْمُولًا - عَلَى أَعْوَادِ الْمَنَايَا يَتَعَاطَى بِهَ الرَّجَالِ الرَّجَالَ، حَمَلًا - عَلَى الْمَنَاكِبِ وَ إِسْكََاكَ بِالْأَنَامِلِ.

أما رأيتم الذين يأملون بعيدا و يبنون مشيدا و يجمعون كثيرا، أصبحت بيوتهم قبورا و ماجمعوا بورا و صارت أموالهم للوارثين و أزواجهم لقوم آخرين لا فيحسبونه يزیدون و لا من سيئته يستعتبون فمن أشعر التقوى قلبه برزمهله (ای أقرانه) و فاز عمله... (نهج البلاغه ج ۱۵، ۲)

ص: ۱۱۱

و روی شانه های مردم بودند؟...

و در سخن دیگری فرمود: آیا شما مردمانی را ندیدید که آرزوهای فراوانی داشتند و ساختمان های بلندی بنا کردند و مال های فراوانی ذخیره نمودند؟ چگونه خانه های آنان گورستان گردید و اموالی که ذخیره کردند سبب هلاکت آنان شد. اموال آنان پس از مرگ به وارثین منتقل گردید و همسرانشان با دیگران ازدواج کردند، در حالی که نه کار نیکی برای خود ذخیره کردند و نه از گناهانشان توبه نمودند؟ سپس فرمود: کسی که قلب خود را به وسیله تقوا بیدار کند به کارهای نیک پیشی می گیرد و عمل او نیکو خواهد بود.

خوابی عجیب و مرگی عجیب تر

یکی از طاغوت های بزرگ تاریخ که بر سراسر جهان حکومت و سلطنت می کرد «بخت النصر» بود (۱) این طاغوت ستمگر برای حفظ سلطنت خود، به هر جنایتی دست زد، حتی پیغمبر آن زمان، حضرت دانیال را در یک چاه زندانی کرد و سال ها این پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن چاه، در سخت ترین شرایط به سر برد، تا این که شبی بخت النصر در خواب دید سرش آهن شده و پاهایش از مس، و سینه اش از طلا شده است، بسیار وحشت کرد.

وقتی بیدار شد، خوابش را فراموش کرد اما وحشت زده بود، دستور داد منجمین و معبرین خواب را به حضورش آوردند. به آنها گفت: «خواب وحشت ناکی دیده ام، ولی آن را فراموش نموده ام، شما بگویید چه خوابی دیده ام، سپس تعبیر کنید.»

آنها گفتند: ما نمی دانیم شما چه خوابی دیده ای، ما تعبیرکننده خواب هستیم، شما بگویید چه خوابی دیده ای تا تعبیر کنیم.

بُخت النصر، نسبت به آنها خشمناک شد و گفت: «شما که نمی دانید من چه خوابی دیده ام، چه فایده ای دارید که آن همه حقوق ماهانه به شما پردازم»، پس همه آنها را به مجازات سخت رساند. تا این که یکی از وزیران او که شخص زیرکی بود، به او گفت: من شخصی را می شناسم که هم اطلاع می دهد که چه خوابی دیده ای، و هم به خوبی تعبیر می کند.

بُخت النصر پرسید: او کیست؟

=====

۱ که امام صادق علیه السلام فرمود: چهار نفر بر سراسر جهان حکومت کردند، دو نفر از خوبان حضرت سلیمان و ذوالقرنین و دو نفر از بدان، نمرود و بخت النصر (سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۰).

ص: ۱۱۲

وزیر گفت: او دانیال پیغمبر است که بیست سال است در فلان چاه، محبوس می باشد.

بخت النصر دستور داد او را حاضر کنند، مأمورین رفتند و دانیال را نزد او آوردند، پس از مقداری گفتگو، بخت النصر پرسید: آیا می دانی من چه خوابی دیده ام؟!»

دانیال گفت: «تو خواب دیدی که سرت آهن و سینه ات طلا و پاهایت مس شده است».

بخت النصر گفت: آری، آری همین خواب را دیده ام، اینک بگو تعبیرش چیست؟

دانیال گفت: «تعبیرش این است که، بیش از سه روز زنده نمی مانی، پس از سه روز به دست غلامی که اصل نژادش ایرانی است کشته می شوی!»

بخت النصر مغرور، که همه گونه وسایل امتی و سلامتی را فراهم می دید، این تعبیر را بی پایه و بوچ انگاشت و از روی غرور سرش را تکان داد و گفت: «آیا من، سه روز دیگر می میرم؟ آن هم به دست یک غلام جُلْمَبِر ایرانی؟!»

سپس به دانیال گفت: «تو را سه روز مهلت می دهم و باید در زندان بمانی، پس از سه روز و رفع خطر، به گونه ای تو را به قتل می رسانم که احدی را آن گونه نکشته باشم»، آن گاه دستور داد دانیال را به زندان افکنند.

بخت النصر در آن سه روز، از تمام امکانات نظامی خود استفاده کرد، به همه نیروهایش اعلام آماده باش نمود، او در هفت قلعه تو در تو، زندگی می کرد، دستور داد همه کنیزان و غلامان و مأموران حفاظت را از قلعه ها بیرون کردند، حتی شیرها و بازهای شکاری را آزاد گذارد که اگر از هوا و زمین کسی یا کسانی برای کودتا وارد قلعه شدند، آنها را بدرند و نابود کنند. تنها برای خدمت و نوکری غلام ناتوانی را که نمی دانست نژاد اصلی او ایرانی است در داخل قلعه نگاه داشته تا آب و غذای او را آماده سازد و به سایر حوایج او برسد. روز اول خطر به پایان رسید، روز دوم نیز مثل روز اول بدون هیچ گونه خطر به پایان رسید، روز سوم نیز هم چنان بی آن که کوچک ترین نشان خطر وجود داشته باشد می گذشت و بخت النصر در اطاق مخصوصی برای به پایان رسیدن آن روز دقیقه شماری می کرد چند دقیقه به پایان روز نمانده بود که حوصله اش تمام شد و شمشیرش را به همان غلام خدمتکار داد و از شدت ناراحتی به او گفت من چند لحظه به صحن قلعه می روم و یک دور می زنم و می آیم. کاملاً مراقب باش کسی وارد اطاق نشود. هر کس وارد اطاق گردید حتی اگر خودم باشم با شمشیر آن را بکش. بخت النصر یک دور زد و به اطاق بازگشت. همین که پا در اطاق گذاشت، غلام به او امان نداد و شمشیرش را بر فرق سر او وارد ساخت و او در حالی که غرق در خون شده بود به زمین افتاد در همان حال می خواست غلام را

مجازات کند غلام گفت: خودت دستور دادی و گفתי هر کس وارد اطاق شد حتّی اگر خودم باشم مهلت نده و بکش. من دستور تو را اجرا ساختم. در آن جا کسی وجود نداشت که به مداوای او پردازد و به فریادش برسد. هم چنان در خون خود غلطید تا جان باخت و مردم از دستش نجات یافتند. (۱)

====

۱ اقتباس از کتاب معالم الزّلفی.

ص: ۱۱۴

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»

پیام (۳۱) عبور از صراط

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» (مریم / ۷۱ و ۷۲)

از آیه فوق ظاهر می شود که به طور حتم همه مردم در قیامت وارد دوزخ می شوند و سپس خداوند متقین و پرهیزگاران را نجات می دهد و ستمکاران در دوزخ باقی می مانند و لکن در معنای ورود، سخنان زیادی گفته شده است:

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از ورود دخول واقعی نیست و این مانند این است که گفته می شود: «وردنا ماء بنی فلان» و این را ورود می گویند اما دخول نمی باشد. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: همه مردم وارد دوزخ می شوند و به سبب اعمالشان از دوزخ خارج می شوند برخی مانند برق لامع و برخی مانند وزش باد و برخی مانند پرش اسب و برخی مانند سواره و برخی مانند دویدن انسان و برخی مانند سیر پیاده حرکت می کنند. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخن دیگری می فرماید: همه مردم وارد دوزخ می شوند و لکن دوزخ برای مؤمنین همانند ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت است و آتش از سردی مؤمنین فریاد می کند و به مؤمن می گوید: زود حرکت کن که نور تو حرارت و شعله من را خاموش نموده است. (۳)

در روایت دیگری آمده که خداوند آتش را مانند روغن جامد قرار می دهد و مردم را گرد آن

=====

۱ القمی عن الصادق علیه السلام قال: أما تسمع الرجل يقول: وردنا ماء بنی فلان فهو الورد و لم یدخل. (تفسیر صافی ج ۳، ۴۸۹)

۲ فی المجمع عن النبی صلی الله علیه و آله قال: یرد الناس ثم یدرون بأعمالهم فأولهم کلمح البرق ثم کمر الريح ثم کحضر الفرس ثم کالراکب ثم کشد الرجل ثم کمشیه. (المصدر)

۳ و عنه صلی الله علیه و آله: الورد الدخول لایبقی برّ و لافاجر إلا یدخلها فیکون علی المؤمنین بردا و سلاما کما کانت علی ابراهیم علیه السلام حتی أن للنار أو قال جهنم ضجیجا من بردها ثم ینجی الله الذین اتقوا و یدر الظالمین فیها جثیا. (المصدر)

و عنه صلی الله علیه و آله: تقول النار للمؤمن یوم القیامه: جزیا مؤمن فقد أطفأ نورک لهبی. (المصدر)

جمع می کند و آتش اهل خود را بهتر از مادر نسبت به فرزند خود می شناسد و در روایات نیز آمده که علی علیه السلام به آتش می فرماید: دشمن مرا بگیر و دوست مرا رها کن. (۱)

سه موضع خطر در قیامت

یکی از افراد خانواده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن حضرت پرسید: «آیا در قیامت یادی از دوستان می شود؟» (که مثلاً افراد نیک از آنها یاد کنند و آنها را نجات بخشند).

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «در سه مورد هیچ کس از کسی یاد نمی کند:» ۱ در نزد «میزان» (و ترازوی عمل) که انسان در آن وقت همه فکرش بر این است که آیا بار گناهش (یا پاداشش) در میزان، سبک است یا سنگین؟!

۲ نزد پل صراط، که انسان همه فکرش متمرکز در این جهت است که آیا از آن می تواند عبور کند یا نمی تواند؟ ۳ هنگام تقسیم نامه های اعمال، که انسان همه فکرش در این است که آیا نامه عملش به دست راستش داده می شود (و اهل بهشت است) و یا به دست چپش داده می شود (و اهل دوزخ است).

در این سه مورد، نه خویش از خویشاوند خود و نه دوست از دوستش و نه یار از یارش و نه پدر و پسر و مادر هیچ کدام در یاد همدیگر نیستند، سپس فرمود: «این است معنی قول خدا: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ» (عبس / ۳۷): در آن روز، هر کسی را کاری است که او را (از توجه به دیگران) مشغول داشته است» پناه می بریم به خدا از این سه مورد!

====

۱ و فی روایه: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَجْعَلُ النَّارَ كَالسَّمَنِ الْجَامِدِ وَيَجْمَعُ عَلَيْهَا الْخَلْقَ ثُمَّ يَنَادِي الْمَنَادِيُّ: «أَنْ خَذَى أَصْحَابَكَ وَ ذَرَى أَصْحَابِي» قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهِيَ أَعْرَفُ بِأَصْحَابِهَا مِنَ الْوَالِدَةِ بَوْلِدِهَا. (المصدر)

و فی روایات الفریقین أَنَّ عَلِيًّا يَقُولُ لِلنَّارِ: خَذَى عِدْوِي وَ اَتْرَكِي وُلِيِّي.

ص: ۱۱۶

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ»

پیام (۳۲) شرط دخول بهشت

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ.» (آل عمران / ۱۴۲)

داوود رقی می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ...» سؤال کردم امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دانایتر به چیزی است که خود آفریده او در عالم ذرّ از احوال و اسرار مردم آگاه بوده و می دانسته چه کسانی اهل جهاد در راه او هستند. همان گونه که وقت مرگ آنها را می دانسته و لکن آنان را از وقت مرگشان آگاه نکرده است. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خداوند به سبب اعمال زشت و گناه، مردم را مبتلای به کم شدن ثمرات و نعمت ها و حبس برکات و بسته شدن خزاین خیرات می گرداند تا گنهگار توبه کند و اهل معصیت دست از نافرمانی خدا بردارند و کسی که غافل بوده به خود بیاید و دست از گناه بردارد. (۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: بهشت پیچیده شده به سختی ها و صبر است و کسی که بر سختی های دنیا صابر باشد اهل بهشت خواهد بود، و جهنم آمیخته به لذت ها و شهوت ها است و کسی که خود را در لذت ها و شهوات آزاد گذارد اهل دوزخ و جهنم خواهد بود. (۳)

=====

۱ العیاشی عن الصادق علیه السلام فی هذه الآیه قال: إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بِمَا هُوَ مَكْنُونُهُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَهُ وَ هُمْ ذُرٌّ وَ عِلْمُ مَنْ يَجَاهِدُ مَمَّنْ لَا يَجَاهِدُ كَمَا أَنَّهُ يَمِيتُ خَلْقَهُ قَبْلَ أَنْ يَمِيتَهُمْ وَ لَمْ يَرَهُمْ مَوْتَهُمْ وَ هُمْ أَحْيَاءُ. (تفسیر صافی)

۲ فی نهج البلاغه قال امیر المؤمنین علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ يَتْلَى عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ وَ اغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ لِيَتُوبَ تَائِبٌ وَ يَقْلَحَ مَقْلَحٌ وَ يَتَذَكَّرُ مَتَذَكِّرٌ وَ يَزْدَجِرُ مَزْدَجِرٌ. (تفسیر صافی، ج ۱، ۲۰۴)

۳ عن أبي جعفر عليه السلام قال: الجنة محفوفة بالمكاره و الصبر، فمن صبر على المكاره في الدنيا دخل الجنة و جهنم محفوفة باللذات و الشهوات فمن أعطى نفسه لذتها و شهوتها دخل النار. (كافي، ج ۳، ۹۰)

ص: ۱۱۷

به نقل مشهور، پیامبر صلی الله علیه و آله ، از همسرانش تنها از خدیجه شش فرزند داشت و یک فرزند هم از ماریه قبطیه داشت. فرزندان خدیجه به ترتیب ذیل بودند:

۱ قاسم ۲ عبدالله (طاهر) ۳ رقیه ۴ ام کلثوم ۵ زینب ۶ فاطمه زهرا علیها السلام .

و از ماریه قبطیه یک فرزند به نام ابراهیم داشت که یک سال و دو ماه و هشت روز و یک سال و شش ماه و چند روز و بیشتر عمر نکرد. (۱)

آن چه در این جا مورد تذکر است جریان فوت «طاهر» دومین پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وقتی که طاهر از دنیا رفت، خدیجه کبری علیها السلام گریه می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را از گریه کردن نهی فرمود.

خدیجه عرض کرد: «درست می فرمایید نباید گریه کنم، ولی چه کنم از فقدان او دلم آتش گرفته (جگرم می سوزد) از این رو می گریم».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا نمی خواهی که در روز قیامت، پسرت طاهر کنار در بهشت بایستد وقتی تو را دید، دستت را بگیرد و تو را به بهشت ببرد که پاک ترین و خوشبوترین مکان است.

خدیجه عرض کرد: «به راستی همین گونه است؟!».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال عزیزتر و بزرگ تر از آن است که میوه دل بنده اش را بگیرد و آن بنده برای خدا صبر و شکر کند و خداوند او را عذاب نماید».

خیر دنیا و آخرت

شخصی برای امام حسین علیه السلام نامه ای فرستاد و در ضمن آن نامه نوشت: «ای آقای من! خیر دنیا و آخرت چیست، آن را به من بیاموز». امام حسین علیه السلام در پاسخ نامه او نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان اما بعد: «کسی که خواستار خشنودی خدا باشد هرچند موجب ناخشنودی مردم گردد، خداوند رابطه او را با مردم، سامان می دهد و کسی که خشنودی مردم را در آن جا که موجب خشم خداست، طلب کند، خداوند او را به مردم واگذار می کند.» (۲)

=====

۱ ریاحین الشریعه، ج ۲، ص ۲۶۶، منتهی الآمال ص ۸۰.

۲ مشکاه الأنوار، ص ۳۲.

خداوند بزرگ به حضرت موسی علیه السلام خطاب کرد آیا در عمرت برای من عملی انجام داده ای (قال: إلهی صلیت لک و صمت و تصدقت و ذکر تک کثیرا) خداوندا نماز و روزه و زکات از برای تو انجام داده ام و پیوسته تو را یاد می کردم.

فرمود: اما نماز راهنمای تو است به بهشت و اما روزه سپری است از آتش، صدقه و زکات نیز نور است برای تو، و یادآوری و ذکر من نیز هم برای تو قصرهای آراسته بهشتی خواهد شد، برای من چه کرده ای؟!

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! مرا به آن عملی که مخصوص تو است راهنمایی فرما. خطاب رسید: ای موسی! هرگز شد دوست مرا دوست داشته باشی و یا دشمن مرا دشمن داشته باشی؟ (فعلم موسی أن أفضل الأعمال الحب فی الله و البغض فی الله) حضرت موسی از آن موقع متوجه شد بهترین اعمال دوستی در راه خدا و دشمنی برای خداست.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که روز قیامت بنده ای را در مقام حساب می آورند که هیچ حسنه ای ندارد به او می گویند فکر کن بین هیچ کار نیکی کرده ای؟ عرض می کند پروردگارا! کاری نکرده ام جز این که فلان بنده تو از منزل ما می گذشت، تقاضای آب کرد تا وضو بگیرد و نماز بخواند من او را آب دادم پس آن بنده را می آورند عرض می کند پروردگارا! صحیح است پروردگارا. خطاب می رسد تو را بخشیدم بنده مرا داخل بهشت کنید.

و در روایت دیگری آمده که روز قیامت به مؤمن می گویند میان مردم جستجو کن و دقت نما هر کس به تو شربت آبی یا یک خوراک غذا و یا نیکی دیگری از این قبیل نموده است، دست او را بگیر و داخل بهشت نما پس آن مؤمن بر صراط با جمعیت کثیری می گذرد، ملائکه می گویند ای ولی خدا کجا می روی؟ در این هنگام خداوند به ملائکه خطاب می کند: بنده مرا اجازه دهید برود و ملائکه او را اجازه می دهند. (۱)

====

«مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ ... حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا»

پیام (۳۳) اطاعت و فرمانبرداری

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأَوْلِيكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا»
(نساء / ۶۹)

تردید نیست که اطاعت و بندگی خداوند بالاترین ارزش انسان بلکه هدف اصلی خلقت اوست و اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت نیز اطاعت از خداوند محسوب می شود. از این رو ملاقات و هم نشینی با پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین در بهشت مشروط به آن می باشد، و اگر کسی شایسته آن باشد به بالاترین مقام راه پیدا نموده است.

همان گونه که در تفسیر آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» گذشت، اطاعت و تسلیم اصل دین است.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: شما با تقوا و پرهیزگاری به ما کمک دهید و کسی که با داشتن تقوا خدا را ملاقات کند او نزد خداوند گشایش و فرجی خواهد داشت. سپس فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از ماست و صدیقین و شهدا و صالحین ما هستیم. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن اگر با تقوا و رعایت شرایط دینت زندگی کند هم نشین پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین خواهد بود و در قیامت حق شفاعت دارد و نیاز به شفاعت کسی ندارد و برای او ترس و وحشتی در قیامت نخواهد بود. و اگر مؤمن مانند ساقه گیاه، ضعیف و ناتوان و دارای لغزش باشد باد او را به این سو و آن سو خواهد برد و او از کسانی است که مبتلای به سختی های دنیا و آخرت می شود و به وسیله شفاعت نجات خواهد یافت. (۲)

=====

۱ فی الکافی عن الباقر علیه السلام: أَعِينُونَا بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى مِنْكُمْ بِالْوَرَعِ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَرْجًا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» وَ تَلَا: هَذِهِ الْآيَةُ ثُمَّ قَالَ: فَمَنْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مَنْ الصَّادِقُ وَ الشُّهَدَاءُ وَ الصَّالِحُونَ.
(تفسیر صافی، ج ۱ / ۴۶۸)

۲ وَ فِيهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُؤْمِنُ الْمُؤْمِنَانِ مُؤْمِنٌ فِي اللَّهِ بِشَرْطِهِ الَّتِي اشْتَرَطَهَا عَلَيْهِ فَذَلِكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا وَ ذَلِكَ مِمَّنْ يَشْفَعُ وَ لَا يَشْفَعُ لَهُ وَ ذَلِكَ مِمَّنْ لَا يَصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَ أَهْوَالُ الْآخِرَةِ وَ يَشْفَعُ لَهُ وَ هُوَ عَلَى خَيْرٍ. (المصدر)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: مقصود از «نبیین» [یعنی پیامبران] رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مقصود از «صدّیقین و شهدا» ما هستیم و مقصود از «صالحین» شما شیعیان می باشید. (۱)

امام رضا علیه السلام می فرماید: حق است که خداوند شیعیان و دوستان ما را هم نشین پیامبران و صدّیقین و شهدا و صالحین قرار دهد. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در هر اّمّتی صدیق و فاروق هست و صدّیق و فاروق این اّمّت علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد. (۳)

=====

۱ فی تفسیر الصافی عن الکافی و العیاشی عن الصادق علیه السلام قال: لقد ذکرکم الله فی کتابه فقال: «أولئک مع الذین أنعم الله... فرسول الله صلی الله علیه و آله فی الآیه النبیین و نحن فی هذا الموضع الصّیدیقون و الشهداء و أنتم الصالحون، فتسمّوا بالصالحکما سمّاکم الله». (تفسیر صافی، ج ۱ / ۴۶۸)

۲ و فيه عن العیاشی عن الرضا علیه السلام قال: حقّ علی الله أن يجعل ولینا رفیقاً للنبیین و الصّدّیقین و الشهداء و الصالحین و حسن أولئک رفیقاً. (المصدر، ص ۴۶۹)

۳ و فيه عن العیون عن التّبی صلی الله علیه و آله إنّه قال: لكلّ أمّه صدیق و فاروق، و صدیق هذه الأّمّه و فاروقها علی بن ابیطالب علیه السلام .

ص: ۱۲۱

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»

پیام (۳۴) پیامدهای اعمال

«وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَ أَنَّ سَعِيهِ سَوْفَ يَرَى» (نجم / ۳۹ و ۴۰)

«... يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا...» (بقره / ۴۸)

«يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا...» (دخان / ۴۱)

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعراء / ۸۸ و ۸۹)

«... يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا...» (لقمان / ۳۳)

تردیدی نیست که انسان مرهون اعمال و خصلت های خود می باشد و پاداش گناه و عبادت و احسان و ظلم او به خود او بازمی گردد و هرگز برای دیگری نخواهد بود. همان گونه که عبادت و احسان و ظلم و گناه دیگران به او ارتباطی ندارد جز در مواردی که تصریح به آن شده است. [در این موارد نیز انسان آثار و لوازم عمل خود را می یابد]

۱ مریض و مبتلا پاداش عباداتی که در زمان سلامت و عافیت خود انجام می داده اند را در حال بیماری و ابتلا خواهند داشت. (تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ۱۶۹)

۲ کسی که در اثر پیری از انجام برخی از عبادات ناتوان می شود خداوند پاداش اعمال زمان جوانی را به او می دهد. کافر نیز اگر در اثر بیماری و پیری از کارهای زشت خود بازماند کیفر آنها را خواهد داشت.

۳ کسی که سنت خیر و یا شرّی را برگزار کند پاداش عمل خود و کسانی که بعد از او پیروی می کنند را خواهد داشت.

۴ کسی که دانشی را به دیگران بیاموزد و یا راه انحراف و گناهی را به روی مردم باز کند پاداش خود و پاداش کسانی که از او پیروی می کنند را خواهد داشت و چیزی از پاداش آنان کاسته نمی شود.

۵ کسی که فرزند شایسته ای را تربیت کند عبادات و اعمال خیر او به او نیز خواهد رسید.

۶ کسی که بنیاد خیری را برگزار کند پاداش اعمال کسانی که از آن استفاده می کنند را خواهد

داشت.

۷ کسی که نیت کار خیری را داشته باشد و از انجام آن ممنوع گردد خداوند پاداش آن عمل خیر را به او خواهد داد.

۸ پاداش نیابت و استنابه در حج عمره و صدقه و زیارت و اعمال خیر با اجرت و یا تبرعا به نایب و منوب عنه خواهد رسید.

۹ اعمال نیک و حسنات غیبت کننده به نامه مغتاب منتقل خواهد شد.

۱۰ کسی که وصیت به اعمال خیر و عبادات بکند پاداش آن اعمال خیر و عبادات برای وصیت کننده و وصی خواهد بود.

برای موارد فوق از روایات معصومین علیهما السلام نمونه هایی ذکر می شود و تفصیل بیشتر به منابع ارجاع می گردد. (۱)

در پایان این بحث روایتی را در رابطه با تجسم اعمال و ارتباط آنها با عمل کننده بیان می کنیم و امیدواریم که سبب تبتّه و بیداری گردد. (۲)

====

۱ فیالكافی عن إسحاق بن عمار عن أبي إبراهيم عليه السلام قال: سألته عن الرجل يحجّ فيجعل حجّته و عمرته أو بعض طوافه لبعض أهله و هو عنه غائب فيبلى آخر قال: قلت: فينتقص ذلك من أجرٍ؟ قال: هي له و لصاحبه و له أجر سوى ذلك بما وصل، قلت: و هو ميت هل يدخل ذلك عليه؟ قال: نعم، حتى يكون مسخوطا عليه فيغفر له، أو يكون مضيقا عليه فيوسع عليه قلت: فيعلم هو فيمكافه أنه عمل ذلك لحقه؟ قال: نعم قلت: و ان كان ناصبا ينفعه ذلك؟ قال: نعم يخفف عليه. (تفسير نورالثقلين، ج ۵، ۱۶۸، عن الكافي ج ۴، ۳۱۶)

و فيه عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه و آله: إن المؤمن إذا غلبه ضعف الكبر أمر الله عزّ وجل الملك أن يكتب له فيحاله تلك مثل ما كان يعمل و هو شابّ نشيط، صحيح و مثل ذلك إذا مرض و كلّ الله به ملكا يكتب له فيسقمه ما كان يعمل من الخير فيصحّته حتى يرفعه الله و يقبضه و كذلك الكافر إذا اشتغل بسقم فيجسده كتب الله له ما كان يعمل من شرّ فيصحّته. (المصدر عن الكافي، ج ۳، ۱۱۳)

و فيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله: يقول الله عزّ وجل للملك الموكل بالمؤمن إذا مرض: أكتب له ما كنت تكتب له فيصحّته فإنّي أنا الذي صيرته في حبالى. (المصدر)

و فيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا صعد ملك العبد المريض إلى السماء عند كلّ مساءٍ يقول الرّب تبارك و تعالی: ماذا كتبتما لعبدى فيمرضه؟ فيقولان الشكايه. فيقول: ما أنصفت عبدي أن جسّته فيجس من حبسى ثمّ أمنعه الشكايه، أكتبا لعبدى مثل ما كتبتما تكتبان له من الخير فيصحّته و لا تكتبان عليه سيئه حتى أطلقه من حبسى. (المصدر و الكافي، ج ۳، ۱۱۴)

و فى أصول الكافي قال أبو عبد الله عليه السلام: ما يمنع الرجل منكم أن يبّر والديه حنين أو ميّتين يصلّى عنهما و يتصدّق عنهما

و يحجّ عنهما و يصوم عنهما فيكون الّذى صنع لهما و له مثل ذلك فيزيده الله عزّوجل بيّره وصلته خيرا كثيرا. (المصدر ص ١٧٠ و الكافي ج ١٥٩، ٢)

و فيكتاب الفقيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ليس يتبع الرجل بعد موته من الأجر إلا ثلاث خصال: صدقه اجراها فيحياته فهي تجرى بعد موته إلى يوم القيامة صدقه موقوفه لا تورث، و سنّه هدىّ سنّها و كان يعمل بها و عمل بها من بعده غيره و ولد صالح يستغفر له. (المصدر)

و فيمن لا يحضره الفقيه، قال عمر بن يزيد: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: يصلّي عن الميّت؟ فقال: نعم حتّى أنّه يكون فيضيق فيوسّع الله عليه ذلك الضيق، ثمّ يؤتى فيقال له: خفف الله عنك هذا الضيق بصلاه فلان اخيك عنك قال: قلت له: فأشرك بين رجلين فيركعتين؟ قال: نعم. (المصدر و رواه فيالبحار ج ٦٢، ٧٩ عن الفقيه)

و قال عليه السلام: سنّه تلحق المؤمن بعد وفاته: ولد يستغفر له، و مصحف يخلفه، و غرس يغرسه و صدقه ماء يجريه و قلب يحفره و سنّه يؤخذ بها من بعده. (المصدر و الكافي ج ٥٧، ٧)

و قال عليه السلام: يدخل الميّت فيقبره: الصلاة، و الصوم، و الحجّ، و الصدقه و البرّ والدعاء و يكتب أجره للذى يفعله و للميّت. (المصدر و البحار ج ٦٢، ٧٩)

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من سنّ سنّه حسنه فله أجرها و أجر من عمل بها إلى يوم القيامة من غير أن ينقص من أجورهم شىء و أيما عبد من عباد الله سنّ سنّه ضلال كان عليه مثل وزر من فعل ذلك من غير أن ينقص من أوزارهم شىء. (ثواب الاعمال، ص ١٣٢)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هنگامی که مرگ انسان فرا می رسد مال و فرزندان و اعمال او مقابلش مجسم می شوند پس او رو به مال خود می کند و می گوید: به خدا سوگند من نسبت به تو حریص و بخیل بودم اکنون تو برای من چه می کنی؟ مال به او می گوید: کفن خود را از من بگیر. سپس به فرزندان خود رو می کند و می گوید: به خدا سوگند من شما را دوست می داشتم و از شما حمایت می کردم اکنون شما برای من چه خواهید کرد؟ آنان نیز می گویند: ما تو را به قبرستان می بریم و زیر خاک پنهان می کنیم. سپس رو به عمل خود می کند و می گوید: به خدا سوگند من از تو [یعنی انجام اعمال خیر] دوری می کردم و تو بر من سنگین بودی. اکنون تو برای من چه خواهی کرد، پس عمل او به او می گوید: من همنشین تو هستم در قبر و همراه تو هستم در قیامت تا خدا را ملاقات کنیم. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر او ولی خدا باشد عمل او به صورتی زیبا و معطر و با لباسی فاخر نزد او می آید و به او خیرمقدم می گوید و بشارت به روح و ریحان و بهشت و رضوان می دهد و می گوید: من عمل صالح و نیک تو هستم که از دنیا تا بهشت همراه تو خواهم بود... (۱)

=====

۱ فی الکافی عن سويد بن غفله قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن ابن آدم إذا كان في آخر يوم من أيام الدنيا و أول يوم من أيام الآخرة مثل له ماله و ولده و عمله فيلتفت إلى ماله فيقول: واللّه إنني كنت عليك حريصا شحيحا فمالى عندك؟ فيقول: خذ مني كفنك قال: فيلتفت إلى ولده فيقول: واللّه إنني كنت لكم محتيا و إنني كنت عليكم محاميا فماذا لي عندكم؟ فيقولون: نؤدّيك إلى حفرتك نواريك فيها، قال: فيلتفت إلى عمله فيقول: واللّه إنني كنت لزاهدا و إن كنت على لثقيلا فماذا عندك؟ فيقول: أنا قربنك فيقبرك و يوم نشرك حتى أعرض أنا و أنت على ربّك قال: فإن كان لله وليا أتاه أطيب الناس ريحا و أحسنهم منظرا و أحسنهم ريشا فقال: أبشر بروح و ریحان و جنّه نعيم و مقدمك خير مقدم فيقول له: من أنت؟ فيقول: أنا عملك الصالح أرتحل من الدنيا إلى الجنّه.... (کافی ج ۳، ۲۳۲).

از شیخ بهاء‌الدین عاملی معروف به شیخ بهایی (متوفی ۱۰۳۱ هـ.ق) نقل شده که گوید: روزی به دیدار یکی از عرفای صالح و اهل حال که در یکی از مقبره‌های قبرستان تخت فولاد اصفهان مأوا گزیده بود رفتم، دمی با او نشستم و احوال پرسیدم، او گفت: من دیروز در این قبرستان حادثه عجیبی را مشاهده کردم و آن این که: جماعتی را دیدم جنازه‌ای را آوردند و در این قبرستان در فلان موضع دفن کردند و رفتند، پس از ساعتی بوی بسیار خوشی به مشامم رسید که از بوهای خوش این دنیا نبود، حیران شدم و به اطراف نگریستم بینم این بوی خوش از کجا می‌رسد، ناگاه جوان خوش قامت و رعنا چهره‌ای که لباس زیبا پوشیده بود وارد قبرستان شد و کنار آن قبر رفت و نشست، ناگاه مفقود گردید، خیلی تعجب کردم (که خدایا این جوان که بود؟ و کجا رفت، آیا در درون قبر رفت، پس چرا بیرون نیامد؟!...)

هم چنان بهت زده بودم که ناگاه بوی بسیار بدی به مشامم رسید که پلیدتر از هر بوی بدی بود، به طرف چپ و راست نگاه کردم، دیدم سگی وارد قبرستان شد و به سوی آن قبر می‌رفت، تا به آن قبر رسید و همان جا پنهان شد، من بیشتر تعجب کردم، ناگاه دیدم آن جوان از قبر بیرون آمد ولی بسیار بدحال و بدهیئت شده بود، چهره‌اش را خون آلود دیدم و از همان راهی که آمده بود می‌رفت، من عقب او رفتم و از او خواش کردم که حقیقت حال را بیان کند.

او گفت: من عمل نیک این میت بودم و مأمور بودم که در قبر او جای بگیرم و مونس تنهایی او در تاریکی قبر شوم ناگاه این سگی که دیدی آمد، این سگ، عمل زشت او بود وارد قبر شد، من خواستم او را بیرون کنم تا وفاداری خود را به صاحبم ابراز نمایم آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا چنان که می‌بینی مجروح کرد و بر من غالب شد و نگذاشت در قبر بمانم، ناگزیر میت را واگذاشتم و از قبر بیرون آمدم.

شیخ بهایی هنگامی که این جریان را از آن عارف شنید، فرمود: «راست گفتمی، به عقیده ما

اعمال انسان به صورت های مناسب خود، مجسم می گردد.»(۱)

نتیجه ترحم

یکی از صالحان روزگار رفیقی داشت از دنیا رفت، پس از مدتی او را در خواب دید، پرسید: خداوند با تو چه کرد؟

رفیق گفت: مرا در محضر الهی نگه داشتند و بشارت آمرزش به من دادند، به من از جانب خدا خطاب رسید: آیا دانستی که برای چه تو را آمرزیدیم؟ گفتم: به خاطر اعمال نیکم، خطاب رسید نه. گفتم: به خاطر فلان عمل و فلان عمل، خطاب رسید: نه، به هیچ یک از اینها تو را نیامرزیدم.

گفتم: پس به چه سبب مرا آمرزید؟ خطاب رسید آیا به خاطر داری در کوچه های بغداد می گذشتی گربه کوچکی را دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و او به سایه دیوار پناه می برد، پس او را گرفتی و در میان پوستین خود که در تن داشتی جای دادی و او را از سرما نگهداری نمودی؟ گفتم: آری، فرمود: چون به آن گربه ترحم نمودی ما هم بر تو ترحم کردیم.(۲)

نتیجه دلسوزی برای خویشان

هنگامی که حضرت یونس علیه السلام بر اثر ترک اولی، از کشتی به دریای انداخته شد و در دهان ماهی قرار گرفت (چنان که در سوره صافات آیه ۱۴۹ آمده) ماهی او را در هفت دریا گرداند تا رسید به دریای «مسجور» که قارون (سرمایه دار مغرور زمان موسی علیه السلام که پسرعمو یا عمو یا پسرخاله موسی بود) در آن دریا عذاب می شد، ناگهان قارون زمزمه ای شنید، از فرشته مأمور عذاب پرسید: این زمزمه، چیست؟ گفت: این زمزمه حضرت یونس در دل ماهی (نهنگ) است قارون از فرشته اجازه خواست تا با یونس ملاقات کند، فرشته اجازه داد، قارون خود را کنار آن ماهی رساند و از یونس پرسید: از موسی علیه السلام چه خبر؟ یونس فرمود: موسی علیه السلام از دنیا رفت.

قارون از شنیدن این خبر، دلش سوخت و گریه کرد، سپس پرسید: از هارون (برادر موسی) چه خبر؟ یونس فرمود: او نیز از دنیا رفت، قارون باز دلش سوخت و گریه کرد، سپس پرسید: از

=====

۱ اربعیات قاضی سعید قمی مطابق نقل منازل الاخره محدث قمی، ص ۵۶.

۲ خزائن نراقی، مطابق نقل منتخب التواریخ ص ۸۱۸.

ص: ۱۲۶

خواهر موسی «کَلِّمُ» که نامزد او بود چه خبر؟ یونس فرمود: او هم مرد، قارون در این جا بسیار گریه کرد و ناله اش به گریه بلند شد. و خداوند به آن فرشته مأمور عذاب قارون وحی کرد: عذاب را از باقیمانده دنیا از قارون بردار چرا که او نسبت به خویشانش رقت و دلسوزی کرد. (۱)

=====

۱ ارفع عنه العذاب بقیه الدنيا لرقته علی قرابته (تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۰۳) این حدیث در بحار ط جدید ج ۱۳ ص ۲۵۳ و تفسیر قمی ص ۲۹۴ نیز آمده است.

ص: ۱۲۷

«وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ»

پیام (۳۵) حساب قیامت

«وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشُورًا أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»
(اسراء / ۱۳ و ۱۴)

«مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (كهف / ۴۹)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه اول می فرماید: مقصود از «الزمناه طائره فی عنقه» این است که خیر و شر [خوبی ها و زشتی های] انسان از او جدا نمی شود تا این که در قیامت نامه عمل او به دست او قرار گیرد. (۱)

در صدر آیه دوم خداوند می فرماید: مجرمین و ستمکاران را در قیامت می بینی که از نامه خود هراس پیدا می کنند و می گویند: ای وای بر ما این چگونه نامه و نوشتاری است که هر خطای کوچک و بزرگی را از یاد نبرده. سپس خداوند می فرماید: آنان اعمال خویش را مقابل خود حاضر می یابند و هرگز خدا به کسی ظلم نمی کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که قیامت برپا می شود. نامه عمل هر کسی به دست او داده می شود و به او گفته می شود کارنامه خود را بخوان. پس شروع به خواندن نامه خویش می نماید و اعمال خود را به یاد می آورد در آن نامه هر لحظه و هر کلمه و هر قدم و حرکتی در آن ثبت شده است و او به یاد می آورد مانند این که در همان ساعت انجام داده باشد از این رو هنگامی که نامه ها به دست مجرمین می رسد می گویند: «یا ویلتنا ما لهذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا-کبیره الا احصاها...» (۲)

=====

۱ فیتفسیر القمی فیروایه اَبی الجارود عن اَبی جعفر علیه السلام قال: «الزمناه طائره فی عنقه» یعنی خیره و شرّه معه حیث کان، لا یتطیع فراقه حتّی یعطی کتابه یوم القیامه بما عمل. (تفسیر قمی، ص ۳۷۹)

ص: ۱۲۸

خداوند در آیه دیگری نیز می فرماید: «ما یلفظ من قولٍ إلاّ لدیه رقیب عتید» [ق، ۱۸] یعنی هیچ سخنی را انسان نمی گوید جز آن که رقیب و عتید [نویسنده خوبی ها و زشتی ها] نزد او حاضر هستند و سخن او را ثبت می نمایند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که هر کسی گفتار خویش را جزء کردار خود نداند گناهان و خطاهای او فراوان و عذاب او حاضر خواهد بود. (۱)

حساب قیامت

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی به سلمان و اباذر هر کدام درهمی داد. سلمان درهم خود را انفاق کرد و به بینوایی بخشید ولی اباذر صرف در مخارج خانواده خود کرد، روز بعد آن حضرت دستور داد آتشی افروختند و سنگی را بر روی آن گذاردند. همین که سنگ گرم شد و حرارت شعله های آتش در دل آن اثر کرد سلمان و اباذر را پیش خواند و فرمود هر کدام باید بالای این سنگ بروید و حساب درهم دیروز را بدهید. سلمان بدون درنگ و ترس پای بر سنگ گذاشت و گفت: (انفقت فیسبیل الله) در راه خدا انفاق نمودم.

وقتی که نوبت به اباذر رسید ترس او را فراگرفت، که پای برهنه را روی سنگ بگذارد و تفصیل مصرف یک درهم را بدهد. از این رو در تحیر بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: از تو گذشتم زیرا تاب گرمای این سنگ را نداری و حسابت به طول می انجامد. ولی بدان صحرای محشر از این سنگ گرم تر است و تابش آفتاب قیامت از شعله های فروزان آتش، سوزان تر است. سعی کن با حساب پاک و دامنی نیالوده به معصیت وارد محشر شوی. (۲)

=====

۱ و فیتفسیر العیاشی عن الصادق علیه السلام: إذا کان یوم القیامه دفع إلى الإنسان کتابه ثم قیل: إقرأ فیکره فیکره فما من لحظه ولا کلمه ولا نقل قدم إلاّ ذکره كأنه فعله تلك الساعه فلذلك قالوا: «یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره ولا کبیره إلاّ أحصاها». (تفسیر صافی، ج ۳، ۲۴۶)

۲ و قال النبی صلی الله علیه و آله: من لم یحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه و حضر عذابه. (کافی ج ۲، ۱۱۵)

أقول: لأنّه لا یزال یقع فیالمعاصی و لا یندم و لا یتوب منها أعادنا الله من الغفلات.

۳ خزینه الجواهر، ص ۳۵۶.

ص: ۱۲۹

پیام (۳۶) مقام شهدا

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ» (آل عمران / ۱۶۹)

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه آنان زنده اند و نزد خداوند روزی می خورند سپس فرمود: من گواهی می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید از دنیا رفت و به خدا سوگند او نزد تو خواهد آمد و چون او را دیدی یقین کن که او رسول خدا صلی الله علیه و آله می بادش چرا که شیطان نمی تواند به صورت او درآید پس امیرالمؤمنین دست ابوبکر را گرفت و [به مسجد قبا برد و [رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او نشان داد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ابوبکر! به امامت علی و یازده فرزند او ایمان بیاور چرا که آنان جز در نبوت و پیامبری همانند من می باشند و تو از این عملی که انجام داده ای توبه کن همانا تو را حقی در آن نیست سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد و دیگر کسی او را ندید. (۱)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «من بسیار علاقه مند به جهاد در راه خدا هستم» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در راه خدا جهاد کن، اگر کشته شوی نزد خداوند زنده هستی و روزی می خوری و اگر در این راه بمیری پاداش تو با خدا خواهد بود و اگر سالم بازگردی از همه گناهان خود خارج شده ای.

ابوبصیر می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: آری به خدا سوگند اگر در بستر خویش نیز بمیرد زنده است و نزد خدای خود روزی می خورد. (۲)

=====

۱ فیالكافی عن أمير المؤمنين عليه السلام قال يوما لأبي بكر: «لا تحسبنَّ الذين قتلوا في سبيل...» و أشهد أن رسول الله صلی الله علیه و آله مات شهيدا والله ليأتينك فأيقن إذا جئتك فإن الشيطان غير متخيل به، فأخذ عليّ عليه السلام بيد أبي بكر فأراه النبي صلی الله علیه و آله فقال له: يا أبا بكر آمن بعليّ و بأحد عشر من ولده إنهم مثلي إلا النبوه و تب إلى الله ممّا فيدك فإنه لاحق لك فيه، ثم ذهب فلم ير. (كافي، ج ۱، ۵۳۳)

سمیه کنیز ابوجهل بود. او حقایق اسلام را دریافت و در همان آغاز بعثت، قبول اسلام کرد، ابوجهل آن قدر به او تازیانه زد که از اسلام برگردد، و او هم چنان استوار و راسخ در عقیده به اسلام باقی ماند. ابوجهل روزی او را به قدری زد که او بی هوش به زمین افتاد، پس از مدتی به هوش آمد، ولی گفت: «آیین من همان آیین محمد صلی الله علیه و آله است». وقتی که ابوجهل با سرسخت ترین شکنجه ها، نتوانست سمیه را از آیین حق بازدارد، تصمیم گرفت او را به قتل برساند. پس او را کنار خانه کعبه آورد، مشرکان مکه اجتماع کردند و ابوجهل در برابر مردم به او گفت: «دو راه در پیش داری ۱ برگشتن از اسلام ۲ کشته شدن، ولی سمیه حاضر نشد از دین اسلام بازگردد. پس ابوجهل در حضور مردم نیزه خود را به شدت در سینه «سمیه» فرو کرد که از پشتش بیرون آمد و به این ترتیب به شهادت رسید(۱)

و به نقل دیگری «به دستور ابوجهل دو شتر آوردند و هر پای او را به یک شتر بستند و شترها را برخلاف هم راندند و آن بانوی شجاع دوشقه شد و به شهادت رسید»(۲)

جمال دل آرای حسین علیه السلام

هلال بن نافع گوید: (در روز عاشورا) همراه سربازان عمر سعد، کنار عمر سعد ایستاده بودم ناکهان یکی فریاد برآورد: «ای امیر! مژده باد به تو این شمر است که حسین علیه السلام را کشته است». هلال گوید، از میان لشکر عمر سعد بیرون آمدم و به بالین حسین علیه السلام آمده و ایستادم، «سوگند به

=====

۱ فی تفسیر العیاشی عن جابر عن ابي جعفر علیه السلام قال: أتى رجل رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: إني راغب نشيط في الجهاد قال: فجاهد فيسبيل الله فإنك إن تقتل كنت حياً عند الله ترزق و إن مت فقد وقع أجرک على الله و إن رجعت خرجت من الذنوب. (کافی، ج ۱، ۲۰۶)

الکافی... عن ابي بصير قال: قلت لأبي علیه السلام: جعلت فداک الزاد علی هذا الأمر فهو کالزاد علیکم؟ فقال: یا أبا محمد من ردّ علیک هذا الأمر فهو کالزاد علی رسول الله صلى الله علیه وآله و علی الله تبارک و تعالی یا أبا محمد إن المیت علی هذا الأمر شهید. قال: قلت: و إن مات علی فراشه؟ قال: إی واللّه علی فراشه حی عند ربّه یرزق. (نور الثقلین، ج ۱، ۴۰۹، عن الکافی ج ۸، ۱۴۶).

۲ روزی عمار به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «مادرم را با سخت ترین شکنجه کشتند»، آن حضرت به او فرمود: «خدا به تو صبر بدهد، سپس فرمود: خداوندا هیچ یک از دودمان یاسر را عذاب مکن».

۳ اقتباس از کتاب ویرژیل ص ۷۷، سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۶۴.

خدا هرگز کشته آغشته به خونی را زیباتر و نورانی تر از او ندیدم، زیرا من آن چنان مات و محو نور و جمال آن صورت درخشان بودم که از اندیشه قتل او غافل گشتم»، حسین علیه السلام در آن حال، آب خواست شنیدم مردی از دشمن می گفت: «سوگند به خدا آب نخواهی نوشید تا به جایگاه سوزان دوزخ وارد شوی و از آب گرم آن بنوشی». و من شنیدم که امام حسین علیه السلام در پاسخ فرمود: «وای بر تو نه دوزخ جای من است و نه آب گرم آن را می نوشم، بلکه من بر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می گردم و در کنار او در پیشگاه خدای قادر خواهم بود و از آب بهشت خواهم نوشید و شکایت شما را به آن حضرت خواهم برد... هنوز امام با آنان سخن می گفت که عده ای دسته جمعی به آن حضرت حمله کرده و سرش را از بدن جدا نمودند». (۱)

دوست حقیقی کیست؟

در آغاز جنگ جمل، سپاه علی علیه السلام در برابر سپاه مخالفان در بصره قرار گرفت، علی علیه السلام سعی می کرد جنگ و خونریزی نشود، ولی دشمن در صدد آشوب و فتنه انگیزی بود.

علی علیه السلام برای آخرین اتمام حجت، به یاران خود رو کرد و فرمود: آیا در میان شما یک نفر هست که قرآن را به دست گیرد و در مقابل لشکر دشمن بایستد و سپاه دشمن را به قرآن دعوت کند. جوانی به نام «مسلم مجاشعی» جلو آمد و گفت: من حاضرم. علی علیه السلام فرمود: «اگر این کار را انجام دهی، و قرآن را به دست بگیری و بلند کنی، دستت را قطع می کنند و اگر به دست دیگر بگیری آن را نیز قطع می کنند».

مسلم گفت: در عین حال حاضرم، علی علیه السلام قرآن را به او داد، او به جلو سپاه جمل آمد و قرآن را به دست راست گرفت و فریادش بلند شد که علی علیه السلام شما را به این قرآن دعوت می کند... هنوز سخنش تمام نشده بود، دست راستش را قطع کردند او قرآن را به دست چپ گرفت، دست چپش را نیز قطع کردند، او قرآن را به سینه چسباند و به کمک چانه آن را نگه داشت و پیام امام را به آنها رساند. پس گروهی از سپاه جمل به او حمله کرده و بدنش را قطعه قطعه نمودند و او به این ترتیب به شهادت رسید و به سوی بهشت پرواز کرد. (۲)

پس از این، حجت عذری باقی نماند، و علی علیه السلام فرمان حمله را صادر کرد و سپاه جمل

=====

۱ لهوف، ص ۱۲۸.

۲ ناسخ التواریخ حضرت علی ۷، ط جدید، ج ۱، ص ۱۵۰.

ص: ۱۳۲

مفتضحانه شکست خوردند.

این بود قصه دوست حقیقی علی علیه السلام «مسلم مجاشعی» که شهادت قهرمانانه اش خط و جهت به دوستان حقیقی امام علی علیه السلام آموخت.

ص: ۱۳۳

«تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»

پیام (۳۷) توبه و بازگشت به خدا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ.» (تحریم / ۸)

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء / ۱۷)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند به هر کس توفیق توبه دهد توبه او را قبول خواهد نمود سپس آیه فوق را تلاوت نمود. از آیه فوق ظاهر می شود که توبه جاهل و عالم با یکدیگر فرق دارد و عالم هنگامی که مرگ را مشاهده می کند راهی برای توبه او نیست. (۱)

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که جان به گلو می رسد برای عالم توبه ای نیست. سپس آیه فوق را قرائت نمود. (۲)
امام صادق علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: هر گناهی که بنده انجام می دهد گرچه دانای به حرمت آن باشد نادان محسوب می شود. به این علت که خود را در خطر گناه قرار داده [و این یک نوع جهالت می باشد] (۳)

=====

۱ فینهج البلاغه قال أمير المؤمنين عليه السلام : من أعطى التوبه لم يحرم القبول قال الله: «إنما التوبه... الآية» (نورالثقلین، ج ۱، ۴۵۷)

۲ و قال الصادق عليه السلام : إذا بلغت النفس ههنا و أشار بيده إلى حلقه لم يكن للعالم توبه ثم قرأ الآية. (المصدر)

۳ و فیالمجمع و العیاشی عن الصادق علیه السلام قال: کلّ ذنب عمله العبد و إن كان عالما فهو جاهل حين خاطر بنفسه فيمعصيه ربّه فقد حكى الله سبحانه قول يوسف لأخوته «هل علمتم ما فعلتم بيوسف و أخيه إذ أنتم جاهلون» فنسبهم إلى الجهل لمخاطرتهم بأنفسهم فيمعصيه الله عزّوجلّ. (المصدر)

أقول: قال بعض الشّراح: لا يَنّ العالم لمّا ترك مقتضى علمه إلى هذا الوقت لاعتذر له فلامسأله معه بخلاف الجاهل فإنّ توبته تقبل حينئذٍ لوقوع المسأله معه فيكثير من الأمور و قبول توبته هذا الوقت من جملتها. (شرح كافي، ج ۱۰، ۱۸۱)

به امیرالمؤمنین علیه السلام گفته شد: اگر گناهکار توبه کند و باز به گناه برگردد و این عمل چندین بار تکرار شود باز توبه او پذیرفته می شود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آری بخشوده می شود سؤال شد تا چه حد؟ فرمود: تا هنگامی که شیطان ناامید گردد. (۱)

====

۱ و عن أمير المؤمنين عليه السلام إنه قيل له: فإن عاد و تاب مرارا؟ قال عليه السلام: يغفر الله له قيل: إلى متى؟ قال: حتى يكون الشيطان هو المحسور. (تفسير الصّافي، ج ۱، ۴۳۱)

ص: ۱۳۵

پیام (۳۸) خداوند توابین را دوست می دارد

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» (تحریم / ۸)

«... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره / ۲۲۲)

همان گونه که گذشت از آیات قرآن ظاهر می شود که خداوند تنها توبه کسانی را می پذیرد که از روی جهالت و نادانی گناه کرده باشند و زود توبه نمایند و پشیمان باشند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: هر گناهی که بنده انجام می دهد گرچه از روی عمد باشد با جهالت انجام گرفته است چرا که جهالت او را به طرف گناه کشانده است.

آری مقصود از «یتوبون من قریب» این است که قبل از مرگ توبه کند. بنابراین توبه قبل از مرگ پذیرفته است. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که مؤمن توبه نصوح [و خالص] می کند [و اراده بازگشت به آن گناه را ندارد] خداوند او را دوست می دارد و در دنیا و آخرت آبروی او را حفظ می فرماید. (۲)

امام باقر علیه السلام به بعضی از اصحاب خود فرمود: خداوند بخشنده و مهربان است و توبه بنده خود را می پذیرد و گناهان او را می بخشد و پس از هر گناهی اگر توبه و استغفار نماید آمرزش خداوند نصیب او خواهد شد. پس تو از خدا بترس و مؤمنین را از رحمت خدا ناامید مکن. (۳)

مرحوم کلینی در کتاب کافی از شخصی به نام سلام بن مستنیر نقل کرده که گوید: من خدمت

=====

۱ قال الله سبحانه: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْلَمُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ» (نساء / ۱۷).

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ كُلَّ مَعْصِيَةٍ يَفْعَلُهَا الْعَبْدُ جَهَالَةً وَ إِنْ كَانَتْ عَلَى سَبِيلِ الْعَمْدِ لِأَنَّهُ يَدْعُو لَهَا الْجَهْلَ وَ يَزِينُهَا لِلْعَبْدِ. (سفينه البحار، تاب)

۲ و قال عليه السلام: «إِذَا تَابَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ تَوْبَةً نَّصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسْتَرِ عَلَيْهِ فَيَا لِدُنْيَا وَ الْآخِرَةِ... (المصدر)

۳ و قال الباقر عليه السلام لبعض أصحابه: «كَلَّمَا عَادَ الْمُؤْمِنُ بِالِاسْتِغْفَارِ وَ التَّوْبَةِ عَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ يَغْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَقْنَطَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ. (المصدر)

امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین خدمت آن حضرت رسید و سؤالاتی کرد و چون پاسخ سؤالات خود را شنید و برخاست، به امام علیه السلام عرض کرد: خدا عمر شما را طولانی کند و ما را از وجود شما بهره مند نماید من یک خبری را می خواهم به شما بدهم و آن این است که ما چون خدمت شما می آییم دل های ما نورانی می شود و دنیا را فراموش می کنیم و مال دنیا برای ما بی ارزش می گردد و چون از خدمت شما خارج می شویم و در بازارها بین مردم می رویم باز به دنیا علاقه پیدا می کنیم. [آیا دین ما آسیبی پیدا می کند]؟ امام باقر علیه السلام فرمود: [خطری برای شما نیست] تنها چیزی که هست این است که قلب های شما تا با ما هستید نرم می شود و چون از ما جدا می شوید سخت می گردد سپس فرمود:

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به آن حضرت گفتند: هنگامی که ما نزد شما هستیم و شما ما را به یاد خدا و قیامت و... می اندازید و ترغیب به کار خیر می فرمایید و ما از معصیت و کیفر خدا می ترسیم و دنیا را فراموش می کنیم و زاهد می شویم تا جایی که گویی قیامت و بهشت و دوزخ را مشاهده می نماییم و چون از نزد شما خارج می شویم و به خانه های خود می رویم و در کنار فرزندان و اهل خود قرار می گیریم نزدیک است که آن حالتی که نزد شما داشته ایم فراموش کنیم، آیا شما برای ما خطر نفاق احساس نمی کنید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان فرمود: این هرگز نفاق نیست بلکه خطوات و الهامات شیطان است که شما را راغب به دنیا می کند. سپس فرمود: به خدا سوگند اگر شما آن حالت اول را برای خود حفظ می کردید، ملائکه با شما مصافحه می کردند و بر روی آب راه می رفتید تا این که فرمود:

اگر شما گناه نمی کردید و استغفار نمی نمودید تا خدا شما را عفو کند و بیامرزد. خداوند مخلوق دیگری را خلق می کرد تا گناه کنند و استغفار نمایند و آنان را بیامرزد، همانا مؤمن همواره در آزمایش و ابتلا می باشد و چون خطا می کند به خدای خود باز می گردد و توبه می کند مگر سخن خدا را نشنیده اید که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» یعنی خداوند کسانی را که فراوان توبه می کنند و در پاکی خود می کوشند را دوست می دارد؟ و یا می فرماید: «استغفروا ربکم ثم توبوا إلیه» یعنی از خدای خود درخواست آمرزش کنید و به سوی او باز گردید؟ (۱)

=====

۱ و فیالکافی بسنده عن سلام بن المستنیر قال: کنت عند أبی جعفر علیه السلام فدخل علیه حمران بن أعین و سأله عن أشياء فلمّا هم حمران بالقیام قال لأبی جعفر علیه السلام: أخبرک أطل الله بقاءک لنا و أمتعنا بک أتا نأتیک فما نخرج من عندک حتّی تترقّ قلوبنا و تسلو أنفسنا [أی نسیت أنفسنا] عن الدنیا و یهون علینا ما فیأیدی الناس من هذه الأموال ثم نخرج من عندک فإذا صرنا مع الناس و التجار أحببنا الدنیا؟ قال: فقال أبو جعفر علیه السلام: إنّما هی القلوب مرّه تصعب و مرّه تسهل، ثم قال أبو جعفر علیه السلام: أمّا إنّ أصحاب محمّد صلی الله علیه و آله قالوا: یا رسول الله نخاف علینا النفاق، قال: فقال: و لم تخافون ذلك؟ قالوا: إذا کنا عندک فذکرنا و رغبتنا و جلنا و نسینا الدنیا و زهدنا حتّی کأنا نعاین الآخرة و الجنّه و النار و نحن عندک، فإذا خرجنا من عندک و دخلنا هذه البیوت و شممنا الأولاد و رأینا العیال و الأهل یکاد أن نحول عن الحال الّتی کنا علیها عندک، و حتّی کأنا لم نکن علی شیء، أفترخون علینا أن یکون ذلك نفاقا؟ فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله: کلا إنّ هذه خطوات الشیطان فیرغبکم فیالدنیا والله لوتدومون علی الحاله الّتی و صفتکم أنفسکم بها لصفحتکم الملائکه و مشیتکم علی الماء، و لولا أنّکم تذبون فتستغفرون الله لخلق الله خلقا حتّی یدنّبوا ثمّ یستغفروا الله فیغفر الله لهم إنّ المؤمن مفتّن تواب، أمّا

سمعت قول الله عزّوجلّ: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» وقال: «استغفروا ربّكم ثمّ توبوا إليه»؟ (بقره، ٢٢٢ و هود، ٣، كافي ج ٢، ٤٢٣)

ص: ١٣٧

علی بن ابی حمزه می گوید: دوستی داشتم که در دیوان بنی امیه منشی بود. روزی به من گفت از امام صادق علیه السلام استجازه کن تا من به محضر مبارکش شرفیاب شوم. پس من از آن حضرت اجازه گرفتم و او در موعد مقرر حضور امام آمد. سلام کرد و نشست. سپس گفت: من در دیوان بنی امیه عضویت داشتم، و در حکومت آنان اموال بسیاری گرد آوردم و در این کار از مقررات اسلام دیده فروبستم و بی پروا هر مال غیرمشروعی را طلب می کردم. امام علیه السلام فرمود: اگر بنی امیه در اداره امور خود کسانی را در خدمت خویش نمی یافتند حقوق اهل بیت رسول اکرم علیهم السلام را پایمال نمی نمودند.

سپس سؤال کرد: آیا برای من راه نجاتی هست؟ حضرت صادق علیه السلام در پاسخ او پرسید: اگر بگویم عمل می کنی؟ جواب داد عمل می کنم. امام علیه السلام فرمود: باید از تمام اموالی که در حکومت آنها به دست آورده ای از خود دور کنی قسمتی را که می دانی از آن کیست به صاحبش برگردانی و آن را که نمی دانی به مستمندان صدقه بدهی و با انجام این وظیفه من بهشت جاودان و سعادت ابدی را برای تو ضمانت می کنم. دوست من پس از شنیدن سخنان امام علیه السلام مدتی ساکت شد و درباره دستور امام فکر کرد سرانجام تصمیم گرفت و با قاطعیت به عرض رساند که دستورتان را انجام خواهم داد.

علی بن ابی حمزه می گوید: آن مرد در معیت ما به کوفه برگشت و فرموده امام علیه السلام را در مورد تمام اموالی که در اختیار داشت حتی جامه ای که در برش بود اجرا نمود و همه آنها را رد کرد و ما از رفقا و دوستان پولی جمع آوری کردیم، از آن پول لباسی برای او خریدیم و باقیمانده آن را برای مصارف روزانه اش تسلیم وی نمودیم.

او با اجرای برنامه درمانی امام صادق علیه السلام بیماری اخلاقی خود را علاج نمود، و غریزه حرص و طمع خویش را مهار کرد و از بندگی مال آزاد شد و به سلامت فکر و پاکی اخلاق نایل آمد و از خوی تجاوزکاری رهایی یافت.

پس از این جریان چند ماهی بیش نگذشت که مریض شد و بستری گردید و دوستان مکرر از وی عیادت کردند. روزی نزد او رفتم دیدم در حال احتضار است و لحظات آخر زندگی را می گذراند، چشم گشود و به من نگاهی کرد و گفت: ای علی بن ابی حمزه امام صادق علیه السلام به وعده خود وفا کرد و سپس دیده بریست و از دنیا رفت.

ابن ابی حمزه می گوید: از کوفه به مدینه بازگشتم، حضور امام صادق علیه السلام رسیدم تا چشم آن حضرت به من افتاد فرمود: علی بن ابی حمزه به خدا قسم وعده ای که ما به دوستت داده بودیم وفا کردیم عرض کردم راست می گوید واللّه او خود در موقع مرگ این مطلب را به من اعلام کرد.

مولف گوید: از عبرت های روزگار این است که علی بن حمزه بطاینی که ناقل این قصه است خود در اثر حب دنیا اموال موسی بن جعفر علیه السلام را بعد از شهادت آن حضرت تحویل حضرت رضا علیه السلام نداد و به همین علت موفق به پذیرش امامت آن حضرت نشد و هفت امامی از دنیا رفت.

توبه زبانی و توبه واقعی

جابر بن عبداللّه انصاری گوید: شخصی بیابانی در مدینه به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: خدایا من از تو طلب آمرزش و توبه می کنم، سپس مشغول نماز شد، پس از نماز، علی علیه السلام به او فرمود: زبان تنها به استغفار (و طلب آمرزش از خدا) توبه دروغگویان است، و توبه این چنینی نیاز به توبه دارد.

او عرض کرد: توبه حقیقی چگونه است؟ علی علیه السلام فرمود: «توبه اسمی است که دارای شش شاخه است ۱ پشیمانی از گناهان گذشته ۲ انجام واجبات از دست رفته (قضا) ۳ حقوق مردم را به آنها رد کردن ۴ ذوب کردن گوشت بدن در راه اطاعت، همان گونه که در راه گناه روییده شده

بود ۵ چشاندن رنج و سختی اطاعت به جان، همان گونه که شیرینی گناه را به جان می چشانندی ۶ گریه عوض همه خنده هایی که کرده ای». (۱)

راهزن معروف

فضیل بن عیاض در ابتدای زندگی خود یکی از راهزنان مشهور در نواحی سرخس و ایبورد بود مدتی از عمر خود را به این کار گذرانیده و در سرقت شهرت یافت، کم کم در قلبش عشق و محبت دختری پیدا شد، شبی خیال داشت خود را به آن دختر برساند، از دیواری که فاصله بین او و معشوقه اش بود بالا می رفت در این هنگام صدای شخصی را شنید که آیه ای از قرآن را تلاوت می کرد:

(ألم یأمن اللذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله) «آیا هنگام آن نرسیده است که مؤمنین خشوع نمایند و در مقابل ذکر خدا قلبهایشان خاضع شود». فضیل از نیمه راه دیوار فرود آمد این آیه چنان در قلب او اثر گذاشت که زندگیش را دگرگون کرد.. با کمال اخلاص و صفای دل گفت: پروردگارا چرا نزدیک شده و هنگام خشوع رسیده.

فضیل از صمیم قلب به سوی خدا بازگشت. آن شب را پناه به خرابه ای برد و در همان خرابه عده ای نشسته با هم صحبت می کردند آنها مسافرینی بودند که در آن خرابه بار انداخته و اکنون در فکر کوچ و حرکت بودند با یکدیگر می گفتند: از شر فضیل چگونه خلاص شویم قطعاً در این موقع شب بر سر راه ما کمین کرده تا دستبردی بزند. از شنیدن گفتگوی کاروانیان فضیل بیشتر متأثر شد که چه قدر من بدبختم پیوسته خاطر آسوده خانواده هایی را به تشویش انداخته آنها را از طرف خود نگران می کنم. از جای حرکت کرد خود را به کاروانیان معرفی نمود و گفت: آسوده باشید دیگر کاروانی از دست من ناراحت نخواهد شد. (۲)

=====

۱ تفسیر روح البیان، ج ۸ ص ۳۱۵ ناگفته نماند که این شرایط شرایط توبه کامل است ولی توبه در مرحله پایین به پشیمانی از گناهان قبل و تصمیم بر عدم گناه بعد و ادای حق الله و حق الناس حاصل می شود.

۲ روضات الجنات لفظ فضیل.

ص: ۱۴۰

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»

پیام (۳۹) عزت دنیا و آخرت

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ». (فاطر/ ۱۰)

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون / ۸)

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران / ۲۶)

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگار شما در هر روزی می فرماید: «أنا العزيز...» عزت مخصوص من است و هر کسی عزت دنیا و آخرت را می خواهد باید از من اطاعت کند.

خداوند در ذیل آیه اول می فرماید: «إليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه» و ظاهر این است که سخن طیب و عمل صالح وسیله عزت می باشد و مقصود از سخن طیب توحید و کلمه «لا إله إلا الله» می باشد.

صاحب تفسیر قمی گوید: کلام طیب، کلمه اخلاص [و لا إله إلا الله] و اقرار به آن چه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده است می باشد و عمل صالح ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله می باشد که سبب قبولی اعمال صالحه [و بالافتن کلام طیب] است.

=====

۱ فیالمجمع عن النبی صلی الله علیه و آله قال: إن ربکم يقول کلّ يوم: أنا العزيز فمن أراد عز الدارين فليطع العزيز. و القمی: «الكلم الطيب»: کلمه الإخلاص و الإقرار بما جاء به محمد صلی الله علیه و آله من عند الله من الفرائض و الولایه ترفع العمل الصالح إلى الله. (تفسیر صافی، ج ۴، ۲۳۳)

و عن الصادق علیه السلام: الكلم الطيب: قول المؤمن: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله و خلیفه رسول الله» صلوات الله علیهما، قال: و العمل الصالح: الاعتقاد بالقلب و أنّ هذا هو الحقّ من عند الله لاشکّ فيه من ربّ العالمین. (المصدر)

و عن الباقر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنّ لكلّ قول مصداقا من عمل یصدّقه، أو یکذّبه فإذا قال ابن آدم و صدّق قوله بعمله رفع قوله بعمله إلى الله و إذا خالف عمله قوله ردّ قوله علی عمله الخبیث و هوی به فی النار. (المصدر)

امام صادق علیه السلام می فرماید: «کلام طیب» گفتن: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله و خليفه رسول الله» صلوات الله عليهما است سپس فرمود: عمل صالح اعتقاد قلبی مؤمن است به حقایق این سه اصل و این که بدون شک این سه اصل از ناحیه خداوند ربّ العالمین نزول می یابد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سخن اگر همراه عمل باشد به طرف خدا بالا می رود و اگر همراه با عمل نباشد به دوزخ سقوط خواهد نمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هنگامی که خداوند اراده نمود سوره فاتحه الكتاب و آیه الكرسي و شهد الله... و قل اللهم مالك الملك را تا (بغیر حساب) نازل نماید این آیات به عرش الهی پناه بردند و حاجبی بین آنها و بین خدا نبود و گفتند: خدایا ما را به خانه های گناه و کسانی که تو را معصیت می کنند می فرستی در حالی که ما معلق به مقام ظهور و قدس بوده ایم؟! پس خداوند به آنها فرمود: سوگند به عزّت و جلالم هر که شما را بعد از هر نمازی قرائت نماید من او را ساکن حظیره القدس بهشت خواهم نمود با خطاهایی که در او هست و گرنه در هر روزی هفتاد مرتبه بعین مکنونه خود به او نظر [رحمت] می نمایم و گرنه در هر روزی هفتاد حاجت او را برآورده می نمایم که آسان ترین آنها آمرزش او می باشد و گرنه او را از شرّ هر دشمنی نگاه می دارم و او را یاری می کنم و مانعی از دخول بهشت برای او نیست مگر مرگ او. (۱)

ابوحنیفه و بوسیدن عصا

روزی ابوحنیفه پیشوای مذهب حنفی، به حضور امام صادق علیه السلام آمد، هنگام خداحافظی، امام صادق علیه السلام به عصا تکیه داده بود، ابوحنیفه پرسید: «با این که هنوز سنّ شما به اندازه ای نرسیده که به عصا تکیه کنید چرا عصا به دست گرفته ای؟!»

امام علیه السلام فرمود: آری چنین است که می گویی، ولی چون این عصا، عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله

=====

۱ فی مجمع البیان: روی جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن النبي صلی الله علیه و آله قال: لَمَّا أَرَادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَنْزِلَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ شَهِدَ اللهُ وَ قُلَّ اللهُ مَالِكُ الْمَلِكِ إِلَى قَوْلِهِ: «بَغَيْرِ حِسَابٍ» تَعَلَّقَنَ بِالْعَرْشِ وَ لَيْسَ بَيْنَهُنَّ وَ بَيْنَ اللهِ حِجَابٌ وَ قَلَنَ: يَا رَبِّ تَهَبَطْنَا دَارَ الذُّنُوبِ، وَ إِلَى مَنْ يَعْصِيكَ وَ نَحْنُ مَعْلُوقَاتُ بِالطُّهُورِ وَ الْقُدُسِ؟! فَقَالَ: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مَا مِنْ عَبْدٍ قَرَأَ كَنْ فَيَدْبِرُ كُلَّ صَلَاةٍ إِلَّا أُسْكِنْتَهُ حَظِيرَةَ الْقُدُسِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِ وَ إِلَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ بَعِينِي الْمَكْنُونَةَ فَيَكُلُّ يَوْمَ سَبْعِينَ نَظْرَةً، وَ إِلَّا قَضَيْتَ لَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ حَاجَةً أَدْنَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَ إِلَّا أَعَدْتَهُ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ وَ نَصْرَتِهِ عَلَيْهِ وَ لَا يَمْنَعُهُ دُخُولُ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَمُوتَ. (تفسير نور الثقلين، ج ۱، ۳۲۳، مجمع البیان ج ۲، ۲۶۷)

ص: ۱۴۲

است، خواستم در دستم باشد. ابوحنیفه با شنیدن این سخن به جلو رفت تا عصا را ببوسد، امام صادق علیه السلام دست خود را جلو آورد و فرمود: «سوگند به خدا تو می دانی که این دست، دست رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن را نمی بوسی ولی عصای آن حضرت را می بوسی؟!» (۱)

به این ترتیب به ابوحنیفه فهماند که دوستی واقعی با بوسیدن، انجام نمی گیرد دوستی واقعی آن است که امامت امام بر حق را قبول داشته باشی و آن امام بر حق من هستم، مراقبول نداری و عصای پیامبر را می بوسی، چنین بوسیدنی بی فایده است!

مؤلف گوید: اکنون باید به وهابی های سنّی حنفی که می گویند: بوسیدن قبر پیامبر و امام و دیوار اماکن متعلّق به آنان حرام و شرک می باشد بگوییم شما اقتدای به امام خود بکنید و این گونه احترام ها را که هرگز به قصد پرسش نیست شرک ندانید و توهین به برادران مسلمان خود نکنید.

====

۱ منتخب التواریخ، ص ۴۸۲.

ص: ۱۴۳

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»

پیام (۴۰) تقوا؛ معیار ارزش

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِئَلَّا تُكْرِمُوا عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات/ ۱۴)

در تفسیر قمی آمده که مقصود از «قبایل» عرب ها و مقصود از «شعوب» غیرعرب ها می باشند و در مجمع البیان این معنا از امام صادق علیه السلام نقل شده است و این آیه پاسخ به کسی بوده که به احساب و انساب عربی افتخار می نموده است. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله روز فتح مکه فرمود: ای مردم خداوند به برکت اسلام نخوت جاهلیت و تفاخر به پدران جاهلی را از شما برطرف نمود، چرا که عربیت یک زبان بیش نیست و هر که با آن سخن بگوید عربی خواهد بود و هرگز عربیت پدر شما نیست، آگاه باشید که همه شما فرزندان آدم علیه السلام هستید و آدم از خاک آفریده شد و بهترین شما نزد خداوند باتقواترین شما هستند. (۲)

و فرمود: خداوند روز قیامت به شما می گوید: من شما را به چیزهایی امر کردم و شما اوامر مرا ضایع نمودید و افتخار به انساب خود را بر خواسته های من مقدم داشتید و امروز من نسب و افتخار را در بندگی و اطاعت از خود قرار دادم و انساب شما را بی ارزش دانستم. اکنون متقین و پرهیزکاران بیایند که گرامی ترین مردم نزد من آنان می باشند. (۳)

=====

۱ القمی قال: الشعوب: العجم و القبایل: العرب و رواه فیالمجمع عن الصادق علیه السلام . (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۴)

القمی قال: الآیه ردّ علی من یفتخر بالأحساب و الأنساب. (المصدر)

۲ و قال رسول الله صلی الله علیه و آله یوم فتح مکه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا بِأَبَائِهَا، إِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبٍ وَالِدٍ وَ إِنَّمَا هُوَ لِسَانٌ نَاطِقٌ فَمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ فَهُوَ عَرَبِيٌّ، أَلَا- إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمَ مِنَ التُّرَابِ، وَ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. (المصدر)

۳ و فیالمجمع عن النبی صلی الله علیه و آله : يقول الله تعالى يوم القيامة: أمرتكم فضيعةم ماعهدت إليكم فيه و رفعتم أنسابكم فالیوم أرفع نسبی و أضع أنسابکم، أين المتقون؟ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ. (المصدر)

و فرمود: باتقواترین مردم کسی است که حق بگوید خواه به زیان او باشد و خواه به نفع او. (۱)

چند نفر از این مردان یافت می شوند؟

مأمون رقی گفت: روزی خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم، سهل بن حسن خراسانی وارد شد سلام کرده، نشست. آن گاه عرض کرد: یابن رسول الله شما خانواده ای با رأفت و رحمت هستید. امامت از شماست. چه باعث شده برای گرفتن حق خود قیام نمی کنی با این که صدهزار از پیروانتان با شمشیرهای آتش بار از شما دفاع می کنند. حضرت فرمود: اکنون بنشین (تا بر تو آشکار شود). سپس امام علیه السلام به کنیزی دستور داد تنور را بیفروزد. پس آتش افروخته شده طوری که شعله های آن قسمت بالای تنور را سفید کرد، و آن حضرت به سهل فرمود: اینک (اگر مطیع مایی) برو در میان تنور بنشین. مرد خراسانی چنان آشفته و ناراحت گردید که با التماس شروع به پوزش کرد، یابن رسول الله مرا به آتش مسوزان و از این ناچیز در گذر و مرا ببخش. آن جناب فرمود: نگران نباش من تو را بخشیدم. در همین موقع هارون مکی با پای برهنه وارد شد، نعلین خود را در دست گرفته بود، سلام کرد، حضرت صادق علیه السلام بدون درنگ فرمود: نعلین را بیانداز و در تنور بنشین.

هارون داخل تنور نشست. امام علیه السلام با خراسانی شروع به صحبت کرد از اوضاع بازارها و خصوصیات خراسان چنان شرح می داد که گویا چندین سال در آن جا به سر برده. مدتی به با این سخنان سهل خراسانی را مشغول نمود (گویا از تنور و هارون فراموش کرد) در این هنگام فرمود، سهل حرکت کن بین وضع تنور چگونه است؟

سهل گفت: حرکت کردم و بر سر تنور آمدم و آن مرد را در میان خرمن آتش آسوده و آرام نشسته دیدم. هارون از جا حرکت کرد و از تنور بیرون شد. و حضرت صادق علیه السلام به خراسانی فرمود: در خراسان چند نفر از اینها پیدا می شود. عرض کرد به خدا سوگند یک نفر هم یافت نمی شود. آن جناب نیز همین طور تکرار کرد که یک نفر هم نخواهد بود و اضافه نمود، ما تا زمانی که پنج نفر هم دست و هم داستان پیدا نکنیم قیام نخواهیم کرد. موقعیت را خودمان بهتر می دانیم.

=====

۱ و فیالفقیه: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: أتقى الناس من قال الحقّ فيما له و عليه.

پیام (۴۱) ارزش تقوا

«... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (بقره / ۱۹۴)

«... وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (بقره / ۱۹۶)

در آیه اول خداوند پس از امر به تقوا حمایت خود را از اهل تقوا اعلام نموده و می فرماید: بدانید که خدا با متقین است، در قرآن چهل مرتبه امر به تقوا شده و در اکثر آیات پس از امر به تقوا خداوند حکمی را بیان نموده است مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...» (مائده / ۳۵)، و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُضِيحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ...» (احزاب / ۷۰ و ۷۱) و... البته معلوم است که حکم خداوند پس از امر به تقوا اهمیت فراوانی دارد.

خداوند درباره متقین و مجرمین می فرماید: «و سيق اللذين اتقوا ربهم إلى الجنة زمرا»، «وسيق اللذين كفروا إلى جهنم زمرا» (زمر / ۷۱) و یا می فرماید: «وَيَجْزِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (زمر / ۶۱)

شخصی به نام خثیمه می گوید: از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و یوم القیامه تری اللذین کذبوا علی الله و جوههم مسوده ألیس فی جهنم مثوی للمتکبرین» شنیدم که می فرمود: «هر که از ما چیزی را نقل کند، ما روز قیامت از او سؤال خواهیم نمود پس اگر راست گفته باشد به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله راست گفته و اگر دروغ گفته باشد، به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله دروغ گفته است چرا که ما سخنی جز سخن خدا و رسول او را نمی گوییم» خثیمه پس از نقل این حدیث به دو گوش خود اشاره نمود و گفت: «هر دو گوش من کر شود اگر جز این را شنیده باشم». (۱)

=====

۱ روی العیاشی باسناده عن خثیمه قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: «من حدّث عنّا بحديث فنحن سائلوه عنه یوما فإن صدق علینا فإنما یصدق علی الله و علی رسوله و إن کذب علینا فإنما یکذب علی الله و علی رسوله (أنا إذا حدّثنا لانقول: قال فلاین و قال فلاین إنمانقول: قال الله و قال رسوله ثم تلا هذه الآیه «و یوم القیامه تری اللذین کذبوا... ثم أشار خثیمه إلى أذنيه فقال: صمّتا إن لم أکن سمعته». (سفینه البحار وقی)

امام باقر علیه السلام: در معنای آیه «و یوم القیامه تری الذین کذبوا علی الله...» فرمود: مراد از این آیه امام جائری است که به ناحق مدعی امامت شود او اگر چه علوی و یا فاطمی باشد با صورت سیاه وارد دوزخ خواهد شد. (۱)

مؤلف گوید: منافاتی بین این دو تفسیر نیست چرا که آیات قرآن طبق فرموده معصومین علیهم السلام دارای معانی زیادی می تواند باشد.

شش امتیاز با انجام شش کار

شخصی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «به من کاری را بیاموز که اگر آن را انجام دادم، خدا و مردم مرا دوست بدارند، و بر ثروتم بیزاید، و سلامتی و طول عمر بیابم، و در روز قیامت با شما محشور شوم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: تو خواهان شش امتیاز هستی (اینک بشنو که برای به دست آوردن آن شش امتیاز، چه کاری را باید انجام دهی):

۱ وقتی می خواهی خدا تو را دوست داشته باشد، از او بترس، و تقوای الهی را پیشه خودساز.

۲ وقتی می خواهی، مردم تو را دوست بدارند به دارایی آنها طمع نداشته باش، و به مال آنها طمع مکن.

۳ برای افزایش ثروت، بسیار صدقه بده.

۴ برای سلامتی بدنت، بسیار روزه بگیرد (وَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ یَصِحَّ بَدَنُكَ فَأَكْثِرْ مِنَ الصَّوْمِ).

۵ و برای اینکه عمرت طولانی شود، صله رحم و پیوند با خویشان را رعایت کن.

۶ و وقتی خواستی که خداوند تو را با من محشور کند، فَأَكْثِرْ مِنَ السُّجُودِ بَيْنَ يَدَيِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: «در پیشگاه خدای یکتا و مقتدر، سجده بسیار به جای آور (۲)»

=====

۱ و روی سوره بن کلب قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن هذه الآية فقال: «كَلَّ إِمَامٌ إِنْتَحَلَ إِمَامَهُ لَيْسَتْ لَهُ مِنَ اللَّهِ» قلت: و إِنْ كَانَ عَلَوِيًّا؟ قال: و إِنْ كَانَ عَلَوِيًّا، قلت: و إِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا؟ قال: و إِنْ كَانَ فَاطِمِيًّا» (المصدر)

۲ المواعظ العددية، ص ۱۷۷.

ص: ۱۴۷

پیام (۴۲) بهترین توشه آخرت

«... وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى» (بقره / ۱۹۷)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: از دنیا زاد و توشه بردارید تا فردای قیامت شما را حفظ کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام هر شب در مسجد هنگامی که مردم می خواستند به خواب بروند با صدای بلند می فرمود: ای مردم خدا شما را رحمت کند زاد و توشه قیامت خود را برگیرید همانا ندای، کوچ از این دنیا بین شما داده شده است پس اقامت و وابستگی خود را به دنیا کم کنید و بهترین زادی که در اختیار شما می باشد، را برگیرید همانا بر سر راه شما گردنه هایی بسیار سخت، و منازلی وحشتناک وجود دارد که شما ناچار به عبور و وقوف در آنها می باشید.

سپس فرمود: شما از این منازل و گردنه های خطرناک یا باید به وسیله رحمت الهی نجات یابید و یا هلاک خواهید شد و پس از آن راه جبرانی برای شما نخواهد بود.

سپس فرمود: چه قدر حسرت غافل بزرگ است؟ چرا که عمر او بر او حجت می باشد در حالی که زندگی این دنیا سبب شقاوت او گردیده است. خدا ما و شما را به سبب نعمت های خود غافل ننماید و بعد از مرگ گرفتار عقوبت الهی نگردیم. تا این که فرمود: ما عاشق و واله لقای خدا هستیم و همه خوبی ها به دست اوست و او بر هر چیزی قادر و توانا می باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «فَإِنَّ التَّقْوَى وَصِيَهُ اللَّهُ فِيكُمْ وَفِي الدِّينِ مِنْ قَبْلِكُمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «... وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا» (نساء / ۱۳۱)

یعنی، تقوا سفارش خدا به شما و به مردم قبل از شما می باشد و خدا می فرماید: «ما شما و اقوام قبل از شما را به تقوا سفارش نمودیم و اگر کافر شوید خداوند مالک آسمان ها و زمین می باشد و او بی نیاز و ستوده است. (۱)

=====

۱ قال امیرالمؤمنین علیه السلام: تزودوا من الدنيا ماتحزون أنفسكم به غدا. (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۲)

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ ينادي فَيُكَلِّمُ لِيهِ حِينَ يَأْخُذُ النَّاسُ مَضَاجِعَهُمْ، بِصَوْتٍ يَسْمَعُ كَأَنَّهُ مِنْ فِی الْمَسْجِدِ وَ مِنْ جَاوِرِهِ مِنَ النَّبِیِّ: تَزَوَّدُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَدْ نَوَدَى فِیكُمْ بِالرَّحِيلِ، وَ أَقْلُوا الْعُرْجَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَ الْوُقُوفَ عَلَيْهَا إِيمًا بِرَحْمَةِ اللَّهِ نَجُوتُمْ مِنْ فِضَاعَتِهَا، وَ إِيمًا هَلَكَةٍ لَيْسَ بَعْدَهَا إِنْجِبَارٌ، يَا لَهَا حَسْرَةٌ عَلَى ذِي غَفْلَةٍ، أَنْ يَكُونَ عَمْرُهُ عَلَيْهِ حِجَّةٌ وَ تَوْدِيَّةٌ أَيْامُهُ إِلَى شَقْوِهِ، جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيمًا كَمَنْ لَمْ يَتَبَطَّرْهُ نَعْمَةٌ، وَ لَاتَحَلَّ بِهٖ بَعْدَ الْمَوْتِ نَقْمَةٌ، فَإِنَّمَا نَحْنُ بِهٖ وَلَهُ، وَ يَبْدُو الْخَيْرِ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (بحار، ج ۷۰، ص ۱۰۶، عن الارشاد ص ۱۱۳)

فى اللّغه: كلّ أنثى فقدت ولدها فهى واله.

ص: ١٤٨

از وصایا و سفارشات امام صادق علیه السلام در نامه خود به نجاشی وصیت به تقوا می باشد. در این نامه که سخنان نورانی و آموزنده فراوانی آمده، امام صادق علیه السلام به نجاشی می نویسد: «ثُمَّ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ...» یعنی سپس من تو را به تقوا وصیت می کنم و تو هرگز چیزی را مقدم بر طاعت خدا مکن و بر او توکل و اعتصام کن و به ریسمان او چنگ بزن، چرا که هر که به ریسمان خدا چنگ بزند به صراط مستقیم دین هدایت یافته است پس تو از خدا بترس و خشنودی احدی را بر خشنودی خدا مقدم مکن چرا که این وصیت خداوند است به بندگان خود و جز این را از آنان نمی پذیرد و جز این نزد خدا چیزی بزرگ نیست و بدان که چیزی سنگین تر و بزرگ تر از تقوی، به مردم واگذار نشده است و وصیت ما خانواده نیز همین است پس اگر می توانی از دنیا چیزی برندار چرا که فردای قیامت مورد سؤال واقع می شوی.

عبدالله بن سلیمان می گوید: هنگامی که نجاشی نامه امام صادق علیه السلام را خواند، گفت: «به خدا سوگند مولای من امام صادق علیه السلام راست می گوید و هر که به این نامه عمل کند نجات خواهد یافت» و نجاشی همواره به این دستورات عمل کرد تا از دنیا رحلت نمود. (۱)

هدیه برای مردگان

یکی از صالحان روزگار به نام ملافتحعلی سلطان آبادی عادت داشت که هر کس از دوستان

=====

۱ کتب الصادق علیه السلام إلى النجاشی... ثم أوصيك بتقوى الله و ايثار طاعته و الإعتصام بحبله، فإنه من اعتصم بحبل الله فقد هدى إلى صراط مستقيم، فاتق الله و لا تؤثر أحدا على رضاه و هواه، فإنه وصيه الله عزوجل إلى خلقه لا يقبل منهم غيرها، و لا يعظم سواها و اعلم أن الخلائق لم يوكلوا بشيءٍ أعظم من التقوى فإنه وصيتنا أهل البيت، فإن استطعت أن لاتنال من الدنيا شيئا تسأل عنه غدا فافعل.

قال عبدالله بن سليمان: فلما وصل كتاب الصادق عليه السلام إلى النجاشی نظر فيه و قال: صدق والله الذي لا إله إلا هو مولای فما عمل أحد بما في هذا الكتاب إلا نجا، فلم يزل عبدالله [النجاشی] يعمل به أيام حياته. (وسايل الشيعه، ج ۱۵۵، ۱۲)

ص: ۱۴۹

اهل بیت علیهما السلام از دنیا می رفت، در شب اول دفن او، دو رکعت نماز وحشت برای او می خوانند، خواه او را بشناسد یا نشناسد و هیچ کس نمی دانست که ملافتحعلی چنین عادتی دارد.

روزی یکی از دوستان در راهی او را دید و گفت: من فلان شخصی را که در این ایام فوت کرده در عالم خواب دیدم و احوالش را پرسیدم، گفت: در سختی و دشواری عقاب الهی بودم تا این که فلانی (ملافتحعلی) دو رکعت نماز برای من خواند، همان موجب نجات من از عذاب قبر گردید، خدا پدرش را رحمت کند که چنین احسانی به من کرد و هدیه ای برایم فرستاد.

مرحوم ملافتحعلی گفت: آری من برای همه ارادتمندان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که فوت می کنند، این نماز را می خوانم که دو رکعت است در رکعت اول پس از حمد، خواندن آیه الکرسی و در رکعت دوم بعد از حمد، ده بار سوره قدر را بخواند (و بعد از نماز بگوید: خدایا ثواب این نماز را به قبر فلان کس برسان). (۱)

اخلاص در عمل

روزی جمعی از اصحاب آیت الله العظمی بروجردی قدس سره در محضر ایشان، سخن از بعضی از خدمات آن مرحوم به میان آوردند و در این باره گفتگو می کردند. یکی از اصحاب ایشان (آیت الله سید مصطفی خوانساری) می گوید: من نیز در آن جمع، حاضر بودم ولی چیزی نمی گفتم، آیت الله بروجردی رو به من کرد و فرمود: «تو هم سخنی بگو». عرض کردم: مطلبی ندارم، جز حدیثی که از اجدادم به خاطر دارم، اگر اجازه بفرمایید آن حدیث را عرض کنم؟ فرمود: بگو.

عرض کردم: جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که خدا فرمود: «أَخْلَصَ الْعَمَلُ فَإِنَّ النَّافِعَ بَصِيرٌ»: «عمل خود را خالص کن، زیرا بازرسی عمل، بسیار بینا و دقیق سنج است». (۲)

همین که این حدیث را خواندم، اشک از چشمان آیت الله بروجردی (ره) سرازیر شد و به این مضمون فرمود: «راستی اگر اعمال ما خالص و برای خدا نباشد، چه خواهد شد؟ آری ناقد (بازرس) تیزبین و بینا است».

=====

۱ دارالسلام نوری، ج ۲، ص ۳۱۵.

۲ این عبارت بخشی از حدیث قدسی است که تحت عنوان سوره تورات آمده است (کلمه الله تألیف سید حسن شیرازی، ص ۴۷۱).

ص: ۱۵۰

فراموش نمی‌کنم، پس از این ماجرا، هر وقت آن مرد بزرگ به من برخورد می‌کرد، می‌فرمودند: «أَخْلِصِ الْعَمَلِ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ» و حالشان منقلب می‌شد. (۱)

====

۱ اقتباس از مجله حوزه، شماره ۴۳ و ۴۴، ص ۶۶ و ۲۶۰.

ص: ۱۵۱

«سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»

پیام (۴۳) تقوا و بهشت

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران / ۱۳۳)

و قال سبحانه: «سابقوا إلى مغفره من ربكم و جنه عرضها كعرض السماء و الأرض أعدت للذين آمنوا...» (حدید / ۲۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: شما هرگز به بهشت نمی رسید مگر به وسیله تقوا. (۱)

و در سخن دیگری فرمود: مقصود از سبقت و سرعت به مغفرت کوشش در انجام واجبات است. (۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: اگر بهشت به پهنای آسمان ها و زمین باشد دوزخ کجا خواهد بود؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: سبحان الله هنگامی که روز می آید شب کجا خواهد بود. صاحب مجمع گوید: این پاسخ رسول خدا صلی الله علیه و آله نقضی می باشد و توضیح آن این است که خداوند همان گونه که می تواند با آمدن روز و شب را برطرف کند می تواند دوزخ را هر کجا که بخواهد قرار دهد. (۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در پایین ترین درجه بهشت قرار دارد اگر بخواهد جنّ و انس را میهمان کند می تواند و چیزی از نعمت هایی که در اختیار اوست کم نمی شود و کسی که در

=====

۱ فیکتاب الخصال فیما علم امیرالمؤمنین علیه السلام أصحابه ممّا يصلح للمسلم فیدینه و دنیاه «سابقوا إلى مغفره من ربكم...» [قال علیه السلام] فإنکم لن تنالوها إلا بالتقوی. (تفسیر نورالثقلین)

۲ و فیمجمع البیان عنه علیه السلام : سارعوا إلى أداء الفرائض. (المصدر)

۳ و فیه: و یسأل: فیقال: إذا كانت الجنّة عرضها السماوات و الأرض فأین یكون النار؟ و جوابه إنه روی أنّ النبی صلی الله علیه و آله سئل عن ذلك فقال: سبحان الله إذا جاء النهار فأین اللیل؟

ثمّ قال صاحب المجمع: و هذه معارضه فیها إسقاط المسأله، لأنّ القادر علی أن یذهب باللیل حیث یشاء قادر علی أن یخلق النار حیث یشاء. (المصدر)

بهشت پایین ترین مقام را دارد چون وارد بهشت می شود سه باغستان به روی او باز می شود و چون وارد پایین ترین آنها می شود همسران و خدمتگذاران و نهرها و میوه های بهشتی را فراوان می یابد و چشم او روشن و قلب او مسرور می گردد. و چون حمد و شکر خدا را می کند به او گفته می شود: سر خود را بالا کن و باغستان دوم را بنگر که در آن نعمت هایی است که در باغستان اول نبود و چون به آنها نظر می کند می گوید: خدایا این باغستان را نیز به من عطا کن پس خداوند می فرماید: اگر این باغستان را به تو بدهم باز غیر آن را سؤال خواهی کرد پس او می گوید: خدایا این باغستان را به من عطا کن. این باغستان را به من عطا کن و چون داخل آن می شود و فراوان شاد می گردد و خدا را سپاس و ستایش می گوید، گفته می شود: درب بهشت را به روی او بگشایید و چون وارد بهشت می شود به او گفته می شود سر خود را بالا- کن پس دری از بهشت خلد به روی او گشوده می گردد و چندین برابر آن چه دیده بوده را می بیند و چون شادی های او فراوان می گردد می گوید: پروردگارا ستایش بی نهایت تو را باد... (۱)

از مرحوم آیه الله بزرگ سید عبدالهادی شیرازی سؤال شد: از این جا تا بهشت چه قدر راه است؟ مرحوم شیرازی فرمود: دو قدم. گفته شد: چگونه دو قدم است؟ فرمود: قدم اول را روی هوس های خود بگذارید و بی تقوایی نکنید و قدم دوم را در بهشت گذارید.

نویسنده گوید: این سخن اقتباس از آیه شریفه قرآن است که می فرماید: «و من خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی فإنّ الجنّه هی المأوی»؛ یعنی هر کس از محضر پروردگار خود هراس داشته باشد و از هوس های نفسانی دوری کند بهشت جایگاه او خواهد بود.

اشتیاق بهشت به چهار نفر

انس بن مالک می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْجَنَّةَ مُشْتَاقَةٌ إِلَى أَرْبَعَةٍ مِنْ أُمَّتِي»:

=====

۱ القمی عن الصادق علیه السلام: إن أدنی أهل الجنّه منزلاً من لو نزل به الثقلان الجنّ و الإنس لوسعهم طعاما و شرابا و لا ینقص ممّا عنده شیء، و إنّ أیسر أهل الجنّه منزله من یدخل الجنّه فیرفع له ثلاث حدائق، فإذا دخل أدناها رأى فیها من الأزواج و الخدم و الأنهار و الثمار ما شاء الله، فإذا شکر الله و حمده قیل له: إرفع رأسک إلى الحدیقه الثانیه، ففیها مالیس فیالأولی، فیقول: یا ربّ أعطنی هذه فیقول: إن أعطیتکها سألتنی غیرها، فیقول: ربّ هذه هذه، فإذا هو دخلها و عظمت مسرّته شکر الله و حمده قال: فیقول: إفتحوا له باب الجنّه و یقال له: إرفع رأسک فإذا قد فتح له باب من الخلد و یری أضعاف ماکان فیما قبل فیقول عند تضاعف مسرّاته: ربّ لك الحمد الذی لا یحصی... (بحار، ج ۸، ۱۲۱ و رواها تفسیر الصّافی عن القمی فی تفسیر الآیه).

«قطعا بهشت، مشتاق به چهار نفر از امت من است.»

درنگ کردم از این که پرسم این چهار نفر چه کسانی هستند، نزد ابوبکر رفتم و جریان را گفتم و پیشنهاد کردم شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که این چهار نفر کیانند؟

ابوبکر گفت: «ترس آن دارم که جزء آن چهار نفر نباشم، و دودمانم «بنوتیم» مرا سرزنش کنند.» نزد عمر رفتم و جریان را گفتم، و پیشنهاد کردم شما سؤال کنید، در پاسخ گفت: «ترس آن دارم که من جزء آنها نباشم و خاندانم «بنوعدی» مرا سرزنش کنند.»

نزد عثمان رفتم و همین پیشنهاد را کردم، او نیز گفت: «ترس آن دارم که من جزء آنها نباشم و خاندانم «بنی امیه» مرا سرزنش کنند.»

به حضور علی علیه السلام رفتم، آن حضرت را در نخلستان دیدم که به کشیدن آب از چاه اشتغال داشت، جریان را بازگو کردم و از آن حضرت تقاضا کردم که شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسد که این چهار نفر کیانند؟! فرمود: «سوگند به خدا می روم و می پرسم، اگر من جزو آن چهار نفر بودم حمد و سپاس الهی را به جا می آورم و اگر جزو آنها نبودم، از درگاه خدا می خواهم که مرا جزو آنها و دوست آنها قرار دهد، همان دم آن حضرت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد، من نیز همراهش بودم، به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدیم، پس دیدیم سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در دامن دِخِیه کَلْبِی است (او جبریل بود که به صورت دحبه کلبی درآمده بود) (۱) وقتی که جبریل، علی علیه السلام را دید، برخاست و بر آن حضرت سلام کرد و گفت: «ای امیرمؤمنان سر پسرعمویت را به دامن بگیر، تو از من سزاوارتر هستی (جبریل رفت و پیامبر علیه السلام در حالت مخصوص وحی بود و سرش را در دامن علی علیه السلام نهاده بود) تا این که آن حضرت را دیدم از حالت خاص وحی خارج شد، مانند کسی که از خواب بیدار می شود و متوجه شد که سرش بر دامن علی علیه السلام است، به علی علیه السلام فرمود: «حتما برای حاجتی به این جا آمده ای.»

علی علیه السلام عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت، به حضور شما آمدم، سرت را بر دامن دحبه کلبی دیدم، او برخاست و بر من سلام کرد و گفت: سر پسر عمویت را بر دامن بگیر، و تو ای امیرمؤمنان، سزاوارتر از من به رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا او را

=====

۱ دِخِیه بن خلیفه کَلْبِی از یاران مخصوص و از پیش قدمان به اسلام بود و در زیبایی به او مثل می زدند و از خصوصیات او این که جبریل در بسیاری از موارد، هنگام حمل وحی به رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت او آشکار می شد.

شناختی؟»

علی علیه السلام گفت: «او دحیه کلبی» بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او جبرئیل بود» (که به صورت زیبای دحیه کلبی درآمده بود).

علی علیه السلام گفت: «ای رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت، انس بن مالک به من خبر داد که شما فرموده ای، بهشت مشتاق چهار نفر است، آنها کیانند؟»

پیامبر علیه السلام اشاره به علی علیه السلام کرد و سه بار فرمود: أَنْتَ وَاللَّهِ أَوْلُهُمْ: «سوگند به خدا تو اولین نفر از آن چهار نفر هستی.» علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم به فدایت، آن سه نفر کیانند؟

پیامبر علیه السلام فرمود: آن سه نفر عبارتند از ۱ مقدار ۲ سلمان ۳ ابوذر. (۱)

====

۱ المواعظ العددیه، ص ۱۱۸، به نقل از کشف الغمّه.

ص: ۱۵۵

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»

پیام (۴۴) بهای بهشت

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» (آل عمران / ۹۲)

امام صادق علیه السلام به یونس بن ظبیان می فرماید: آیه فوق را «حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» قرائت کن. یعنی آن چه را دوست می دارید در راه خدا بدهید تا خداوند نیز بهشت را به شما عطا نماید. (۱)

امام صادق علیه السلام را دیدند که شکر [و شیرینی] در راه خدا می داد چون از آن حضرت سؤال شد فرمود: آری چیزی نزد من محبوب تر از آن نیست و من می خواهم بهترین چیزی را که دوست می دارم صدقه بدهم.

امام حسین علیه السلام را دیدند که پاره نانی را صدقه می داد و چون از علت آن سؤال کردند فرمود: من آن را دوست می دارم و خدا فرموده است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ».

امیرالمؤمنین علیه السلام پیراهنی را خریداری نمود و چون آن را دوست داشت در راه خدا صدقه داد و فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: کسی که دیگران را بر خود مقدم بدارد خداوند نیز روز قیامت او را برمی گزیند و به بهشت می برد و کسی که چیزی را دوست بدارد و آن را در راه خدا بدهد خداوند روز قیامت می فرماید: مردم احسان یکدیگر را پاداش می دهند و من امروز پاداش تو را بهشت قرار خواهم داد.

=====

۱ عن یونس بن ظبیان عن أبی عبد الله علیه السلام: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» هكذا فأقرأها.

و عنه علیه السلام إنّه کان یتصدّق بالسِّکْر فقیل له: أیتصدّق بالسِّکْر؟ فقال: إنّه لیس شیء أحبّ إليّ منه فأنا أحبّ أن تصدّق بأحبّ الأشياء إليّ. (نورالثقلین، ج ۳۶۳، ۱ و کافی، ج ۴، ۶۱)

و فیعوالی الثالی: و نقل عن الحسین علیه السلام: إنّه کان یتصدّق بالكسر فقیل له فیذلك فقال: إنئی أحبّبه و قد قال الله تعالی: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ». (المصدر)

و فیجمع البیان و قد روی عن أبی الطفیل قال: إشتري علیّ علیه السلام ثوبا فأعجبه فتصدّق به و قال: سمعت رسول الله يقول: من أثر علی نفسه آثره الله یوم القیامه بالجنّه و من أحبّ شیئا فجعله لله، قال الله یوم القیامه: قد کان العباد یکافئون فیما بینهم بالمعروف، و أنا أكافئک الیوم بالجنّه. (المصدر)

جمعی در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند، و در حضور آن بزرگوار، هم چون کلاسی تشکیل داده بودند، تا از درس های سودمند اجتماعی و اخلاقی آن حضرت بهره مند گردند، سخن از بهشت و رحمت الهی، و حسابرسی خداوند در قیامت، به میان آمد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس، دارای «سه صفت» باشد، خداوند در، حسابرسی او آسان می گیرد، و او را وارد بهشت نموده و از رحمت و اسعه خود بهره مندش می سازد».

شاگردان پرسیدند: «ای رسول خدا! این سه خصلت چیست که این گونه نتیجه عالی دارد؟!».

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «تُعْطَى مِنْ حَرَمِكَ، وَ تَصِلُ مِنْ قَطْعِكَ، وَ تَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَكَ»:

«۱. عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده ۲ پیوند کنی با کسی که از تو بریده ۳ ببخشی کسی را که به تو ستم کرده است».

(۱)

خانه مؤمنین در بهشت

هشام بن حکم نقل می کند که مردی از کوهستان خدمت حضرت صادق علیه السلام آمده و ده هزار درهم به ایشان داد و گفت: تقاضای من این است که خانه ای خریداری نمایید تا چون من از حج که برگشتم با عیال و اطفال خود در آن مسکن کنم و سپس به عزم مکه معظمه خارج شد. و چون مراجعت نمود حضرت او را در منزل خود جای داد و طوماری به او لطف کرد.

فرمود: خانه ای برایت در بهشت خریدم که حد اول آن متصل است به خانه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حد دوم به منزل علی مرتضی علیه السلام و حد سوم به خانه حسن مجتبی علیه السلام و حد چهارم به خانه حسین بن علی علیه السلام. مرد کوهستانی که این سخن را شنید گفت: قبول کردم و راضی شدم و آن حضرت آن مبلغ را میان تنگدستان از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام تقسیم کردند و کوهستانی به محل خود بازگشت.

چون مدتی گذشت آن مرد مریض شد و بستگان خود را احضار نمود و گفت: من می دانم آن چه حضرت صادق علیه السلام فرموده راست است و حقیقت دارد خواهش می کنم این طومار را با من دفن کنید. و او پس از زمان کوتاهی از دنیا رفت، و بنا به وصیتش طومار را با او دفن کردند، روز دیگر که آمدند دیدند همان طومار بر روی قبر اوست و به خط سبز روی آن نوشته شده خداوند

=====

به آن چه ولی او حضرت صادق علیه السلام وعده داده بود وفا کرد.(۱)

شرط بهشت

حضرت صادق علیه السلام فرمود عده ای از انصار خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده پس از سلام عرض کردند: یا رسول الله! حاجتی داریم فرمود: چیست حاجت شما؟ گفتند: درخواست بزرگی است. فرمود: هر چه هست بگوئید.

گفتند: می خواهیم برای ما بهشت را ضمانت بفرمایید. پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سر به زیر انداخت و با چیزی بر روی زمین می کشید، پس از لحظه ای سر برداشته و فرمود: ضمانت می کنم به شرط این که از احدی چیزی نخواهید و سؤال نکنید. پس آنان بعد از این شرط خود را مقید نمودند که از کسی سؤال نکنند به طوری که در مسافرت هنگام سواری اگر شلاق یکی از آنها می افتاد از ترس سؤال و درخواست، به کسی نمی گفت آن را بدهد و خود پیاده می شد و برمی داشت حتی بر سر سفره، آب می خواست یک نفر از او نزدیک تر به آب بود نمی گفت آب را بده از جا حرکت کرده آب می خورد.(۲)

====

۱ بحارالانوار، ج ۱۱، احوال حضرت صادق علیه السلام .

۲ فروع کافی، جزء ۴ ص ۲۱.

ص: ۱۵۸

«وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ وَلكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ»

پیام (۴۵) نعمت های بهشتی

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزِلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نحن أوليائكم فيالحياه الدنيا و فيالآخرة و لكم فيها ما تشتهى أنفسكم و لكم فيها ما تدعون، نزلاً من غفورٍ رحيمٍ» (فصلت / ۳۰ تا ۳۲)

«سابقوا إلى مغفره من ربكم و جنّه عرضها كعرض السماء و الأرض أعدت للذين آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء والله ذو الفضل العظيم» (حدید / ۲۱)

«فی جنّات النّعيم، على سرر متقابلين، يطاف عليهم بكأس من معين، بیضاء لذه للشاربين، لافيهها غول و لاهم عنها ينزفون، و عندهم قاصرات الطرف عين، كأنهنّ بیض مكنون...» (صافات / ۴۳ تا ۶۲)

إلى قوله: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، لمثل هذا فليعمل العاملون أذلك خير نزلاً أم شجره الزقوم.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، على الأرائك ينظرون، تعرف فيوجوههم نصره النّعيم، يسقون من رحيق مختوم، ختامه مسك و فيذلك فليتنافس المتنافسون، و مزاجه من تسنيم، عينا يشرب بها المقربون» (مطفّفين / ۲۲ تا ۲۸)

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ و عيون، أدخلوها بسلام آمنين، و نزعنا ما في صدورهم من غلّ إخوانا على سرر متقابلين، لا يمسّهم فيها نصب و ما هم منها بمخرجين، بنى عبادى إنى أنا الغفور الرحيم، و أنّ عذابى هو العذاب الأليم» (حجر / ۴۵ تا ۵۰)

در آیات فوق خداوند نعمت های بهشتی را یاد نموده و بندگان خود را ترغیب و تشویق کرده که در رسیدن به آنها کوشا باشند و بر یکدیگر سبقت به گیرند و شرط رسیدن به آن نعمت ها را ایمان، استقامت در دین، تقوا و عمل نیک معرفی نموده است و اهل بهشت را با تعبیرات: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» و «أعدت للذين آمنوا بالله و رسله» و «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ» و «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ و عيون» و «بنى عبادى إنى أنا الغفور الرحيم» یاد کرده و بشارت های بهشتی را

این گونه بیان کرده است:

۱ ملائکه [در وقت مرگ] به اهل بهشت می گویند: خوف و هراسی نداشته باشید ما شما را به بهشت موعود بشارت می دهیم و در دنیا و آخرت دوستان شمایم و برای شما در بهشت هر چه درخواست کنید و مایل باشید آماده شده است.

۲ به آموزش خدا و بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است بشتابید، همانا خداوند مؤمنان را از فضل بزرگ خود بهره مند خواهد نمود.

۳ بهشتیان در باغستان های بهشت بر روی تخت های بهشتی مقابل یکدیگر می نشینند و از نوشابه های لذت بخش بهشتی در کنار حورالعین می نوشند، و این برای آنان رستگاری بزرگی خواهد بود

۴ ابرار و نیکان در بهشت متنعم هستند و بر تخت های بهشتی تکیه می دهند و به نعمت های بهشتی نظاره می کنند و آثار نعمت های بهشتی در صورت هایشان دیده می شود و از ظرف های مهر کرده بهشتی می نوشند.

۵ جایگاه مؤمنین باتقوا در باغستان های بهشتی و در کنار جویبارهای آن خواهد بود، ملائکه به آنان می گویند: با سلامت و امتیّت وارد بهشت شوید، آنان بر روی تخت های بهشتی مقابل یکدیگر می نشینند و هیچ رنج و زحمتی برای آنان وجود ندارد و هرگز از بهشت خارج نخواهد شد.

نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده

در سخنان معصومین علیهم السلام (۱) آمده که فرموده اند: در بهشت لذت ها و نعمت هایی هست که نه

=====

۱ قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام: يا أبا الحسن إنّ الله عزّوجلّ جعل قبرك و قبور ولدك بقاعا من بقاع الجنّة و عرصه من عرصاتها و إنّ الله تعالى جعل قلوب نجباء من خلقه و صفوه من عباده تحنّ إليكم و تتحمّل المذللّه و الأذى فيكم فيعمرون قبوركم و يكثرون زيارتها تقرّبا [إلى الله تعالى و مؤدّه] منهم إلى رسوله، أولئك يا عليّ المخصوصون بشفاعتي والواردون حوضي و هم زوّاري غدا في الجنّة. «يا عليّ من عمّر قبوركم و تعاهدها فكأنّما أعان سليمان عليّ بناء بيت المقدّس، و من زار قبوركم عدل له ثواب سبعين حجّه بعد حجّه الإسلام و خرج من ذنوبه حتّى يرجع من زيارتكم كيوم ولدته أمّه، فأبشر و بشّر أوليائكم و محبّيك من النّعيم و قرّه العين بما لاعين رأّت و لأذن سمعت و لاخطر على قلب بشر، و لكن حتّاله من الناس يعيرون زوّار قبوركم بزيارتكم كما تعيّر الزّانية بزناها أولئك شرار أمّتي لاتنالهم شفاعتي و لايردون حوضي. (الذكري للشهيد الأوّل، ص ۶۹)

ص: ۱۶۰

چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است، این نعمت ها را خداوند برای عده ای از بندگان مؤمن خود که دارای صفات ذیل می باشند خلق نموده است:

۱ شیعیان و دوستان زائر پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزندان آنان علی علیه السلام برای آنان پاداش هفتاد حج و آمرزش گناهانشان و نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است آماده می باشد.

۲ مؤذن هایی که برای خدا اذان گفته باشند روز قیامت اذان می گویند و چون شهادت به یگانگی خداوند و رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله می دهند به آنان گفته می شود راست گفتید و سپس آنان را به منازل بهشتی شان می برند و در آن جا نعمت هایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است. (۱)

۳ گنهکاران از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام روز قیامت متوسل به آن حضرت می شوند و خداوند به خاطر دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را می بخشد و دیون آنان را نیز ادا می نماید و خداوند به عوض آن دیون به طلبکارهای شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام درجات و منازل از بهشت می دهد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است. (۲)

۴ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می فرماید: من برای بندگان صالح و شایسته خود نعمت هایی در بهشت آماده کرده ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است.

۵ کسی که چهارده روز از ماه رجب را روزه بگیرد خداوند پاداشی به او می دهد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است. (۳)

۶ امیرالمؤمنین علیه السلام با خورشید سخن گفت و خورشید به او گفت: پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید: بشارت باد تو را که من برای تو و دوستان و شیعیان تو مقامی قرار داده ام که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است. (۴)

۷ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از خوف خدا بگرید به هر قطره ای از اشک او خداوند

=====

۱ جبل المتین، شیخ بهایی، ص ۲۰۱.

۲ بحار، ج ۸، ص ۶۱.

۳ بحار، ج ۸، ص ۱۷۰.

۴ بحار، ج ۴۱، ص ۱۷۰.

قصری از درّ و طلا بنا می کند و در آنها نعمت هایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است. (۱)

۸ شهید چون روی زمین می افتد به او بشارت داده می شود به نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است. (۲)

۹ کسی که در ماه رجب برای خشنودی خدا صدقه بدهد خداوند در بهشت به او کرامتی خواهد نمود که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است. (۳)

۱۰ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند بنده ای را دوست بدارد به او اکرامی خواهد نمود که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری خطور نموده است. (۴)

مؤلف می گوید: تفصیل بیشتر این بخش در کتاب بشارت های معصومین علیهم السلام بیان شده مراجعه شود.

ضمانت بهشت

عبدالملک نوفلی می گوید: به حضور امام صادق علیه السلام رفتم، به من فرمود: سلام مرا به دوستانم برسان و پیام مرا به آنها ابلاغ کن و بگو: «من بهشت را بر آنها به جز هفت طایفه ضمانت می کنم (و آن انسان هایی که دارای یکی از این صفات هفتگانه باشند امید به ضمانت و شفاعت مرا نداشته باشد):»

۱ ادامه دهنده شراب خواری ۲ ادامه دهنده قماربازی ۳ آن که مؤمنی را از در خانه اش براند ۴ آن که مؤمنی از او تقاضای رفع نیاز کرده ولی او (با وجود امکان) نیاز او را بر نمی آورد. ۶ تکبر کننده نسبت به مؤمن ۷ کسی که به مؤمنی که خواستگاری از (دختر) او کرده جواب رد بدهد. عرض کردم: سوگند به خدا هیچ خداشناس کاملی هر که باشد به در خانه من نیامده که او را رد کنم و از اموال خود محروم سازم.

امام فرمود: «راست می گویی»: «إِنَّكَ صَدِيقٌ قَدَامَتْحَنَ اللَّهِ قَلْبِكَ لِلتَّسْلِيمِ»: «خداوند (به خاطر این خصلت) قلبت را برای اسلام و ایمان آزموده است». (۵)

====

۱ بحار، ۷۳، ۳۳۶.

۲ بحار، ج ۱۳، ۹۷.

۳ فضایل الأشهر الثلاثة، ص ۳۸.

۴ بحار، ج ۱۰۱، ۸۸.

۱ مشکاه الانوار، ص ۲۵۴.

(۱۶۳)

====

پیام های اخلاقی

اشاره

ص: ۱۶۴

پیام (۴۶) تزکیه نفس

«والشّمس و ضحیها و القمر إذا تلیها والنّهار إذا جلیها و اللّیل إذا یغشاها و السّماء و ما بینها و الأرض و ما طحاها و نفس و ماسواها فألهمها فجورها و تقواها قدأفلح من زکّيتها و قد خاب من دسّیها کذّبت ثمود بطغواها إذا نبعث أشقاها...» (شمس / ۱۲۱)

از این یازده سوگند ظاهر می شود که اصلاح نفس اهمّیت فراوانی دارد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فألهمها فجورها و تقواها» فرمود: خداوند آن چه ما انسان ها باید انجام بدهیم و یا ترک کنیم را بیان نموده است. در تفسیر آیه «قدأفلح من زکّيتها و قد خاب من دسّیها» یعنی رستگار شد کسی که نفس خویش را پاک کرد و زیان کار شد کسی که نفس خویش را آلوده و گمراه نمود. فرمود: مؤمن مطیع رستگار و مؤمن عاصی زیانکار شد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود گوید: یعنی، رستگار شد کسی که نفس خویش را پاک کرد و زیانکار شد کسی که نفس خویش را آلوده و گمراه نمود.

روایاتی نیز در تأویل این آیات وارد شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از شمس رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند به وسیله او دین خود را آشکار نمود و مقصود از قمر امیرالمؤمنین علیه السلام است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله با علومی که از ناحیه آن حضرت به او منتقل شد، هادی مردم بود و مقصود از لیل پیشوایان جوری هستند که با استبداد و زور خود را در جایگاهی قرار دادند که تنها آل پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوار آن بودند و با این عمل دین خدا را آمیخته به ظلم و جور نمودند. (۱)

=====

۱ فیالكافی و القمّی عن الصّیادق علیه السلام قال، الشّمس رسول الله صلی الله علیه و آله به أوضح الله للناس دینهم و القمر امیرالمؤمنین علیه السلام تلا رسول الله صلی الله علیه و آله و نفثه بالعلم نفثا و اللیل أئمّه الجور اللّذین إستبدوا بالأمر دون آل الرسول و جلسوا مجلسا کان آل الرسول أولى به منهم فغشّوا دین الله بالظلم و الجور. (تفسیر صافی، ج ۲، ۸۸۲)

و فیالكافی عن الصّادق علیه السلام قال: بین لنا ما نأتی و ما نترك.

صاحب تفسیر مجمع البیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که آن حضرت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بدترین و شقی ترین مردم پیشین کیست؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «پی کننده ناقه ثمود است» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «راست گفتمی» سپس فرمود: «بدترین و شقی ترین مردم این امت کیست؟» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «نمی دانم» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «او کسی است که شمشیر خود را بر سر تو فرود می آورد» و سپس اشاره به سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام نمود. (۱)

احترام به ارزش های معنوی

جمعی از اسیران دشمن را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از دستورات اسلام در مورد اسیران که قتل است را برای آنها صلاح دانست و دستور اعدام آنها را صادر کرد ولی در میان اسیران یک نفر از آنها را آزاد نمود. او پرسید: چرا مرا آزاد کردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبریل به من خبر داد که تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسولش، آن پنج خصلت را دوست دارند و آن پنج خصلت عبارت است از: ۱ غیرت نسبت به همسر ۲ سخاوت ۳ نیک خلقی ۴ راستگویی ۵ شجاعت. وقتی که آن اسیر، این سخنان را شنید به حقیقت اسلام پی برد و قبول اسلام کرد، و از نیکان گردید و در یکی از جنگ های اسلامی، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله با دشمن جنگید و به شهادت رسید. (۲)

=====

۱ و فیالمجمع عن النبی صلی الله علیه و آله إنه قال لعلی بن أبیطالب علیه السلام : من أشقی الأولین؟ قال: عاقر الناقة قال: صدقت فمن أشقی الآخین؟ قال: لأعلم یا رسول الله قال: الذی یضربک علی هذه و أشار إلی یافوخه. (المصدر)

۲ خصال، ج ۱، ص ۱۳۶ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

ص: ۱۶۶

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»

پیام (۴۷) خلق نیک رسول خدا صلی الله علیه و آله

«... لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...» (احزاب / ۲۱)

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (شعراء / ۳)

«فَبِمَا رَحَمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَكُنْ لَّهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (آل عمران / ۱۵۹)

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم / ۴)

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند پیامبر خود را ادب نمود و هنگامی که آن گونه که می خواست او را ادب آموخت به او فرمود: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» و سپس دین خود را به او تفویض کرد و به مردم فرمود: آن چه را این پیامبر برای شما می آورد بگیریید و از آن چه نهی می نماید پرهیز کنید.

امام باقر علیه السلام می فرماید: خداوند پیامبر خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بنده آفرید و او را ادب نمود و چون به چهل سالگی رسید به او وحی نمود و امور را به او تفویض کرد و به مردم فرمود: «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا» یعنی به آن چه پیامبر من می گوید عمل کنید و از آن چه نهی می کند پرهیز نمایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: پروردگار من مرا نیکو تربیت نمود.

و فرمود: من تنها برای تکمیل اخلاق نیک مبعوث گردیدم.

=====

۱ قال الصادق عليه السلام: إنَّ الله أدب تبييه على أدبه فلما انتهى به إلى ما أراد قال له، «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ففَوْضَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ: «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا». (بصائر الدرجات، ص ۳۹۹)

و قال أبو جعفر الباقر عليه السلام: إنَّ الله خلق محمدا صلي الله عليه و آله عبدا فأدبه حتى إذا بلغ أربعين سنة أوحى إليه و فَوْضَ إِلَيْهِ الْأَشْيَاءَ فَقَالَ: «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا». (المصدر ص ۲۹۸)

و قال النبي صلي الله عليه و آله: أدبني ربي فأحسن تأديبي. (تفسير نور الثقلين، ج ۵، ۳۹۲)

و قال صلي الله عليه و آله: إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق. (المصدر)

و عن الباقر عليه السلام في قوله تعالى: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ» أي قاتل نفسك. (مستدرک سفینه، ج ۱، ۲۸۷)

امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه «لعلک باخع نفسک» می فرماید: خداوند به پیامبر خود می فرماید: رسول من تو می خواهی برای هدایت نیافتن مردم خود را بکشی؟

معاشرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

در یکی از سفرها حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرمود: همراهان گوسفندی بکشند. مردی از اصحاب عرض کرد کشتن آن به عهده من دیگری گفت: پوست کندنش با من سومی عرض کرد: من آن را می پزم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: جمع کردن هیزمش با من گفتند: یا رسول الله! ما در خدمت گزاری حاضریم، هیزم جمع می کنیم شما خود را به زحمت نیندازید فرمود: می دانم و لکن خوش ندارم خود را بر شما امتیازی بدهم. خداون دوست ندارد که بنده اش را ببیند خویش را بر رفیقان و همراهان امتیاز داده است. (۱)

نمونه ای از اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

روزی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با عده ای در مسجد نشسته به صحبت مشغول بودند. کنیزکی از انصار وارد شد، از پشت سر نزدیک گردید و جامه آن جناب را به طور پنهانی گرفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله [آن بزرگ رهبر اخلاقی جهان] برخاست، گمان کرد با او کاری دارد. بعد از برخاستن کنیز چیزی نگفت و هم چنین تا مرتبه چهارم پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست کنیز از پشت سر مقداری پارچه جامه حضرت را پاره کرده و رفت.

مردم اعتراض کردند که این چه کار بود کردی، چهار بار پیغمبر صلی الله علیه و آله رابلند نمودی و چیزی نگفتی. خواسته تو چه بود؟ او گفت: در خانه ما مریضی است مرا فرستادند که تگه ای از جامه پیغمبر را جدا کنم به عنوان تبرک همراه او بنمایند تا شفا یابد تا مرتبه سوم که می خواستم کار خود را انجام دهم آن جناب گمان می کرد من کاری دارم، از طرفی حیا می کردم که تقاضای پاره ای از جامه او را بکنم و چنان چه مشاهده کردید لباس او را بریدم. (۲)

اخلاق پیامبر را نمی توان شمرد؟

=====

۱ منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۸.

۲ بحار، جزء ۱۶، ص ۲۶۴ نقل از کافی.

ص: ۱۶۸

مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کرد اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را برایش بشمارد فرمود: تو نعمت های دنیا را بشمار تا من نیز اخلاق آن جناب را برایت بشمارم، عرض کرد: چگونه ممکن است نعمت های دنیا را احصا کرد با این که خداوند در قرآن می فرماید: «وإن تعبدوا نعمة الله لا تُحصوها» اگر نعمت های خدا را بشمارید نمی توانید به پایان رسانید.

علی علیه السلام فرمود: خداوند تمام نعمت دنیا را قلیل و کم می داند در این آیه که می فرماید «قل متاع الدنيا قليل»؛ بگو متاع دنیا اندک است. و اخلاق پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در این آیه عظیم شمرده چنان چه می فرماید «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» تو را خوبی بسیار بزرگ است. اینک تو چیزی که قلیل است نمی توانی بشماری، من چگونه چیزی که عظیم و بزرگ است احصا کنم ولی همین قدر بدان، اخلاق نیکوی تمام پیمبران به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام شد هر یک از پیمبران مظهر یکی از اخلاق پسندیده بودند چون نوبت به آن جناب رسید تمام اخلاق پسندیده را جمع کرد از این رو فرمود: «إِنِّي بَعَثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» من برانگیخته شدم تا اخلاق نیکو را بین مردم تکمیل نمایم.

صاحب دروس الاخیار، شیخ محمد بن قاسم می نویسد دسته ای از بچه ها دامن پیغمبر صلی الله علیه و آله را در راه گرفته عرض کردند ما را بر شانه خود سوار کن همان طور که برای حسن و حسین علیهما السلام خود را شتر می کنی و آنها را سواری می دهی. آن جناب بلال را فرمود به خانه برو هر چه پیدا کردی بیاور تا خود را از این بچه ها بخرم بلال هشت دانه گردو آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله گردوها را تقسیم کرد و خود را از آنها خرید (و قال صلی الله علیه و آله رحم الله اخی یوسف باعوه بثمان بخرس دراهم معدوده و باعونی بثمان جوزات) خدا برادرم یوسف صدیق را مورد رحمت خویش قرار دهد او را به پول بی ارزش فروختند مرا نیز با هشت دانه گردو معامله کردند.

نتیجه بدخلقی سعد معاذ

ابن سنان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن جناب فرمود برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله خبر آوردند که سعد بن معاذ فوت شده پیغمبر صلی الله علیه و آله با اصحاب آمده دستور دادند او را غسل دهند خودشان کنار درب ایستادند پس از آن که مراسم غسل و کفن تمام شد او را در سریر گذاشته برای دفن کردن حرکت دادند، در تشییع جنازه او پیغمبر صلی الله علیه و آله با پای برهنه بدون ردا حرکت می کرد گاهی طرف چپ و گاهی طرف راست سریر را می گرفت تا نزدیک قبرستان و قبر سعد رسیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل قبر شد او را در لحد گذاشت با دست مبارک خود لحدش را

ساخت و خشت بر آن گذاشت. و می فرمود:

خاک و گل به من بدهید با گل مابین خشت ها را پر می کرد همین که لحد را تمام نمود و خاک بر او ریخت تا قبر پر شد فرمود: می دانم به زودی این خشت و گل کهنه خواهد شد لکن خداوند دوست دارد هر کاری که بنده اش انجام می دهد محکم باشد در این هنگام مادر سعد کنار قبر آمد و گفت (یا سعد هینئا لک الجمیل) سعد بهشت بر تو گوارا باد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای مادر سعد با چنین جزم و یقین از طرف خداوند خبر مده سعد از فشار قبر رنج دید و آزرده شد. بدنش را فشاری از قبر گرفت. تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت و مردم نیز مراجعت کردند در بازگشت عرض کردند یا رسول الله عملی با سعد کردی که نسبت به دیگری سابقه نداشت با پای برهنه بدون ردا جنازه اش را تشییع فرموده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه را می گرفتی. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ملائکه هم عاری از ردا و کفش بودند به آنها اقتدا کردم چون دستم در دست جبرئیل بود هر طرف را که او می گرفت من هم می گرفتم عرض کردند یا رسول الله بر جنازه اش نماز خواندی و او را به دست مبارک در لحد گذاشتی قبرش را با دست خود درست کردی باز می فرمایی سعد را فشار قبر فراگرفت فرمود: آری سعد مقداری بدخلقی در میان خانواده اش داشت این فشار از آن سوء خلق بود. (۱)

====

۱ بحار الانوار، ج ۶، چاپ جدید، ص ۲۲۰.

ص: ۱۷۰

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»

پیام (۴۸) عدالت و احسان

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ يُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل / ۹۰)

(۱) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مقصود از عدل انصاف و مقصود از احسان تفضّل و کرامت است.

از آن حضرت سؤال شد: کدام یک از عدل و احسان افضل است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

=====

۱ قال أمير المؤمنين عليه السلام العدل الإنصاف والإحسان التفضل. (تفسير صافى، ج ۳، ۱۵۱)

و سئل عليه السلام: أيما أفضل، العدل أو الجود؟ فقال عليه السلام العدل يضع الأمور مواضعها والجود يخرجها من جهتها و العدل سائس عام و الجود عارض خاص، فالعدل أشرفهما و أفضلهما. (نهج البلاغه، خطبه، ۴۳۷)

و قال الباقر عليه السلام: العدل: شهاده أن لا إله إلا الله و أنّ محمّداً صلى الله عليه و آله رسول الله و الإحسان أمير المؤمنين و الفحشاء الأول و المنكر الثانى و البغى الثالث. (تفسير صافى، ج ۳، ۱۵۲)

و عن الصادق عليه السلام: إنّه قرئ عنده هذه الآية فقال: اقرأ كما أقول لك: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَ يُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» حقّه قيل: إنّنا لا نقرأ هكذا فى قرائه زيد! قال: و لكننا نقرأها هكذا فى قرائه علىّ عليه السلام. قيل: فما يعنى بإيتاء ذى القربى حقه؟ قال: أداء إمام إلى إمام بعد إمام و ينهى عن الفحشاء و المنكر؟ قال: ولاية فلان. (تفسير صافى، ج ۳، ۱۵۲)

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: فى العدل إصلاح البريّة، فى العدل الاقتداء بسنّه الله، فى العدل الإحسان.

و قال عليه السلام: غاية العدل أن يعدل المرء فى نفسه. و قال عليه السلام: العدل حياه، و الجور ممحاه.

و قال عليه السلام: العدل حياه الأحكام و قال عليه السلام: العدل رأس الإيمان و جماع الإحسان. و قال عليه السلام: إعدل تملك، إعدل تحكم، إعدل تدم لك القدره. (مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ۳۱۹)

قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنّ الله فرض على أئمّه العدل أن يقدرّوا أنفسهم بضعفه الناس كيلا يتبيغ بالفقير فقره. (نهج البلاغه، كلام، ۲۰)

و عن أبى عبد الله عليه السلام قال: أول ما يظهر القائم عليه السلام من العدل أن ينادى مناديه أن يسلم صاحب النافله لصاحب الفريضة الحجر الأسود و الطواف. (كافى، ج ۴، ۴۲۷)

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: ما أوسع العدل، إنّ الناس يتسعون إذا عدل فيهم و تنزل السماء رزقها و تخرج الأرض بركتها

بإذن الله تعالى. (تهذيب الاحكام للطوسي، ج ١١٨، ٤)

ص: ١٧١

عدل هر چیزی را به جای خود قرار می دهد و احسان امور را از مواضع خود خارج می کند، سپس فرمود: عدل یک تدبیر و سیاست عام است که در همه چیز جاری می شود و جود و احسان پدیده خاصی است که در برخی از مواضع انجام می گیرد بنابراین عدل اشرف و افضل از جود و احسان می باشد.

امام باقر علیه السلام می فرماید: مقصود از عدل در آیه فوق شهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و مقصود از احسان [پذیرفتن ولایت] امیرالمؤمنین علیه السلام است و مقصود از فحشاء اولی است و مقصود از منکر دومی است و مقصود از بغی سومی است.

امام صادق علیه السلام فرمود: آیه فوق را این گونه قرائت کنید «و إيتاء ذی القربی حَقَّهُ» گفته شد: قرائت زید این گونه نیست. فرمود: و لکن قرائت علی علیه السلام این گونه است گفته شد: معنای «إیتاء ذی القربی حَقَّهُ» چیست؟ فرمود: مقصود این است که هر امامی [در پایان عمر خود] امامت را به امام پس از خود منتقل نماید. سپس فرمود: مقصود از «و ینهی عن الفحشاء و المنکر» پذیرفتن ولایت خلیفه اول [و دوم] است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام سخنان فراوانی درباره عدالت نقل شده که متن بخشی از آنها از نظر شما می گذرد.

نمونه ای از دادرسی علی علیه السلام

از سعیدبن قیس همیدانی نقل شده که گفت: «روزی امام علی علیه السلام را (در زمان خلافتش) در کوفه دیدم، که در کنار دیواری، به اطراف می نگرد، (هوا گرم بود) گفتم: ای امیرمؤمنان! در این ساعت (که هنگام استراحت و آرمیدن در سرداب هاست) در این جا چه می کنی؟!».

فرمود: «از خانه بیرون نیامده ام مگر برای آن که مظلومی را یاری کنم و یا دادخواه و بی پناهی را پناه دهم».

در این میان، ناگهان زنی پریشان و نالان و آشفته رادیدم حرکت می کرد (به دنبال کسی می گشت تا او را یاری نماید) و چون حضرت علی علیه السلام را دید، توقف کرد و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! شوهرم به من ظلم کرده و حق مرا پامال نموده است و سوگند یاد کرده که مرا کتک بزند از شما تقاضا دارم همراه من نزد شوهرم بیایی» (و ما را اصلاح بدهی). امام علی علیه السلام اندکی سرش را پایین انداخت، سپس سرش را بلند کرد و فرمود:

«لَا وَاللَّهِ حَتَّى يَأْخُذَ لِلْمَظْلُومِ حَقَّهُ غَيْرَ مُتَعَنِّجٍ»

آری سوگند به خدا (به خانه نمی روم) تا حقّ مظلوم از ظالم با کمال صراحت و قاطعیت گرفته شود.

سپس به آن بانو فرمود: «خانه ات کجاست؟!» او عرض کرد: «فلان جاست».

امام علی علیه السلام کنار در منزل ایستاد و سلام بر اهل خانه کرد بعد از چند لحظه. مردی که پیراهن بلند و رنگارنگ پوشیده بود، از خانه بیرون آمد. علی علیه السلام به او فرمود: «از خدا بترس، تو همسر خودت را تهدید کرده ای و به وحشت انداخته ای». جوان با کمال گستاخی گفت:

«وَمَا أَنْتَ وَ ذَاكَ، وَاللَّهِ لِأَحْرَقْتَهَا بِالنَّارِ لِكَلَامِكَ» یعنی «این جریان، خصوصی است، به تو چه مربوط است، حال که چنین شده، به خاطر گفتار تو، او را به آتش می کشم».

در همین وقت جوان گستاخ ضربه شدید شمشیر علی علیه السلام را حس کرد و نقش بر زمین شد.

اما علی علیه السلام به او فرمود: «آمُرُكَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَاكَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ تَرُدُّ الْمَعْرُوفَ؟!»

من تو را به کار نیک امر می کنم و از کار زشت، نهی می کنم تو کار نیک را رد می کنی؟!»

همین حالا، توبه کن و گرنه تو را می کشم. در این وقت، (از سر و صدای آن حضرت با جوان) همسایه ها بیرون آمده و به حضور علی علیه السلام آمدند.

آن جوان گستاخ (که سخت وحشت زده شده بود) ملتسانه به علی علیه السلام عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! مرا ببخش، خدا تو را ببخشد، سوگند به خدا به گونه ای با همسر رفتار می کنم که فرش زمین شوم تا او مرا زیر پای خود قرار دهد». آن گاه علی علیه السلام به همسر او گفت: «برو به منزل» (و به این ترتیب، شاخ و شانه جوان را شکست و بین آنها را آشتی داد)(۱)

با عدالت بر دشمن پیروز شد

بنا به دستور «المعتضد بالله» (خلیفه عباسی) امیر احمد سامانی بر سر عمرولیث از بخارا لشکر کشید هنگامی که از کوچه باغ های بخارا می گذشت شاخه میوه داری که از باغ بیرون آمده بود توجه او را جلب نمود خواجه نظام الملک در سیرالملوک می نویسد: امیر احمد با خود گفت: اگر سپاه من دست به میوه این شاخه نزدند و آن را نشکستند بر عمرولیث پیروز خواهم شد و چنان چه شکستند از همین جا برمی گردم.

یکی از معتمدان را گماشت و به او دستور داد هر کس این شاخه را شکست او را پیش من

====

بیاور سپاهی که دوازده هزار سرباز و فرمانده داشت از آن کوچه گذشتند و هیچ کدام از بیم عدالت امیراحمد به شاخه میوه توجهی نمودند، گماشته پیش امیر آمده توجه نکردن سپاهیان را به عرض رسانید، امیر از اسب پیاده شده سر به سجده نهاد، نتیجه اش این شد که در هنگام روبه رو شدن دو لشکر، عمرولیث با این که هفتاد هزار سرباز داشت شکست خورد اسبش او را به میان لشکر امیراحمد آورد و اسیر گشت.

دادگری امیراحمد به طوری بود که در روزهای برفی سواره بر سر میدان می ایستاد تا اگر بینوایی را دربانان مانع از عرض و نیاز و درخواست در این روز سرد شوند، او را ببیند و تقاضایش را انجام دهد. (۱)

داستانی از عقیل بشنوید

معاویه روزی از عقیل داستان حدیده محماه (آهن گداخته) را پرسید. عقیل از یادآوری خاطرات گذشته راجع به برادرش علی علیه السلام و عدالت و دادگریش در گریه شد. آن گاه پس از نقل یک قضیه گفت: آری، روزی وضع زندگی من خیلی آشفته گردید به تنگ دستی دچار شدم، خدمت برادرم علی علیه السلام رفته و از او درخواست کمکی نمودم (بنا به فرمایش خود علی علیه السلام در نهج البلاغه یک من آرد از بیت المال می خواست) اما به منظور نایل نشدم.

پس از آن بچه های خود را جمع نموده آنها را در حالی که آثار گرسنگی شدید و بی تابی از ظاهرشان هویدا بود پیش او بردم باز تقاضای کمک نمودم فرمود: امشب بیا شبانگاه با یکی از بچه ها پیش او رفتم. به پسرم گفتم: تو برگرد او را نگذاشت نزدیک بیاید، آن گاه فرمود جلو بیا تا بدهم. من از شدت تنگدستی و حرصی که داشتم خیال کردم کیسه دیناری به من خواهد داد، همین که دست دراز کردم بر روی دستم آهنی گداخته وارد شد پس از گرفتن فوراً آن را انداختم و مانند گاو نری در دست قصاب ناله کردم. برادرم گفت:

عقیل مادرت به عزایت بنشیند این همه ناراحتی تو از آهنی است که به آتش دنیا فروخته شده چه خواهد گذشت بر من و تو اگر در زنجیرهای آتشین جهنم بسته شویم سپس این آیه را خواند: «إذا الأغلال فی أعناقهم و السلاسل یسحبون» پس از آن فرمود: عقیل بیشتر از حقی که خدا برایت معین کرده اگر بخواهی همین آهن گداخته خواهد بود، به خانه ات برگرد که

=====

۱ نقل از تاریخ بحیره، ص ۲۰.

ص: ۱۷۴

فایده ای ندارد. معاویه از شنیدن گفتار عقیل تعجب می کرد (و يقول هیهات، هیهات عقت النساء ان یلدن بمثله) و می گفت: هرگز! هرگز! زنان مانند علی را دیگر نخواهند زایید. (۱)

سخاوتمندترین مردم

مردی اعرابی وارد مدینه شده پرسید سخاوتمندترین مردم مدینه کیست. حسین بن علی رابه او معرفی نمودند و او را به محل آن حضرت راهنمایش کردند. وارد مسجد شد، آن جناب را در حال نماز دید ایستاد و این چند شعر را خواند.

لم یخب الآن من رجاك و من حرّك من دون بابك الحلقة

أنت جواد و أنت معتمد أبوك قد كان قاتل الفسقه

لولا الذی كان من أوائلکم کانت علينا الجحیم منطبقه (۲)

سیدالشهدا علیه السلام نماز را تمام کرده به قبر فرمود: از مال حجاز چیزی باقی مانده عرض کرد چهار هزار دینار موجود است دستور داد بیاور، کسی که سزاوارتر به آن بوده رسید وقتی دینارها را حاضر نمود. امام علیه السلام دو برد خود را از تن درآورده پول ها را در آنها پیچید، به واسطه شرم و حیا دستش را از شکاف درب خارج نموده به اعرابی تسلیم کرد و این شعر را خواند.

خذها فإني اليك معتر و اعلم بأنني عليك ذو شفقه

لو كان فيسيرنا الغداه عصا امست سمانا عليك مندقفه

لكن ريب الزمان ذو غير و الكف مني قليله النفقه (۳)

اعرابی پول را گرفته شروع به گریه کرد. امام علیه السلام فرمود: شاید آن چه ما دادیم کم بود. گفت: هرگز، و لکن گریه ام برای این است که چگونه این دست سخاوتمند شما در دل خاک جای می گیرد. (۴)

=====

۱ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۷.

۲ تاکنون ناامید نشده آن که به تو امید داشته و کوبه در خانه ات را به امید بخشش کوییده. تو سخاوتمند و پشتیبان بیچارگانی، پدرت نابود کننده فاسقین بود، اگر نبود راهنمایی های پدر و جدت پیکر ما را جهنم فرامی گرفت. ۳ بگیر این مقدار را، من از تو پوزش می خواهم. و بدان که من نسبت به تو مهربانم و اگر در فردای آینده ما را قدرتی به دست آید ثروت سرشاری بر تو ریزش خواهد کرد اما گذشت زمان خیلی تغییرپذیر است و اینک دست ما از نظر مالی گشاده نیست.

۴ مناقب شهر آشوب، ج ۴ ص ۶۵.

ص: ۱۷۵

شعیب بن عبدالرحمن گفت: هنگام دفن حضرت اباعبدالله علیه السلام بر پشت مبارکش اثری غیر متعارف مشاهده کردند، از زین العابدین علیه السلام سبب پیدایش آن اثر را پرسیدند: فرمود: به واسطه انبان های نان و خرمایی که بر در خانه بیچارگان و یتیمان و بیوه زنان می برد این اثر پیدا شده. (۱)

موسی بن جعفر علیه السلام و عید نوروز

گویند منصور دوانیقی از موسی بن جعفر علیه السلام تقاضا کرد، روز عید نوروز در مجلس رسمی دربار برای سلام و شادباش بنشیند و هرچه پیش کش می شود قبول فرماید آن جناب نپذیرفته فرمود: (إِنِّي فَتَّشْتُ الْأَخْبَارَ عَنِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِيدِ خَبْرًا) من اخباری که از جدم رسیده را جستجو کردم خبری راجع به این عید پیدا نمودم، این مراسم اختصاص به فارسیان دارد. و اسلام آن را محو نموده و ممکن نیست آن چه را اسلام محو کرده ما زنده کنیم.

منصور عرض کرد ما از نظر سیاست لشکری این کار را می کنیم شما را به خدا سوگند می دهم موافقت فرمایید. پس موسی بن جعفر علیه السلام در محل تهنیت نشست و امرا و اعیان لشکر و کشور خدمتش رسیدند تهنیت گفته هدایای خود را تقدیم می کردند منصور خادمی را معین کرده بود هرچه می آوردند صورتش را برمی داشت و ثبت می کرد بعد از آن که همه آمدند پیرمردی در آخر آمد و عرض کرد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من مردی فقیرم مالی نداشتم که به هدیه تقدیم کنم. ولی هدیه من سه شعر است که جدم در مرثیه جدّ شما حسین بن علی علیه السلام سروده و آنها این است:

عجب لمصقول علاک فرنده یوم الهیاج و قدعلاک غبار

و لأسهم نفذتک دون حرائر یدعون جدک و الدماء غزار

ألا تغضضت السهام و عاقها عن جسمک الإجلال و الإکبار (۲)

حضرت فرمود: هدیه تو را قبول کردم بنشین (بارک الله فیک) آن گاه رو به خادم منصور کرده فرمود: برو نزد امیرالمؤمنین بگو این مقدار مال جمع شده چه باید کرد. خادم برگشت، گفت:

=====

۱ مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۶.

۲ در شگفتم از شمشیر صیقل زده ای که با جوهر خود پیکرت را فراگرفت با این که غبار مظلومیت اطرافت را احاطه کرده بود و نیز تعجب می کنم از تیرهایی که به بدنت نفوذ کرد و در مقابل زنانی که با اشک جاری فریاد کرده جدت را می خواندند چگونه آن تیرها در هم شکسته نشد و بزرگواری و جلالت از آنها جلوگیری نکرد و بر بدنت وارد شد.

منصور می گوید: تمام آن را به شما بخشیدم در هرچه میل داری صرف کن. حضرت به آن پیرمرد فرمود که تمام این مال ها را بردار تصرف کن من همه را به تو بخشیدم. (۱)

====

۱ مناقب شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۱۹.

ص: ۱۷۷

«إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»

پیام (۴۹) عدالت و تقوا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده / ۸)

پیام این آیه در دو چیز است: ۱ گواهی و شهادت به حق و عدل در همه حالات ۲ رعایت عدالت حتی نسبت به دشمن.

در بخش قبل خداوند امر به عدالت و احسان نمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جمیع مراحل تقوا در آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» جمع شده است. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: روح شهادت (به حق) عدالت است. (۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من مجسمه عدالت هستم و جز به عدل گواهی نمی دهم. (۳)

در سخن دیگری فرمود: کسی که برای احقاق حق برادر مسلمان خود شهادت به حق بدهد صورت او در روز قیامت بی نهایت نورانی خواهد بود و همه خلایق به نام و نسب او را می شناسند. (۴)

کتمان شهادت نیز بسیار نکوهیده و ناپسند است و خداوند نیز در قرآن از کتمان شهادت سخت مذمت نموده و می فرماید: ظالم ترین مردم کسی است که [از اقامه شهادت به حق و عدل خودداری کند و] حق را کتمان نماید. (۵)

=====

۱ قال النبی صلی الله علیه و آله : جماع التقوی فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل / ۹۰). (مجمع البیان، ج ۱، ۳۷)

۲ قال علیّ علیه السلام : القسط روح الشهاده. (غررالحکم، ۳۵۶)

۳ قال رسول الله صلی الله علیه و آله : إني عدل لأشهد إلا على عدل. (کنز العمال، ۱۷۷۳۵)

۴ قال صلی الله علیه و آله : من شهد شهاده حقّ لیحیی بها حقّ امری مسلم أتى یوم القیامه و لوجه نور مدّ البصر یعرفه الخلاق یاسمه و نسبه. (البحار، ج ۱۰۴، ۳۱۱)

علی علیه السلام در برابر رشوه هدیه نما

اشعث بن قیس، در عصر خلافت امام علی علیه السلام از سران خوارج بود، و در هر فرصتی کینه توزی خود را نسبت به علی علیه السلام آشکار می ساخت.

او به فکر خام خود خواست با کارهایی خود را به حریم علی علیه السلام نزدیک کند و بعد در فرصت های مناسب، به سود خود بهره برداری نماید.

یکی از کارهای او که با شکست مفتضحانه روبرو شد این بود که حلوی خوش طعم و لذیذی تهیه کرد و آن را در ظرفی گذاشت و سر آن را پوشید و نیمه شب به در خانه امام علی علیه السلام آورد و به نام هدیه به امام علی علیه السلام تقدیم کرد (با این که رشوه بود اما او تحت پوشش نام هدیه، می خواست علی علیه السلام را فریب دهد).

امام علی علیه السلام در برابر این عمل ریاکارانه، به او فرمود: «أَصِلَّةٌ أَمْ زَكَاةٌ أَمْ صِدْقَةٌ...»: «آیا این حلوا هدیه است یا زکات است یا صدقه است؟ که زکات و صدقه به ما حرام است.»

اشعث گفت: «لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ وَ لَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ» «نه زکات است و نه صدقه، بلکه هدیه است.»

امام علی علیه السلام به آن ریاکار فرمود: «آیا از طریق دین خدا وارد شده ای تا مرا فریب دهی؟ ادستگاه ادراک تو قاطعی رفته و یا دیوانه شده ای؟ و یا هذیان می گویی؟

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فَيَمْلِكَهُ أَشْبُهًا جُلِبَ شَعِيرَهُ مَا فَعَلْتُهُ.»

«سوگند به خدا اگر اقلیم های هفتگانه را با آن چه در زیر آسمان هاست به من بدهند که خداوند را بر گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای نافرمانی کنم، هرگز نخواهم کرد در حالی که این دنیای شما نزد من از برگ جویده ای که در دهان ملخی باشد نزد من خوارتر و بی ارزش تر است.» (۱)

توزیع بیت المال

زمان خلافت علی علیه السلام، دو زن یکی عرب و دیگری کنیز آزاد شده (از عجم) بود، امام

=====

۱ قال الله سبحانه: «و من أظلم ممن كتم شهادة عنده من الله». (البقره / ۱۴۰)

۲ اقتباس از نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

ص: ۱۷۹

علی علیه السلام چند درهم و مقداری طعام و غذا به طور مساوی، به هر کدام از آنها داد.

زن عرب اعتراض کرد و گفت: «من عرب هستم، و این زن، از عجم است آیا بین ما فرقی نیست؟» امام علیه السلام فرمود: «أَنِّي وَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِبَنِي إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا الْفَيْئِ، فَضْلاً عَلَى بَنِي إِسْحَاقَ». سوگند به خدا، من در مورد بیت المال، فرزندان اسماعیل را بر فرزندان اسحاق برتر نمی بینم.» (۱) سپس فرمود: «وَلَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ» یعنی اگر مال مال خودم بود، آن را به طور مساوی بین افراد، تقسیم می کردم، چه رسد به این که مال، مال خداست. (۲)

=====

۱ بحار، ج ۴۱، ص ۱۳۷.

۲ نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

ص: ۱۸۰

پیام (۵۰) سخن استوار

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (احزاب / ۷۱۷۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا دارید و سخنی استوار گوید * تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشد، و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است.

امام صادق علیه السلام به عباد بن کثیر صوفی بصری فرمود: وای بر تو آیا از این که شکم و فرج خود را کنترل کردی به خود مغرور گردیدی؟ در حالی که خداوند در قرآن می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و سخن حق بگوئید تا خداوند اعمال شما را پاک نماید و گناهانتان را بیامزد و هر کس از خدا و رسول او پیروی کند به رستگاری رسیده است.

سپس فرمود: بدان که خداوند هیچ عملی را از تو نمی پذیرد تا به عدالت سخن بگویی و هر کس از خدا و رسول او پیروی کند به رستگاری بزرگی خواهد رسید. (۱)

و فرمود: مقصود از «و من يطع الله و رسوله» اطاعت از خدا و رسول اوست درباره پذیرفتن ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او، و با پذیرفتن ولایت او می توان به رستگاری بزرگی رسید و آیه فوق این گونه نازل شده است. (۲)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و قولوا للناس حسنا» فرمود: درباره مردم جز به نیکی سخن

=====

۱ فی الکافی عن الصادق علیه السلام : إنه قال لعَبَاد بن کثیر الصوفی البصری: و یحکک یا عَبَاد غَزَّکَ أَنْ عَفَّ بطنک و فرجک، إنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ یقول فی کتابه: «یا أَيُّهَا الْمَدِينِ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا یصلح لکم أعمالکم...» إعلم أَنَّهُ لا یقبل اللَّه منک شیئا حَتَّى تَقول قَوْلًا عَدلاً وَ من یطع اللَّه وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا. (الکافی، ج ۸، ۱۰۷)

۲ و فیالکافی و القمی عن الصَّادِقِ علیه السلام فی قول اللَّه عَزَّوَجَلَّ: «و من یطع اللَّه وَ رَسُولَهُ فِیوَلایهِ عَلِیٌّ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» هکذا نزلت. (الکافی، ج ۱، ۴۱۴)

نگوید تا این که حقیقت برای شما روشن شود.

امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر آیه «و قولوا للناس حسنا» فرمود: بهترین سخنی که دوست می دارید درباره شما گفته شود درباره مردم بگویند. (۱)

مدیحه سرایی غلام سیاه

در عصر خلافت علی علیه السلام غلام سیاهی به حضور امیرمؤمنان علی علیه السلام آمد و عرض کرد: «من دزدی کرده ام مرا پاک کن» (یعنی با اجرای حدّ دزدی که بریدن چهار انگشت دست راست در مرحله اول هست حکم خدا را جاری فرما).

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: شاید دزدی تو در غیر جزّ باشد (چون یکی از شرایط اجرای حدّ دزدی آن است که دزدی از محل محفوظی مثل جیب یا دکانی که درش قفل است و... که به آن «جزّ» می گویند، باشد) سپس علی علیه السلام توجه خود را از او برگرداند، و او برای بار دوم اعتراف کرد و گفت: «من دزدی کرده ام (دزدی از حرز) مرا پاک کن».

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: شاید دزدی تو به مقدار حدّ نصاب (یعنی به اندازه چهار نخود و نیم طلای مسکوک یا به اندازه قیمت آن) نباشد، سپس علی علیه السلام توجه خود را از او برگرداند.

غلام سیاه برای بار سوم اقرار کرد که: من دزدی کرده ام.

هنگامی که علی علیه السلام دریافت او راست می گوید و شرایط دزدی که «حدّ» دارد، در این دزدی هست، چهار انگشت دست او را از بیخ برید، و حکم الهی را جاری نمود.

غلام سیاه از خدمت علی علیه السلام مرخص شد، (در کوچه یا میدان و یا بازار) کنار مردم آمد و با احساسات پاک و باشور و نشاط به مدح علی علیه السلام پرداخت و گفت: «قَطَعَ يَمِينِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَ قَاتِلُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ، وَ يَعْسُوبُ الدِّينِ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ...» یعنی «دست راستم را، امیرمؤمنان و پیشوای پرهیزگاران و سرور و پیشتاز پیشقراولان رییس دین و سید اوصیای الهی برید». او به همین عنوان به مدیحه سرایی ادامه می داد و هم چنان در شأن علی علیه السلام سخن می گفت.

=====

۱ و فیالکافی عنه علیه السلام فی قوله تعالی: «و قولوا للناس حسنا» قال: قولوا للناس و لاتقولوا إلا خیرا حتی تعلموا ما هو. (کافی، ج، ۱۶۵)

و فیہ عن أبی جعفر علیہ السلام قال فی قوله عزّوجلّ: «و قولوا للناس حسنا» قولوا للناس أحسن ماتحبون أن یقال فیکم. (المصدر)

ص: ۱۸۲

امام حسن و امام حسین علیه السلام، از آن جا رد می شدند، از جریان آگاه شده و مدیحه سرایی غلام سیاه را شنیدند و سپس به حضور پدر بزرگوارشان علی علیه السلام آمده و جریان را به عرض رساندند، علی علیه السلام شخصی را به سوی او فرستاده و فرمود به او بگو هم اکنون نزد من بیاید.

فرستاده علی علیه السلام نزد غلام سیاه رفت و پیام علی علیه السلام را رساند، او با کمال شور و شوق به حضور علی علیه السلام آمد. (۱)

علی علیه السلام به او فرمود: «من دست تو را قطع کردم ولی تو از من مدح می کنی؟!».

غلام سیاه عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! مرا با اجرای حدّ الهی، پاک ساختی، پیوند حبّ و دوستی با تو در گوشت و خونم آمیخته است، اگر تو مرا قطعه قطعه کنی، از حب قلبی ام که به تو دارم ذره ای نمی کاهد».

حضرت علی علیه السلام (دید حیف است که چنین فرد پاک و مخلصی، دست بریده باشد) از امداد غیبی الهی استمداد کرده و دعا کرد، و انگشت های قطع شده او را به محلّ قطع گذاشت و از خدا خواست که دست او به حالت اول برگردد، دعای علی علیه السلام مستجاب شد و دست غلام سیاه، موزون شده و به صورت اول «سالم» گردید. (۲)

احترام به حقوق دیگران

حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره گاهی هنگام تدریس و بحث با شاگردان، عصبانی می شد (البته نه با آن عصبانیتی که او را در خلاف رضای خدا وارد کند) ولی پس از درس) سخت از آن عصبانیت پشیمان می شدند و به دنبال طرف می فرستادند و از او عذرخواهی می کردند و گاهی برای جلب محبت او، کمک های مالی نیز به او می نمودند، از این رو در میان دوستان، این مزاح معروف شده بود که «عصبانیت آیت الله بروجردی، مایه برکت است».

گاه به این هم قناعت نمی کردند روز بعد هنگامی که بر منبر تدریس می نشستند در حضور جمع شاگردان از آن فرد عذرخواهی می کردند، به این ترتیب می بینیم آن بزرگ مرد تا این اندازه به حقوق دیگران احترام می گذاشت، و به حفظ آبروی آنها توجه عمیق داشت او از امام

=====

۱ و به نقل بعضی، «ابن کوّاء» که از منافقین سرشناس کوفه بود، پس از اطلاع از این موضوع، از فرصت سوءاستفاده کرد و خواست آن غلام سیاه را وادار به سرزنش نمودن علی علیه السلام کند، با وضعی تحریک آمیز از او پرسید:

۲ الخرائج قطب راوندی، ص ۸۵ بحار ط جدید ج ۴۱ ص ۲۰۳.

ص: ۱۸۳

صادق علیه السلام آموخته بود که: «الْمُؤْمِنُ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»، یعنی «احترام مؤمن، از احترام کعبه، بالاتر است». (۱)

در این باره به داستان زیر توجه کنید:

آیت الله بروجردی در مسجد عشقعلی درس اصول می فرمودند، روزی یکی از فضلا به نام شیخ علی چاپقلی اشکال کردند، آقا جواب او را دادند، آقای شیخ علی چاپقلی جواب آقا را رد کرد، آقا عصبانی شد به گونه ای که آقا شیخ علی متأثر و منقلب شد که می خواست گریه کند، آن درس تمام شد.

یکی از اصحاب آیت الله بروجردی (۲) می گوید: نماز مغرب را خوانده بودم ناگاه خادم آقای بروجردی نزد من آمد و گفت: آقا بین در کتابخانه و اندرون ایستاده و متأثر است و فرمود: بروید به خوانساری بگویید بیاید، اینجانب با عجله نماز عشا را خواندم و به محضر آقا رسیدم تا مرا دید به من فرمود: «این چه حالتی بود که از من صادر شد؟ یک نفر عالم ربّانی را رنجاندم، الآن باید بروم و دست ایشان را ببوسم و حلالیت بطلبم تا از من بگذرد و بعد بیایم و نماز مغرب و عشا را بخوانم».

عرض کردم: ایشان در مسجد «شاه زید» امام جماعت است و بعد از نماز مسأله می گوید: لذا تا دو سه ساعت از شب گذشته به منزل شما خواهند آمد.

صبح شد من رفتم حرم و برگشتم دیدم آقا سوار بر درشکه در کنار منزل ما منتظر من هستند، در خدمتشان رفتیم منزل آقا شیخ علی چاپقلی، وقتی که آقای بروجردی، آقا شیخ علی را دید، می خواست دست او را ببوسد که او نگذاشت، آقا می فرمودند: «از من بگذرید، از حالت طبیعی خارج شدم و به شما پرخاش کردم و...»

آقا شیخ علی عرض کرد: «شما سرور مسلمین هستید، برخورد شما باعث افتخار من بود و...» آقا تکرار کردند: «از من بگذرید، مرا عفو کنید».

همین موضوع باعث شد که آقا شیخ علی تا آخر عمر، مورد مراحم و عطوفت خاص آیت الله بروجردی بودند.

====

۱ بحار، ج ۶۸، ص ۱۶.

۲ آیت الله سید مصطفی خوانساری.

ص: ۱۸۴

پیام (۵۱) شیوه دعوت الی الله

«أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (نحل / ۱۲۵)

خدمت امام صادق علیه السلام سخن از آیه «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» به میان آمد و گفته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از جدال و استدلال علمی نهی نموده اند، امام صادق علیه السلام فرمود: آنان هرگز به طور کلی از جدال و استدلال نهی نکرده اند بلکه از جدال و استدلال غیر احسن و غیر صحیح نهی نموده اند سپس فرمود: مگر آیه «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» و آیه «أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». را نشنیده اید؟

آری جدال صحیح و احسن وظیفه علمای دین است و جدال غیر احسن عملی حرام و مربوط به غیر علما می باشد.

سپس فرمود: جدال احسن جدالی است که خداوند پیامبر خود را در سوره یس به آن امر نموده و فرموده: در جواب کسی که می گوید: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» یعنی چه کسی این استخوان های پوسیده را زنده می کند بگو: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» یعنی «خدایی که از نخست آنها را آفریده می تواند دوباره بیافریند و او بر آفرینش هر چیزی دانا و تواناست، آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده نمی تواند باز آنها را لباس خلقت بپوشاند؟ آری کسی که موجودات را از عدم و نیستی به وجود آورده به خوبی قدرت خلق کردن استخوان پوسیده را دارد» سپس فرمود: این جدال احسن است چراکه در این جدال عذر کافر قطع می گردد و شبهات او زایل می شود و جدال غیر احسن این است که تو قدرت جدا کردن حق از باطل را نداشته باشی و برای مغلوب نمودن طرف، حقی را انکار کنی که او آن را دلیل سخن خود قرار داده است، و این عمل حرامی است، چراکه تو نیز همانند او حقی را انکار نموده ای. (۱)

=====

۱ تفسیر صافی، ج ۳، ۱۶۳، از احتجاج و تفسیر حضرت عسکری ۷.

از آیه فوق ظاهر می شود که استدلال و جدال با کفار و معاندین باید متین و بر وجه احسن و با ملاطفت و ملایمت انجام گیرد همان گونه که خداوند در آیه «وَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» به حضرت موسی و هارون علیهما السلام دستور می دهد که در مقابل فرعون با ملایمت سخن بگویند تا شاید به خود بیاید و از عقوبت خدا بترسد، تا چه رسد به مؤمنین و مسلمین نسبت به برخی از مسایل دینی و یا معاشرتی که قیل و قال با آنان بسیار زشت و نکوهیده است و در روایات زیادی مذمت از مرء و کشمکش با برادران دینی وارد شده که به برخی از آنها اشاره می شود. این روایات پاداش بزرگی را نیز برای کسی که جدال و مرء و کشمکش را ترک کند ولو صاحب حق باشد نوید داده است. (۱)

(۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که جدال و کشمکش را با برادران دینی خود رها کند گرچه صاحب حق باشد خداوند برای او خانه ای در بهشت اعلی بنا خواهد نمود و اگر صاحب حق نباشد و جدال را رها کند. خداوند خانه ای در باغستان های بهشت برای او بنا خواهند نمود.

ام سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اول چیزی که خداوند بعد از نهي از بت پرستی و شراب خواری با من قرارداد نمود و مرا از آن نهي کرد مخاصمه و درگیری با مردم بود.

و فرمود: هیچ بنده ای به حقیقت ایمان نمی رسد تا این که مخاصمه و نزاع و درگیری با مردم

=====

۱ مجمع الفایده، ج ۵، ۳۹۵.

۲ قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُحَقَّقٌ بَنِي لَهُ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ الْأَعْلَى، وَ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُبْطَلٌ بَنِي لَهُ بَيْتٌ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ. (مجمع الفایده، ج ۵، ۳۹۶ عن المستدرک، ج ۲، ۹۹)

و عن أم سلمة رحمها الله قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ أوَّلَ ما عاهدَ إليَّ ربِّي و نهاني عنه بعد عباده الأوثان و شرب الخمر ملاحاه الرجال. (المصدر)

و قال صلى الله عليه وآله: لا يستكمل عبد، حقيقه الإيمان حتى يدع المراء و إن كان محققاً. (المصدر)

و قال الصادق عليه السلام: المراء داء ردّي، و ليس في الإنسان خصله شر منه و هو خلق إبليس و سنته، فلا يمارى في أي حال إلا جاهلاً بنفسه و غيره محروماً من حقائق الدين. (المصدر)

و روى عن أبي داء الدر، و أبي أمامه، و وابله، و أنس، قالوا: خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً و نحن نتمارى في شىء من أمر الدين فغضب غضباً شديداً لم يغضب مثله، قال: إنما هلك من كان قبلكم بهذا، ذروا المراء، فإن المؤمن لا يمارى، ذروا المراء، فإن المؤمن لا يمارى، ذروا المراء فإن الممارى قد تمت خسارته، ذروا المراء، فإن الممارى لا أشفع له يوم القيامة، ذروا المراء، فإنى زعيم بثلاث أبيات في الجنة، فيرياضها، و أوسطها، و أعلاها، لمن ترك المراء و هو صادق، ذروا المراء، فإن أول ما نهاني عنه ربّي بعد عباده الأوثان المراء. (المصدر)

و عن النّبي صلى الله عليه و آله : ثلاث من لقي الله عزّوجلّ بهنّ دخل الجنّه فيأىّ باب شاء: من حسن خلقه، و خشى الله فيالمغيب و المحضر، و ترك المرء و إن كان محقّا. (المصدر، ص ٣٩٧)

ص: ١٨٤

را ترک کند گرچه صاحب حق باشد.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود: نزاع و کشمکش بیماری پستی است و از هر خصلت زشتی بدتر است و آن از اخلاق و روش ابلیس است و فرمود: جدال و نزاع نمی کند مگر کسی که جاهل به حق خود و دیگران و از حقایق دین محروم باشد.

ابوالدرداء و ابو امامه و وابله و انس گویند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما گذشت و چون دید ما در برخی از مسایل دین با یکدیگر نزاع می کنیم بسیار خشمناک گردید و ما این گونه او را خشمناک ندیده بودیم تا این که فرمود: «کسانی که قبل از شما هلاک شدند تنها به همین علت هلاک شدند.» سپس فرمود: نزاع را رها کنید، مؤمن اهل نزاع و جدال نیست، نزاع را رها کنید که اهل مراء و نزاع زیان کاران حتمی خواهند بود و من در قیامت برای آنان شفاعت نخواهم نمود تا این که فرمود: نزاع را رها کنید تا من برای شما خانه ای در ریاض بهشت و خانه ای در وسط بهشت و خانه ای در اعلائی آن را ضمانت نمایم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خدا را با سه خصلت ملاقات نماید از هر دری از بهشت که بخواهد می تواند وارد شود: ۱ کسی که اخلاق خویش را نیکو نماید. ۲ کسی که در آشکارا و پنهان از خدا بترسد. ۳ کسی که جدال و کشمکش را رها کند گرچه صاحب حق باشد.

حاضر جوابی شیخ مفید

محمّد بن محمّد بن نعمان معروف به شیخ مفید، از علمای برجسته و فقها و متکلمین بزرگ و از زهاد و وارستگان کم نظیر شیعه می باشد که سنّی و شیعه او را به علم و کمال قبول داشتند، وی به سال ۳۳۶ هجری یازدهم ذیقعده متولد شد و در سال ۴۱۳ در سن ۷۶ سالگی از دنیا رفت، جنازه او را هشتاد هزار نفر تشییع کردند و در حرم کاظمین به خاک سپردند.

وی از نوابغ تاریخ است که بیش از دویست کتاب، تألیف نموده و اهل تسنّن او را بزرگ ترین عالم از علمای شیعه می دانستند.

از حکایات مربوط به این نابغه بزرگ این است که قاضی عبدالجبار در بغداد در مجلس خود بود، و بسیاری از علمای بزرگ شیعه و سنّی در آن مجلس حضور داشتند، در این هنگام شیخ مفید وارد مجلس شد و در پایین مجلس نشست و پس از مدّتی به قاضی رو کرد و گفت: «من از تو در حضور این علما سؤال دارم.»

قاضی گفت: بپرس. شیخ مفید گفت: «شما در مورد این حدیث چه می گوئید که پیامبر صلی الله علیه و آله در

غدیر فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوَالَهُ» کسی که من رهبر او هستم، پس علی علیه السلام رهبر او است» آیا این حدیث، مسلم و صحیح است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرموده است؟ قاضی گفت: آری، حدیث صحیح می باشد، شیخ مفید گفت: منظور از کلمه «مولى» چیست؟

قاضی گفت: «مولى» به معنی اولی به تصرف است.

شیخ مفید گفت: پس این اختلاف و خصومت بین شیعه و سنی چیست؟ (با این که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را احق به تصرف از دیگران معرفی نموده است).

قاضی گفت: این حدیث، روایت است، ولی خلافت ابوبکر، درایت (و از روی اجتهاد و درک) می باشد و انسان عادل روایت را همتای درایت قرار نمی دهد (یعنی درایت مقدم است).

شیخ مفید گفت: شما درباره این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله چه می گوئید که به علی علیه السلام فرمود:

حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي «جنگ تو، جنگ من است و صلح تو صلح من است».

قاضی گفت: این گفتار براساس حدیث صحیح است.

شیخ مفید گفت: نظر شما درباره اصحاب جمل (که به جنگ علی علیه السلام آمدند مانند طلحه و زبیر و...) چیست؟

قاضی گفت: «ای برادر، آنها توبه کردند».

شیخ مفید گفت: «ای قاضی! جنگ آنها «درایت» (و حتمی) بوده است ولی توبه کردن آنها روایت شده است و تو در مورد حدیث غدیر گفتی، روایت معادل درایت نیست (و درایت مقدم می باشد). قاضی از پاسخ به شیخ مفید عاجز و درمانده شد سر در گریبان فروبرد و سپس گفت: تو کیستی؟ شیخ مفید جواب داد: من خدمتگزار تو محمد بن محمد بن نعمان حارثی هستم. پس قاضی از مسند قضاوت برخاست و دست شیخ مفید را گرفت و بر آن مسند نشان داد و گفت: «أَنْتَ الْمُفِيدُ حَقًّا» به راستی که تو انسان مفید (سودبخشی) هستی.

چهره های علمای بزرگ مجلس درهم کشیده شد وقتی قاضی ناراحتی آنها را دریافت به آنها رو کرد و گفت: «ای علما! این مرد (شیخ مفید) مرا مجاب کرد و در پاسخ او عاجز شدم، اگر کسی از شما قادر به جواب او است، اعلام کند تا او را بر مسند بنشانم و شیخ مفید به جای خود بنشیند، هیچ کس جواب نداد و این موضوع شایع گردید و علت نام گذاری او به «مفید» از همین جا سرچشمه گرفت. (۱)

=====

محمد بن حسین بن عبدالصمد معروف به «شیخ بهایی» از علمای معروف و از مفاخر جهان تشیع در قرن دهم و یازدهم هجری است که به سال ۱۰۳۱ هجری از دنیا رفت و قبرش در مشهد در جوار مرقد شریف حضرت رضا علیه السلام است.

او در یکی از سفرهای خو، با یکی از علمای اهل تسنن ملاقا نمود، و خود را در مقابل او، در ظاهر شافعی وانمود کرد.

آن دانشمند اهل سنت که از علمای شافعی بود، وقتی که دانست شیخ بهایی، شافعی است، و از مرکز تشیع (ایران) آمده، به او گفت: «آیا شیعه برای اثبات ادعای خود، شاهد و دلیلی دارد؟» شیخ بهایی گفت: من گاهی در ایران با آنها روبرو شده ام می بینم آنها برای ادعای خود شواهد محکمی دارند.

دانشمند شافعی گفت: اگر ممکن است یکی از آنها را نقل کنید. شیخ بهایی گفت مثلاً می گویند: در صحیح بخاری (که از کتب معتبر اهل سنت است) آمده، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

فاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی و من أغض بها فقد أغضت بنی. «فاطمه علیها السلام پاره تن من است کسی که او را آزار دهد مرا آزار داده، و کسی که او را خشمگین کند مرا خشمگین نموده است.» (۱)

و پس از چهار ورق دیگر آن کتاب آمده است: «و خرجت فاطمه من الدنیا و هی غاضبه علیهما» یعنی فاطمه علیها السلام وفات نمود در حالی که از ابوبکر و عمر خشمگین بود.» (۲) سپس گفت: چگونه می توان طبق اعتقاد اهل سنت بین این دو سخن جمع نمود؟ دانشمند شافعی در فکر فرو رفت [که با توجه به این دو سخن، ابوبکر و عمر مورد خشم پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شده اند و لایق خلافت و رهبری مسلمین نبوده اند.] و پس از ساعتی گفت: گاهی شیعیان دروغ می گویند و ممکن است این نیز از آنها باشد، به من مهلت بده تا امشب به کتاب بخاری نگاه کنم. شیخ بهایی می فرماید: من روز بعد نزد او رفتم و گفتم: آیا به کتاب بخاری نگاه کردید؟ او گفت: آری و لکن همان گونه که گفتم: شیعه ها دروغ می گویند، بین این دو سخن در کتاب بخاری بیش از چهار ورق

=====

۱ صحیح بخاری، طبع دارالجبل بیروت، ج ۷/۴۷.

۲ همان مدرک، ج ۹/۱۸۰ و فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۳/۱۹۰.

فاصله بود. (۱)

====

۱ روضات الجنات، شرح حال شیخ بهایی.

ص: ۱۹۰

پیام (۵۲) فتنه های کور

«... فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَعْلَابِ» (زمر / ۱۷ و ۱۸)

تردید نیست که سخنان حق و باطل بین مردم فراوان است و انسان های عاقل باید سخنان حق را انتخاب و از باطل ها پرهیز نمایند و این نیاز به یک قریحه لطیف و دقت در فهم حق و باطل دارد، چرا که فتنه ها نوعاً با آمیخته شدن حق به باطل شروع می شود. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: شروع فتنه ها از هواپرستی و بدعت هایی است که بر خلاف کتاب خدا رخ می دهد و از این راه عده ای بر مردم به ناحق حکومت می کنند، و اگر باطل آمیخته به حق نمی شد، حق برای همگان روشن می بود و اگر حق آمیخته به باطل نمی گردید زبان دشمنان از آن قطع می گشت و لکن فتنه گران حق را به باطل آمیخته می کنند و به این وسیله شیطان بر اولیای خود مسلط می شود و تنها کسانی که از عنایت خدا برخوردارند نجات می یابند. [و دین خود را از دست نمی دهند].

از این رو امام کاظم علیه السلام می فرماید: خداوند به اهل عقل و فهم در قرآن بشارت داده و فرموده

=====

۱ قال علی علیه السلام : إنما بدء وقوع الفتن أهواء تتبع، و أحكام تبتدع، يخالف فيها كتاب الله، و يتولى عليها رجال رجلاً على غير دين الله، فلو أن الباطل خالص من مزاج الحق لم يخف على المرتادين، و لو أن الحق خالص من لبس البطل لانقطعت عنه ألسن المعاندين، و لكن يؤخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف فيمزجان فهناك يستولى الشيطان على أولياءه و ينجو الذين سبقت لهم من الله الحسنى. (نهج البلاغه، ج ۱، ۱۰۰)

فی الکافی عن الکاظم علیه السلام : إنَّ الله بَشَّرَ أهلَ العقل و الفهم فی کتابه فقال: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ...» و عن الصادق علیه السلام : هو الذي يسمع الحديث فيحدّث به كما سمعه لا يزيد فيه و لا ينقص منه.

و فیروایه: هم المسلمون لآل محمّد صلوات الله عليهم الذين إذا سمعوا الحديث لم يزيدوا فيه و لم ينقصوا منه جاؤا به كما سمعوا أولئك الذين هديهم الله لدينه و أولئك هم أولوا الألباب [يعنى] العقول السليمة عن منازعه الوهم و العاده. (تفسير صافی، ج ۴، ۳۱۸)

است: «فبشر عباد الذين يستمعون القول».

امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از آیه فوق این است که ناقل حدیث نباید تغییری در آن بدهد.

و در روایت دیگری آمده که مقصود از این آیه مسلمانانی هستند که تسلیم آل محمد علیه السلام هستند و چون سخنی از آنان می شنوند چیزی بر آن نمی افزایند و چیزی از آن نمی کاهند و همانگونه که شنیده اند نقل می کنند و چنین کسانی از ناحیه خداوند هدایت یافته و دارای عقول سلیمه می باشند و از نزاع های بی فایده و بی اساس دوری می کنند.

مجازات عبدالله بن سبا

امام صادق علیه السلام فرمود: عبدالله بن سبا ادعای پیامبری کرد و اظهار می نمود که علی علیه السلام خداست. این خبر به علی علیه السلام رسید، او را احضار کرد، و به او فرمود: درباره تو چنین شنیده ام، او گفت: «آری در ذهن من چنین القاء شده که تو خدا هستی، و من پیغمبر می باشم».

علی علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو، شیطان بر تو چیره شده، مادرت به عزایت بنشیند، از این عقیده برگرد و توبه کن». او باز نپذیرفت، علی علیه السلام سه روز او را زندانی کرد، و توبه اش داد، باز او توبه نکرد. آنگاه علی علیه السلام او را در آتش افکند و سوزاند. (۱)

بیست هزار درهم یا بابی از علم؟

مردی برای حضرت امام حسن علیه السلام هدیه ای آورده بود. آن جناب به او فرمود کدام یک از این دو را می خواهی آیا می خواهی که هدیه ات را بیست برابر کنم و بیست هزار درهم به توبه دهم یا بابی از علم را برایت بگشایم که به وسیله آن بر فلاخن مرد که ناصبی و دشمن ما خاندان است غلبه پیدا کنی و شیعیان ضعیف الاعتقاد قریه خود را از دست گفتار او نجات دهی اگر آن چه بهتر است انتخاب کنی من هم بین دو جایزه جمع می کنم (بیست هزار درهم و بابی از علم) اما در صورتی که در انتخاب اشتباه کنی به تو اجازه می دهم که یکی را برای خود بگیری.

عرض کرد: آیا ثواب من که یک ناصبی را مغلوب کنم و شیعیان ضعیف را نجات بدهم مساوی است با همان بیست هزار درهم؟ فرمود: آن ثواب بهتر از بیست هزار برابر بلکه بهتر از

=====

۱ اثبات الهداه، ج ۷، ص ۴۸۴.

ص: ۱۹۲

تمام دنیا است. او گفت: در این صورت همان باب علم را اختیار می نمایم.

حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: نیکو انتخاب کردی، و باب علمی که وعده داده بود تعلیمش نمود و بیست هزار درهم نیز اضافه به او پرداخت کرد و آن مرد از خدمت حضرت مجتبی علیه السلام مرخص شد و در آن قریه با آن مرد ناصبی بحث کرد و او را مجاب و مغلوب نمود. این خبر به حضرت امام حسن علیه السلام رسید و به او فرمود: هیچ کس مانند تو سود نبرد، هیچ یک از دوستان سرمایه ای مثل تو به دست نیاورد، زیرا دوستی خدا، دوستی پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، دوستی عترت طیبین آن دو، ائمه علیهم السلام، دوستی ملائکه، و دوستی برادران مؤمنان را به دست آوردی و به عدد هر مؤمن و کافری پاداشی داری هزار برابر دنیا، گوارا باد بر تو گوارا باد بر تو. (۱)

====

۱ احتجاج طبرسی، ص ۶.

ص: ۱۹۳

پیام (۵۳) اهل نجات

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْءِ...» (اعراف / ۱۶۵)

امام صادق علیه السلام: در تفسیر این آیه می فرماید: آنان [یعنی یهود بنی اسرائیل] سه گروه بودند: ۱ گروهی اهل عبادت و صلاح بودند و دیگران را نیز امر به صلاح و نهی از فساد و گناه می کردند و نجات یافتند. ۲ گروهی اهل عمل نیک و صلاح بودند و لکن دیگران را امر بصلاح نمی کردند و خداوند آنان را مسخ نمود و هلاک شدند. ۳ گروهی نه اهل صلاح و خیر بودند و نه دیگران را به خیر و صلاح دعوت می کردند آنها نیز هلاک گردیدند. (۱)

امام صادق علیه السلام نامه ای به شیعیان خود نوشت و فرمود: باید بزرگان و دانشمندان شما نسبت به افراد [گناه کار و] نادان و اهل ریاست خیرخواهی کنند و آنان را از اعمال خلاف و گناه باز دارند و گرنه لعنت من شامل همه شما خواهد شد. (۲)

امام صادق علیه السلام در سخن دیگری فرمود: من کسانی که نهی از منکر نمی کنند را اهل منکر می دانم و چگونه چنین ندانم در حالی که شما از عده ای نسبت به من و خودتان بدگویی می شنوید و باز با آنان همنشین می شوید و کسی که به شما برخورد می کند می گوید: این ها بدتر از آنان اند، در حالی که اگر شما از بدگویی های آنان جلوگیری می کردید برای من و خودتان شایسته تر بود. (۳)

=====

۱ فیالكافی باسناده عن الصادق علیه السلام فی تفسیر الآیه قال: كانوا ثلاثة أصناف: صنف ائتمروا و أمروا فنجوا، صنف ائتمروا و لم يأمرؤا فمسخوا ذرأ، و صنف لم یأتمروا و لم یأمرؤا فهلكوا.

۲ و فیه باسناده عن محمد بن مسلم قال: كتب أبو عبد الله علیه السلام إلى الشیعه: لیعطفنّ ذووا السنّ منکم والنهی علی ذوی الجهل و طلاب الرئاسه، أولتصیبکم لعنتی أجمعین. (کافی، ج ۸، ۱۵۸)

قال المجلسی فی المرآت: «لیعطفنّ» من العطف بمعنی الميل و الشفقه ای لیترحموا و یعطفوا علی ذوی الجهل بأن ینهوههم عما ارتکبوه من المنکرات.

۳ و فیه قال علیه السلام: لآخذنّ البری ء منکم بذنب السقیم و لم لأفعل؟! و یبلغکم عن الرجل ما یشینکم و یشینی فتجالسونهم و تحدّثونهم فیمزّبکم المارّ فیقول: هؤلاء شرّ من هذا، فلواأنکم إذا بلغکم عنه ما تکرهون زبرتموهم و نهیتموهم کان أبرّکم و بی؟ (المصدر)

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ»

پیام (۵۴) گفتگوهای نیک و بد

«إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفَظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ».

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ...» (نساء/ ۱۱۴)

خداوند در آیه دوم سخن نیک را منحصر در سه چیز نموده است: ۱ توصیه به صدقه و انفاق به فقرا و مستمندان ۲ توصیه به قرض و وام و عمل خیر به برادران دینی ۳ توصیه به اصلاح بین مردم، و سخنان دیگر مردم را بی فایده و بی ارزش دانسته است.

امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از معروف در این آیه قرض می باشد. (۱)

و فرمود: خداوند در این آیه تحمّل مشکلات برادر مؤمن را لازم نموده است سؤال شد تحمّل مشکلات مؤمن چیست؟ امام علیه السلام فرمود: تحمّل مشکلات او به این است که تو آبروی خود را خرج او کنی تا کار او اصلاح شود و این معنای معروف است در آیه «لاخیر فی...». (۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند همان گونه که زکات را بر مال شما واجب نموده بر آبروی شما نیز زکات را واجب نموده است. [تا به وسیله آن کار برادران خود را اصلاح نماید]. (۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: بهشت را دری هست به نام معروف و از آن در جز اهل معروف [یعنی کسانی که اهل کار خیر بوده اند] وارد نمی شوند، و کسانی که در دنیا اهل کار خیر و معروف

=====

۱ فی الکافی و العیاشی و القمی عن الصادق علیه السلام قال: یعنی بالمعروف القرض. (تفسیر صافی ج ۳۹۹، ۱)

۲ و فی المجمع عنه علیه السلام قال: إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ التَّحْمِيلَ فِي الْقُرْآنِ فَسُئِلَ وَ مَا التَّحْمِيلُ؟ قَالَ: أَنْ يَكُونَ وَجْهَكَ أَعْرَضَ مِنْ وَجْهِ أَخِيكَ فَتَحْمِلَ لَهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ...» (المصدر و المجمع)

۳ و عن أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمْ زَكَاهُ جَاهِكُمْ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمْ زَكَاتِ مَمْلَكَتِ أَيْدِيكُمْ» (المصدر)

بوده اند در آخرت نیز اهل معروف و کار خیر خواهند بود.

و در سخنی فرمود: عمل خیر باید سه ویژگی داشته باشد. ۱ ناچیز شمرده شود ۲ پوشیده و پنهان باشد. ۳ به سرعت انجام گیرد.

سپس فرمود: با کوچک شمردن، بزرگ می شود و با پوشاندن، کامل می شود و با سرعت در انجام، گوارا خواهد شد و گرنه بی ارزش خواهد بود. (۱)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «ما یلفظ من قولٍ إلاّ لَدیه رقیب عتید» فرمود: ملک سمت چپ شش ساعت قلم را از نوشتن گناه مؤمن باز می دارد پس اگر او از گناه خود نادم شد و استغفار کرد چیزی بر او نمی نویسند و گرنه یک گناه بر او می نویسند. (۲)

و در سخن دیگری فرمود: ملک طرف راست حاکم بر ملک طرف چپ می باشد، مؤمن اگر عمل نیکی را انجام دهد ملک طرف راست پاداش آن را ده برابر می نویسد و چون مؤمن گناهی انجام دهد و ملک سمت چپ اراده کند که آن را ثبت نماید ملک سمت راست می گوید: صبر کن پس او هفت ساعت صبر می کند، اگر مؤمن از آن گناه استغفار نمود چیزی بر او نمی نویسند و اگر استغفار نکرد یک گناه برای او می نویسند. (۳)

=====

۱ و فیالکافی عن الصادق علیه السلام قال: رأیت المعروف لا یصلح إلاّ بثلاث خصال: تصغیره و تستیره و تعجیله فإنّک إذا صغرتَه عظیمته عند من تصنعه إلیه، و إذا سترته تمّمته و إذا عجلته هتّأتَه و إن کان غیر ذلک سخفته و نکدته. (کافی، ج ۳۰، ۴)

۲ و عن النّبی صلی الله علیه و آله فی قوله تعالی: «ما یلفظ من قول...»: إنّ صاحب الشمال لیرفع القلم ستّ ساعات عن العبد المسلم المخطئ أو المسیئ فإن ندم و استغفرالله منها ألقاها و لا کتب واحده.

۳ و فیروایه آخری قال صلی الله علیه و آله: صاحب الیمین امیر علی صاحب الشمال، فإذا عمل حسنَه کتبتها له صاحب الیمین بعشر أمثالها و إذا عمل سیئَه فأراد صاحب الشمال أن یکتبها قال له صاحب الیمین: أمسک فیمسک عنه سبع ساعات فإن استغفرالله منها لم یکتب علیه شیء و إن لم یستغفرالله کتب له سیئَه واحده. (مجمع البیان، ج ۹، ۲۴۰)

ص: ۱۹۷

پیام (۵۵) سخن نیک و گمان نیک

«وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...» (بقره / ۸۳)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» می فرماید: مقصود این است که درباره مردم جز سخن نیک سخن نگویید و ندانسته چیزی را درباره کسی نگویید تا به حقیقت آن آگاه شوید. (۱)

امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر این آیه می فرماید: بهترین چیزی که دوست می دارید درباره شما گفته شود درباره مردم بگویید.

در قرآن و سخنان معصومین علیه السلام فراوان سفارش حسن ظن به خدا و اولیای او و مؤمنین شده است.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: گمان خود را به خداوند نیکو کن چرا که خداوند می فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خود هستم اگر او گمان خوب (و امید عفو و رحمت) به من داشته باشد من به او ترحم می کنم و اگر چنین گمانی به من نداشته باشد من مطابق گمان او با او معامله خواهم نمود.

حضرت رضا علیه السلام نیز می فرماید: به خدا سوگند مؤمن به خیر دنیا و آخرت نمی رسد مگر با حسن ظن او به خداوند، و امید او به رحمت الهی، و حسن خلق او، و دوری او از غیبت مؤمنین

=====

۱ عن أبي عبد الله عليه السلام فيقول الله عز وجل: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» قال: قولوا للناس حسنا و لاتقولوا إلا خيرا حتى تعلموا ما هو. (كافي، ج ۱، ۱۶۴، ۲)

و عن أبي جعفر عليه السلام في هذه الآية إنه قال: قولوا للناس أحسن ما تحبون أن يقال فيكم. (المصدر)

و عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: أحسن الظن بالله فإن الله عز وجل يقول: أنا عند ظن عبدي المؤمن بي إن خيرا فخيروا إن شرا فشرأ. (المصدر، ج ۲، ۳۴۴، ۲)

و قال عليه السلام: واللّه ما أعطى مؤمن قطّ خيرا الدّنيا والآخرة إلاّ بحسن ظنّه باللّه عزّوجلّ، و رجائه منه و حسن خلقه و الكفّ عن اغتياب المؤمنین، و أيم اللّه لا يعذب اللّه مؤمنا بعد التوبه و الإستغفار إلاّ بسوء الظنّ باللّه و... (بحار، ج ۳۸۹، ۶۷)

سپس فرمود: به خدا سوگند خداوند مؤمن را بعد از توبه و استغفار عذاب نخواهد نمود مگر به واسطه بدگمانی به خداوند، و تقصیر در امید به رحمت خدا، و بدخلقی او، و غیبت نمودن او از مؤمنین...

سخنان امام حسین علیه السلام با یتیمان مسلم

هنگامی که خبر شهادت مسلم بن عقیل به حضرت اباعبدالله رسید به خیمه مخصوص خواهران خود وارد شد و دختر مسلم را پیش خواند، او دختری سیزده ساله بود که همیشه با دختران سیدالشهدا علیه السلام مصاحبت می کرد و با آنها می زیست.

وقتی آن دختر خدمت آن حضرت رسید او را نوازش فرمود و نسبت به او مهربانی اضافه بر آن چه معمولاً می کرد نمود. دختر مسلم به فراست دریافت که ممکن است پیش آمدی شده باشد. از این رو گفت: یا بن رسول الله با من ملاحظت یتیمان و کسانی که پدر ندارند می کنی، مگر پدرم را شهید کرده اند؟ اباعبدالله علیه السلام نیروی مقاومت از دست داد و شروع به گریه کرد و فرمود ای دخترک من، اندوهگین باش، اگر مسلم نباشد من پدروار از تو پذیرایی می کنم. خواهرم مادر تو است و دختران و پسرانم برادر و خواهر تواند.

دختر مسلم از ته دل شروع به گریه کرد و های های گریست. پسران مسلم سر را برهنه کردند و به زاری پرداختند. اهل بیت علیه السلام در این مصیبت با آنها موافقت نموده و به سوگواری مشغول شدند. و سیدالشهدا علیه السلام نیز از شهادت مسلم بسیار اندوهگین شد. (۱)

=====

۱ بحار الانوار، ج ۱۰، و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۸.

ص: ۱۹۹

«وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»

پیام (۵۶) عفو و گذشت

«وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...» (بقره / ۲۳۷)

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» (بقره / ۱۰۹)

«وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران / ۱۳۴)

«وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (نور / ۲۲)

(۱) مفسرین گفته اند: عفو ترک عقوبت است و صفح ترک ملامت. [و یا صفح نادیده گرفتن است]

امام صادق علیه السلام می فرماید: عفو و گذشت در وقت قدرت، روش پیامبران و متقین است.

خداوند در آیه «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» می فرماید: از همدیگر بگذرید تا خدا از شما بگذرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «با کسی که قطع رحم می کند صله کن و از کسی که به تو ظلم می کند بگذر و به کسی که تو را محروم می کند عطا کن و به کسی که به تو بدی می کند احسان کن.» از سویی خداوند فرموده است: «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا» یعنی به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می کند عمل کنید و از آنچه شما را نهی می کند پرهیز نمایید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هنگامی که بر دشمن خود قدرت پیدا کردی، گذشت و عفو از او را شکر قدرت خود قرار ده.

====

۱ قال الصادق عليه السلام: العفو عند القدرة من سنن المرسلين والتمتقين. (سفينه البحار عفی)

قال النبي صلى الله عليه وآله: قال لي ربي: صل من قطعك و اعف عن ظلمك و أعط من حرمك و أحسن إلى من أساء إليك. (المصدر)

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا قدرت على عدوك فاجعل العفو عنه شكرا للقدرة عليه. (المصدر)

و قال النبي صلى الله عليه وآله: إنه ينادى مناد يوم القيامة: من كان له على الله أجر فليقم فلا يقوم إلا العافون ألم تسمعوا قوله تعالى: «فمن عفى و أصلح فأجره على الله». (المصدر)

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «روز قیامت از طرف خداوند ندا می رسد: هر که بر خدا حق لازم دارد به پا خیزد، پس کسی به پا نمی خیزد مگر اهل عفو و گذشت سپس فرمود: مگر نشنیده اید که خداوند می فرماید: «فمن عفی و أصلح فأجره علی الله».

بزرگواری امام علی علیه السلام

پس از جنگ جمل که در سال ۳۶ در بصره در عصر خلافت امام علی علیه السلام بین سپاه آن حضرت با سپاه طلحه و زبیر انجام گرفت و به شکست دشمن پایان یافت، جمعی از قریش که مروان نیز در میان آنها بود، و همه آنها جزء سپاه دشمن بودند، به گرد هم نشستند، یکی از آنها گفت: «سوگند به خدا ما به این مرد [علی علیه السلام] ظلم کردیم، و بیعت با او را بدون عذر شکستیم، به خدا سوگند برای ما آشکار شد که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روش هیچ کسی مانند روش نیک آن حضرت نبود، عفو او نیز بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بی نظیر بوده است، برخیزید به حضورش برویم و از اعمال بد خود عذرخواهی کنیم تا او ما را ببخشد».

آن گروه برخاستند و به در خانه علی علیه السلام آمدند و اجازه ورود خواستند، علی علیه السلام به آنها اجازه ورود داد.

هنگامی که آنها در محضر علی علیه السلام نشستند، امام علی علیه السلام به آنها رو کرد و فرمود: «خوب توجه کنید! من بشری مانند شما هستم، اکنون با شما سخنی دارم، از من بشنوید، اگر حق بود مرا تصدیق کنید و گرنه آن را رد کنید، شما را سوگند به خدا آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که رحلت کرد من نزدیک ترین و بهترین شخص نزد او بودم و بعد از او بهترین شخص نسبت به مردم بودم؟

حاضران گفتند: آری تصدیق می کنیم.

امام علیه السلام فرمود: شما از من روی گردانید و با ابوبکر بیعت نمودید، من به خاطر حفظ وحدت و یکپارچگی مسلمین تحمیل کردم، سپس ابوبکر، مقام خلافت را برای عمر قرار داد، باز تحمیل کردم، با اینکه می دانید من نزدیکترین و بهترین مردم به خدا و رسولش بودم، صبر کردم تا او کشته شد، و او در بستر وفات خود، مرا یکی از شش نفر قرار داد، باز تحمیل کردم و به تفرقه و اختلاف مسلمین دامن نزدم، سپس با عثمان بیعت کردید و سرانجام به او یورش بردید و او را کشتید، در صورتی که من در خانه ام نشسته بودم، نزد من آمدید و با من بیعت کردید چنانکه با ابوبکر و عمر بیعت کردید و به بیعت آنها وفا کردید، ولی بیعت مرا شکستید چه باعث شد که

بیعت آنها را نشکستید و بیعت مرا شکستید؟

حاضران (که سخت شرمنده شده بودند) عرض کردند: شما مانند بنده صالح حضرت یوسف باش که به برادرانش فرمود: «لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ، يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.» «امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست، خداوند شما را می بخشد و او ارحم الراحمین است.» (یوسف / ۹۲)

امام علیه السلام با کمال بزرگواری به آنها رو کرد و فرمود: «لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ»

سپس فرمود: «ولی در میان شما مردی هست (اشاره به مروان) که اگر با دستش با من بیعت کند، با پایش آن را می شکند.» (۱)

دلسوزی امام صادق علیه السلام

یکی از بستگان امام صادق علیه السلام در غیاب آن حضرت به ناسزاگویی آن حضرت می پرداخت و نزد مردم از آن حضرت بدگویی می کرد. شخصی به محضر امام صادق علیه السلام آمد و جریان را به اطلاع مردم رسانید.

امام صادق علیه السلام همان دم به کنیز خود فرمود: آب وضو بیاور، او آب آورد و امام علیه السلام وضو ساخت و مشغول نماز شد.

حماد لَحَام می گوید: من در آنجا بودم، با خود گفتم اکنون امام به آن ناسزاگو نفرین خواهد کرد، ولی بر خلاف تصور من دیدم آن حضرت دو رکعت نماز خواند و بعد از نماز عرض کرد: «خدا یا من حَقِّم را به او بخشیدم، تو از من بزرگوارتر و سخی تر هستی، او را به من ببخش و مؤاخذه اش مفرما!» سپس رَقَّت قلب و تَرَحَّم خاصّی به آن حضرت دست داد، و همچنان در مورد آن شخص ناسزاگو دعا کرد، و من از کار آن امام بزرگوار تعجب کردم. (۲)

جوانمردی علی علیه السلام

زیربن عوام پسر عمّه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، مدّتی پس از مرگ او، یکی از فرزندان او به حضور علی علیه السلام آمد و گفت: «در دفتر حساب پدرم دیدم پدرم از پدر تو (ابوطالب) چند هزار درهم

=====

۱ الامام علی بن ابیطالب، من جبه عنوان الصّحیفه، ص ۴۸۷.

۲ انوار البهیة، محدّث قمی، ص ۱۲۶.

ص: ۲۰۲

طلبکار بوده است».

علی علیه السلام فرمود: پدرت راستگو بود، آن مبلغ را دستور دادم به تو بدهند (و طبق دستور به او دادند). پس از مدتی فرزند زبیر به حضور علی علیه السلام آمد و عرض کرد: «در حساب، اشتباه کرده ام، بلکه موضوع به عکس بوده و پدر شما آن مبلغ را از پدر من طلب داشته است».

علی علیه السلام فرمود: «بدهکاری پدرت را بخشیدم، و آنچه را تو بابت طلب پدرت از من گرفتی، آن را نیز به تو بخشیدم».

(۱)

جوانمردی دیگری از امام علی علیه السلام

در جریان جنگ جمل، با اینکه عایشه سوار بر شتر بود، و مردم را بر ضدّ علی علیه السلام می شورانید، دو نفر از سپاهیان ناآگاه علی علیه السلام در صدد آن بودند تا نسبت ناروایی به عایشه بدهند.

امام علی علیه السلام پس از اطلاع، دستور داد به هر کدام از آنها صد تازیانه زدند.

از سویی هنگامی که عایشه را روانه مدینه کرد، احترام شایانی به او نمود و او را با بهترین روش تا چند کیلومتر بدرقه کرد، بیست نفر زن را مأمور کرد، آنها لباس و عمامه مردان را پوشیدند، و شمشیر به خود حمایل نمودند و به عنوان بیست پاسدار مرد، عایشه را با کمال رعایت عفت به سوی مدینه بردند.

وقتی که عایشه به یکی از نقاط مسیر راه رسید، با گفتار نامناسب از علی علیه السلام یاد کرد، از جمله گفت: «علی با سپاهیان مرد خود که بر من مأمور کرده، حرمت عفت مرا هتک کرد.»

هنگامی که به مدینه رسیدند، زنها عمامه و لباس مردانه خود را درآوردند و به عایشه گفتند: «ما زن بودیم که علی علیه السلام ما را پاسدار تو نموده بود.» (۲)

نمونه ای از حلم علی علیه السلام

روزی حضرت علی علیه السلام چند بار غلام خود را صدا زد، ولی جوابی نشنید، ناگهان دید غلام دم در ایستاده، به او فرمود: «چرا جوابم را نمی دهی».

=====

۱ غررالحکم، ج ۲، خاتمه الغرر، ص ۲۰.

۲ الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ج ۱، ص ۸۲.

غلام عرض کرد: «لثقتی بحلمک، وَ أَمْنِي مِنْ عَقُوبَتِكَ»: (زیرا به حلم و بردباری تو، اطمینان دارم، و خود را از مجازات تو ایمن می دانم). علی علیه السلام پاسخ غلام را نیکو شمرد، و او را به همین خاطر آزاد نمود. (۱)

این روش، یکی از شیوه های مهرآمیز امامان معصوم علیهم السلام با بردگان بود، و آنها با روش پرمهر خود، درس مهربانی نسبت به زیردستان را به جهانیان آموختند.

====

۱ تفسیر کشف، ج ۴، ص ۷۱۵ (ذیل آیه ۶، سوره انفطار).

ص: ۲۰۴

پیام (۵۷) احسان به پدر و مادر

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ...» (نساء / ۳۶)

(۱) امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه [که در چند جای از قرآن آمده] فرمود: احسان به پدر و مادر این است که با آنان برخورد نیکو داشته باشی و قبل از آن که آنان نیاز خود را به تو بگویند نیاز آنان را برطرف نمایی گرچه [از نظر مالی] بی نیاز باشند. سپس امام صادق علیه السلام آیه «لن تنالوا البرَّ حتّٰی تنفقوا ممّا تحبّون» را قرائت نمود و فرمود:

و اما مقصود از آیه شریفه «إِذَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهِمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا» این است که اگر آنان بر تو فشار آوردند، به آنان اُف مگو و از آنان منزجر مشو و آنان را از خود دور مکن و در تفسیر آیه «و قل لهما قولاً کریماً» فرمود: اگر آنان تو را بزنند، به آنان بگو: خدا شما را ببخشد و در تفسیر «واخفض لهما جناح الذّٰل من الرّحمه» فرمود: به آنان نظر مکن جز با رحمت و رقت و دوستی و هرگز صدای خود را بالای صدای آنان بلند مکن و دست

=====

۱ کافی عن أبی ولاد الحنّاط قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزّوجلّ: (وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) ماهذا لإحسان؟ فقال: الإحسان أن تحسن صحبتهما و أن لا تكلفهما أن يسألآك شيئاً ممّا يحتاجان إليه و إن كانا مستغنين أليس يقول الله عزّوجلّ: (لن تنالوا البرّ حتّٰی تنفقوا ممّا تحبّون؟) قال: ثمّ قال أبو عبد الله عليه السلام: و أمّا قول الله عزّوجلّ: (إِذَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهِمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا) قال: إن ضرباك فقل لهما: غفر الله لكما فذلك منك قول كريم قال (واخفض فوق أصواتهما ولا يدك فوق أيديهما و لا تقدّم قدّامهما). (كافي، ج ۲، ۱۵۷)

و فيه قال أبو عبد الله عليه السلام: إن رجلاً أتى النّبي صلى الله عليه و آله فقال: يا رسول الله أوصني فقال: لا تشرك بالله شيئاً و انحرقت بالنّار و عدّبت إلاّ و قلبك مطمئنّ بالايمن و والديك فأطعمهما و برهما حين كانا أو ميّتين، و إن أمراك أن تخرج الدفعه) في دفع في ظهر المؤمن فيدخله الجنّة، فيقال: هذا البرّ. (المصدر)

و قيل له: أيّ الاعمال أفضل؟ قال: الصلاه لوقتها و برّ الوالدين و الجهاد فيسبيل الله عزّوجلّ. (المصدر)

خود را نیز بالای دست آنان بالا مبر، و در راه رفتن بر آنان تقدّم مجوی. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مرا توصیه فرمایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: به خدای خود مشرک مشو و اگر برای مشرک شدن بخواهند تو را به آتش بسوزانند و عذاب کنند باید به زبان مشرک شوی و لکن قلب تو به ایمان ثابت باشد، و از پدر و مادر خو اطاعت کن، و به آنان احسان نما، خواه زنده و خواه مرده باشند، و اگر آنان از تو بخواهند که از همسر و مال خود جدا شوی از آنان اطاعت کن که این از ایمان خواهد بود. (۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت چیزی بر پشت مؤمن فرود می آید و او را به بهشت می فرستد و آن احسان [به پدر و مادر] می باشد. (۳)

منصور بن حازم می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: چه عملی از همه اعمال افضل و بهتر است؟ امام علیه السلام فرمود: سه چیز افضل اعمال است: نماز اول وقت، احسان به پدر و مادر، جهاد در راه خدا. (۴)

تأثیر احسان به پدر و مادر

به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که جوانی از مسلمین در حال جان کندن است، حضرت بی درنگ کنار بستر او آمد، و او را تلقین نمود و فرمود: بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس زبان او گرفت و نتوانست این جمله را بگوید، و این موضوع چندبار تکرار شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود: آیا این جوان، مادر دارد؟ یکی از بانوان آنجا بود گفت: آری من مادرش هستم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا تو از پسرت ناراضی هستی؟ مادر گفت: حدود شش سال است که با او سخن نگفته ام، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا اکنون از پسرت راضی می شوی؟ مادر گفت: آری خداوند با رضای شما، از او راضی گردد.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوان فرمود: بگو: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس آن جوان با کمال صراحت این جمله را گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه می بینی؟

جوان گفت: مرد سیاه چهره زشت رویی را می نگرم، که لباس چرکین بر تن دارد و بوی متعفن

=====

۱ کافی، ج ۲، ۱۵۸.

۲ کافی، ج ۲، ۱۵۸.

٣ كافي، ج ٢، ١٥٨.

٤ كافي، ج ٢، ١٥٨.

ص: ٢٠٦

از او به مشام من می رسد، بالای سر من آمده تا جریان عبور نفسم را در حلقم بگیرد و مرا خفه کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود بگو: «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيُسَيْرَ وَيَعْضُو عَنِ الْكَثِيرِ، إِقْبِلْ مِنِّي الْيُسَيْرَ وَاعْفُ عَنِّ الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ یعنی «ای خداوندی که عمل اندک را می پذیری و از گناه بسیار می گذری، از من عمل نیک اندک را بپذیر و گناه بسیارم را ببخش، همانا تو آمرزنده مهربان هستی».

جوان این دعا را خواند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون چه می بینی؟ جوان گفت: می بینم آن شخص بد بو و سیاه چهره رفت و مردی زیبا و خوش سیما و خوش بو و خوش لباس، به بالین من آمده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همان دعا را بخوان (يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيُسَيْرَ...) جوان آن را تکرار کرد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه می بینی؟ جوان گفت: آن جوان خوش سیما را می نگرم که از من پرستاری می کند، این را گفت و از دنیا رفت. (۱)

نفرین پدر و لطف علی علیه السلام

اواخر شب بود، علی علیه السلام همراه فرزندش امام حسن علیه السلام کنار کعبه برای مناجات و عبادت آمد، ناگاه علی علیه السلام صدای جانگدازی شنید، دریافت که شخص دردمندی با سوز و گداز در کنار کعبه دعا می کند و با گریه و زاری، خواسته اش را از خدا می طلبد.

علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: نزد این مناجات کننده برو و بین کیست او را نزد من بیاور.

امام حسن علیه السلام نزد او رفت و دید جوانی بسیار غمگین با آهی پرسوز و جانکاه مشغول مناجات است فرمود: ای جوان، امیرمؤمنان پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله تو را می خواهد ببیند، دعوتش را اجابت کن. جوان لنگان لنگان با اشتیاق به حضور علی علیه السلام آمد، علی علیه السلام فرمود: چه حاجت داری؟

جوان گفت: حقیقت این است که من به پدرم آزار می رساندم، او مرا نفرین کرده و اکنون نصف بدنم فلج شده است. امام علیه السلام فرمود: چه آزاری به پدرت رسانده ای؟ جوان عرض کرد: من جوانی عیاش و گنه کاری بودم، پدرم مرا از گناه نهی می کرد، من به حرف او گوش نمی دادم، بلکه بیشتر گناه می کردم، تا اینکه روزی مرا در حال گناه دید باز مرا نهی کرد، سرانجام من

=====

۱ امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۶۲.

ص: ۲۰۷

ناراحت شدم چوبی برداشتم طوری به او زدم که بر زمین افتاد و با دلی شکسته برخاست و گفت: «اکنون کنار کعبه می روم و برای تو نفرین می کنم»، کنار کعبه رفت و نفرین کرد. نفرین او باعث شد، نصف بدنم فلج گردید در این هنگام آن قسمت از بدنش را به امام حسن علیه السلام نشان داد و سپس گفت: بسیار پشیمان شدم و نزد پدرم آمدم و با خواهش و زاری از او معذرت خواهی کردم، و گفتم مرا ببخش و برایم دعا کن.

پدرم مرا بخشید و حتی حاضر شد که با هم به کنار کعبه بیایم و در همان نقطه ی که نفرین کرده بود دعا کند تا من سلامتی خود را بازیابم. با هم به طرف مکه رهسپار شدیم، پدرم سوار بر شتر بود، در بیابان ناگاه مرغی از پشت سر سنگی پراند، شتر رم کرد و پدرم از بالای شتر به زمین افتاد و به بالینش رفتم، دیدم از دنیا رفته است، همان جا او را دفن کردم و اکنون خودم با جگر سوخته به اینجا برای دعا آمده ام.

امام علی علیه السلام فرمود: از این که پدرت با تو به طرف کعبه برای دعا در حقّ تو می آمد، معلوم می شود که پدرت از تو راضی است، اکنون من در حق تو دعا می کنم. پس امام، در حق او دعا کرد، سپس دست های مبارکش را به بدن آن جوان مالید، همان دم جوان سلامتی خود را بازیافت.

سپس امام علیه السلام نزد پسرانش آمد و به آنها فرمود: عَلَیْكُمْ بِرُّ الْوَالِدَیْنِ: «بر شما باد به نیکی به پدر و مادر». (۱)

خوش رفتاری با پدر و مادر

عَمَّارِ بْنِ حِیَّانٍ مِی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «پسر اسماعیل، نسبت به من خوش رفتار است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: اسماعیل را دوست داشتم، اکنون که گفتم با تو خوشرفتاری می کند، بر دوستیم نسبت به او افزوده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهر رضاعی داشت، او روزی نزد آن حضرت آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله تا او را دید، خوشحال شد، و روپوش خود را برای او گسترد، و او را روی آن نشانید و سپس با کمال اشتیاق با روی خوش و با او گفتگو کرد، در حالی که خنده بر لب داشت با او گرم صحبت گردید، تا او درخواست و رفت، سپس برادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله به

=====

۱ جامع التّواریخ، ص ۱۸۵.

ص: ۲۰۸

حضور آن حضرت آمد، و پیامبر صلی الله علیه و آله آن رفتاری را که نسبت به خواهرش کرد، با او نکرد، شخصی پرسید: «ای رسول خدا! چرا آن گونه که با خواهرت گرم گرفتی، با برادرت گرم نگرفتی؟ با اینکه او مرد بود؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: لِأَنَّهَا كَانَتْ أُمَّ بَوَالِدَيْهَا مِنْهُ. «زیرا آن خواهر، نسبت به پدر و مادرش، خوش رفتارتر بود.» (۱)

همنشین حضرت موسی علیه السلام در بهشت (۲)

روزی حضرت موسی علیه السلام در ضمن مناجات به پروردگار خود عرض کرد: خدایا میخواهم همنشینی که در بهشت دارم بینم چگونه شخصی است، جبریل بر او نازل شد و عرض کرد یا موسی فلان قصاب در محله فلانی همنشین تو خواهد بود. حضرت موسی علیه السلام به درب دکان قصاب آمده، دید جوانی شبگردان مشغول فروختن گوشت است.

شامگاه که شد جوان مقداری گوشت برداشت و به سوی منزل روان گردید. موسی از پی او تا درب منزلش آمد و به او گفت: مهمان نمی خواهی؟ جوان گفت: خوش آمدید، او را به دورن برد. حضرت موسی علیه السلام دید جوان غذایی تهیته نمود، آن گاه زنبیلی از سقف به زیر آورد و پیرزنی بس فرتوت و کهنسال را از درون زنبیل خارج کرد. او را شستشو داده، غذایش را با دست خویش به او خورانید. موقعی که خواست زنبیل را به جای اول بیاویزد زبان پیرزن به کلماتی که مفهوم نمی شد حرکت نمود بعد از آن جوان برای حضرت موسی علیه السلام غذا آورد و خوردند. حضرت پرسید: حکایت تو با این پیرزن چگونه است؟ عرض کرد: این پیرزن مادر من است، چون مرا بضاعتی نیست که جهت او کنیزی بخرم، ناچار خودم کمر به خدمت او بسته ام.

حضرت پرسید: آن کلماتی که به زبان جاری کرد چه بود؟ جوان گفت: هر وقت او را شستشو می دهم و غذا به او می خورانم می گوید: (غفرالله لك و جعلك جلیس موسی یوم القیامه فی قبه و درجته) خداوند تو را ببخشد و همنشین حضرت موسی علیه السلام در بهشت باشی به همان درجه و جایگاه.

موسی علیه السلام فرمود: ای جوان بشارت می دهم به تو که خداوند دعای او را درباره ات مستجاب

=====

۱ اصول کافی، ج ۲، (باب البرّ بالوالدین، حدیث ۱۲).

۲ بحار الانوار، ج ۱۰، و منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۳۸.

ص: ۲۰۹

گردانیده. جبریل به من خبر داد که در بهشت تو همنشین من هستی. (۱)

حقوق مادر

حضرت باقر علیه السلام فرمود: مردی خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم خیلی کهنسال و افتاده شدند. پدرم از دنیا رفت ولی مادرم به اندازه ای فتوت و شکسته شده که مانند بچه های کوچک غذا نرم کرده و در دهانش می گذاشتم و او را در پارچه و قماط مانند بچه های شیرخوار می پیچیدم و در گهواره ای گزارده، می جنبانیدم تا به خواب رود کار او به جایی رسید که گاهی چیزی می خواست و نمی فهمیدم چه می خواهد. از این رو درخواست کردم از خداوند مرا پستانی شیردار بدهد تا او را شیر دهم. همان طور که مرا شیر داده است در این موقع سینه خود را باز کرد، پستان هایش نمایان شد کمی فشرد و شیر از آن خارج گردید.

حضرت رسول از دیدن این جریان قطرات اشک از دیده فرو ریخت و فرمود ای پسر! موفقیت شایانی پیدا کرده ای، زیرا تو از خداوند با قلبی پاک و نیتی خالص درخواستی کردی و خدای دعای تو را مستجاب نمود. عرض کرد: یا رسول الله! آیا زحمات و حقوق او را جبران کرده ام؟ فرمود: هرگز حتی جبران یک ناله از ناله هایی که در موقع زایمان از فرط رنج و فشار درد می نمود نکرده ای. (۲)

آری چه بسا از مادران که به واسطه زایمان دست از جان شیرین شستند و روی فرزند خود را ندیده چشم از جهان بستند.

رضایت مادر

در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یکی از مسلمین، در بستر مرگ قرار گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به بالین او آمد، او در حال جان کندن بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: بگو «لااله الاالله» او قدرت تکلم نداشت، پیامبر چند بار او را تلقین کرد و به او فرمود: بگو «لااله الاالله» او نمی توانست بگوید و زبانش می گرفت.

====

۱ در کتاب قره العین، نقل از مختصر الکلام.

۲ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۳۱.

ص: ۲۱۰

زنی در آن جا حضور داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا این شخص، مادر دارد؟ او عرض کرد، آری من هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از پسر ت راضی هستی؟ گفت: نه. بلکه ناراضی و خشمگین هستم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دوست دارم که از او راضی گردی. مادر شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت و از پسرش راضی شد.

در این وقت پیامبر صلی الله علیه و آله به شخص در حال مرگ فرمود: بگو «لااله الاالله» پس زبان او باز شد و گفت: «لااله الاالله» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: «يا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئِ وَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنِ السَّيِّئِ وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئِ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفْوُ الْعَفُورُ». «ای خدایی که کم را می پذیری و از گناه بسیار، می گذری، کم را از من بپذیر و بسیار را از من ببخش تویی بخشنده و آمرزنده».

و چون او تمام این سخنان را گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه می بینی؟ عرض کرد: دو سیاه چهره وارد شدند، فرمود: این کلمات را تکرار کن، او تکرار کرد، پیامبر فرمود: چه می بینی؟ او عرض کرد: آن دو سیاه چهره دور شدند و دو شخص سفید و نورانی وارد شدند، و دو شخص نورانی به من نزدیک شدند و روحم را دارند از جانم می گیرند، این را گفت و همان لحظه از دنیا رفت. (۱)

====

۱ من لایحضره الفقیه ط جدید، ج ۱، ص ۱۳۲ (احکام الاموات، حدیث ۳۴۷).

ص: ۲۱۱

«وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَ...»

پیام (۵۸) مراتب احسان

«وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَ
الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ...» (نساء / ۳۶)

آیه فوق موارد و مراتب احسان و ارزش های عملی یک مسلمان را به ترتیب ذیل بیان نموده است:

۱ نخستین ارزش مؤمن پرستش و عبادت خداوند و دوری او از شرک اعتقادی و عملی است همان گونه که در آخر سوره کهف آمده (مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)

۲ احسان و احترام به پدر و مادر به طور مطلق که شامل پدر و مادر معنوی نیز می شود همان گونه که امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دو پدر یان امت هستند.

۳ احسان به خویشان.

۴ احسان به یتیمان.

۵ احسان به مستمندان که در روایات سفارش فراوانی نسبت به آنها شده است.

۶ احسان به همسایه نزدیک و دور.

۷ احسان به مصاحب که حق او به وسیله رفاقت و ازدواج و تعلیم و تعلم و معاشرت و صنعت و سفر ایجاد می شود.

۸ احسان به کسانی که در راه مانده و ابن السبیل هستند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: «حد همسایه چهل خانه است از چهار طرف.

و فرمود: احسان به همسایه رزق را فراوان و عمر را زیاد و زندگی ها را آباد می کند.

و فرمود: احسان به همسایگان، آزار نرساندن به آنان نیست بلکه صبر بر آزار همسایگان است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همسایگان سه دسته اند: ۱ همسایه ای که دارای سه حق می باشد. حق همسایگی، حق خویشی، حق اسلام. ۲ همسایه ای که دارای دو حق است، حق همسایگی و حق اسلام. ۳ همسایه ای که دارای یک حق است و آن کافر و مشرکی است که فقط حق همسایگی دارد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود گوید: مقصود از «والصاحب بالجنب» کسی است که در سفر با تو هم نشین شده باشد و مقصود از «ابن السبیل» کسی است که در راه مانده باشد گرچه در وطن خود بی نیاز باشد.

مؤلف گوید: در سخنان معصومین علیهم السلام برای انفاق و احسان ارزش گذاری شده و برای انفاق بر هر یک از ارحام و خویشان و اعمالی که انسان انجام می دهد فضیلتی بیان شده است که به گوشه هایی از آنها اشاره می کنیم: (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: آیا به شما بگویم که بهترین و ارزشمندترین مصرف مال شما کدام است؟ گفتند: آری فرمود: اگر شما پنج دینار داشته باشید بهترین و ارزشمندترین آنها دیناری است که به مادر خود انفاق می کنید و سپس دیناری است که به پدر خود انفاق می کنید و پس از آن دیناری است که بر خود و خانواده خود انفاق می نمایید و پس از آن دیناری است که به خویشان خود انفاق می نمایید و کم ترین ارزش مربوط به دیناری است که در راه خدا [یعنی امور خیریه] انفاق می کنید. (۲)

=====

۱ العیاشی عنهما علیهما السلام: إن رسول الله صلی الله علیه و آله أحد الوالدین و علیّ علیه السلام الآخر.

و فی الکافی عن الباقر علیه السلام: حدّ الجوار أربعون داراً من کلّ جانب من بین یدیه و من خلفه و عن یمینہ و عن شمالہ.

و عنه علیه السلام: حسن الجوار یزید فی الرزق و قال علیه السلام: حسن الجوار یعمّر الدیار و یزید فی الأعمار.

و عن الکاظم علیه السلام: لیس حسن الجوار کفّ الآذی ولكن حسن الجوار صبرک علی الآذی.

و عن النبی صلی الله علیه و آله الجیران ثلاثه: فجار، له ثلاثه حقوق، حقّ الجوار، و حقّ القرابه، و حقّ الإسلام و جار له حقان، حقّ الجوار و حقّ الإسلام، و جار له حقّ واحد، حقّ الجوار و هوالمشرك من أهل الكتاب. (تفسیر صافی، ج ۱، ۴۵۰)

و فی تفسیر القمّی: الصاحب بالجنب: صاحبک فی السفر. و ابن السبیل: یعنی أبناء الطریق. (المصدر)

۲ و عن درر الآلی: عن أنس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ألا أتبئکم بخمسه دنائیر بأحسنها و أفضلها؟ قالوا بلی، قال: أفضل الخمسه الدینار الّذی تنفقه علی والدتک و أفضل الأربعة الدینار الّذی تنفقه علی والدک و أفضل الثلاثه الدینار الّذی تنفقه علی نفسک و أهلک و أفضل الدینارین، الدینار الّذی تنفقه علی قرابتک، و أحسّها و أقلّها أجراً الدینار الّذی تنفقه فی سبیل الله. (مستدرک الوسائل، ج ۷، ۲۴۱)

و در بین اعمال و عبادات نیز ارزش مصرف مال متفاوت است و شاید معیار ارزش همان عملی باشد که مال صرف آن می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: درهمی که برای حج مصرف می شود بهتر از بیست هزار درهم است که تو در راه حق مصرف نمایی. (۱)

و در سخن دیگری می فرماید: حاج و معتمر میهمانان خدایند، اگر سؤال کنند خدا به آنها عطا خواهد نمود و به هر درهمی که خرج می کنند خداوند پاداش هزار هزار درهم یا هزار درهم به آنان خواهد داد. (۲)

====

۱ و فیالکافی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: درهم تنفقه فيالحج أفضل من عشرين ألف درهم تنفقها فيحج. (کافی، ج ۴، ۲۵۵)

۲ و قال عليه السلام: الحاج و المعتمر وفد الله إن سألوه أعطاهم و إن دعوه أجابهم و إن شفّعوا شفّعهم و إن سکتوا إبتدئهم و يعوّضون بالدرهم ألف [ألف] درهم. (المصدر)

ص: ۲۱۴

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»

پیام (۵۹) پیمان های متقابل

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ».

«وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (نور/۲۲)

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ...» (بقره/۱۵۲)

«... أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ...» (بقره/۴۰)

«... ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...» (غافر/۶۰)

«رضی الله عنهم و رضوا عنه»

چنان که مشاهده می شود خداوند در آیات فوق با بندگان خود پیمان متقابل بسته و در آیات دیگر امر به وفای عهد و پیمان نموده و می فرماید: به پیمان های خود وفا کنید و به آنها پایدار باشید.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أوف بعهدی» می فرماید: مقصود پای بندی به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که از طرف خداوند واجب گردیده و اگر به این پیمان عمل کنید پاداش آن بهشت می باشد. (۱)

و در تفسیر آیه «و أوفوا بعهد الله» می فرماید: به خدا سوگند اگر شما به عهد و پیمان خود با خداوند وفا می نمودید خداوند نیز دعای شما را همان گونه که می فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» مستجاب می نمود. (۲)

و نیز می فرماید: کسی که دوست می دارد دعای او مستجاب گردد باید درآمد و کسب خود را

=====

۱ عن سماعة بن مهران قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله «أوفوا بعهدكم» قال: أوفوا بولايه عليّ فرضاً من الله أوف لكم الجنة. (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۲)

۲ و قال رجل للصادق عليه السلام يقول الله «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» و إنا ندعوا فلا يستجاب لنا؟ فقال: إنكم لاتفون لله بعهده فإنه تعالى يقول: «أوفوا بعهدكم» والله لو وفيتم لله سبحانه لوفى لكم. (بحار، ج ۶۶، ۳۴۱)

پاکیزه نماید. (۱)

امام جواد علیه السلام در تفسیر آیه «أوفوا بالعقود» می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردم برای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ده مرتبه پیمان گرفت و سپس آیه «یا أيها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» نازل گردید و در این آیه به مردم امر فرمود که به پیمان هایی که من از شما برای خلافت علی علیه السلام گرفتم وفا کنید. (۲)

یکی از پیمان های خداوند با بندگان خود عفو متقابل است که در آیه «فلیعفوا ولیصفحوا الا تحبون أن یغفر الله لکم» به آن تصریح شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «فمن عفا و أصلح فأجره علی الله» فرمود: روز قیامت از طرف خداوند ندا می رسد: «هر کس از خدا پاداشی طلب دارد برخیزد» پس کسانی که اهل عفو و گذشت بوده اند به پا می خیزند و بدون حساب به بهشت می روند. (۳)

و در روایات آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله از احدی برای خود انتقام نگرفت بلکه بر هر کسی حقی پیدا نمود از حق خود گذشت کرد. (۴) و می فرمود: هر کس از برادر خود بگذرد خداوند نیز از او خواهد گذشت. (۵)

و فرمود: سه گروه وارد بهشت می شوند و هر کجای آن بخواهند ساکن می گردند... [یکی از آنان] کسی است که از ظلم دیگران بگذرد. (۶)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس...» فرمود: هیچ بنده ای خشم خود را فرو نمی برد جز آن که خداوند بر عزت دنیا و آخرت او می افزاید و پاداش او را بهشت قرار می دهد. (۷)

=====

۱ و عن ابی عبدالله علیه السلام قال: من سرّه أن یتعجب له دعوته فلیطیب مکسبه. (کافی، ج ۲، ۴۸۶)

۲ تفسیر صافی، ج ۲، ۵.

۳ و فیمستدرک الوسایل: قال النبی صلی الله علیه و آله فی قوله تعالی: «فَمَنْ عَفَى وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...» (شوری، ۴۰): إذا کان یوم القیامه، ینادی منادی: من کان له علی الله أجر فلیقم، فیقوم عند ذلک أهل العفو فیدخلون الجنّه بغیر حساب. (مستدرک الوسایل، ج ۹، ۷)

۴ قال: و جاء فی الآثار: أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله لم ینتقم لنفسه من أحد قطّ، بل کان یعفو و یصفح. (المصدر)

۵ و قال صلی الله علیه و آله: من عفی عن أخیه المسلم عفاً لله عنه. (المصدر، ص ۸)

۶ و قال صلی الله علیه و آله: ثلاثه ینزلون الجنّه حیث یشاؤون. إلی أن قال: و رجل عفی عن مظلّمه (المصدر)

٧ و قال الصادق عليه السلام في تفسير قوله تعالى: «... وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران، ١٣٤) ما من عبد كظم غيظا إلاّ زاده الله عزّوجلّ به عزا في الدنيا والآخرة و آتاه الله تبارك و تعالى الجنة مكان غيظه ذلك. (المصدر، ج ٩، ١٢)

«أحسن تحسن إليك» قاله على عليه السلام لنوف و البكالى (امالى صدوق، ص ٢٧٨) «إرحم ترحم» (المصدر)

«يا موسى كما تدين تدان» (مقنع صدوق، ٤٣١)

ص: ٢١٤

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ»

پیام (۶۰) آثار و لوازم اعمال

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا... فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءَ وَ جَوْهَكُمْ» (اسراء / ۷)

در بین فارسی زبان ها مشهور است که می گویند: خیر خانه صاحبش را پیدا می کند و یا می گویند: دستی که می دهی باز پس می گیری و یا می گویند: هر چه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی و یا می گویند: ظلم خانه صاحبش را خراب می کند. در بین عرب ها نیز معروف است که می گویند: «کما تدین تدان» و یا می گویند: «إِرحم تُرحم» و یا می گویند: «الحجر الغصب رهن علی خراب الدار». مفاد آیه فوق نیز همین معناست.

امیرالمؤمنین می فرماید: اگر به دیگری احترام و احسان کردی در حقیقت به خود احترام و احسان نموده ای و اگر در حق دیگری بدی و ظلمی کردی در حقیقت خود را پست و مغبون نموده ای. (میزان الحکمه، ج ۱، ۶۴۳)

خداوند در آثار احسان می فرماید: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِيهَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ» (نحل، ۳۰)

یعنی اهل احسان، در این دنیا به پاداش خود خواهند رسید و در قیامت نیز پاداش خود را خواهند داشت.

و در آیه دیگری می فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِيهَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُؤَفِّقُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» [زمر، ۱۰] یعنی ای رسول من به بنندگان مؤمن من بگو: تقوا پیشه کنید، همانا برای کسانی که در این دنیا اهل احسان باشند در دنیا و آخرت حسنه و پاداش نیکویی خواهد بود.

در ذیل آیه «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءَ وَ جَوْهَكُمْ» در تفسیر قمی وعده ای از تفاسیر دیگر آمده که مقصود از این آیه قوم یهود هستند و مقصود قیام حضرت مهدی علیه السلام و یاران اویند که چون بیایند صورت ستمگران یهود سیاه خواهد شد.

نگارنده گوید: تفصیل این بحث در کتاب محرّمات اسلام در بخش آثار ظلم و احسان بیان شده است مراجعه شود.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «إِنَّكَ إِنْ أَحْسَنْتَ فَنَفْسُكَ تَكْرُمُ، وَإِلَيْهَا تَحْسَنُ، إِنَّكَ إِنْ أَسَاءْتَ فَنَفْسُكَ تَمْتَهِنُ وَإِيَّاهَا تَغْبِنُ». (میزان الحمه، ج ۱، ۶۴۳ عن غررالحکم، ۳۸۰۸)

و القمی فی قوله تعالی: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ»؛ یعنی القائم و أصحابه «لیسؤوا و جوهکم» یعنی یسؤدون و جوههم. (تفسیر قمی، ج ۲، ۱۴)

کیفر سخن چین و بی بندوبار

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه با جمعی به قبرستان بقیع رفت، و در کنار قبری، توقف کرد و فرمود: «هم اکنون صاحب این قبر را نشانند و مورد بازپرسی قرار دادند، سوگند به خداوندی که مرا به پیامبری برگزید، با گزری آتشین به او زدند که درونش شعله ور گردید».

سپس آن حضرت در کنار قبر دیگری توقف کرد، و همانند گفته قبل را در مورد صاحب آن قبر نیز تکرار کرد.

حاضران پرسیدند: «ای رسول خدا، این دو مرد چه کار بدی انجام داده بودند، که این گونه در عالم قبر، عذاب می شوند؟!»

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «كَانَ أَحَدُهُمَا يَمْشِي بِاللَّيْمَةِ بَيْنَ النَّاسِ، وَ كَانَ الْآخَرُ لَا يَسْتَبِرِي مِنَ الْبَوْلِ»؛ «یکی از این دو نفر، بین مردم، نمّامی و سخن چینی می کرد، و دیگری از ادرار، استبراء نمی کرد» (یعنی در مورد ادرار، بی قید بود و رعایت نجاست و طهارت را نمی نمود). (۱)

مؤلف گوید: درباره آثار و لوازم اعمال سخن زیاد است برای اختصار به اندازه اکتفا شد.

=====

۱ المواعظ العددیه، ص ۴۰.

ص: ۲۱۹

«وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»

پیام (۶۱) عفو و گذشت

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (انفال / ۲۸)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»
(تغابن / ۱۴)

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه اول می فرماید: در آن زمان ها اگر کسی می خواست از شهر خود هجرت کند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برود زن و فرزند او به او می آویختند و می گفتند: تو را به خدا سوگند می دهیم که ما را رها نکنی و از نزد ما نروی چرا که ما ضایع و تباه خواهیم شد، پس برخی از آنان از زن و فرزند خود اطاعت می کردند و از هجرت صرف نظر می نمودند، از این رو خداوند آنان را از اطاعت همسران و فرزندانشان نهی نموده است و برخی زن و فرزند خود را رها می کردند و به آنان می گفتند: «به خدا سوگند اگر شما با من به مدینه هجرت نکنید هنگامی که به دارالحجره می آید هرگز من برای شما سودی نخواهم داشت» و لکن هنگامی که آنان به دارالحجره آمدند خداوند مهاجرین را امر نمود که از آنان بگذرند و به آنان احسان و صلّه نمایند و فرمود: «وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

مؤلف گوید: شأن نزول آیه مخصّصه آن نیست و همان گونه که در متن آیه بیان شده است برخی از همسران و فرزندان دشمنان انسان می باشند و مانع خیر و سعادت او می شوند که نمونه های آن بین مردم زیاد به چشم می خورد و خداوند این خطر را به بندگان خویش گوشزد نموده است، جز این که صلاح آنان را در عفو و گذشت و بخشش دانسته و اجازه قطع ارتباط نداده بلکه برای آنان که اهل گذشت و عفو باشند وعده رحمت داده است.

(۱) امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «واعلموا أنّما أموالکم و اولادکم فتنه» می فرماید:

=====

۱ القمی عن الباقر علیه السلام فی هذه الآیه: إنّ الرّجل کان إذا أراد الهجرة إلى رسول الله صلی الله علیه و آله تعلق به إبنه و إبراته و قالوا ننشدک الله أن تذهب عنّا و تدعنا فنضیع بعدک، فمنهم من یطیع أهله فیکفونهم الله أبنائهم و نسائهم و ینهم عن طاعتهم، و منهم من یمضی و ینذرهم و یقول: أما والله لئن لم تهاجروا معی ثمّ یجمع الله بینی و بینکم فیدار الخجره لا أنفعکم بشیء أبداً، فلما جمع الله بینهم و بینهم أمره الله أن یحسن إلیه و یصلهم فقال: «و أن تعفوا و تصفحوا و تغفروا فإنّ الله غفور رحیم» (تفسیر قمی، ج ۲، ۳۷۲ و تفسیر نورالثقلین)

و فی نهج البلاغه قال امیرالمؤمنین علیه السلام: لا یقولنّ أحدکم: اللهمّ إنّی أعوذ بک من الفتنه لأنّه لیس أحد إلاّ و هو مشتمل علی فتنه، و لکن من استعاذ فلیستعد من مضلات الفتن، فإنّ الله سبحانه یقول: «واعلموا أنّما أموالک و اولادکم فتنه» (تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ۳۴۲، نهج البلاغه، خطبه ۹۳)

و فى مجمع البيان ... كان رسول الله صلى الله عليه وآله يخطب فجااء الحسن و الحسين عليهما السلام و عليهما قميصان أحمران
يمشيان و يعثران، فنزل رسول الله صلى الله عليه وآله إليهما فأخذهما فوضعهما فيحجره على المنبر و قال: صدق الله «إنما
أموالكم و أولادكم فتنه» نظرت إلى هذين الصبيين يمشيان و يعثران فلم أصبر حتى قطعت حديثي و رفعتهما» ثم أخذ فيخطبته.
(المصدر، ص ٣٤٣)

ص :٢٢٠

هیچ کسی نباید بگوید: خدایا من پناه به تو می برم از فتنه و امتحان چرا که هر کسی را امتحان و آزمایشی خواهد بود، آری اگر کسی می خواهد پناه به خدا ببرد [و از خداوند استمداد نماید] باید از فتنه ها و امتحان هایی که سبب گمراهی او می شود به خدا پناه ببرد چرا که خداوند می فرماید: «و اعلموا أنَّما أموالکم و أولادکم فتنه»؛ یعنی ای مردم بدانید که اموال و اولاد آزمایشی هستند برای شما.

سید رضی الله عنه پس از نقل این خطبه گوید: معنای این سخن این است که خداوند مردم را به وسیله اموال و اولاد می آزمایشد تا معلوم گردد چه کسی به تقدیر او راضی است و چه کسی راضی نیست چرا که برخی از مردم از فرزند پسر خوش ندارند و از نقص اموال و کم شدن آنها نیز راضی نیستند و دوست می دارند که مال آنان فراوان گردد.

صاحب تفسیر مجمع البیان می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر خطبه می خواند ناگهان دید حسن و حسین علیهما السلام که فرزندان خردسالی بودند به طرف منبر می دوند و به زمین می خورند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از بالای منبر پایین آمد و آنان را گرفت و بالای منبر برد و در دامن خود نشانده و فرمود: خداوند راست گفته که اموال و فرزندان وسیله آزمایش انسان هستند و من چون فرزندان خود را دیدم که به زمین می خورند نتوانستم طاقت بیاورم و سخن خود را قطع نمودم و آنان را با خود بالای منبر آوردم. و پس این سخنان به خطبه خود ادامه داد.

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»

پیام (۶۲) پاداش صبر و شکیبایی

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره/ ۱۵۳)

«وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره/ ۱۵۵)

«... إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (زمر/ ۱۰)

امام باقر علیه السلام به شاگرد خود فضیل می فرماید: هر کدام از دوستان ما را ملاقات نمودی به او بگو: من در پیشگاه خداوند برای شما کاری نمی توانم بکنم مگر با ورع و تقوا از این رو شما باید دست و زبان خود را از آزار به دیگران نگه دارید و بر شما باد به صبر [روزه] و نماز همانا خداوند با صابران است. (۱) (نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۱)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: کسی که با سعه صدر به استقبال بلاها برود و با آرامش و وقار صبر کند از خواص بندگان خداوند است و مصداق آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» خواهد بود. (۲)

خداوند در آیه «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» مقام صابران و معنای صبر آنان را بیان کرده و می فرماید: صابران کسانی هستند که چون مصیبتی بر آنان وارد شود می گویند: ما ملک خداییم و به سوی او

=====

۱ عن أبي جعفر عليه السلام قال: يا فضيل بلغ من لقيت من موالينا عنا السلام و قل لهم: إني أقول: لا أغني عنكم من الله شيئاً إلا بورع فاحفظوا ألسنتكم و كفوا أيديكم و عليكم بالصبر و الصلاه إن الله مع الصابرين. (نورالثقلین، ج ۱، ص ۱۴۱)

۲ و قال الصادق عليه السلام في كلام طويل: و من استقبل البلاء بالحب و صبر على سكينه و وقار فهو من الخاص، و نصيبه ما قال الله عز وجل: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ». (المصدر)

قال الله سبحانه: «و لنبلونكم بشىء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين الذين إذا أصابتهم مصيبتهم قالوا إننا لله و إنا إليه راجعون أولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمته و أولئك هم المهددون». (بقره، ۱۵۵ تا ۱۵۶)

باز خواهیم گشت» سپس خداوند می فرماید: درود و رحمت خداوند بر آنان باد حَقّاً آنان هدایت یافته اند.

مؤلف گوید: صبر دارای مراتب و اقسامی است: ۱ صبر در معصیت ۲ صبر در طاعت و عبادت ۳ صبر در بلا و مصیبت و می توان گفت: صبر دو صبر است صبر در طاعت و معصیت و صبر در بلا و مصیبت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که در قیامت نامه ها باز می شود و میزان ها نصب می گردد، برای اهل بلا و مصیبت میزانی نصب نمی شود و نامه ای باز نمی گردد سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت نمود: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که قیامت بر پامی شود گروهی از مردم نزدیک بهشت می آیند و درب آن را می کوبند، به آنان گفته می شود: شما چه کسانی هستید؟ می گویند: ما اهل صبر بوده ایم گفته می شود صبر شما در چه چیز بوده است؟ می گویند: ما بر طاعت و معصیت خدا صبر کردیم. پس خداوند می فرماید: اینها راست می گویند داخل بهشتشان نمایند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این معنای آیه «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» می باشد. (۲)

تسلیم در برابر مقدرات الهی

اسماعیل از فرزندان بسیار با کمال امام صادق علیه السلام بود، او در زمان حیات امام صادق علیه السلام از دنیا رفت و آن حضرت را به سوگ خود نشانید، شاگردان آن حضرت نیز، سخت متأثر شدند چرا که از محضر اسماعیل بهره مند می شدند و او را مردی بزرگ و فقیهی سترگ می دانستند حتی بعضی گمان می کردند که امام بعد از امام صادق علیه السلام اسماعیل است.

====

۱ تفسیر العیاشی عن الصادق علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله : إذا نشرت الدواوین و نصبت الموازین لم ينصب لأهل البلاء میزان و لم ينشر لهم دیوان. ثم تلا هذه الآية «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (تفسیر صافی، ج ۴، ۳۱۷)

۲ و فی الکافی عنه علیه السلام : إذا کان یوم القیامه یقوم عنق من الناس فیأتون باب الجنه فیضربونه فیقال لهم: من أنتم؟ فیقولون: نحن أهل الصبر. فیقال لهم: علی ما صبرتم؟ فیقولون: کنّا نصبر علی طاعه الله و نصبر عن معاصی الله فیقول الله عزوجل: صدقوا أدخلوهم الجنه و هو قول الله عزوجل: «إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ». (المصدر، و الکافی، ج ۲، ۷۵)

ص: ۲۲۳

امام کاظم علیه السلام می گوید: پدرم امام صادق علیه السلام به من فرمود: نزد مفضل (یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام) برو، و در مورد وفات اسماعیل به او تسلیم بگو، و سلام مرا به او برسان و از قول من به مفضل بگو:

«أصَبْنَا بِإِسْمَاعِيلَ فَصَبَّرَ كَمَا صَبَّرْنَا، إِذَا أَرَدْنَا أَمْرًا وَ أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا سَلَّمْنَا لِأَمْرِ اللَّهِ».

«ما به فراق اسماعیل سوگوار شدیم، پس صبر کردیم، تو نیز مانند ما صبر کن، وقتی ما چیزی را خواستیم، و خدا چیز دیگری خواست، ما تسلیم فرمان خدا هستیم.» (۱)

شیعیان واقعی از دیدگاه امام هشتم

امام رضا علیه السلام در خراسان بود و در ظاهر ولی عهد مأمون به شمار می آمد، جمعی از شیعیان برای دیدار آن حضرت به خراسان آمده بودند، و از دربان اجازه ورود می خواستند، دربان برای آنها از آن حضرت اجازه می طلبید ولی آن حضرت اجازه نمی داد.

آنها دو ماه پی در پی در هر روز دو بار به در خانه آن حضرت آمده و اجازه ورود طلبیدند و به دربان گفتند به امام رضا علیه السلام بگو ما جمعی از شیعیان شما هستیم، وقتی دربان تقاضا و پیام آنها را به امام علیه السلام عرض می کرد امام می فرمود: «من فعلاً اشتغال دارم به آنها اجازه ورود نده».

سرانجام آنها به دربان گفتند: از جانب ما به امام علیه السلام عرض کن، ما از راه دور آمده ایم و مکرراً اجازه خواسته ایم و جواب منفی داه اید دشمنان ما، ما را شماتت خواهند کرد، اگر بدون ملاقات شما به وطن باز گردیم، نزد مردم شرمنده و سرافکننده خواهیم شد... پس دربان پیام آنها را به امام ابلاغ کرد، و امام علیه السلام فرمود: به آنها اجازه ورود بده.

دربان به آنها اجازه داد، آنها به محضر آن حضرت رسیدند و پس از احوالپرسی عرض کردند «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله چه شده که ما به این بی مهری جانکاه و خفت و خواری افتاده ایم و پس از آن همه بی اعتنایی و عدم اجازه شما، دیگر برای ما آبرویی نماند، علت چیست؟»

امام رضا علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (شوری / ۳۰) یعنی «هر مصیبتی که به شما می رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید و بسیاری را خدا عفو می کند».

من در مورد شما از پروردگار و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام و پدران پاکم پیروی کردم.

=====

آنها عرض کردند: چرا نسبت به ما بی اعتنا هستید؟

امام رضا علیه السلام فرمودند: به خاطر آن که شما ادعا می کنید از شیعیان امیرمؤمنان علی علیه السلام هستید، وای بر شما همانا شیعه علی علیه السلام، افرادی مانند حسن و حسین علیهما السلام و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابوبکر بودند که هیچ گونه مخالفت با اوامر آن حضرت نمی نمودند، و هیچ گاه کاری که مورد نهی آنها بود انجام نمی دادند ولی شما وقتی که می گوئید ما شیعه علی علیه السلام هستیم در بیشتر اعمال، با دستورات آن حضرت مخالفت می نمایید و در انجام فرایض کوتاهی می نمایید، و در رعایت حقوق برادران، سستی می کنید، آنجا که تقیه واجب است تقیه نمی کنید و آنجا که حرام است تقیه می کنید، اگر شما به جای «شیعه» بگوئید ما از دوستان اولیاء خدا و دشمن دشمنان آنها هستیم، شما را در این قول رد نمی کنم، ولی شما ادعای مقام ارجمند (شیعه) می کنید و ادعای شما با اعمال شما سازگار نیست، شما راه هلاکت را می پیمایید مگر اینکه با توبه و انابه، ضایعات گذشته را جبران کنید.

آنها گفتند: ما استغفار و توبه می کنیم، و از این پس خود را به عنوان دوستان شما، و دشمنان دشمنان شما، عنوان می نماییم (نه شیعه شما). پس امام رضا علیه السلام فرمود: «آفرین بر شما ای برادران و دوستان من»، آنگاه امام از آنها احترام شایان کرد و آنها را نزد خود نشانید و سپس به دربان خود فرمود: چند بار از ورود آنها جلوگیری کردی؟ او عرض کرد شصت بار.

امام به او فرمود: شصت بار نزد آنها بیا و به آنها سلام کن و سلام مرا به آنها برسان، خداوند به خاطر استغفار و توبه، آنها را آمرزید، و آنها و بستگان آنها را به خاطر دوستیشان با ما، مشمول کرامت و لطف خاص خود قرار داد، پس تو نیز آنان را گرامی بدار و آنها را از غذاها و اموال به طور وفور، بهره مند ساز و گرفتاری آنها را برطرف نما. (۱)

=====

۱ بحار، ج ۶۸، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

ص: ۲۲۵

پیام (۶۳) سخریه و ملامت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَشِيخُرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (حجرات / ۱۱)

(۱) علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می گوید: یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام صفیه دختر حنی بن أخطب چون یهودی زاده بود عایشه و حفصه دختران ابوبکر و عمر به او آزار و دشنام می دادند و می گفتند: «تو یهودی زاده هستی» صفیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان شکایت نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا به آنان پاسخ ندادی؟ صفیه گفت: چگونه به آنان پاسخ بدهم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان بگو: پدرم هارون پیامبر خداست و عمویم موسی کلیم خداست و شوهرم محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست شما چه عیبی بر من می دانید؟ و چون صفیه این

=====

۱ قال الصادق عليه السلام: من أنب مؤمنا أنه الله في الدنيا والآخرة. (كافي، ج ۲، ۳۵۶)

و قال عليه السلام: من غير مؤمنا بذنبٍ لم يمت حتى يركبه. (المصدر)

و قال عليه السلام: لا تبدى الشماته لأخيك فيرحمه الله و يصيرها بك. (المصدر، ص ۳۵۹)

و قال عليه السلام: من شمت بمصبيه نزلت بأخيه لم يخرج من الدنيا حتى يفتن. (المصدر)

و قال الراوى: سمعت الرضا عليه السلام يوما ينشد شعرا و قليلاً ما كان ينشد شعرا:

«كلنا نأمل مدّا فيالأجل والمنايا هنّ آفات الأمل

لا تغرنّك أباطيل المنى والزم القصد ودع عنك العلل

إنما الدنيا كظلّ زایل حلّ فيه راكب ثمّ رحل

فقلت: لمن هذا أعزّ الله الأمير؟ فقال: «لعراقى لكم» قلت: أنشدنيه أبو العتاهيه لنفسه، فقال: هات اسمه ودع هذا، إنّ الله سبحانه يقول: «ولاتنابزوا بالألقاب» و لعلّ الرّجل يكره هذا. (تفسير نورالثقلين، ج ۵، ۹۰)

پاسخ را به آنان داد آنها گفتند: این سخنان را رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو آموخته است پس این آیه نازل شد: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُونَ...» (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به مؤمنی ملامت و سرزنش کند خداوند در دنیا و آخرت او را ملامت و سرزنش خواهد نمود. و فرمود: هر کس مؤمنی را به گناهی سرزنش و ملامت کند نمی میرد تا خود مرتکب آن گناه می شود. و فرمود: به برادر دینی خود شماتت مکن و گرنه خداوند به او ترحّم می کند و تو را گرفتار شماتت می نماید.

و فرمود: هر کس برادر خود را در مصیبتی که به او وارد شده شماتت کند از دنیا نمی رود تا به آن مصیبت مبتلا گردد.

یکی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می گوید: روزی دیدم حضرت رضا علیه السلام شعر می خواند در حالی که او کمتر دیده می شد که شعری بخواند و چون این اشعار را خواند: کَلْنَا نَأْمَلُ مَدًّا فِي الْأَجَلِ ... گفتیم: خدا شما را عزّت دهد این اشعار از کیست؟ فرمود: از یکی از برادران عراقی شماست پس من گفتیم: ابوالعتاهیه این اشعار را به خود نسبت می داد و چون ابوالعتاهیه نسبت توهین آمیزی بود حضرت رضا علیه السلام فرمود: این کلمات را رها کن، چرا نام او را نمی بری، خداوند می فرماید: «ولاتنابزوا بالألقاب» و شاید این مرد از چنین نسبتی کراهت داشته باشد. [و عتاهیه نسبت تجنّن و مدهوش بودن دارد].

«اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ»

پیام (۶۴) بدگمانی و تجسس

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا...» (حجرات / ۱۲)

(۱) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: تا دلیل قطعی پیدا نکرده ای کار برادر خود را حمل به صحت و نیکی نما و اگر سخنی از برادر خود شنیدی تا امکان حمل به خوبی و صحت دارد هرگز گمان بد به او مبر.

و در سخن دیگری می فرماید: زمانی که بیشتر مردم اهل صلاح و خیر باشند کسی که به آنان بدون دلیل بدگمان شود گناهکار خواهد بود، و زمانی که فساد فراوان گردد و بیشتر مردم اهل فساد باشند اگر کسی گمان خوبی ببرد [و مال و امور دیگر خود را به او بسپارد] فریب خورده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله [راجع به تجسس در امور پنهان مردم] فرمود: به جستجوی لغزش ها و عیوب مردم نباشید [و اسرار آنان را فاش نکنید] و گرنه خداوند نیز به جست و جوی لغزش های شما خواهد بود و شما را رسوا خواهد نمود. گر چه خود را در درون خانه خویش پنهان کرده

=====

۱ فی الکافی عن الصادق عن امیرالمؤمنین علیه السلام قال: ضع امر أخیک علی أحسنه حتی یأتیک ما یقلبک منه [مایغلبک] لا تظنن بکلمه خرجت من أخیک سوءاً و أنت تجدلها فیالخیر محملاً. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۳، کافی، ج ۲، ۳۶۲)

و فینهج البلاغه: إذا استولی الصلاح علی الزمان و أهله ثم أساء رجل الظنّ برجل لم یظهر منه خزیه فقد ظلم، و إذا استولی الفساد علی الزمان و أهله ثم أحسن الرجل الظنّ برجل فقد غرّ. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۳)

و فیالکافی عن الصادق علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لا تطلبوا عثرات المؤمنین فإنه من یتبع عثرات أخیه یتبع الله عثرته، و من یتبع الله عثرته یفضحه ولو فیجوف بینه. (المصدر)

ص: ۲۲۸

باشيد.

ص: ۲۲۹

پیام (۶۵) غیبت و بدگویی

«... وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ» (حجرات / ۱۲)

(۱) از امام صادق علیه السلام درباره معنای غیبت سؤال شد امام علیه السلام فرمود: غیبت این است که به برادر خود چیزی را نسبت بدهی که او انجام نداده باشد و [یا] چیزی که خدا بر او پوشانده [و حد خدا بر او جاری نشده] است را آشکار سازی.

و در روایتی آمده است که گفتن چیزهایی که آشکار است مانند تندخویی و شتاب و عجله نمودن مانعی ندارد.

امام کاظم علیه السلام فرمود: اگر چیزی را پشت سر برادر خود بگویی که مردم از آن آگاهند غیبت او را نکرده ای و اگر مردم از آن آگاه نباشند غیبت او را کرده ای و اگر کاری که انجام نداده است را به

=====

۱ فیالکافی عن الصادق علیه السلام: إِنَّهُ سَأَلَ عَنِ الْغَيْبَةِ فَقَالَ: هُوَ أَنْ تَقُولَ لِأَخِيكَ فَيُدِينُهُ مَالِمَ يَفْعَلُ وَتَبَثَّ عَلَيْهِ أَمْرًا قَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَالِمَ يَقُمُ عَلَيْهِ فِيهِ حَدٌّ.

و فیروایه: و أمّا الأمر الظاهر فيه مثل الحدّ و العجله فلا.

و عن الكاظم عليه السلام: من ذكر رجلاً من خلفه بما هو فيه ممّياً عرفه الناس لم يغتبه، و من ذكره من خلفه بما هو فيه ممّياً لا يعرفه الناس إغتابه، و من ذكره بما ليس فيه فقد بهته. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۳)

و فیالعیون عن الرضا عليه السلام: قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من عامل الناس فلم يظلمهم و حدّتهم فلم يكذبهم و عدّهم فلم يخلفهم، فهو مّمن كملت مروّته، و ظهرت عدالته، و وجبت أخوّته، و حرمت غيبته. (المصدر)

و عن النّبي عليه السلام: إِيَّاكُمْ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي وَ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يَغْفِرُ لَهُ إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ. (المصدر)

و ذکرنا تفصیل هذا فی کتاب «محرمات اسلام».

او نسبت بدهی به او تهمت زده ای.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که با مردم معاشرت کند و به آنان ظلم نکند، و با آنان سخن بگوید و به آنها دروغ نگوید، و با آنان وعده و پیمان ببندد و بی وفایی نکند، مرّوت و جوانمردی او کامل، عدالت او آشکار، اخوّت و برادری با او واجب و غیبت کردن از او حرام خواهد بود.

در حدیثی آمده که فاسق را معرّفی کنید تا مردم از او پرهیز نمایند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از غیبت بترسید که عذاب غیبت از عذاب زنا سخت تر است سپس فرمود: زناکار [بسا] توبه می کند و بخشیده می شود و [لکن] صاحب غیبت بخشیده نمی شود تا غیبت شونده او را ببخشد.

کیفر عیب جویی از مردم

ابو برده می گوید: در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم نماز جماعت را به امامت آن حضرت خواندیم، آن حضرت پس از نماز با شتاب برخاست و خود را به در مسجد رسانید و دست خود را بر روی آن در نهاد و فرمود: «ای کسانی که با زبان اظهار اسلام می کنید ایمان در قلب شما راه نیافته است، از عیبجویی مؤمنان پرهیزید:

«فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ فَضَحَّهُ وَ لَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ.»

زیرا هر کس در صدد عیبجویی مؤمنان باشد، خداوند عیوب او را آشکار می کند، و هر کس خدا از او عیبجویی کند، او را رسوا خواهد نمود، اگر چه در کنج خانه خود باشد» (۱)

====

۱ عقاب الأعمال شیخ صدوق، ص ۴۷۰.

ص: ۲۳۱

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»

پیام (۶۶) نگاه های حرام

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (نور ۳۰)

(۱) «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا

=====

۱ قال الصادق عليه السلام: كل آية في القرآن فيذكر الفروج فهي من الزنا إلا هذه الآية فإنها من النظر فلا يحل رجل مؤمن أن ينظر إلى فرج أخيه ولا يحل للمرأة أن تنظر إلى فرج أختها.

و فيالكافي عنه عليه السلام فيحديث يذكر فيه فرض الإيمان على الجوارح: و فرض على البصر أن لا ينظر إلى ما حرم الله عليه و أن يعرض عما نهى الله عنه مما لا يحل له و هو من الإيمان فقال تبارك و تعالى: «قل للمؤمنى يغضوا من أبصارهم...»

و فيالكافي عنه عليه السلام إنه سئل: ما يحل للرجل أن يرى من المرأة إذا لم يكن محرما؟ قال: الوجه و الكفان و القدمان. و قال عليه السلام: لا بأس بالنظر إلى رؤوس أهل تهمه والأعراب و أهل السواد و العلوج لأنهم إذا نهوا لا ينتهون.

و عنه عليه السلام قال النبى صلى الله عليه و آله: لا حرمه لنساء أهل الذمه أن ينظر إلى شعورهن و أيديهن.

و عنه عليه السلام: إنه سئل عن الرجل يريد أن يتزوج المرأة يتأملها و ينظر إلى خلفها و إلى وجهها؟ قال: لا بأس.

و فيروايه أخرى ينظر إلى شعرها و محاسنها إذا لم يكن متلذذا و فيروايه أخرى: إنما يشتر بها بأغلى الثمن. (تفسير صافى، ج ۳/۴۳۱) عن أبى جعفر و عن أبى عبدالله عليه السلام قال: ما من أحدٍ إلا و هو يصيب حظًا من الزنا، فزنا العينين النظر، و زنا الفم القبلة، و زنا اليدين للمس، صدق الفرج ذلك أم كذب. (كافى، ج ۵، ۵۵۹)

و عن أبى عبدالله عليه السلام قال: النظر من سهام إبليس مسموم، و كم من نظره أورثت حسرة طويله. (المصدر)

و قال النبى صلى الله عليه و آله: النظر سهم مسموم من سهام إبليس، فمن تركها خوفا من الله أعطاه الله إيمانا يجد حلاوته فيقلبه. (بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ۳۸)

قال على عليه السلام: إستأذن أعمى على فاطمه عليه السلام فحجبتة، فقال لها رسول الله صلى الله عليه و آله: لم حجبتة و هو لا يراك؟

فقال عليهما السلام: إن لم يكن يرانى فأتى أراه و هو يشم الريح. فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: أشهد أنك بضعه منى. (المصدر)

وقال عليه السلام : قال رجل لرسول الله صلى الله عليه وآله : يا رسول الله أختي تكشف شعرها بين يدي؟ قال: لا إني أخاف إذا أبدت شيئاً من محاسنها و من شعرها و معصمها أن تواقعها. (المصدر)

ص: ٢٣٢

ظَهَرَ مِنْهَا لِيُصْرَبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ...

 (نور / ۳۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: در قرآن هر کجا تعبیر به حفظ «فروج» شده مقصود حفظ از زنا می باشد جز در این آیه که مقصود حفظ از نگاه می باشد.

سپس فرمود: این آیه می فرماید: بر مرد حرام است به عورت برادر خود نگاه کند، و بر زن نیز حرام است که به عورت خواهر خود نگاه کند.

امام صادق علیه السلام ضمن بیان آنچه بر اعضای بدن انسان واجب است می فرماید: بر چشم واجب است به آنچه خداوند حرام نموده نگاه نکند و این مقتضای ایمان صاحب اوست همانگونه که خداوند می فرماید: «قل للمؤمنین یغضوا... و قل للمؤمنات یغضن...»

از امام صادق علیه السلام نیز سؤال شد: نگاه به نامحرم چه مقدار مجاز است؟ امام علیه السلام فرمود: صورت و دست ها [تا مچ] و روی پاها [به شرط عدم التذاذ].

و فرمود: باکی نیست که به زن های روستایی و بادیه نشین نگاه کنند چرا که آنان هنگامی که نهی می شوند حجاب خود را حفظ نمی کنند.

و فرمود: نگاه به زن دیوانه نیز اگر بدون التذاذ باشد مانعی ندارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای زن های اهل کتاب حرمتی نیست و نگاه به موها و دست های آنان مانعی ندارد.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا کسی که می خواهد با زنی ازدواج کند می تواند او را براندازی کند و به صورت و پشت سر او نگاه کند؟ امام علیه السلام فرمود: مانعی ندارد [چرا که او می خواهد به بالاترین قیمت او را خریداری کند].

امام باقر و امام صادق علیه السلام می فرمایند: احدی نیست که از زنا بی بهره باشد چرا که زنا چشم نگاه است و زنا لب بوسیدن است و زنا دست لمس کردن است خواه زنا واقعی انجام بگیرد یا انجام نگیرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: نگاه به نامحرم تیری مسموم از تیرهای شیطان است و چه بسا نگاه حرامی که حسرت طولانی به دنبال دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: نگاه به نامحرم تیر مسموم شیطان است و کسی که برای خدا از آن خودداری کند خداوند ایمانی به او عطا خواهد نمود که شیرینی آنرا در قلب خود بیابد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: نایبایی بر حضرت زهرا علیهاالسلام وارد شد و زهرا اطهر علیهاالسلام خود را از او پنهان نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او که تو را نمی دید برای چه از او پنهان شدی؟ زهرا علیهاالسلام به پدر خود گفت: اگر او مرا نمی بیند من او را می بینم و او بوی مرا نیز می شنود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من گواهی می دهم که تو پاره تن من هستی.

علی علیه السلام می فرماید: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا اجازه می دهید خواهرم سر خود را مقابل من برهنه کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اجازه نمی دهم چرا که می ترسم اگر او موها و محاسن و زیبایی های خود را مقابل تو ظاهر کند تو با او مجامعت نمایی.

«فِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

پیام (۶۷) فریب شیطان

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ... إِلَى قَوْلِهِ: قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ إِلَى قَوْلِهِ: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (۸۳ /)

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ...» (اعراف، ۲۷)

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (یس / ۶۰)

(۱) امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَخْرَجَ مِنْهَا فَايْتَكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» می فرماید: شیطان [پس از سجده نکردن به آدم علیه السلام و رانده شدن از درگاه الهی] گفت: خدایا تو مرا از درگاه خود راندی در حالی که تو عادل هستی و به کسی ظلم نمی کنی، آیا پاداش عمل من باطل گردید؟ خطاب شد: «پاداش خود را از دنیا هر چه می خواهی بخواه» و نخستین چیزی که شیطان از خداوند طلب کرد زنده ماندن تا قیامت بود، و چون خداوند این خواسته او را برآورده نمود شیطان گفت: خدایا مرا بر فرزندان آدم مسلط گردان خطاب شد: چنین کردم، شیطان گفت:

=====

۱ القمی عن الصادق علیه السلام في قوله تعالى: «أَخْرَجَ مِنْهَا فَايْتَكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» فقال إبليس: يارب فكيف و أنت العدل المذی لا يجور فتواب عملي بطل؟ قال: لا، و لكن سلني من أمر الدنيا ما شئت ثوبا لعملك أعطك» فأول ما سئل، البقاء إلى يوم الدين، فقال الله: قد أعطيتك، قال: سلطني على ولد آدم، قال: سلطتك قال: أجرني فيهم مجرى الدم في العروق، قال: لا يولد لهم ولد إلا ولد لي إثنان، و أراهم ولا يروني، و أتصوّر لهم في كل صورته شئت، فقال: قد أعطيتك، قال: يا رب زدني، قال: قد جعلت لك و لذريتك في صدورهم أوطانا، قال: يا رب حسبى، قال إبليس عند ذلك: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ...» إلى قوله: «شاكرين» قيل له: جعلت فداك بما استوجب إبليس من الله أن أعطاه ما أعطاه؟ فقال: بشيء كان منه شكره الله عليه، قيل: و ما كان منه جعلت فداك؟ قال: ركعتين ركعهما فيالسياء فيأربعه آلاف سنه. (تفسير صافي، ج ۲، ۱۸۵ و تفسير قمي، بحار، ج ۱۱، ص ۱۴۱)

مرا مانند خون در رگ های آنان جاری کن. خطاب شد: چنین کردم. شیطان گفت: در مقابل یک فرزند آنان به من دو فرزند عطا کن به گونه ای که من آنان را بینم و آنان مرا نبینند و به هر صورتی بخواهم مقابل آنان ظاهر شوم. خطاب شد: چنین کردم. شیطان گفت: بیش از این عطا کن خطاب شد: من تو و فرزندان تو را در سینه های آنان جا دادم. شیطان گفت: خدایا همین مرا بس است. سپس گفت: به عزت تو سوگند که جز مخلصین همه آنان را گمراه خواهم نمود و تو بیشتر آنان را شاکر نخواهی یافت. پس شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: فدای شما شوم برای چه خداوند خواسته های شیطان را به او عطا نمود امام صادق علیه السلام فرمود: بر ای جبران عملی که انجام داده بود گفته شد: شیطان چه عملی انجام داده بود؟ فرمود: او دو رکعت نماز خواند که چهار هزار سال طول کشید.

گفت و گوی موسی علیه السلام و ابلیس

نقل شده: حضرت موسی علیه السلام در مجلسی نشسته بود ناگهان ابلیس به محضر آن حضرت رسید، در حالی که کلاه رنگارنگ درازی بر سر داشت، وقتی نزدیک شد از روی احترام، کلاه خود را از سر برداشت و سپس به سر گذاشت و گفت: السّلام علیک.

موسی علیه السلام فرمود: تو کیستی؟ او جواب داد: «من ابلیس هستم».

موسی خدا تو را بکشد، برای چه به ایجا آمده ای؟

ابلیس آمده ام، به خاطر مقام ارجمندی که تو در پیشگاه خدا داری، بر تو سلام کنم.

موسی با این کلاه رنگارنگ چه می کنی؟

ابلیس باین کلاه، دل های فرزندان آدم علیه السلام را آلوده و منحرف می کنم (وقتی آنها به زرق و برق دنیا که نمودارش در این کلاه وجود دارد، دل بستند، به راحتی از صراط حق، منحرف خواهند شد).

موسی چه کاری است که اگر انسان انجام دهد، تو بر او چیره می شوی؟

ابلیس هنگامی که انسان، خودبین باشد و عملش را زیاد بشمرد، و گناهانش را فراموش کند (من بر او چیره می گردم) سپس گفت: من تو را از سه خصلت بر حذر می دارم: ۱ با زن نامحرم خلوت مکن که در آن صورت من حاضرم تا انسان را به گناه بی عفتی وادارم. ۲ با خداوند اگر پیمانی بستی حتما آن را ادا کن. ۳ وقتی متاع یا مبلغی به عنوان صدقه، خارج کردی، فوراً آن را به مستحق پرداز، زیرا تا صدقه داده نشده من صاحبش را پشیمان می کنم.

سپس ابلیس رفت در حالی که می گفت: يَا وَيْلَتَا عَلِمَ مُوسَى مَا يُحْيِي الْمَيِّتَ بِرَبِّهِ أَذَرَّ عَلَىٰ بَنِي آدَمَ: «وای بر من، موسی علیه السلام دانست اموری را که به وسیله آن، انسان را از آلودگی بر حذر می دارد». (۱)

از شیطان بشنوید

حضرت نوح علیه السلام هنگامی که کشتی را درست کرد و در آن انواع حیوانات را جای داد، الاغ در خارج کشتی ماند. هرچه نوح او را به سوار شدن در کشتی وادار می کرد سوار نمی شد. بالاخره خشمگین شده گفت (ارکب یا شیطان) سوار شو ای شیطان.

شیطان این سخن را شنید، خود را در پی الاغ آویزان نموده داخل کشتی شد. حضرت نوح علیه السلام خیال می کرد سوار نشده، همین که کشتی به حرکت درآمد و مقداری بر روی آب سیر کرد، چشم نوح به شیطان افتاد که در صدر کشتی نشسته پرسید: چه کسی به تو اجازه داد گفت: مگر تو نگفتی سوار شو ای شیطان. آن گاه گفت: ای نوح تو بر من حقی داری و نیکی درباره من کرده ای می خواهم آن را جبران نمایم. نوح پرسید: آن خدمت چه بوده؟ شیطان در پاسخ گفت تو دعا کردی قومت به یک ساعت هلاک شدند اگر این کار را نمی کردی من حیران بودم به چه وسیله آنها را منحرف و گمراه کنم، و تو از این زحمت مرا راحت کردی. و چون حضرت نوح علیه السلام دانست شیطان او را سرزنش می کند، شروع به گریه نمود، و بعد از طوفان پانصد سال گریه می کرد از این رو لقب نوح یافت و پیش از آن عبدالجبار نام داشت. تا این که خداوند به او وحی کرد: سخن شیطان را گوش کن. نوح به شیطان گفت: آن چه می خواستی بگویی بگو. شیطان گفت: من از چند خصلت تو را نهی می کنم: اول این که از کبر پرهیز کن. زیرا اول گناهی که نسبت به خداوند انجام شد همین کبر بود. چرا که پروردگار مرا امر کرد برای پدرت آدم سجده کنم و اگر تکبر نمی کردم و سجده می نمودم او مرا از عالم ملکوت خارج نمی کرد. دوم از حرص دوری گزین، زیرا خداوند تمام بهشت را برای پدرت آدم مباح گردانید و از یک درخت او را نهی کرد، و حرص آدم را واداشت تا از آن درخت خورد و دید آن چه باید ببیند.

سوم: هیچ گاه با زن بیگانه و اجنبی خلوت مکن مگر این که شخص ثالثی با شما باشد و اگر خلوت کنی من در آن جا حاضر می شوم، و آن قدر وسوسه می کنم تا تو را به زنا وادارت کنم. خداوند به نوح علیه السلام وحی کرد که گفته شیطان را قبول کن. (۲)

=====

۱ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۰۳.

ص: ۲۳۷

مدّتی بود که بعضی از بنی اسرائیل درختی را عبادت می کردند، عابدی در آن نزدیکی منزل داشت. روزی متوجّه این قسمت شده تبری برداشت و به طرف درخت رفت تا آن را قطع نماید. شیطان سر راهش را گرفته، گفت: چرا می خواهی عملی انجام دهی که برایت سودی ندارد و دست از عبادت خود کشیده ای برای کاری بی فایده. و پیوسته وسوسه می کرد تا عابد را منصرف کند. بالاخره کار به جدال کشید، عابد و شیطان با هم گلاویز شدند، با مختصر فعالیتی شیطان مغلوب شد و بر زمین افتاد. عابد بر روی سینه او نشست.

شیطان گفت: مرا رها کن تا پیشنهادی بکنم اگر نپسندیدی آن گاه هرچه خواستی انجام ده، گفت: بگو. شیطان پیشنهاد کرد که چون مردی مستمند هستی من روزی دو دینار برایت می آورم تا صرف مخارج خودت کنی و به دیگر مستمندان نیز انفاق کنی. این کار برای تو از قطع نمودن درخت بهتر است اگر موافقت کنی هر روز دو دینار را از زیر بالش خود برمی داری.

عابد از جا حرکت کرد و پیشنهاد شیطان را پذیرفت. روز اوّل و دوم همان طور که قرار بود دو دینار را در زیر بالش خود یافت ولی روز سوم هرچه جستجو کرد چیزی پیدا نشد.

عابد برای مرتبه دوم تیر را برداشت تا درخت را قطع نماید. در بین راه مصادف با شیطان گردید. این بار نیز کار به جدال کشید ولی برعکس عابد مغلوب شده بر زمین افتاد شیطان بر روی سینه اش نشست گفت: اگر از قطع کردن درخت منصرف نشوی هم اکنون تو را می کشم، عابد تقاضا کرد او را رها کند و در ضمن پرسید: چه شد که مرتبه اوّل مغلوب من گردیدی ولی این بار غالب شدی شیطان گفت: چون مرتبه اوّل برای خدا و با نیتی پاک آمدی، مرا مغلوب نمودی چرا که ما را بر کسانی که برای خدا عملی انجام دهند راهی نیست امّا مرتبه دوم به واسطه تأخیر دینارها آمدی از این رو مغلوب شدی. (۱)

====

۱ انوار نعمانیه، ص ۸۱.

۲ مستطرف، ج ۲، ص ۱۵۴.

ص: ۲۳۸

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

پیام (۶۸) پناه بردن به خدا

«قل رب أعوذ بك من همزات الشياطين و أعوذ بك رب أن يحضرون»

«و إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

«قل أعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر غاسق إذا وقب و من شر النفاثات فيالعقد و من شر حاسد إذا حسد»

«قل أعوذ برب الناس ملك الناس إله الناس من شر الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدورالناس من الجنه والناس»

(۱) ظاهر آیات فوق این است که خداوند پیامبر خود را از چند چیز امر به استعاذه [و پناه بردن به خدا] نموده است البته معلوم است که مقصود امت او نیز هستند:

۱ و سوسه شیطان: که برای نجات از آن باید با گفتن: "لا إله إلا الله" و «و لا حول و لا قوه إلا بالله» به خدا پناه برده شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله هلاک شدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شیطان تو را وسوسه نمود و گفت: چه کسی تو را آفرید؟ و چون

=====

۱ الکافی ... عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه و آله فقال: يا رسول الله هلكت، فقال له صلى الله عليه و آله: أتاك الخبيث فقال لك: من خلقك؟ فقلت: الله، فقال لك، الله من خلقه؟ فقال: اي والذى بعثك بالحق كان كذا، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: ذاك والله محض الإيمان.

و فيه كتب رجل إلى أبي جعفر عليه السلام يشكو إليه لما يخطر على باله، فأجابه فيبعض كلامه: إن الله عزوجل إن شاء ثبتك فلا يجعل لإبليس عليك طريقا، قدشكى قوم إلى النبي صلى الله عليه و آله لما يعرض لهم لأن تهوى بهم الريح أو يقطعوا أحب إليهم من أن يتكلموا به، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: أتجدون ذلك؟ قالوا: نعم فقال: والذى نفسى بيده إن ذلك لصريح الإيمان فإذا وجدتموه فقولوا: «آمنّا بالله و رسوله و لا حول و لا قوه إلا بالله».

گفتی: خا مرا آفرید او گفت: خدا را که آفرید؟ آن مرد گفت: به خدا سوگند همین گونه بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند این هراسی که تو پیدا نموده ای محض ایمان است.

و در سخن دیگری فرمود: هر گاه چنین وسوسه ای برای شما رخ داد بگویید: «آمَنَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْأَحْوَاجِ وَالْأَقْوَامِ إِلَّا بِاللَّهِ» (کافی، ج ۲، ۴۲۵)

و در سخن دیگری فرمود: شیطان چون نتوانست از ناحیه اعمال خلاف شما را فریب دهد از ناحیه اعتقادی به شما روی آورد تا شما را گمراه نماید، پس شما در هنگام وسوسه شیطان به خدا پناه ببرید. (همان)

۲ سحر ساحران: که در آیه «وَمِنَ الشَّرِّ الْفِتَانُ فَيَالْعَقْدُ» به آن اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: اعصم یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله را سحر نمود و جبرئیل علیه السلام از سحر او خبر داد و آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را فرستاد تا سحر او را از داخل چاهی خارج نمود و ابطال کرد. ابوبصیر گفت: او چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله را سحر نمود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست مجامعت کند نمی توانست و یا می خواست وارد اطاق شود در را نمی دید تا به دست خود لمس کند. سپس فرمود سحر واقعیت دارد و اثر آن تنها در چشم و فرج می باشد و به همین علت این دو سوره نازل شد.

۳ حسد حاسدان، و چشم زدن آنان: صدوق در معانی الأخبار روایتی نقل نموده که امام علیه السلام در تفسیر آیه «وَمِنَ الشَّرِّ حَاسِدٌ إِذَا حَسَدَ» می فرماید: آیا ندیدی که حسود چگونه چشمان خود را به تو خیره می کند؟ این همان حسدی است که باید از شر آن به خدا پناه برده شود و آن خطر بزرگی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسد به قدری خطرناک است که نزدیک است از تقدیر خدا پیشی بگیرد. (بحار، ج ۷۰، ص ۲۵۳)

نویسنده گوید: استاد ما می فرمود: صیادی به راحتی و سرعت صید خود را می آورد، فرزند او به او گفت: چگونه است که شما بر خلاف صیادان دیگر صید خود را سریع به دست می آورید؟ صیاد گفت: من به دنبال صید نمی روم بلکه او را از دور چشم می زنم و او می افتد و من به راحتی او را می آورم از این رو فرزند او به پدر خود گفت: عجب چشمی داری و پدر ناگهان افتاد و مرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بیماری تب پیدا کرد و جبرئیل این دو سوره را آورد و آن حضرت را به وسیله آن دو سوره تعویذ نمود.

به امام باقر علیه السلام گفته شد: ابن مسعود این دو سوره را از قرآن حذف نمود امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم می فرمود: ابن مسعود از پیش خود این کار را انجام می داد و این دو سوره از قرآن است.

جابر می گوید: ما نماز مغرب را به امام صادق علیه السلام اقتدا کردیم و آن حضرت این دو سوره را خواند و فرمود: اینها از قرآن است.

امام باقر علیه السلام می فرماید: کسی که نماز وتر خود را با این دو سوره و سوره توحید بخواند به او گفته می شود: خداوند وتر تو را قبول فرمود.

استمداد از خدا برای ترک گناه

خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی کرد، نزد دانیال پیغمبر برو و به او بگو: «تو یکبار گناه کردی (یعین ترک اولی کردی) و من تو را آمرزیدم، بار دوم گناه کردی، باز آمرزیدم، بار سوم گناه کردی باز آمرزیدم، و اگر برای بار چهارم گناه گنی، دیگر تو را نمی آمرزم».

حضرت داود علیه السلام نزد دانیال رفت و سخن خدا را به او ابلاغ کرد.

دانیال به داود علیه السلام عرض کرد: «ای پیامبر خدا تو مأموریت خود را ابلاغ نمودی».

هنگامی که نیمه های شب شد، دانیال به مناجات و راز و نیاز با خدا پرداخت و عرض کرد: «پروردگارا: پیامبر تو داود علیه السلام سخن تو را به من ابلاغ نمود که اگر بار چهارم گناه کنم، مرا نمی آمرزی».

«فَوْعَزَّتْكَ إِنْ لَمْ تَعْصِمْنِي لَاءَ عَصِيَّتِكَ ثُمَّ لَاءَ عَصِيَّتِكَ ثُمَّ لَاءَ عَصِيَّتِكَ».

«به عزتت سوگند اگر تو مرا نگاه نداری (و کمک نکنی) همانا تو را نافرمانی کنم و نافرمانی کنم و نافرمانی کنم».(۱)

آری ترک گناه کار دشواری است، باید از درگاه حق برای توفیق بر آن، کمک جست، چنانکه در آیه ۳۲ سوره یوسف می خوانیم: یوسف به خدا عرض کرد: «وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِنَ الْجَاهِلِينَ».

«خدایا! اگر مکر و حيله این زنان آلوده را از من بازگردانی، قلب من به آنها متمایل می گردد و از جاهلان خواهم بود».

و در آیه ۲۴ سوره یوسف می خوانیم: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» «آن

=====

زن (زلیخا) قصد یوسف را کرد، و یوسف نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید قصد وی را می نمود.».

آری یوسف در کشمکش غریزه جنسی و عقل، تا لب پرتگاه کشیده شد و تمام عوامل، او را به سوی گناه می کشاند، ولی برهان خدا، یعنی علم و ایمان او، آگاهی او، مقام عصمت و نبوت او، و استمداد او از درگاه الهی، او را از این پرتگاه نجات داد.

و طبق روایتی: در آن جا بتی بود که معبود (زلیخا) همسر عزیز مصر بود، ناگهان چشم زلیخا به آن بت افتاد و احساس شرمندگی کرد، و لباسی بر روی بت افکند، یوسف با مشاهده این وضع، دگرگون شد و گفت: تو از بت فاقد عقل و شعور، شرم می کنی، چگونه من از پروردگارم که همه چیز را می نگرد حیا نکنم؟» (۱).

====

۱ نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۲۲.

ص: ۲۴۲

«وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»

پیام (۶۹) اسماء الحسنی

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ...» (اعراف / ۱۸۰)

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيَّمَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ...» (اسراء / ۱۱۰)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه اول می فرماید: به خدا سوگند اسماء الحسنای خداوند ماییم و خداوند هیچ عملی را از بندگان خود نمی پذیرد مگر با معرفت ما.

(۱) امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه «فله الأسماء الحسنی» می فرماید: خداوند را نام هایی است که دیگران به آنها نامیده نمی شوند، او در قران خود را به آن نام هایی توصیف نموده و می فرماید: «فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون...» یعنی با این نام ها خدای خود را بخوانید و از نام هایی که منحرفین و ملحدین می خوانند پرهیز کنید، آنان از روی نادانی و جهالت خدای خود را به نام هایی نسبت می دهند و کافر می شوند و نمی دانند و گمان می کنند کار نیکی کرده اند، از این رو خداوند می فرماید: «و ما یؤمن اکثرهم بالله إلا و هم مشرکون» یعنی بیش تر این مردم

=====

۱ فیالکافی عن الصادق علیه السلام فی تفسیر الآیه قال: نحن و الله الأسماء الحسنی التي لا یقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفتنا. (تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ۱۰۳)

و عنه علیه السلام فی قوله: «و له الأسماء الحسنی» قال علیه السلام له الأسماء الحسنی التي لا یسمی بها غیره و هو التي وصفها فیالکتاب فقال: «فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی أسمائهم» بغير علم یشرک و هو لا یعلم و یکفر به و هو یظن أنه یحسن، و لذلك قال: «و ما یؤمن اکثرهم بالله إلا و هم مشرکون» فهم الذین یلحدون فی أسمائهم بغير علم فیضعونها غیر مواضعها. (المصدر، ص ۱۰۴)

و فی تفسیر القمی فی قوله تعالی: «و لله الأسماء الحسنی فادعوه بها» قال: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. (المصدر)

و فیالمجمع فی قوله تعالی: «الله لا اله الا هو له الأسماء الحسنی» (طه، ۸) عن النبی صلی الله علیه و آله : إن لله تعالی تسعه و تسعین إسما من أحصاها دخل الجنة و فیالتوحید عن الصادق علیه السلام مثله.

ص: ۲۴۴

ایمانشان آمیخته به شرک است و این مردم همان کسانی هستند که از روی جهالت [صفات و] نام های خدا را تغییر می دهند و کافر می شوند.

مرحوم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» می گوید: نام رحمان و رحیم از اسماء الحسنای خداوند است و خداوند امر نموده او را به وسیله آن ها بخوانند.

مؤلف گوید: با توجه به آنچه گذشت ما باید خدای خود را همان گونه که معصومین علیهم السلام می خوانده اند بخوانیم و خدا را با همان صفاتی که خود را به آن صفات منسوب نموده صدا بزنینم تا از توحید و یگانگی خداوند خارج نشویم.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان در تفسیر آیه «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ» از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: برای خداوند نود و نه اسم می باشد و هر که آنها را احصا و جمع آوری کند اهل بهشت خواهد بود.

این حدیث را مرحوم صدوق نیز در کتاب توحید از امام صادق علیه السلام نقل نموده است، از این رو نویسنده در مقام بیان اسماء الله برآمد و آنها را طبق آنچه صاحب کتاب «جَنَاتِ الْخُلُودِ» جمع آوری نموده بود در اینجا برای تبرک و درک ثواب ذکر نمود.

کتاب «جَنَاتِ الْخُلُودِ» از مرحوم سید محمد رضا فرزند محمد مؤمن امامی معروف به مدرّس خاتون آبادی اصفهانی است و در سال ۱۱۲۷ هجری قمری تألیف شده است و بعضی گفته اند این کتاب مختصر کتاب «ابواب الهدایه» آن مرحوم است جز آن که در مقدمه جنات الخلود چنین چیزی ذکر نشده است. (ذریعه، ج ۱، ص ۷۹)

۱ الله جلّ جلاله: به معنای ذات جامع صفات کمال و مستحق پرستش و ستایش است و هرگاه الله گفته شود مانند این است که همه اسماء الحسنی گفته شده باشد این نام در قرآن ۲۲۶۸ مرتبه ذکر شده است و عدد آن به هر زبانی ۶۶ می باشد و خواندن آن در چاشت عصر و ثلث آخر شب ۶۶ مرتبه برای قضای حوائج مؤثر است.

۲ الواحد: واحد از اسماء الله است و آن سه معنا دارد: ۱ یگانه متفرد بالذات که وی را اجزا و اعضا نباشد. ۲ یکتایی که مانند ندارد و در وحدانیت و ملک نیز شریک ندارد ۳ حضرت جواد علیه السلام می فرماید: مراد از وحدانیت اجتماع هر طایفه ای است در اقرار به توحید او [در خلقت] همان گونه که خداوند می فرماید: «وَلئن سألْتهم من خلقهم لیقولنَّ اللهُ» (زخرف، ۸۷)

۳ الأحد: احد به معنای واحد است در نفی اجزا و اعضا و فرق آن با واحد در سه چیز است:

۱ واحد متفرد بالذات است واحد متفرد بالمعنی ۲ واحد بر ذوی العقول و غیر آن اطلاق می شود واحد فقط بر ذوی العقول اطلاق می شود. ۳ واحد در ضرب و عدد استعمال می شود به خلاف احد که در ضرب و عدد استعمال نمی شود.

۴ الصمد: صمد اگر در غیر خدا استعمال شود به معنای میان پر می باشد و اما در اسماء الحسنی به سه معنا استعمال می شود: ۱ به معنای سید و بزرگ ۲ به معنای مقصود در حوایج و نوازل و پناه در همه امور، مأخوذ از «صمدت هذا الأمر» به معنای قصدت ذاتی که با ذات همه اشیاء مغایر و منزّه از جسم و جوهر باشد.

۵ الأوّل: اوّل دو معنا دارد: ۱ سابق بر همه اشیاء ۲ ابتدا کننده در خلقت اشیاء که قبل از وجود هر چیزی بوده و او را ابتدایی که منتهی به مدت شود نبوده است.

۶ الآخر: آخر ضدّ اول است و خلاصه معنای آن این است که او باقی بعد از فنای اشیا است.

۷ السميع: سمیع چهار معنا دارد: ۱ شنونده سخنان سرّ و جهر به گونه ای که نطق و سکوت خلق برای او یکسان باشد. ۲ اجابت کننده دعاها چنان که در «سمع الله لمن حمده» می گوئیم و این اخصّ از معنای اول است. ۳ دانای به مسموعات از اصوات و حروف و ترکیب کلمات خواه به مرحله ظهور آید یا نیاید. ۴ عالم به هر معلوم اعم از اصوات و کلمات.

۸ البصیر: بصیر یعنی بینا و آگاه به آنچه دیده می تواند شد بدون آلت بصر، و یا آگاه و بیننده آنچه از نظرها مخفی است، مداومت آن برای رفع امراض چشم، و قساوت قلب و مبهوتی مؤثر می باشد.

۹ القدير: قدیر به معنای قادر و مشتق از قدرت و غلبه بر هر مقدوری است و صاحب آن دارای تمکّن تام است به گونه ای که امتناع از فرمان او برای احدی ممکن نباشد، این نام و نام قادر را اگر با وضو بسیار بگویند بر دشمن پیروز شوند.

۱۰ القاهر: قاهر و یا طبق بعضی از نسخ قهار به معنای تفوّق دارنده بر هر چیزی است، و مسلط بر جبّاران، و فرمانروای بر همه موجودات به مرگ و نابودی است به گونه ای که احدی قادر بر امتناع از او نیست.

۱۱ العالی: عالی سه معنا دارد: ۱ سلطنت بر همه عالم. ۲ منزّه از صفات مخلوقین. ۳ متعالی از ادراک مخلوقین نسبت به او و متعالی از آنچه گمراهان و شیاطین به او نسبت می دهند. «تعالی الله عما يقول الظالمون علوا کبیرا»

۱۲ الأعلى: به معنای عالی و یا علی است و تفضیل از جهت شدت علوّ است چرا که مفضّل

منه برای خداوند تصوّر ندارد چنان که در آیه «لاتخف إنك أنت الأعلى» نیز به معنای عالی است و علی و عالی در معنا متحد هستند.

۱۳ الباقی: باقی ضدّ فانی و به معنای همیشه پاینده و برقراری است که از فنا و زوال منزّه است و محدود به حدّی نیست یعنی بقای او ازلی است نه چون بقای بهشت و دوزخ که ابدیست و ازلی نیست و فرق بین ازل و ابد این است که ازل پاینده و دائم بالذات است و ابد پاینده و دائم است اعم از وجود امکانی یا وجود جویبی.

۱۴ البدیع: بدیع به معنای مبدع مانند الیم به معنای مولم است یعنی از نو پدید آورنده همه موجودات بدون اندازه ای که از پیش ملاحظه شده باشد و یا از مادّه ای به وجود آمده باشد و به این معنا اشاره دارد آیه «قل ما کنت بدعا من الرسل» و اگر از کسی چیزی دیده شود که هرگز از او دیده نشده بوده مردم گویند: این چیز از او بدیع بود.

۱۵ الباری: باری به معنای خالق است زیرا برآ به معنای خَلَقَ آمده از این رو خلاق را بریّه گویند و باری ء النسم به معنای خالق الخلق است و در حالت اضافه به همزه خوانده می شود مانند «توبوا إلی بارئکم» و بدون اضافه گاهی به همزه و گاهی به یا خوانده می شود.

۱۶ الظاهر: ظاهر دو معنا دارد: ۱ آشکار و عیان چرا که نشانه ها و علامات و حجّت ها و براهین و شواهد دلالت صریح بر ثبوت ربوبیت و صحّت وحدانیت او دارد و در حقیقت هیچ موجودی جز او نیست و او از همه چیز آشکارتر است. زیرا جز او همه فانی و بالغیر هستند و هر چیزی شاهد و دلیل یگانگی اوست و این معنا از ظهور در مقابل خفا می باشد. ۲ به معنای غالب نیز آمده که از ظهر مأخوذ باشد به معنای پشت و پناه و به این معنا اشاره دارد آیه «فأصبحوا ظاهرين» یعنی غالبین.

۱۷ الباطن: باطن دو معنا دارد: ۱ پنهان بودن و احتجاب از ادراک ابصار و حواس و این با آنچه در معنای ظاهر گفته شده منافات ندارد چرا که خداوند به دلایل و نشانه ها ظاهر و هویداست و به کنه ذات محجوب و پنهان است «فهو الباطن بلاحجاب و الظاهر بلا اقتراب» ۲ او از باطن امور و ضمائر خلق خود آگاه است «فهو العالم بسرائر القلوب و الباطن علی ما بطن من الغیوب»

۱۸ الأکرم: اکرم به معنای کریم است و افعّل تفضیل منظور نیست چنان که در آیه «وهو أهون علیه» و آیه لایصلیها إلاّ الأشقی» مقصود هین و شقی می باشد چرا که او کریم بالذات است و هیچ کریمی با او مقایسه نمی شود.

۱۹ الحی: حیات هر موجودی از خداوند است جز حیات خدا که حی بالذات می باشد از این رو خداوند به رسول خود صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» و درباره خود می فرماید: «وَعَنْتَ الْوَجُودَ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ».

۲۰ الحکیم: حکیم به معنای محکم کار و گذارنده هر چیز به جا و موقع خود می باشد و معنای احکام شدت تدبیر و حسن تصویر و تقدیر است و حکیم کسی را گویند که فعل قبیح از او صادر نشود و کسی را مجال اعتراض بر وی نباشد و بعضی گفته اند: حکیم به معنای علیمی است که علم او محیط به همه عالم می باشد و به همین معناست آیه «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ».

۲۱ العليم: علیم و عالم و علام به یک معناست یعنی او دانای بالذات و عالم به سرائر و ضمائر خلق خود می باشد و چیزی بر او پنهان نیست و اگر مثقال ذره ای در زمین و آسمان باشد او به آن آگاه است و دانش او حضوری است و به احوال موجودات، قبل خلقت آگاه است.

۲۲ الحکیم: حلیم یعنی بردبار، صاحب انات، کسی که در عقوبت تعجیل نکند، و جهل جاهل و خشم و عصیان معصیت کننده او را متغیر نسازد، مداومت بر این اسم برای فرونشاندن خشم و وقوف بر اسرار و دوری از جهل و حمیت، و آرامش دل، و حفظ از بلیات نافع است و نیز نوشتن این نام و شستن آن و آب آن را جهت نمو زراعت بر کشت پاشیدن سودمند است و عدد آن هشتاد و هشت می باشد.

۲۳ الحیب: حیب یا به معنای محب است یعنی خداوند محب و دوستدار بندگان خود می باشد و یا به معنای محبوب است یعنی باید بندگان خدا، خدای خود را دوست بدارند و این دوستی از دو طرف متوقف بر اطاعت و عبادت خداوند است. قال الله سبحانه: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ».

۲۴ الحق: حق سه معنا دارد: ۱ سزاوار نیکی، مانند «حَقَّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَهُ الْجَنَّةُ» ۲ به معنای متحقق در وجود مانند: «الْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ» ۳ به معنای محق، مراد این است که خداوند عبادت خود را حق دانسته و عبادت غیر خود را باطل دانسته، همانگونه که می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ» گفتن این نام برای دریافت مال از ... نافع است و عدد آن یکصد و هشت می باشد.

۲۵ الحسیب: حسیب سه معنا دارد: ۱ احصا کننده و دانشمند، چنان که خدا می فرماید: «وَكُفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» ۲ محاسب یعنی به حساب رسنده چنان که می فرماید: «كُفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» ۳ کفایت کننده چنان که می فرماید: «حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی

۲۶ الحمید: حمید فعیل به معنای مفعول است، یعنی کسی که به سبب افعال حکیمانه مستحق حمد و ستایش است، این اسم به اعتبار مورد، مرادف شکر است و هر دو عبارتند از ثنای به لسان بر جمیل اختیاری لکن به اعتبار متعلق حمد اعم از شکر است چه شکر در مقابل نعمت و حمد اعم از آن است.

۲۷ الحقی: حقی با حاء مهمله به معنای عالم و دانا و محیط به چیزی است، چنان که خداوند می فرماید: «یسألونک کأنک حقی عنها» ای محیط علمک بمجیثها، و به معنای لطیف نیز آمده یعنی صاحب لطف و مهربانی.

۲۸ الرّب: ربّ نزد جمعی از علما اسم اعظم است زیرا در سی و یک مورد در قرآن دعا مصدر به لفظ «رَبَّنَا» شده است و دستور دعا نیز با این لفظ داده شده مانند: «أدعوا ربکم» ی «فاستجاب لهم ربهم» و ربّ به دوازده معنا آمده است. ۱ جمع کننده ۲ مدبر ۳ اصلاح کننده ۴ مالک ۵ همراه و رفیق ۶ سید ۷ ثابت ۸ دائم ۹ خالق ۱۰ تحویل کننده ۱۱ الهام کننده ۱۲ تربیت کننده، و خواندن آن به این معنا جهت حفظ اولاد و مطالب و مآرب انب و مجرب است و عدد آن دویست و دو می باشد.

۲۹ الذاری ء: ذاری ء به معنای باری ء و خالق است و «ذراً الله الخلق» یعنی برأهم و خلقهم و گاهی بدون همزه استعمال می شود و خاصیت آن مانند خالق و باری ء است و اگر از غایبی خبری نباشد بعد از نصف شب برخاسته و در گوشه خانه ایستاده و هفتاد مرتبه بگوید: «یا ذاری ء یا معید ردّ علیّ فلانا» پس در همان هفته خبر از غایب برسد و عدد آن نهصد و یازده می باشد.

۳۰ الرازق: رازق یعنی روزی دهنده و متکفل روزی هر ذی روحی از نیک و بد و قوی و ضعیف و کوچک و بزرگ و مؤمن و کافر، مراد از رزق هر چیزی است که از آن منتفع توان شد از خوراک و پوشاک و آشامیدنی و همسر و فرزند و مسکن و تنفس و غیره، زیاد گفتن آن برای وسعت روزی و آماده شدن آن نافع است، و عدد آن سیصد و هشت مرتبه می باشد.

۳۱ الرحمان: رحمان صاحب رحمت عام است، در روزی دادن بر خلائق، از مؤمن و کافر، لفظ آن خاص و معنای آن عام است و جز خدا به این نام نامیده نمی شود مگر با اضافه عبد، و رحیم عکس آن است، و هر دو مشتق از رَحْم بضمّ حایند، برای مبالغه در رحمت که مبدأش رقت قلب است و چون به خدا نسبت داده شود مبدأش مراد نیست بلکه غایتش مراد است که ایجاد رحمت و دفع بلا باشد و عدد آن دویست و نود و هشت می باشد.

۳۲ الرحیم: اسم عام و وصف خاص است و همانگونه که گذشت رحیمیت خدا مختص به مؤمنین است چنان که در قرآن آمده: «و کان بالمؤمنین رحیماً» و گفتن «یا رحمان» هر روز یکصد مرتبه بعد از هر نماز، فراموشی و سختی را از دل برطرف می نماید، و هر که هر روز یکصد مرتبه «یا رحیم» بگوید مشفق و مهربان گردد و منقول است که چون مهمی پیش آید که تو را عاجز نماید روز جمعه بعد از نماز عصر تا غروب مشغول گفتن «یا الله یا رحمان یا رحیم» باش و سپس سر به سجده آور و حاجت خود را بخواه.

۳۳ الرقیب: رقیب دو معنا دارد: ۱ دیده بان و مراقب چنان که گفته می شود: «رقیب القوم حارسهم» خداوند نیز می فرماید: «ما یلفظ من قول إلا لدیه رقیب عتید» ۲ صاحب رقبه و اختیار چرا که رقبه بندگان به فرمان او و تحت قدرت اوست. مداومت بر آن غفلت را از دل زایل می کند و آرامش خاطر ایجاد می نماید و اگر هفت بار بر مال و عیال خوانده شود محفوظ می ماند و عدد آن سیصد و دوازده می باشد.

۳۴ الرائی: رائی به معنای بیننده و ناظر می باشد لکن نظر خدا با آلت نباشد و به معنای علم نیز آمده چنان که خداوند می فرماید: «ألم ترکیف فعل ربک بعاد» یعنی: «ألم تعلم» خداوند نیز به خواص و ذرات عالم و بصیر است و عدد آن دویست و بیست و یک می باشد.

۳۵ السلام: سلام دو معنا دارد: ۱ سالم بودن از هر عیبی که بر خلائق عارض می شود مانند انتقال و زوال و مرض و فوت و فنا، بنابراین سلام به معنای سالم، و مصدر آن برای مبالغه است مانند «زید عدل» ۲ به معنای مسلم یعنی سلامت دهنده به خلق چرا که سلامتی از قبل او می باشد و «دارالسلام» یا اضافه به ذات مقدس حق است و یا سلام صفت دار است یعنی خانه خدایی که مسمای به سلامت است و این نام برای شفای هر دردی خوانده شود مجرب است و بر هر بیماری یکصد مرتبه خوانده شود شفا یابد و عدد آن یکصد و سی مرتبه است.

۳۶ المؤمن: مؤمن سه معنا دارد: ۱ تصدیق کننده وعده خود با اهل ایمان و یا تصدیق کننده گمانی که بندگان او به رحمت او دارند و به این معناست سخن برادران یوسف «و ما أنت بمؤمن لنا» ۲ تأمین دهنده بندگان خود از ظلم و ایمن نمودن آنان از عذاب ۳ محقق گرداندن وحدانیت خود به دلایل و آیات برای خلق و شناساندن خود به آنان این نام جهت امان یافتن از شرّ جنّ و انس و سایر مکروهات مفید است و عدد آن ۱۳۶ می باشد.

۳۷ المهیمن: مهیمن سه معنا دارد: ۱ شاهد بر احوال خلائق از پنهان و آشکار ۲ خبر گیرنده و محافظت کننده ایشان ۳ امین به آن معانی که در مؤمن گفته شد چرا که اشتقاقش از امین

است و اصل آن مؤمن بوده که همزه آن قلب به ها شده است، و هر کس آن را بعد از غسل یکصد مرتبه بگوید صفای ظاهر و باطن پیدا می کند و عدد آن یکصد و چهل می باشد.

۳۸ العزیز: عزیز به معنای غالب است به گونه ای که مانعی از قدرت و اراده او نباشد و «عزنی فیالخطاب» یعنی غلبنی و پادشاهان را عزیز گویند از جهت غلبه بر رعیت و به این جهت برادران یوسف به پادشاه مصر گفتند: «یا أيها العزیز» و هر کس هر روز چهل مرتبه آن را بگوید دولت عظیم یابد و عدد آن نود و چهار می باشد.

۳۹ الجبّار: جبّار دو معنا دارد: ۱ تبدیل و جبران کننده فقر فقیران به غنا و توانگری و جبران شکسته بالان و بی پناهان، و دفع ستم از آنان و جبیره نیز از همین معناست. ۲ حاکم و فرمانروای خلق به آن چه تقدیر و اراده کند خواه راضی باشند یا نباشند و به این معناست جمله «لا-جبر و لا-تفویض و هر کس هر روز ۲۱ بار بخواند از ظلم ایمن گردد. و عدد آن دویست و سی و شش می باشد.

۴۰ المتکبر: متکبر دو معنا دارد: ۱ بزرگواری که بزرگی اختصاص تامّ به ذات اقدس او دارد و غیر او را نشاید که خود را شریک و مستحق آن داند، زیرا موصوف به این صفت محتاج به هیچ کس نباشد و هر موجودی محتاج به او باشد و این معنا در غیر ذات پروردگار یافت نشود از اینرو از اسماء خاصّه خداوند است و کسی که خود را به این صفت موصوف نماید مشرک است چه خود را شریک او بداند یا نداند و در حدیث آمده: «لا یدخل الجنّه من کان فی قلبه مثقال ذره من خردل من الکبر» و گفته اند: این صفت بهترین صفات خداوند و بدترین صفات انسان است مگر در مقابل متکبران و سلطه گران «التکبر مع المتکبر عباده» ۲ خود را بزرگ تر دانستن از هر کس که با او منازعه نماید چرا که تصغیر دیگری به هر صورت از کبر است و آن از لوازم خداوندیست، عدد آن ششصد و شصت و دو می باشد و مداومت بر آن سبب رفعت و شوکت خواهد بود.

۴۱ السیّد: سیّد دو معنا دارد: ۱ پادشاه بزرگ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی مرتضی علیه السلام را سیّد عرب خواند پرسیدند: سیّد کیست؟ فرمود: کسی که همانند من اطاعت او بر مردم واجب باشد. ۲ کسی که مالک رقاب مردم گردد و تصرف در امور آنان را مالک باشد و لازمه آن سه چیز است: ۱ بذل طعام ۲ دوری از آزار به خلق. ۳ یاری و خدمت به مردم چنان که گفته اند: «سیّد القوم خادمهم» و عدد آن هفتاد و چهار می باشد.

۴۲ السّبوح: سّبوح یعنی پاک و پاکیزه از نقایص و از آن چه لایق خداوندی نباشد و فعول

برای مبالغه است و هیچ اسمی جز سَبُوح و قَدُوس به این وزن برای مبالغه نیامده است و هر دو به یک معنا هستند و عدد آن هفتاد و شش می باشد.

۴۳ الشَّهِيد: شهید دو معنا دارد: ۱ شاهد و مَطَّلَع بر همه اشیا به گونه ای که هیچ چیزی از او مخفی نباشد. ۲ به معنای علیم چنان که آیه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ...» به معنای «عَلِمَ اللَّهُ» می باشد. جهت پیدا شدن گم شده و غایب بر چهار گوشه کاغذ «الشَّهِيدَ الْحَقَّ» بنویسند و نام گم‌شده و غایب را در وسط بنویسند و نصف شب زیر آسمان هفتاد بار این دو اسم را بخوانند.

۴۴ الصَّانِع: صانع یعنی سازنده هر مصنوعی که تحت قدرت درآید و یا پیدا کننده همه مخترعات: مرحوم ابن فهد حَلَّى در کتاب عَدَّة گوید: مصنوعات خداوند دلالت می کند که هیچ راهی برای انکار ذات مقدَّس او نیست زیرا آن چه اسم شیء بر او اطلاق کنند مصنوع اوست و هیچ مصنوعی شباهت به صانع خود ندارد و این معنا دلیل بر آن است که او به خلاف خلق است و هیچ مخلوقی شباهت به او ندارد و او متوحد بالذات است، و عدد این نام دویست و یازده می باشد.

۴۵ اللَّطِيف: لطیف به معنای صاحب رفق و نیکویی مأخوذ از لطف به معنای کرامت است و صاحب صنعت ظریف را نیز صانع لطیف گویند، چنان که به آفریننده مخلوق ریز و کوچک مانند ذره ای که در نظر نیاید لطیف گفته می شود، خواندن این نام جهت خلاصی از شدت مؤثر است و عدد آن صد و بیست و نه می باشد.

۴۶ الْعَدْل: عدل به معنای عادل یعنی برابر کننده و جزا دهنده بر حق و اجتناب کننده از حیف و میل است این لفظ مصدر و به جای اسم فاعل برای مبالغه در عدالت است و چون به خلق نسبت داده شود کسی را گویند که مرضی القول و الفعل باشد؛ گفتن این نام در شب جهت اختصاص به الطاف حق و خطور اسرار غیب در دل بسیار مؤثر است و عدد آن یکصد و چهار می باشد.

۴۷ الْعَفْوُ: عفو سه معنا دارد: ۱ فِعْل به معنای فاعل مشتق از عفو به معنای بخشنده و درگذرنده از گناه گناه کاران و تبدیل آنها به حسنات به چندین برابر ۲ ترک کیفر و جزای بدکاران ۳ محو کننده اثر گناه از تائبین مأخوذ از «عَفَّتِ الرِّيحُ الْأَثْرَ» خواندن آن برای محو سیئات و تبدیل آنها به حسنات، تأثیر عظیم دارد عدد آن صد و پنجاه و شش می باشد.

۴۸ الْغَفُور: غفور مأخوذ از «غَفَّرَ» به معنای پوشاندن است و اسنادش به خداوند پوشانیدن آثار گناه است به اذیال رحمت رحمانی، مداومت بر آن جهت زوال وسواس مؤثر است و غَفَّار

ابلق از آن است و عدد آن هزار و دویست و هشتاد و یک می باشد.

۴۹ الغنی: غنی مأخوذ از غنیه به معنای توانگری و بی نیازی است چه آن که خداوند بذاته مستغنی از همه خلق، و ابزار آلات و ادوات می باشد و همه نیازمند به اویند و مغنی ابلق از غنی می باشد و عدد آن یکهزار و شصت می باشد.

۵۰ الغیاث: غیاث به معنای مغیث یعنی فریادرس می باشد و آن مبالغه در اغاثه بیچارگان و مضطربین است و غوث نیز به همین معناست، خواندن این اسم در همه اوقات برای رفع اضطراب و وحشت تنهایی و قوت در کارها بسیار سودمند است، و عدد آن هزار و پانصد و یازده می باشد.

۵۱ الفاطر: فاطر دو معنا دارد: ۱ شکافنده از فطور یعنی شکاف و رخنه دادن چه این که خداوند دانه را شکافته و خلق را از عدم به وجود آورده است همان گونه که خود می فرماید: «فاطر السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ۲ او شکافنده صورت نوعی ایشان است و روایت شده که آسمان ها از موضع کهکشان شکاف خواهند یافت، عدد این نام دویست و نود می باشد.

۵۱ الفرد: فرد دو معنا دارد: ۱ منفرد به ربوبیت و حکومت بر همه خلایق ۲ منفرد در خلقت عالم که وجود هر موجودی از اوست و جز او کسی آفریننده موجودات نیست، عدد آن دویست و هشتاد و چهار می باشد.

۵۲ الفَتْاح: فَتَّاح دو معنا دارد: ۱ قضاوت و داوری نمودن بین مردم و «فتح الحاکم بین الخصمین إذا قضی بینهما» و به این معناست آیه «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا يَحْكُم بَيْنَنَا» ۲ گشایش دادن به کارها و رساندن خزاین رزق به مردم و مرحمت به بندگان و به هر دو معنا صیغه مبالغه می باشد، و هر کس بعد از نماز صبح دست به سینه گذارد و هفتاد مرتبه یا فَتَّاح بخواند حقتعالی حجاب را از دل او بردارد، و عدد آن، صد و هشتاد می باشد.

۵۳ الفالِق: فالق یعنی شکافنده، و خداوند شکافنده دانه ها و حبوبات برای حاصل شدن ثمره و نبات، و ارحام برای تولد حیوانات، و زمین برای روییدن آن چه از زمین می روید از نباتات و معادن است و نیز شکافنده شب برای پیدا شدن نور یعنی «فالق الإصباح» می باشد او نیز دریا را برای عبور بنی اسرائیل شکافت و فرعونیان را هلاک کرد، خواندن این نام برای نجات گم شده در دریا و صحرا نافع است و عدد آن دویست و یازده می باشد.

۵۴ القریب: قریب دو معنا دارد: ۱ خداوند از جهت علم نزدیک به خلق خود می باشد همانگونه که می فرماید: «فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» یعنی علم او به همه چیز احاطه دارد. ۲ خداوند به نیت ها و وساوس و خطور دل ها آگاه است و مسافتی میان او و دل های مردم نیست

همان گونه که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» آری دوری و نزدیکی خداوند به حسب مسافت نیست چه او به همه خلق خود از رگ گردن نزدیک تر است همان گونه که می فرماید: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» بنابراین نزدیکی او به خلق به حسب علم است و نزدیکی خلق به او به حسب عباد است، اکثر استعمال قریب همراه با مجیب است، و عدد آن سیصد و دوازده می باشد.

۵۵ القدیم: قدیم یعنی ذاتی که به حسب اصل بر همه اشیا قدمت ذاتی دارد به گونه ای که برای او حدی و اولی نیست نه چون تقدّم بعضی از اشیا بر بعض دیگر چرا که اطلاق قدیم به آنها مبالغه است نه حقیقت، مداومت بر این نام برای طول عمر بسیار مفید است و عدد آن صد و پنجاه و چهار می باشد.

۵۶ المَلِک: ملک دو معنا دارد: ۱ پادشاه تام الملکوت و مالک آسمان ها و زمین ۲ به معنای مالک و صاحب تصرف، الف آن به جهت تخفیف افتاده است، و عدد آن نود می باشد و منقول است که هر صاحب سلطنتی اگر هر روز شصت و چهار مرتبه آن را بخواند سلطنت او ادامه خواهد یافت.

۵۷ القدّوس: دو معنا دارد: ۱ بسیار پاک و منزّه از عیوب مخلوقین ۲ پاک و منزّه از مشابهت به مخلوق و داشتن انداد و اولاد و همسر و ... آری تقدیس خداوند اعلان پاکی و براءت اوست از آنچه لایق مقام او نیست چنان که ملائکه گفتند: «نَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنَقْدَسُ لَكَ» و حظیره القدس نیز مکانی است که منزّه از ادناس دنیایی می باشد و یا قدس اسم خداست و مکان اضافه به او شده است و آن در بهشت مخصوص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و آل او می باشد، مداومت بر گفتن آن در پاکی از عیوب مؤثر است و عدد آن صد و هفتاد می باشد.

۵۸ القویّ: قویّ به معنای نیرومند است و اسناد آن به خدا به معنای قادر است چه هر کس قدرت بر چیزی یافت قادر بر آن است و عدد آن صد و شانزده می باشد.

۵۹ القیوم: قیوم به معنای دائم القیام به امور خلایق است و قبض و بسط و رتق و فتق امور به دست اوست به گونه ای که اگر یک لحظه عالم را به خود واگذارد همه آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست بر هم می خورد و بعضی گفته اند: قیوم به معنای قیّم است یعنی مستولی بر همه چیز به تدبیر و اصلاح و حفظ و رعایت، این نام را اگر بسیار بگویند موجب تصفیه قلب خواهد بود و عدد آن صد و پنج می باشد.

۶۰ القابض: قابض چند معنا دارد: ۱ بازگرفتن چه آن که خداوند روزی وسیع را از فقرا

می گیرد و در عوض آن ثواب و پاداش می دهد و یا روحی که به ذوی الأرواح داده پس می گیرد. ۲ قبض نعمت در مقابل بسط نعمت همان گونه که می فرماید: «والله یقبض و یبسط» ۳ به معنای ملک و مالک چنان که گفته می شود: فلانی در قبضه قدرت فلانی است یعنی در ملک اوست و به این معناست آیه «والأرض جمیعا قبضته» عدد آن نهصد و سه می باشد.

۶۱ الباسط: یعنی پهن کننده رزق و فضل و احسان بر بندگان و باسط معنای مقابل قابض است مداومت ذکر این نام جهت توسعه روزی و معاش بسیار مؤثر است و عدد آن هفتاد و دو می باشد.

۶۲ القاضی: قاضی سه معنا دارد: ۱ حاکم و الزام کننده بر زیردستان چنان که خداوند می فرماید: «و قضی ربک ألا تعبدوا إلاّ إیّاه» ۲ اعلام از احوال گذشته چنان که می فرماید: «و قضینا إلی بنی اسرائیل فیالکتاب» ای اعلماهم بذلک علی لسان نبیهم ۳ به اتمام رساندن کار چنان که می فرماید: «فقضاهنّ سبع السماوات» و عدد آن پانصد و یازده می باشد.

۶۳ المجید: به معنای ماجد دو معنا دارد: ۱ واسع الکرامات بر همه خلق، از این رو مرد سخنی را نیز ماجد گویند ۲ به معنای کریم و عزیز چنان که درباره قرآن خداوند می فرماید: «قرآن مجید» و آن مأخوذ از مجد و بزرگواری است و ممکن است مجید به معنای ممجدّ به معنای مکرم باشد، گفتن آن سبب شفا و عدد آن پنجاه و هفت می باشد.

۶۴ المولی یا ولی: به معنای ناصر مؤمنان و متولی ثواب و اکرام آنان، و ممکن است به معنای اولی به تصرف باشد چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ألست أولى منکم بأنفسکم؟ من کنت مولاه فعلیّ مولاه» و ممکن است به معنای قیم و دیدبان باشد، چه قیم طفل را ولیّ او گویند و در این معنا خداوند مصلح کار مؤمنین و قائم به مهمّات ایشان است و عدد مولی هشتاد و شش و عدد ولیّ چهل و شش می باشد.

۶۵ المّان: یعنی بسیار بخشش کننده و به همین معناست آیه «هذا عطاءنا فامنن أو أمسک بغیر حساب» عدد آن صد و چهل و یک می باشد.

۶۶ المحیط: محیط یعنی فراگیرنده همه اشیاء به رسم احاطه علمی به گونه ای که مثقال ذره ای از اشیای عالم از علم او پوشیده نیست و به معنای مستولی و غالب نیز آمده یعنی چیزی از مقدرات از قدرت او خارج نیست و عدد آن شصت و هفت می باشد.

۶۷ المبین: مبین سه معنا دارد: ۱ ظاهر و هویدا بودن با آیات واضح و ادله قاطعه به نحوی که آثار قدرت او بر هیچ کس پنهان نیست. [همان گونه که گفته می شود: «هو الحقّ المبین» ۲ بیان

کننده و هویدا سازنده مأخوذ از ابانه یعنی نشان دهنده آثار قدرت به گونه ای که دل بر وحدانیت او مطمئن گردد. ۳ جداکننده هر حقی از باطل برای اقامه حجت، عدد آن صد و دو می باشد.

۶۸ المقیت: مقیت سه معنا دارد: ۱ صاحب قدرت بر کبیر و صغیر و قلیل و جلیل و حقیر و کبیر. ۲ حافظ هر چیزی به قدر حاجت او. ۳ رساننده قدرت و نیرو به هر چیزی که نیاز به قدرت داشته باشد، عدد آن پانصد و پنجاه می باشد.

۶۹ المصوّر: شکل دهنده همه صورت ها بدون نیاز به نمونه و اندازه چنان که می فرماید: «هوَالَّذِي يَصُوِّرُكُمْ فَيَالْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لِإِلَهِ الْإِهْوَالِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» روایت شده که چون خداوند طفل را در رحم مادر صورت نوعی می دهد صورت های پدران او را تا آدم جمع می کند و به یکی از آنان او را مصوّر می سازد و هر که در وقت انعقاد نطفه مکّرر «یا مصوّر» بگوید فرزند او نیکو صورت گردد، و عدد آن سیصد و سی می باشد.

۷۰ الکریم: کریم به معنای صاحب کرم و بخشش می باشد و «رجل کریم ای جواد» و بعضی گفته اند: کریم به معنای عزیز است «وَفَلَانٌ أَكْرَمَ عَلَيَّ مِنْ فُلَانٍ أَيْ أَعَزَّ» و سخن خدا که می فرماید: «وَأِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» یعنی عزیز و هر که در وقت خوابیدن این نام را آن قدر بگوید تا به خواب رود خداوند ملائکه را امر می نماید تا به او دعا کنند و گویند: خدا تو را ایمن گردانید، و مداومت آن برای عزّت و کرامت نیکوست و عدد آن دویست و هفت می باشد.

۷۱ الهادی: هادی یعنی هدایت کننده و راهنمای به مقصود به وسیله عقول و الهامات و دلایل و اعلام و آن دو بخش است بخش اول هدایتی که اولاً و بالذات بدون توقف به چیزی لازمه عدل و تمامیت حجت بر خلق می باشد. و آن با چهار چیز انجام می گیرد: ۱ داشتن قوه عقلانی و قوای ظاهری و باطنی دیگر ۲ نصب ادله فارق بین حق و باطل ۳ تعلیم ادله به وسیله انزال کتب و ارسال رسل ۴ کشف اسرار برای مهتدی و تفهیم حقایق بر دل و جان او که آن را ارائه طریق گویند، بخش دوم هدایتی که مربوط و موقوف به قابلیت اشخاص است و افاضه آن بر خدا لازم نیست بلکه تفصّلی است از ناحیه او و به هر کس خواهد می ده و این سه درجه دارد: ۱ هدایت عام نسبت به همه مردم و راه یافتن آنان به مسیر حق که جلب نفع و دفع ضرر می باشد. ۲ هدایتی که مخصوص مؤمنان است و آن راه یافتن آنان به بهشت می باشد. ۳ هدایت اخصّ الخاصّ که مخصوص به رسول گرامی اسلام [و جانشینان آن حضرت] می باشد و این نیز سه قسم است: ۱ هدایت از حق ۲ هدایت به سوی حق ۳ هدایت به حق و این قسم آخر را ایصال به مطلوب گویند و هر کجا اسناد اضلال به خدا داده می شود ضد این قسم اخیر است، مداومت

بر این نام سبب قوت ایمان و معرفت می شود و عدد آن بیست می باشد.

۷۲ الکبیر: کبیر یعنی سید و صاحب اختیار مأخوذ از کبریا و بزرگی شأن «و هو الکبیر المتعال» عدد آن دویست و سی و دو می باشد و ذکر این نام به این عدد قبل از دعا موجب اجابت دعا گردد و به غایت مجرب می باشد.

۷۳ الکافی: یعنی کفایت کننده همه خلق به گونه ای که نیازی به غیر او نباشد چنان که خود فرموده است: «أليس الله بكاف عبده» و یا «و من يتوكل على الله فهو حسبه» یعنی فهو کافیه، گفتن این نام برای کفایت مهمات و دفع دشمن بسیار مفید است و عدد آن صد و یازده می باشد.

۷۴ الکاشف: سه معنا دارد: ۱ برطرف کننده پرده حجاب از امور مخفیّه ۲ برطرف کننده بلا از مضطربین خواه دعا کنند و خواه دعا نکنند. ۳ محو نمودن تاریکی از دل های دوستان و یا محو نمودن غشاوه نفسانی از دیده یقین چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا» گفتن فراوان «یا کاشف الضر» جهت برطرف شدن غم و اندوه و فقر و بیماری و ... نافع خواهد بود، عدد آن هزار و چهارصد و سی و دو می باشد.

۷۵ الوتر: وتر به کسر واو اسم است به معنای یگانه و یکتای بی همتا، و هر چیز تحفه ای که شبیه آن یافت نشود و هر عدد طاق را نیز وتر گویند و به نماز وتر نیز به همین علت وتر گفته می شود، برخلاف شفع که نقطه مقابل آن است و وتر به فتح واو مصدر است، عدد این نام ششصد می باشد.

۷۶ النور: مقصود از نور منور است و برای مبالغه نور گفته شده و گرنه ذات حق را نور نتوان گفت چرا که نور کیفیتی که باصره آن را درک می کند جز این که مقصود منور باشد و عدد آن دویست و پنجاه و شش می باشد.

۷۷ الوهاب: وهاب یعنی بسیار بخشنده، گفتن این نام برای رسیدن به نعمت های پی در پی بسیار نافع است و عدد آن چهارده می باشد و روایت شده هر که در سجده این عدد را بگوید و یا در آخر شب صدبار بگوید فقر از او برطرف شود.

۷۸ الناصر: ناصر به معنای یاری کننده کسانی است که مستحق یاری هستند مانند مظلومان و بی کسان و ... و مداومت بر ناصر و نصیر بالأخص در تنهایی باعث پیروزی و رسیدن به حاجت می شود و عدد ناصر سیصد و چهل و یک می باشد.

۷۹ الواسع: واسع سه معنا دارد: ۱ توسعه دهنده آمرزش و روزی و دفع فقر ۲ بی نیازی و غنا ۳ اهتمام در مقدار مقدور چنان که گویند: أنفق على قدر وسعك و این معنا مبالغه در بخشش

خدا می باشد و عدد آن صد و سی و هفت است.

۸۰ الودود: ودود از ودّ به معنای دوستی یعنی دوستدارنده بندگان صالح است و دوستی او به معنای راضی بودن و قبولی اعمال صالحه آنان است و به معنای تحیب آنان نسبت به بندگان دیگر نیز آمده چنان که در آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَانُ وُدًّا» آمده است و ممکن است فعول به معنای مفعول باشد یعنی دوست داشته شده چه او محبوب بندگان صالح خود می باشد، و عدد آن بیست می باشد.

۸۱ الوفی: وفی یعنی وفا کننده به عهد و پیمان، در مورد وعده های ثواب و جوبا و در مورد وعده های کیفر و عذاب جوازا چرا که خلف او در کیفر و عذاب جایز بلکه مستحسن می باشد و موفی نیز به همین معناست و عدد آن نود و دو می باشد.

۸۲ الوکیل: وکیل سه معنا دارد: ۱ متولی و قائم به حفظ بندگان ۲ معتمد و ملجأ زیرا توکل به معنای التجا و اعتماد آمده است و روایت شده که معنای توکل این است که با ترس از خدا از غیر خدا نترس ۳ کفیل روزی بندگان و قائم به مصالح آنان چنان که گویند: «حسبنا الله و نعم الوکیل ای نعم الکفیل» و عدد آن شصت و شش می باشد.

۸۳ الوارث: وارث درباره خداوند به معنای بازگشت همه مخلوق به او می باشد که مقتضای جمله «إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» است چرا که او مالک حقیقی همه چیزهاست همان گونه که خود می فرماید: «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ و الْأَرْضِ» گفتن این نام برای طول عمر و بقای آثار و فرزندان مؤثر است و عدد آن هفتصد و هفت می باشد.

۸۴ البزّ: اسم فاعل از بزّ به معنای نیکی است و در اصل بارّ بوده یعنی نیکی کننده بر بندگان خود بر وجه اعم و اتمّ و به معنای صادق نیز آمده چنان که گویند: «بَرّ یمین فلان» ای صدقت و اگر قائل به قلب باشیم معانی ربّ نیز از آن مستفاد می شود، و عدد آن دویست و دو می باشد.

۸۵ الباعث: یعنی برانگیزنده خلا-یق بعد از مرگ، در قبر برای سؤال و در قیامت برای کیفر و پاداش، گفتن یا باعث برای برانگیختن کارها مفید است و عدد آن پانصد و هفتاد و سه می باشد.

۸۶ التّیواب: توّاب درباره خداوند، به معنای بازگشت کننده به رحمت خود، بر بندگان بعد از توبه است، و مبالغه در آن مقتضی آن است که بنده هر چه گناه کند و توبه خود را تکرار کند خداوند توبه او را بپذیرد و توبه بنده تا آخر عمر پذیرفته باشد، عدد آن چهارصد و نه می باشد.

۸۷ الجلیل: یعین بزرگوار مأخوذ از جلالت و عظمت شأن به گونه ای که هر چیزی در مقابل عظمت او حقیر باشد مداومت آن برای یافتن جاه و منصب اکسیر احمر است و عدد آن هفتاد و

سه می باشد.

۸۸ الجواد: جواد صاحب جود و عطای فراوان و متکاثر بر نیک و بد می باشد خواه خلق مستحق آن باشند یا نباشند وجود لغّه به معنای نرمی نیز آمده و شخص سخی و با گذشت را به همین علت جواد می نامند که دل او برای قضای حوائج و احسان به دیگران نرم می شود «و رجلٌ جواد و قومٌ اجواد اى أسخياء» و گفتن یا جواد برای برطرف شدن خست و دنائت و اتصاف به کرم و بخشش ضرورت دارد و عدد آن چهارده می باشد.

۸۹ الخبیر: خبیر به معنای دانای به کنه اشیا و غوامض آنهاست و آن مأخوذ از خبر به معنای علم می باشد. چنان که اهل علم را اهل خبره می نامند و اگر به باب افتعال رود به معنای امتحان و متضمن معنای طلب است و عدد آن هشتصد و دوازده می باشد.

۹۰ الخالق: خالق یعنی آفریننده و از نو پدیدآورنده بدون ماده و مثال و اندازه و نشان است و به معنای تقدیر کننده و اندازه گیرنده نیز می تواند باشد همان گونه که خداوند از قول حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «إِنِّى أخلق لکم من الطین کهیئة الطیر» چه عیسی علیه السلام خالق حقیقی آن نبود بلکه ترکیب بندی می نمود و گفتن: یا خالق برای راحتی در قبر و استحکام اعتقاد اگر هر هفته صد مرتبه گفته شود نافع خواهد بود و عدد آن هفتصد و سی و یک می باشد.

۹۱ خیر النَّاصِرین: یعنی بهترین یاری کننده و افعال التفضیل در اینجا به معنای تکرار نصرت است چنان که در خیر الزاحمین نیز تکرار رحمت است و معنای تفضیل مراد نیست چرا که غیر او از خود قدرت نصرت ندارد و هر کس بر این اسم شریف مداومت کند و فراوان «یا خیر النَّاصِرین» بگوید نصرت خداوند در هر جایی به او خواهد رسید و توفیق یاری دین پیدا خواهد کرد. و عدد آن هزار و دویست و چهل و دو می باشد.

۹۲ الدّیان: مبالغه در دین است که در لغت به معنای برابری است چرا که خداوند برابر عمل هر عاملی مزدی قرار داده است و در اصطلاح دیان هفده معنا دارد ۱ جزا و مزد «کما تدین تدان» ۲ خواندن ۳ توحید ۴ حساب ۵ عدل ۶ ملت ۷ اسلام ۸ و ۹ کفر و ایمان «لکم دینکم ولی دین» ۱۰ عاقبت ۱۱ عید «اتّخذوا دینهم لهوا و لعبا» ۱۲ عیدهم ۱۳ شریعت ۱۴ اخذ شرعی ۱۵ اطاعت ۱۶ اعادت ۱۷ فروتنی ۱۷ قهر و غلبه. مداومت و گفتن آن، این معانی را در نفس گوینده پدید می آورد و عدد آن شصت و پنج می باشد.

۹۳ الشکور: شکور به معنای شاکر است و شکر ثنای زبان بر جمیل اختیاری است و چون به خدا نسبت داده شود به معنای جزا دهنده شکر شاکران و قبول کننده اطاعت اندک آنان و

عطای بسیار به آنان است.

۹۴ العظیم: عظیم صاحب عظمت و جلال به حسب شأن و منزلت است نه به حسب جثّه و ترکیب چرا که درباره خداوند تصوّر ندارد و عدد آن هزار و بیست می باشد.

۹۵ الشّافی: شافی به معنای شفابخش بنده از مرض و بلا به وسیله دارو و دعا، و به معنای عطا کننده بهترین پاداش بر کوچک ترین عمل نیز آمده، و مداومت بر آن موجب شفای امراض ظاهری و باطنی می گردد و اگر بر طعامی خوانده شود آزاری نرساند و اگر شخص سالم بخواند هرگز بیمار نشود و عدد آن سیصد و نود و یک می باشد.

۹۶ خیرالحافظین: حافظ به معنای نگهدارنده مؤمنین از جهت ایمان و ثبات عمل می باشد چنان که خود می فرماید «یثبت الله العبدین آمنوا بالقول الثابت فیالحیاه الدّنیاه و فیالآخره» و خیر در اینجا برای تأکید در حفظ می باشد و به معنای تفضیل نیست همانگونه که در خیرالناصرین گفته شد «و هو خیر حافظا و هو أرحم الرّاحمین»

۹۷ خیرالزّاقین: رازق رساننده روزی است نسبت به مؤمن و کافر و انسان و حیوان، جز آن که مشیّت او بر این است که رزق با اسباب داده شود و مردم برای روزی خود تلاش کنند و لکن خدا را رازق خود بدانند، گر چه او قادر و تواناست که روزی آنان را بدون اسباب بدهد و یا اسباب را از سببیت ساقط نماید همانگونه که در معجزات پیامبران دیده می شود.

۹۸ الصادق: صادق یعنی راست سخن و راست کردار در پیمان و اعمال دیگر و خداوند را صادق می گویند چون او در وعده ها و پاداش و کیفر خود صادق می باشد و صدق در بین صفات نیک از همه صفات دیگر ارزشمندتر بلکه مادر خصیصه های نیک است و عدد آن صد و پنج می باشد.

۹۹ المقیل: مقیل از اقاله است و اقاله به معنای برگرداندن می باشد و مقیل العثرات یعنی خدایی که بنده خود را از لغزش و سقوط حفظ می کند و در دعای سحرماه رمضان می خوانیم: «یا عدّتی عند کربتی، و یا صاحبی فیشدّتی، و یا ولیّی فی نعمتی، و یا غایتی فی رغبتی، أنت الساتر عورتی و المؤمن روعتی و المقیل عثرتی فاغفر لی خطیّتی» (بحار ج، ۹۵، ۹۵)

مؤلف گوید: تفسیر اسماء الحسنی از کتاب جنّات الخلود با تغییر مختصری در عبارات استفاده شد مگر نام های «خیر الحافظین» و «خیر الزّاقین» و «صادق» و «مقیل» که برای تکمیل عدد نود و نه به آنها اضافه گردیده است.

«لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ»

پیام (۷۰) اجابت دعا

«... فَأَيُّ قَرِيبٍ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره / ۱۸۶)

«... اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...» (غافر / ۶۰)

«لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» (زمر / ۵۳)

«لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (يوسف / ۸۷)

از آیات فوق و آیات دیگر قرآن وعده صریح اجابت دعا و آمرزش گناهان و نهی از ناامیدی و یأس از رحمت خداوند ظاهر است.

(۱) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «قبل از آن که امواج بلاها به شما رو آورد با دعای خود از آنها

=====

۱ قال أمير المؤمنين عليه السلام: "ادفعوا أمواج البلاء عليكم بالدعاء قبل ورود البلاء فوالذي فلق الحبة و برأ النسمة البلاء أسرع إلى المؤمن من انحدار السيل من أعلى الثلعة إلى أسفلها و من ركز البرازين» (سفينه البحار دعا)

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «ألا أدلكم على سلاح تنجيكم من عدوكم و تدرّ أرزاقكم؟ قالوا: نعم قال: تدعون [ربكم] بالليل و النهار فإنّ سلاح المؤمن الدّعاء». (المصدر)

و قال صلى الله عليه و آله: «أفضل عباده أمتي بعد قرائه القرآن الدعاء» ثمّ قرأ «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» [ثمّ قال صلى الله عليه و آله] [ألا ترى] أنّ الدعا هو العبادة. (المصدر)

في الوسائل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من قام من آخر الليل فذكر الله تناثرت عنه خطاياها، فان قام من آخر الليل فتطهر و صلّى ركعتين و حمد الله و أثنى عليه و صلّى على النبي صلى الله عليه و آله لم يسأل الله شيئا إلا أعطاه، إما أن يعطيه الذي يسأله بعينه، و إما أن يدخر له ما هو خير له منه. (وسائل الشيعه، ج ۷، ۷۷)

و فيتحف العقول عنه عليه السلام قال: المؤمن من دعائه على ثلاث: إما أن يدخر له و إما أن يعجل له و إما أن يدفع عنه بلاء يريد أن يصيبه. (تحف العقول، ص ۲۸۰).

و في الكافي عن ميسربن عبدالعزيز عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لى: يا ميسر أدع و لا تنقل: إنّ الأمر قد فرغ منه، إنّ عند الله عزوجل منزلة لا تنال إلا بمسأله، و لو أنّ عبدا سدّ فاه و لم يسأل لم يعط شيئا، فسل تعط، يا ميسر إنّ له ليس من باب يفزع

إلّا- يوشك أن يفتح لصاحبه. قال النبي صلى الله عليه وآله ألا أنبئكم بدائكم من دوائكم؟ قالوا: بلى قال: دائكم الذنوب و
دوائكم الإستغفار. (مستدرک الوسائل، ج ١٢، ١٢٣)

ص: ٢٦١

جلوگیری کنید، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید بلا سریع تر از سیل شدید به سوی مؤمن می آید.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: آیا نمی خواهید من شما را به سلاحی راهنمایی کنم که از دشمن خود نجات یابید و روزی شما نیز فراوان گردد؟ اصحاب گفتند: آری فرمود: باید شب و روز دعا کنید چرا که اسلحه مؤمن دعا می باشد و فرمود: «بهترین عبادت امت من بعد از قرائت قرآن دعا می باشد، سپس آیه «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...» را قرائت نمود و فرمود: آیا نمی بینید که خداوند دعا را عبادت نامیده. و می فرماید: مرا بخوانید تا شما را اجابت نمایم و کسانی که از عبادت من [یعنی دعا کردن] تکبر دارند با خواری به دوزخ خواهند رفت؟

امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که در آخر شب بپا خیزد و ذکر خدا را بگوید گناهان او می ریزد و اگر در آخر شب به پا خیزد و وضو بگیرد و دو رکعت نماز بجا آورد و حمد و ثنای خدا بگوید و صلوات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرستد، چیزی از خدا طلب نمی کند مگر آن که به او عطا می شود، و رد چنین حالی یا خداوند خواسته او را به او می دهد و یا برای او ذخیره می کند و در قیامت اعطایی به او می کند که از خواسته دنیای او بهتر خواهد بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: دعای مؤمن ضایع نمی گردد، بلکه یا برای او ذخیره می شود و یا در دنیا به او داده می شود و یا به جای خواسته او بلایی از او دفع می گردد.

امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام میسر فرمود: ای میسر دعا کن و مگو کار از کار گذشته است همانا نزد خداوند برای مؤمن منزلتی است که جز با دعا به آن نمی رسد و اگر بنده ای دهان خود را به بندد و چیزی از خدا سؤال نکند چیزی به او داده نمی شود، پس تو سؤال کن تا خدا به تو عطا نماید سپس فرمود: ای میسر هیچ دری کوبیده نمی شود جز آن که امید می رود آن در به روی کوبنده باز شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا من درد شما و دوی آن را به شما بگویم؟ گفتند: آری فرمود: درد شما گناهان شماست و داروی آن استغفار شما می باشد.

شرط استجاب دعا

امام صادق علیه السلام فرمود: مردی در بنی اسرائیل سه سال دعا کرد که خدا به او پسری عنایت کند، ولی دعایش مستجاب نشد، وقتی دریافت خداوند دعایش را مستجاب نمی کند، گفت: «خدایا آیا من از تو دورم که صدایم را نمی شنوی و یا تو نزدیک هستی ولی جواب مرا نمی دهی؟» پس شخصی در عالم خواب نزدش آمد و به او گفت:

«إِنَّكَ تَدْعُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِلِسَانٍ بَدِيٍّ وَقَلْبٍ عَاتٍ غَيْرِ نَقِيٍّ، وَبِئْتِهِ غَيْرِ صَادِقٍ...»

«تو سه سال است خدای متعال را می خوانی ولی با زبانی هرزه و دلی سرکش و ناپاک و نیتی نادرست، هرزه گویی را ترک کن و دل و نیت خود را پاک گردان تا دعایت مستجاب گردد، او چنین کرد و سپس دعا نمود، خداوند دعایش را مستجاب کرد و پسری به او داد. (۱)»

روزی موسی علیه السلام در محلی عبور می کرد، در مسیر راه مردی را دید که دستهایش را به سوی آسمان دراز کرده و با حالت خاصی از گریه و زاری دعا می کند و خواسته هایش را از درگاه خدا می طلبد، در این هنگام خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: «ای موسی! اگر این مرد [که در نبوت و پیامبری تو شک دارد] آن قدر دعا کند که زبانش بریده شده و بیفتد، دعایش را به استجاب نمی رسانم مگر اینکه از طریقی که من به آن امر کرده ام وارد شود» (یعنی رهبری پیامبران و اوصیاء آنها را بپذیرد و با این اعتقاد دعا کند) (۲)

دعای امام صادق علیه السلام برای نجات یک شیعه

بشار مکاری گفت در کوفه خدمت حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم آن جناب مشغول خوردن خرما بود فرمود بشار، بیا جلو خرما بخور. عرض کردم در بین راه که می آمدم منظره ای دیدم که مرا سخت ناراحت کرد، اکنون گریه گلویم را گرفته نمی توانم چیزی بخورم بر شما گوارا باد. فرمود به حقی که مرا بر تو است سوگند می دهم پیش بیا و میل کن. پس من نزدیک رفته

=====

۱ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۴.

۲ بحار، ج ۲۷، ص ۱۸۰.

ص: ۲۶۳

شروع به خوردن کردم.

پرسید در راه چه مشاهده کردی: عرض کردم یکی از مأمورین را دیدم که با تازیانه بر سر زنی می زد و او را به سوی زندان و دارالحکومه می کشانید. آن زن با حالتی بس تأثرانگیز فریاد می کرد المستغاث باللّٰه و رسوله) و هیچ کس به فریادش نرسید. امام علیه السلام پرسید از چه رو این طور او را می زدند؟ عرض کردم من از مردم شنیدم آن زن در بین راه پایش لغزیده و به زمین خورده و در آن حال گفته (لعن الله ظالمیک یا فاطمه) خدا ستمکاران تو را لعنت کند ای فاطمه و پس از شنیدن این موضوع حضرت صادق شروع به گریه کرد، آن قدر اشک ریخت که دستمال و محاسن مبارک و سینه اش تر شد و فرمود بشار با هم به مسجد سهله برویم دعا کنیم برای نجات یافتن این زن، یکی از اصحاب خود را نیز فرستاد تا به دارالحکومه رود و خبری از او بیاورد. و ما وارد مسجد شدیم، هر یک دو رکعت نماز خواندیم حضرت صادق دست های خود را بلند کرده دعایی خواند و به سجده رفت طولی نکشید سر برداشته فرمود حرکت کن برویم او را آزاد کردند در بین راه برخورد کردیم با مردی که او را برای خبرگیری فرستاده بودند آن جناب جریان را پرسید، او گفت زن را آزاد کردند، از وضع آزاد شدنش سؤال کرد. گفت من در آن جا بودم دربانانی او را به داخل برد پرسید چه کرده ای؟ او گفته بود من به زمین خوردم گفتم: «لعن الله ظالمیک یا فاطمه» پس امیر دویست درهم به او داد و تقاضا کرد او را حلال کند و از جرمش بگذرد ولی آن زن قبول نکرد. آنگاه آزادش کردند.

حضرت فرمود از گرفتن دویست درهم امتناع ورزید؟ عرض کرد آری با این که به خدا سوگند کمال احتیاج را دارد. پس آن حضرت از داخل کیسه ای هفت دینار خارج نمود و فرمود این هفت دینار را برایش ببر و سلام مرا به او برسان. بشار گفت به در خانه آن زن رفتیم و سلام آن حضرت را به او رسانیدیم پرسید شما را به خدا قسم حضرت صادق علیه السلام مرا سلام رسانیده جواب دادیم آری، پس او از شنیدن این موهبت بیهوش شد و ما ایستادیم تا به هوش آمد و دینارها را به او تسلیم کردیم پس گفت (سلوه ان یستوهب امته من الله) از حضرت بخواهید آمرزش کنیز خود را از خداوند بخواهد.

پس ما جریان را به عرض امام علیه السلام رساندیم، و آن جناب بگفته ما گوش فرا داده بود و در حالی که می گریست برایش دعا می کرد.(۱)

=====

۱ بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۲۵.

ص: ۲۶۴

هم توکل هم معالجه

موسی بن عمران علیه السلام مریض شد. بنی اسرائیل به عیادتش آمدند مرض او را تشخیص داده گفتند اگر به وسیله فلان گیاه خود را معالجه کنی بهبودی خواهی یافت. (قال لاتداوی حتی یعافینی اللّٰه من غیر دواء) گفت دارو استعمال نخواهم کرد تا خداوند بدون دوا مرا شفا عنایت کند.

مدّتی مریض بود به او وحی شد که به عزّت و جلالم سوگند شفایت نمی دهم مگر این که مداوا کنی خود را به وسیله همان دارویی که بنی اسرائیل گفتند. پس آنها را خواست و گفت همان دارو را بیاورید تا مورد عمل بگذارم و طولی نکشید که بهبودی یافت و موسی از اینکه ابتدا چنین گفته بود دردل بیمناک بود. پس خطاب رسید:

(أردت أن تبطل حکمتی بتوکلک علیّ فمّن أودع العقاقیر منافع الأشياء؟) موسی خیال داری با توکل خود حکمت و اسرار خلقت مرا از بین ببری، مگر به جز من چه کسی در ریشه گیاهها این فواید با ارزش را قرار داده است. (۱)

دعاهای مستجاب

دعاهایی را معصومین علیهم السلام به شیعیان خود تعلیم نموده و به آنان نسبت به آنها بشارت استجاب داده اند که برخی از آنها چنین است:

۱ دعای معروف به «دعای أمّ داود» و یا «عمل أمّ داود» که در استجاب آن شکی نیست، و قصّه آن در مفاتیح و غیره بیان شده، و در بحار نیز جلد ۹۴، ص ۴۲ از صدوق نقل شده است. و صدوق آن را در کتاب «فضائل الأشهر الثلاثة» ذکر نموده است. (۲)

۲ در کتاب «المجتبی من دعاء المجتبی» سید بن طاووس می گوید: شخصی خدمت حضرت مجتبی علیه السلام از همسایه خود که به او آزار می کرد شکایت نمود، امام حسن علیه السلام به او فرمود: پس از نماز مغرب دو رکعت نماز بخوان و بگو: «یا شدید المحال، یا عزیز أذلت بعزّتک جمیع خلقک [ماخلقت] إکفنی شرّ فلان، بما شئت» و چون این دعا را خواند نیمه شب صدای شیون بلند شد و

=====

۱ جامع السعادات، ج ۳، ص ۲۲۷.

۲ فضائل الأشهر، الثلاثة، ص ۳۲.

ص: ۲۶۵

گفتند: آن همسایه از دنیا رفت. (۱)

۳ در همان کتاب آمده که امام مجتبی علیه السلام به شخصی که از سلطانی هراس داشت فرمود: چون مقابل سلطان واقع شدی بگو: «أطفأت غضبک یا فلان بلائله إلاالله» [و این دعای مجرب است (۲)]

۴ در همان کتاب از نوبه عنبری نقل شده که گوید: «یوسف بن عمر مرا به خدمت اجبار نمود و من فرار کردم و چون بازگشتم او مرا به زندان انداخت و به قدری زندان طولانی شد که همه موهای من سفید گردید پس شخصی در خواب با لباس سفید نزد من آمد و گفت: ای نوبه حبس تو را طولانی کردند؟ گفتم: آری فرمود سه مرتبه بگو: «أسأل الله العفو و العافیة، و المعافات فی الدنیا و الآخرة» و این دعای مستجابی است که شکی در آن نیست و در شداوند و سختی ها خوانده می شود و با خواندن آن فرج نزدیک خواهد بود. (۳)

۵ امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که لحظاتی قبل از نماز مغرب و قبل از اذان صبح که خداوند خود را تمجید می کند بگوید: «أنت الله رب العالمین، أنت الله العلیّ العظیم، أنت الله العذی لم تزل و لا تزال، أنت الله الغفور الرحیم، أنت الله الرّحمان الرّحیم، أنت الله مالک يوم الدّین، أنت الله العذی لم تزل و لا تزال، أنت الله خالق الخیر و الشرّ، أنت الله الذی خالق الجنّه و النار، أنت الله بدی ء کلّ شی ء و إليه یعود، أنت الواحد الصّمد، أنت عالم الغیب و الشّهادة، أنت الله الملک القدّوس السّلام المؤمن المهیمن العزیز الجبّار المتکبر، أنت الله الخالق الباری ء المصوّر، لك الأسماء الحسنی، أنت الکبیر المتعال» دعای او مستجاب خواهد شد راوی حدیث می گوید، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بزرگی، ردای خداوند است و کسی که با خدا در این باره منازعه کند خداوند او را به رو در آتش می افکند.

تا این که فرمود: هیچ بنده مؤمنی خدای خود را با قلب خاشع چنین نمی خواند جز آن که خداوند دعای او را مستجاب خواهند نمود، و اگر انسانی شقی باشد من امید آن دارم که سعادت مند گردد. (۴)

=====

۱ المجتبی من دعاء المجتبی، ص ۴۸.

۲ همان کتاب، ص ۴۹.

۳ المصدر، ص ۵۰

۴ کافی، ج ۲، ۵۱۵.

ص: ۲۶۶

نگارنده گوید: اسباب استجاب دعا و دعاهای مستجاب فراوان است، برای تفصیل بیشتر به کتب ادعیه مراجعه شود.

ص: ۲۶۷

«وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»

پیام (۷۱) علل تأخیر استجاب دعا

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره / ۱۸۶)

«وَلَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (زمر / ۵۳)

«وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا...» بقره / ۲۸۶

محمدبن ابی نصر گوید: به حضرت رضا علیه السلام گفتم: فدای شما شوم یک سال است من حاجتی را از خدا طلب نموده ام و اجابت نشده تا این که در قلب من تردیدی حاصل شده است؟ امام هشتم علیه السلام فرمود: بترس از این که شیطان روح یأس و ناامیدی را در قلب تو وارد نماید. سپس فرمود:

جدم امام باقر علیه السلام می فرمود: خداوند چون صدای مؤمن و ناله او را دوست می دارد حاجت او را به تأخیر می اندازد تا این که فرمود: به خدا سوگند دعاهایی که خداوند در دنیا برای مؤمنین مستجاب نمی کند و برای آخرتشان ذخیره می شود صلاح و خیر آنان است مگر دنیا چیست؟ همانا جدم امام باقر علیه السلام می فرمود: مؤمن باید همان گونه که در سختی ها دعا می کند در عافیت و آسایش نیز دعا کند و چون خواسته او داده شد سست نشود پس تو از دعا خسته مشو که دعا نزد خداوند منزلت بزرگی دارد و بر تو باد به صبر و جستجوی حلال و صله رحم، و از مردم بدگویی مکن و اسرار آنان را فاش نگردان همانا ما خانواده ای هستیم که هر که از ما جدا شود با او صله رحم می کنیم و هر که به ما بدی کند به او احسان می کنیم و به خدا سوگند ما عاقبت [و عافیت] نیک را در این می دانیم. [سپس فرمود:]

صاحب نعمت دنیا اگر سؤال کند و اجابت شود باز چیز دیگری را [از دنیا] سؤال می کند و نعمت های خدا نزد او بی ارزش می شود و از دنیا سیر نمی گردد و انگهی نعمت خدا چون نزد بنده ای جمع شود ادای حقوق واجب و فتنه دنیا و آزمایش خدا برای او خطرناک خواهد بود. سپس فرمود:

بگو بدانم اگر من به تو وعده ای دادم آیا تو به من اعتماد داری که به وعده خود عمل کنم؟

محمدبن ابی نصر می گوید: گفتم: فدای شما شوم اگر به گفته شما اعتماد نکنم به گفته چه کسی اعتماد کنم همانا شما حجت خدا هستید؟ امام هشتم علیه السلام فرمود: در این صورت باید به خدا امیدوارتر باشی و سپس آیات فوق را قرائت نمود. و فرمود: به خدای خود بیش از دیگران امیدوار باش و جز خوبی به او گمان مبر همانا او از خطاهای شما می گذرد. (کافی، ج ۲، ۴۸۸)

مرحوم شهید ثانی در کتاب مسکن الفؤاد علل تأخیر استجاب دعا را این گونه برشمرده است: او پس از آن که می فرماید: خداوند ما را امر به دعا نموده و بر آن تأکید کرده و ترک آن را تکبر و فعل آن را عبادت قرار داده و وعده صریح اجابت داده و دعاکنندگان را ستایش نموده است و می فرماید: «یدعوننا رغبا و رهبا» (انبیاء، ۲۱) می گوید:

وظیفه دعاکننده این است که طبق دستور خداوند دعا کند و از آن کوتاهی ننماید و اگر دعای او مستجاب نگردد بداند که اجابت صلاح او نبوده چنان که روایت شده: بنده ای خدا را می خواند به گونه ای که ملائکه بر او ترحم می کنند و می گویند: خدایا به بنده ی مؤمن خود رحم کن و دعای او را مستجاب فرما پس خداوند می فرماید: ترحم من به او این است که دعای او را مستجاب نگردانم.

سپس می گوید: عدم اجابت ممکن است به علت محبوبیت بنده باشد و خداوند چون صدای او را دوست می دارد دعای او را مستجاب نمی کند تا به درگاه خدای خود ناله کند همان گونه که اجابت دعا نیز ممکن است از جهت مبغوضیت بنده نزد خدا باشد و چون خداوند صدای او را دوست نمی دارد زود دعای او را مستجاب می کند و ملائکه نیز از صدای او اذیت می شوند و از خداوند تسریع اجابت او را می طلبند از این رو مؤمن همواره بین خوف و رجا به سر می برد و این قوام موفقیت او در ترک معاصی و عمل به واجبات می باشد. (مسکن الفؤاد، ص ۹۲)

کسانی که دعایشان، مستجاب نمی شود

ولیدبن صبیح گوید: در راه مکه به مدینه همراه امام صادق علیه السلام بودم، شخصی به حضور آن حضرت آمد و تقاضای کمک کرد، امام علیه السلام به همراهان فرمود: چیزی به او بدهند.

پس از مدتی شخص دومی آمد و تقاضای کمک کرد، حضرت فرمود: چیزی به او دادند.

سپس فرد سومی آمد و تقاضای کمک کرد به او نیز به دستور امام صادق علیه السلام چیزی دادند.

تا اینکه شخص چهارمی آمد و تقاضای کمک کرد، امام صادق علیه السلام برای او دعا کرد و فرمود: خدا تو را سیر کند، اما دستور کمک به او را نداد.

آنگاه به ما فرمود: «آگاه باشید، در نزد ما چیزی (از غذا) هست که به متقاضی (چهارم) بدهیم، ولی ترس آن دارم مانند آن سه کس شوم که دعایشان مستجاب نمی گردد:

یکی آن کسی که خداوند مالی به او بدهد ولی او آن را در مورد شایسته اش، خرج نکند، سپس بگوید خدایا به من (عوض) بده، چنین کس دعایش مستجاب نمی شود.

دوم، مردی که درباره همسر خود دعا کند که خدا او را از (آزار) آن زن راحت کند با اینکه خداوند طلاق را قرار داده و می تواند با طلاق دادن او، خود را راحت کند.

سوم کسی که در مورد همسایه اش نفرین کند (و از آزار همسایه به خدا شکایت کند) با اینکه خداوند، برای خلاصی از آن همسایه، راهی قرار داده و آن اینکه خانه اش را بفروشد و به جای دیگر برود. (۱)

به این ترتیب امام صادق علیه السلام این درس را به ما می آموزد که باید اموالی را که داریم دقت کنیم که در راه صحیح مصرف شود نه اینکه مثلاً اموال خود را به دست افراد مخالف یا دروغگو و کلاش بدهیم، و همچنین در مورد زن و همسایه بد، تا راه چاره هست، چرا نفرین کنیم که چنین نفرینی به استجاب نمی رسد.

استجاب امام صادق علیه السلام در برابر طاغوت

در روایت مشهور آمده: منصور دوانیقی (دومین طاغوت عباسی) به ربیع (وزیر دربارش) فرمان داد و گفت «امام صادق علیه السلام را هم اکنون به اینجا حاضر کن».

ربیع فرمان منصور را اجرا کرد و امام صادق علیه السلام را احضار نمود، وقتی که منصور آن حضرت را دید، با خشم و تندی گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، آیا در مورد سلطنت من اشکال تراشی می کنی و می خواهی غائله بپا کنی؟!»

امام علیه السلام فرمود: «نه، چنین کاری نکرده ام و کسی که چنین به تو خبر داده، دروغگو است» ...

منصور گفت: «فلانی به من خبر داده است».

امام فرمود: «او را به این جا بیاور، تا رخ به رخ گردیم و موضوع روشن شود».

منصور دستور داد، آن مرد را حاضر کردند، به او گفت: تو شنیدی این امور (مخالفت با مرا) از این آقا (اشاره به امام صادق علیه السلام). او گفت: آری. امام صادق علیه السلام به منصور فرمود: او را به من

=====

واگذار تا من او را سوگند دهم، منصور اجازه داد.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: بگو: بَرِئْتُ مِنَ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ وَالتَّجَاؤُ إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي، لَقَدْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا جَعْفَرُ: «از خدا و قدرت خدا بیزار شدم و به قدرت و نیروی خود متکی گشتم که جعفر (امام صادق) چنین گفت».

سعایت کننده دروغگو از این گونه سوگند امتناع ورزید و پس از چند لحظه همین سوگند را یاد کرد، و هماندم پاهایش به لرزه افتاد، منصور فهمید که او به مجازات سوگند دروغ گرفتار شده، گفت: «این مرد ملعون را از اینجا بکشید و بیرونش اندازید».

ربیع (وزیر دربار منصور) گوید: منصور نسبت به امام صادق علیه السلام بسیار خشمگین بود، هنگامی که دیدم امام صادق علیه السلام وارد بر منصور شد لب هایش حرکت می کرد، وقتی در کنار منصور نشست: می دیدم هر وقت لب های آن حضرت حرکت می کند، از خشم منصور کاسته می شود، به طوری که سرانجام منصور از امام خشنود شد و خود را به محضر امام نزدیک می نمود.

وقتی که امام صادق علیه السلام از نزد منصور، بیرون آمد، پشت سرش رفتم و به حضورش رسیدم و گفتم: «قبل از آمدن شما، این مرد (اشاره به منصور) خشمگین ترین افراد نسبت به شما بود، ولی وقتی که به نزد او رفتی و لب هایت را حرکت دادی، خشم او فرونشست، به من بگو لب هایت را به چه چیز حرکت می دادی؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «لبه‌ایم را به دعای جدم امام حسین علیه السلام حرکت می دادم». گفتم: «فدایت کردم، آن دعا چیست؟» فرمود: آن دعا این است:

«يَا عُدَّتِي عِنْدَ شِدَّتِي، وَ يَا غَوْثِي عِنْدَ كَرْبَتِي، أَحْرِسْنِي بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ، وَ اَكْنِفْنِي بِرُكْنِكَ الَّذِي لَا يُرَامُ.»

ربیع می افزاید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم چرا آن دروغگوی خبرچین را به ذات پاک خدای یکتا، سوگند ندادی (بلکه به بیزاری از حول و قوه خدا دعوت کردی). امام فرمود: «در آن صورت چون خداوند می دید: او به وحدانیتش سوگند می خورد و او را ستایش می نماید، نسبت به او حلم می ورزید و مجازات او را به تأخیر می انداخت، لذا او را آن گونه که شنیدی سوگند دادم و خداوند او را مشمول عذاب افزون قرار داد».

به این ترتیب، به جو خفقان زمان امام صادق علیه السلام پی می بریم، و در می یابیم که آن امام بزرگوار چگونه از گزند طاغوت وقت، رهایی می یافت، و در این شرایط، به تأسیس حوزه بزرگ علمی

پرداخت، و چهار هزار دانشمند برجسته تربیت کرد که هر کدام شخصیتی بزرگ بودند، یکی از شاگردان او (حسن بن علی و شاد) که از استادان حدیث است گوید: «من در مسجد کوفه نهصد استاد حدیث را دیدم که هر کدام از جعفر بن محمد علیه السلام نقل حدیث می کردند.» (۱)

=====

۱ ارشاد مفید، ص ۳۸۹، رجال کشی، حسن بن علی و شاد.

«قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»

پیام (۷۲) پایان علم و دانش

«و قل رب زدنی علماً...» (طه / ۱۴)

ص: ۲۷۲

خداوند به پیامبر خود صلی الله علیه و آله که اعلم و افضل پیامبران است می فرماید: خدایا بر علم و دانش من بیفزا از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: روزی که من در آن چیزی بر دانش خود نیفزایم و به خدای خویش نزدیک نشوم بر من مبارک مباد.

امام صادق علیه السلام می فرماید از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد دانشمندترین مردم کیست؟ فرمود: کسی که دانش مردم را به دانش خود بیفزاید.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ارزش علم نزد خداوند بیش از ارزش عبادت است.

=====

۱ فیالمجمع عن النبی صلی الله علیه و آله قال: إذا أتى علیّ یوم لأزداد فیہ علما یقرّ بنی إلیّ الله فلا بارک الله فیطلوع شمسہ.
(تفسیر صافی، ج ۳، ۳۲۲)

و فیالخصال سئل عن أميرالمؤمنین علیه السلام من أعلم الناس؟ قال: من جمع علم الناس إلی علمه. (المصدر)

و عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: فضل العلم أحبّ إلیّ الله من فضل العباده. (المصدر)

و فیالكافی قال أبو عبد الله علیه السلام: إن لنا فیکلّ جمعه سرورا، إذا کان لیلہ الجمعة وافی رسول الله صلی الله علیه و آله العرش و وافی الائمه و وافینا معهم، فلا تردّ أرواحنا بأبداننا إلاّ بعلم مستفاد، ولولا ذلك لأنفدنا. (تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ۳۹۹)

و قال علیه السلام: لیس یخرج شیء من عند الله عزّوجلّ حتّی یبدأ برسول الله صلی الله علیه و آله ثمّ بأمیرالمؤمنین علیه السلام ثمّ بواحدٍ بعد واحدٍ لکیلا یكون آخرنا أعلم من أولنا.

و قال علیه السلام إذا کان یوم القیامه جمع الله عزّوجلّ الناس فیصعید واحد، و وضعت الموازین، فیوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجّح مداد العلماء علی دماء الشهداء. (المصدر)

و عن علیّ بن الحسین علیه السلام قال: جاء رجل إلیّ النبی صلی الله علیه و آله فقال له: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما العلم؟ قال: الإنصات له، قال: ثمّ ما؟ قال: الإستماع له، قال: ثمّ ما؟ قال: الحفظ له، قال: ثمّ ما؟ قال: العمل، قال: ثمّ ما؟ قال: نشره. (تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ۳۹۹)

و قدورد فیالحثّ علی طلب العلم روايات كثيرة نذكر شطرا منها للتبرک و العمل بها إن شاء الله. (الفقيه، ج ۴، ۳۹۹)

قال النبی صلی الله علیه و آله: أفّ لكلّ مسلمٍ لایجعل له فیکلّ جمعه یوما یتفقه فیہ من أمر دینه، و یسأل عن دینه. (بحار، ج ۱، ۱۷۶)

و قال الصادق علیه السلام: أغد عالما أو متعلّما أو أحبّ أهل العلم، ولا تكن رابعا فتهلك بیغضهم. (کافی، ج ۱، ۴۳)

وقال أبو جعفر عليه السلام: تنازعوا في طلب العلم، والذي نفسى بيده، لحديث واحد في حلال و حرام تأخذه عن صادق، خير من الدنيا و ما حملت من ذهب و فضّه، و ذلك أنّ الله عزّوجلّ يقول: «ما أتاكم الرّسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا.» [سوره الحشر، آيه ٧] (وسايل باب ٨ من أبواب صفات القاضي)

و عن جابر قال: قال لى أبو جعفر الباقر عليه السلام: يا جابر والله لحديث تعيه من صادق في حلال و حرام، خير لك ممّا طلعت عليه الشمس، إلى أن تغرب. (المصدر)

و قال الصادق عليه السلام في وصيته لمفضّل: تفقّهوا في دين الله عزّوجلّ ولا تكونوا أعرابا، فإنّه من لم يتفقه في دين الله، لم ينظر الله تعالى إليه يوم القيامة، و لم يزكّ له عملاً. (بحار، ج ١، ٢١٤)

ص: ٢٧٣

امام صادق علیه السلام می فرماید: برای ما [خانواده] در هر جمعه ای سرور و شادی نهفته است و هنگامی که شب جمعه می رسد روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و ارواح ما امامان به عرش می رویم و ارواح ما به بدن های مان باز نمی گردد مگر آن که دانش تازه ای می یابیم و گرنه دانش ما تمام می شد.

و فرمود: از ناحیه خداوند دانشی فرود نمی آید جز آن که اول به رسول خدا صلی الله علیه و آله داده می شود و سپس به امیرالمؤمنین و پس از آن حضرت به یکایک ما داده می شود تا این که دانش آخر ما بیش از اول ما نباشد.

و فرمود: هنگامی که خداوند اولین و آخرین را در قیامت جمع می کند و خون شهدا با مداد علما مقایسه می شود مداد علما بر خون شهدا افزون خواهد بود.

به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: علم چیست؟ فرمود: سکوت گفته شد: سپس چیست؟ فرمود استماع و گوش فرا دادن به آن، گفته شد: سپس چیست؟ فرمود: حفظ نمودن آن، گفته شد: سپس چیست؟ فرمود: عمل کردن به آن، گفته شد: سپس چیست؟ فرمود: نشر آن است.

مؤلف گوید: روایات فراوانی درباره تحصیل علوم دینی وارد شده که به برخی از آنها اشاره

می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اف بر هر مسلمانی که در هر هفته یک روز را برای تحصیل علم و تفقه در دین قرار نمی دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: تو باید یا عالم باشی و یا متعلم و یا دوستدار اهل علم و گرنه به سبب دشمنی با آنان هلاک خواهی شد.

امام باقر علیه السلام فرمود: برای تحصیل علم شتاب کنید، سوگند به خدایی که جان من به دست اوست اگر یک حدیث درباره حلال و حرام اسلام از گوینده صادقی یاد بگیرید برای شما از همه دنیا و طلا نقره های آن بهتر خواهد بود چرا که خداوند می فرماید: آن چه پیامبر ما به آن امر می کند را بگیرید و از آن چه شما را از آن نهی می نماید پرهیز نمایید.

امام باقر علیه السلام نیز به جابر فرمود: اگر تو یک حدیث درباره حلال و حرام خدا را یاد بگیری از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر خواهد بود.

امام صادق علیه السلام نیز در وصیت خود به مفضل فرمود: به حلال و حرام دین خدا آگاه شوید و مانند عرب های صحرائین نباشید و گرنه خداوند در روز قیامت به شما نظر رحمت نخواهد نمود، و اعمال شما را قبول نخواهد کرد.

ص: ۲۷۵

«فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ»

پیام (۷۳) یاد خدا

«فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (بقره / ۱۵۲)

همان گونه که گذشت خداوند در برخی از آیات قرآن انعام و لطف خویش را مشروط قرار داده است مانند: این که عفو خویش را مشروط به عفو مردم نموده و می فرماید: «فلیعفوا ولیصفحوا ألا تحبون أن یغفر الله لکم» و یا مزید نعمت خویش را مشروط به شکر مردم نموده و می فرماید: «لئن شکرتم لأزیدنکم» و در اینجا نیز یاد خود را مشروط به یاد بنده خویش نموده است و می فرماید: «فاذکرونی أذکرکم».

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به یاد بنده ای است که او خدای خود را یاد کند سپس می فرماید: بدانید که هیچ بنده مؤمنی خدای خود را یاد نمی کند جز آن که خداوند او را به خیر یاد خواهد نمود پس شما بکوشید و با اطاعت از خداوند همواره او را یاد نمایید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملک مأمور به اعمال مؤمن نامه عمل مؤمن را اوّل هر روز و اوّل هر شب می آورد و اعمال او را در آن ثبت می کند پس شما در اوّل و آخر نامه خود عمل خیری قرار دهید تا ان شاء الله خداوند خطاهای بین آن دو را از شما بگذرد چرا که او می فرماید: «فاذکرونی أذکرکم» یعنی مرا یاد کنید تا من نیز شما را یاد نمایم [و رحمت خود را شامل حال شما نمایم].

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بگوید: «سبحان الله» خداوند درختی در بهشت برای او

====

(۱) قال الصادق علیه السلام: والله ذاکر لمن ذکره من المؤمنین، واعلموا أنّ الله لم یذکره أحد من عباده المؤمنین إلا ذکره بخیر فأعطوا الله من أنفسکم الإجتهد فیطاعته. (نورالثقلین، ج ۱، ۱۴۰)

قال النبی صلی الله علیه و آله: إنّ الملك ینزل الصحیفه من أوّل النهار و أوّل اللیل یکتب فیها عمل ابن آدم، فأملوا فیأولها خیرا و فیآخرها، فإنّ الله یغفر لکم ما بین ذلک إن شاء الله فإنه یقول: «فاذکرونی أذکرکم». (المصدر)

ص: ۲۷۶

غرس می نماید و همچنین است اگر بگوید: «الحمد لله» و «لا إله إلا الله» و «الله أكبر» پس مردی از قریش [ابوبکر] گفت: «یا رسول الله [بنابراین] درختان ما در بهشت فراوان خواهد بود» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری ولکن بترسید که آتشی از پیش بفرستید و آنها را بسوزانید همانگونه که خداوند می فرماید: «یا أيها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و لا تبطلوا أعمالکم» [سوره محمد، ۳۳؛ ثواب الاعمال، ۲۶]

امام صادق علیه السلام فرمود: سخت ترین چیزی که خداوند بر بندگان خود واجب نموده است فراوان به یاد خدا بودن است سپس فرمود: مقصود من از یاد خدا گفتن: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» نیست اگرچه اینها نیز ذکر زبان است و لکن مقصود من یاد خدا نمودن در وقت حلال و حرام است به گونه ای که اگر با واجبی روبرو شدی آن را انجام دهی و اگر با حرامی روبرو شدی آن را ترک نمایی. [کافی، ج ۲، ۸۰]

زیرک ترین زیرک ها

روز خوشی بود، اصحاب چون پروانه دور وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند و از فیوضات معنوی آن بزرگوار بهره مند می شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: آیا می خواهید شما را به زیرک ترین زیرک ها و احمق ترین احمق ها خبر بدهم؟ حس کنجکاوی، با مطرح شدن این سؤال عمیق و سرنوشت ساز، تحریک شد، و معلوم بود که همه با اشتیاق، آمادگی خود را برای شنیدن پاسخ این سؤال، اعلام نمایند، همه عرض کردند، آری.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَكْبَسُ الْكَيْسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَ أَحْمَقُ الْحَمَقَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاءً وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِيَّ.»

«زیرک ترین زیرک ها کسی است که قبل از مرگ، خود را به حساب بکشد، و کردار نیک، برای پس از مرگ خود انجام دهد، و احمق ترین احمق ها کسی است که از هوس های نفسانی پیروی نماید و در عین حال از درگاه خدا آرزوهای بی (مانند رستگاری و بهشت) را به کند.» (۱)

پرنده کور

انس بن مالک می گوید: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله به بیابان رفتیم، پرنده ای را در آنجا دیدم که آواز

=====

۱ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۵۰.

ص: ۲۷۷

مخصوصی از او شنیده می شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «آیا می دانی این پرنده چه می گوید؟» عرض کردم: «خدا و رسولش آگاهتر است.»

فرمود: او می گوید: «یا رَبِّ اَذْهَبْتَ بَصْرِي وَ خَلَقْتَنِي اَعْمٰی فَارْزُقْنِيْ فَاِنِّيْ جَائِعٌ.»

«خداوندا! نور چشمم را از من گرفتی و مرا کور آفریدی، پس روزی مرا به من برسان، من گرسنه ام.» ناگهان دیدم پرنده دیگری که ملخ بود، پرواز کنان آمد و در دهان او نشست، و آن پرنده کور، ملخ را بلعید. در این هنگام آواز پرنده بلند شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «آیا می دانی این پرنده چه می گوید؟!» عرض کردم: خدا و رسولش آگاه تر است، فرمود: می گوید:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ لَمْ يُنْسَ مِنْ ذِكْرِهِ. یعنی «حمد و سپاس خداوندی را که یادآورنده اش را فراموش نمی کند.»

و به نقل دیگر فرمود می گوید: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيَّ كَفَاهُ» یعنی «کسی که به خدا توکل کند، خدا او را کافی است.» (۱)

سیمای شیعیان

شبی مهتابی بود، امام علی علیه السلام از مسجد کوفه بیرون آمد و به عزم صحرا حرکت کرد، گروهی از مسلمین به دنبال آن حضرت حرکت کردند، امام علیه السلام ایستاد و به آنها رو کرد و فرمود: مَنْ أَنْتُمْ: «شما کیستید؟»

آنها عرض کردند: نَحْنُ شِيعَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: «ما از شیعیان تو هستیم ای امیر مؤمنان.»

حضرت با دقت به چهره آنها نگریست و سپس فرمود: چگونه است که سیمای شیعه را در چهره شما نمی نگرم؟ آنها پرسیدند: سیمای شیعه چگونه است؟ فرمود:

صفر الوجوه من السيهر، عمش العيون من البكاء، حدب الظهور من القيام، خمص البطون من الصيام، ذبل الشفاه من الدعاء، عليهم غبره الخاشعين

«آنها: ۱ زردچهرگان بر اثر بیداری شب ۲ خراب چشمان بر اثر گریه ۳ خمیده پشت بر اثر قیام ۴ تهی دل بر اثر روزه ۵ خشکیده لب بر اثر دعا هستند، و گرد فروتنان بر آنها نشسته است.» (۲)

=====

۱ تفسیر روح البیان، ج ۴، ص ۹۱۰.

۲ ارشاد مفید، ص ۱۱۴.

ص: ۲۷۸

پیام (۷۴) خدا را فراوان یاد کنید

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا» (احزاب / ۴۱ و ۴۲)

از این آیه استفاده می شود که ذکر خدا حد معینی ندارد و در همه حالات انسان باید ذاکر خدا باشد و تسبیح گرچه نوعی از ذکر خداوند است و لکن به علت اهمیت بیشتری که دارد اول روز و آخر روز باید انجام شود.

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: برای هر چیزی اندازه و حدی است جز ذکر خدا که حدی برای

=====

(۱) فیالکافی عن أبی عبداللّٰه علیہ السلام قال: ما من شیء إلا وله حدّ ینتہی إلیہ إلا الذّکر، فلیس له حدّ ینتہی إلیہ، فرض اللّٰه عزّوجلّ الفرائض فمن أذاهنّ فهو حدّهنّ، و شهر رمضان فمن صامه فهو حدّه، والحجّ فمن حجّ فهو حدّه، إلا الذکر فإنّ اللّٰه عزّوجلّ لم یرض منه بالقلیل و لم یجعل له حدّا ینتہی إلیہ ثمّ تلا: «یا أيّها اللّٰذین آمنوا اذکروا اللّٰه ذکرا کثیرا و سبّحوه بکره و أصیلا» فقال: لم یجعل اللّٰه له حدّا ینتہی إلیہ،

قال: و کان أبی علیه السلام کثیر الذکر لقد کنت أمشی معه و إته لیذکر اللّٰه، و لقد کان یحدّث القوم ما یشغله ذلک عن ذکر اللّٰه، و کنت أری لسانه لازقا بحنکته یقول: لا إله إلا اللّٰه، و کان یجمعنا فیأمرنا بالذکر حتّٰی تطلع الشّمس، و یأمر بالقرائه من کان یقرأ ممّٰ، و من کان لا یقرأ ممّٰ أمره بالذکر، و البیت الّٰمذی یقرأ فیہ القرآن و یذکر اللّٰه عزّوجلّ فیہ تکثر برکتہ، و تحضره الملائکة و تهجره الشیاطین، و یضیء لأهل السّماء کما یضیء الکواکب لأهل الأرض، و البیت الّٰمذی لا یقرء فیہ القرآن و لا یذکر اللّٰه [فیہ] تغلّ برکتہ و تهجره الملائکة، و تحضره الشیاطین.

و قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله : ألا أخبرکم بخیر أعمالکم، أرفعها فی درجاتکم و أزکاها عند ملیککم، و خیر لکم من أن تلقوا عدوکم فتقتلوهم و یقتلوکم؟ فقالوا: بلی، قال: ذکر اللّٰه عزّوجلّ کثیرا، ثمّ قال: جاء رجل إلی النّبی صلی الله علیه و آله فقال: من خیر أهل المسجد؟ فقال: أكثرهم لله ذکرا، و قال رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله : من أعطی لسانا ذاکرا فقد أعطی خیر الدّٰنیا و الآخره. (کافی، ج ۲، ۴۹۹ و تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ۲۸۵)

آن نیست، و خداوند برای هر واجبی حدی معین نموده که به آن محدود می شود [برای مثال] ماه رمضان حد روزه است، و انجام حج در موسم خود با شرایطی که دارد حد آن است [و...]. جز ذکر خدا که خداوند برای آن حدی قرار نداده و به مقدار اندک آن راضی نمی شود. سپس امام صادق علیه السلام آیه فوق را تلاوت نمود. [و فرمود شیعیان ما با یک دیگر مهربانند و هنگامی که در خلوت قرار می گیرند فراوان ذکر خدا را می گویند. (کافی، ج ۲، ۱۸۶)]

[و فرمود: تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیه السلام ذکر فراوان خدا محسوب می شود که خداوند فرموده: «اذکروا الله ذکرا کثیرا». (عروه الوثقی، ج ۱، ۷۰۳)]

و فرمود: پدرم فراوان ذکر خدا می گفت و من همراه او بودم و با او غذا می خوردم و او ذکر خدا را می گفت و یا با مردم سخن می گفت و از ذکر خدا غافل نبود و من می دیدم که همواره زبان او به «لا إله إلا الله» مشغول بود و هنگامی که با ما بود ما را امر می کرد که تا طلوع خورشید ذکر خدا را بگوییم و یا قرآن بخوانیم و کسی که نمی توانست قرآن بخواند او را به ذکر خدا امر می نمود. سپس فرمود: خانه ای که در آن قرائت قرآن و یا ذکر خدا شود برکت آن زیاد خواهد شد و ملائکه در آن حاضر می شوند و شیاطین از آن دور می گردند و آن خانه برای اهل آسمان می درخشد همان گونه که ستاره ها برای اهل زمین می درخشد، و خانه ای که در آن قرائت قرآن و ذکر خدا انجام نشود برکت آن کم خواهد بود و ملائکه از آن دور می شوند و شیاطین در آن حاضر می گردند.

سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود می فرمود: بهترین اعمال شما که درجات شما را بالا می برد و پاک ترین آنها نزد خداوند که بهتر از جهاد در راه خدا می باشد این است که فراوان ذکر خدا را بگویید و او را یاد کنید، سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به هر کسی زبان ذاکر بدهد خیر دنیا و آخرت را به او داده است.

«سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»

پیام (۷۵) سبقت به کار خیر

«سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (حدید / ۲۱)

«... فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره / ۱۴۸)

«وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران / ۱۳۳)

(۱) از آیات فوق ظاهر می شود که مهلت انسان در دنیا کوتاه است و مؤمن باید برای انجام کارهای خیر و تحصیل آمرزش و رسیدن به درجات بهشتی، از اوقات خود کمال استفاده را بکند و کوشا باشد و گرنه مهلت تمام می شود و در اثر غفلت، از سعادت خود باز می ماند از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فرصت ها مانند ابر می گذرد.» [و تو از آن غافل می مانی تا این که یکباره مرگ تو می رسد و چیزی به دست نیاورده ای.]

=====

(۱) عن أبي جعفر عليه السلام فيقول الله عز وجل «فاستبقوا الخيرات أينما تكونوا يأت بكم الله جميعا» يعني أصحاب القائم الثلاث مأه و البضعه عشر رجلاً قال: هم والله الأئمة المعدوده قال: يجتمعون والله فيساعه واحده قزع كقزع الخريف. (تفسير نورالثقلين ج ۱ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰) عن روضه الكافي و قزع الخريف: "قطع السحاب المتفرقه".

و قال الرضا عليه السلام : ... والله أن لوقام قائمنا يجمع الله إليه جميع شيعتنا من جميع البلدان. (المصدر عن مجمع البيان) أقول: و قد ذكرنا التفصيل في كتابنا «دوله المهدي» و «انتظار مهدي» فليراجع الطالب. (المصدر عن مجمع البيان)

و یا می فرماید: «کسی که دو روز او مساوی باشد خسارت نموده و اگر روز دوم او بدتر از روز اول او باشد ملعون خواهد بود.» و یا می فرماید: «برای بدن های شما قیمتی جز بهشت نیست پس شما خود را به کمتر از بهشت نفروشید.»

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و سابقوا إلی مغفره من ربکم و جئہ عرضها کعرض السَّماء» دست های خود را کنار یک دیگر گذارد و فرمود: این گونه پهنای بهشت به اندازه زمین و آسمان می باشد. (تفسیر نورالثقلین)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در تفسیر این آیه پس از آن که اصحاب خود را به آن چه صلاح دین و دنیای آنان بود تعلیم نمود فرمود: «هرگز به بهشت موعود نمی رسید مگر با تقوا و عمل کردن به دستورات خداوند.» و در سخن دیگری فرمود: «مقصود از سرعت نمودن به مغفرت خداوند سرعت نمودن در انجام واجبات است.» (همان)

و در تفسیر آیه «أینما تكونوا یأت بکم اللہ جمیعاً» امام صادق علیه السلام فرمود: «این آیه درباره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده، آنان [چون ندای قیام آن حضرت را می شنوند] شبانه از بستر خود جدا می گردند و صبحگاه در مکه حاضر می شوند، سپس فرمود: برخی از آنان به وسیله ابر حرکت می کنند و آنان شناخته شده هستند و نام آنان و نام پدر و نسب و نشانه های آنان معلوم است، مفصل می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدای شما شوم ایمان کدامیک از آنان قوی تر است؟ فرمود: آن که با ابر حرکت می کند ایمانش از دیگران قوی تر است. (همان)

امام محمدباقر علیه السلام می فرماید: مقصود از خیرات که خداوند امر به سبقت به آن فرموده، پذیرفتن ولایت آل محمد علیهم السلام است، و مقصود از «أینما تكونوا یأت بکم اللہ جمیعاً» اصحاب حضرت مهدی علیه السلام هستند که سیصد و سیزده نفر می باشند سپس فرمود: به خدا سوگند مقصود از امت معدوده نیز آنان هستند که در یک ساعت مانند ابر پراکنده جمع می شوند.

امام هشتم علیه السلام نیز می فرماید: به خدا سوگند هنگامی که قائم ما قیام می نماید خداوند شیعیان ما را از همه شهرها نزد او جمع خواهد نمود.

تفصیل این بحث در کتاب دوله المهدی و کتاب انتظار مهدی علیه السلام بیان گردیده مراجعه شود.

علی علیه السلام حامی مستضعفان

زمان خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام کنیزی از طرف خانم خود به قصابی آمد تا گوشت بگیرد، قصاب عوض گوشت خوب، (به تعبیر نگارنده) گوشت آشغال به کنیز داد، و به اعتراض کنیز

توجه نکرد. کنیز در حالی که بر اثر ناراحتی گریه می کرد، از مغازه قصابی بیرون آمد و به خانه خانم خود رهسپار گردید، در راه چشمش به امیرمؤمنان علی علیه السلام افتاد، به حضور آن حضرت رفته و از قصاب شکایت کرد.

حضرت علی علیه السلام همراه کنیز نزد قصاب رفت، و قصاب را موعظه کرد و از او خواست که با کنیز بر اساس حق و انصاف رفتار کند، و فرمود:

«يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الضَّعِيفُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ الْقَوِيِّ فَلَا تَظْلِمِ النَّاسَ»

«سزاوار است که افراد ضعیف در نزد تو همچون افراد نیرومند باشند (و بین آنها فرق نگذاری) بنابراین به مردم ظلم نکن.»

قصاب که علی علیه السلام را شناخت و خیال کرد مردی معمولی نزد او آمده، خشمگین شد و با خشونت گفت: برو بیرون، و تو چه کاره ای؟ و حتی دست بلند کرد که آن حضرت را بزند.

علی علیه السلام در این مورد، دیگر چیزی نگفت و رفت.

شخصی که در کنار قصابی بگومگویی قصاب را با علی علیه السلام شنیده بود و علی علیه السلام را می شناخت، نزد قصاب آمد و گفت: آیا شناختی این آقا را؟ قصاب گفت: نه، او چه کسی بود؟ آن شخص گفت: «آن آقا امیرمؤمنان علی علیه السلام بود.»

قصاب تا این مطلب را شنید، بسیار ناراحت شد که چرا به مقام شامخ علی علیه السلام جسارت کرده است، ناراحتی او به حدی زیاد شد که بی اختیار همان دستش را که به سوی علی علیه السلام بلند کرده بود برید به طوری که قسمتی از دستش قطع شد، آن قسمت قطع شده را به دست گرفت و با ناله و زاری به نزد حضرت علی علیه السلام آمد و معذرت خواهی کرد ...

دل مهربان علی علیه السلام به حال قصاب سوخت، برای او دعا کرد و از خدا خواست دست او را خوب کند و دعایش مستجاب شد. (۱)

====

۱ الخرائج، قطب راوندی، ص ۱۲۳.

ص: ۲۸۴

«أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»

پیام (۷۶) انفاق نیکو

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ...» (بقره / ۲۶۷)

تردید نیست که انفاق در راه خدا همانند عبادت های دیگر باید با نیت خالص و از مال پاک و حلال انجام بگیرد و مراتب انفاق نیز رعایت شود چرا که اگر از مال حلال نباشد و یا نیت خالص نباشد و یا رعایت مراتب انفاق انجام نگیرد انفاق بی ارزش خواهد بود و اگر مال پاک و حلال نباشد عبادت دیگر نیز باطل و یا غیر مقبول خواهد شد. و می توان گفت که اساس همه عبادت ها و کارهای خیر درآمد حلال و مصرف صحیح و دور از اسراف و تبذیر است.

از این رو خداوند می فرماید: صدقات خود را با منت و آزار به فقیر باطل نکنید و برای چشم مردم مال خود را انفاق ننمایید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عبادت هفتاد جزء است و بهترین آنها به دست آوردن مال حلال می باشد. و فرمود: هنگامی که مؤمن مشغول خوردن غذای حلال می شود ملکی بالای سر او می ایستد و برای او استغفار می نماید تا از غذای خود فارغ گردد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: اگر کسی پنج دینار داشته باشد بهترین آنها دیناری

=====

(۱) قال الله سبحانه: «لا تبطلوا صدقاتكم بالمنّ ولا أذى كالذی ینفق ماله رثاء الناس...» (بقره، ۲۶۴)

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله : العباده سبعون جزءً و أفضلها جزء طلب الحلال. (سفينه البحار نفق)

و قال صلی الله علیه و آله : من أكل الحلال قام علی رأسه ملك یتستغفر له حتّی ینفخ من أكله. (المصدر)

و قال صلی الله علیه و آله [لأصحابه]: ألا أتبتّکم بخمسه دنانیر بأحسنها و أفضلها؟ قالوا: بلی قال: أفضل الخمسه، الدینار الذی تنفقه علی والدتک، و أفضل الأربعة، الدینار الذی تنفقه علی والدک، و أفضل الثلاثه، الدینار الذی تنفقه علی نفسک و أهلک، و أفضل الدینارین، الدینار الذی تنفقه علی قرابتک، و أحسیها و أقلها أجرا الدینار الذی تنفقه فیسبیل الله. (مستدرک الوسائل، ج ۷، ۲۴۱)

و قال صلی الله علیه و آله : إن علی کلّ مسلم فیکلّ یوم صدقه. قيل: من یطیق ذلک؟ قال صلی الله علیه و آله : إماتتک الأذی عن الطریق صدقه، و إرشادک الضالّ إلی الطریق صدقه، و عیادتک المریض صدقه، و أمرک بالمعروف صدقه، و نهیک عن المنکر صدقه، و ردّک السلام صدقه. (المصدر، ص ۲۴۲)

و قال صلی الله علیه و آله : کلّ معروف صدقه، أفضل الصدقه صدقه عن ظهر غنی، و ابدء بمن تعول، و الید العلیا خیر من الید

السفلى، ولا يلوم الله على الكفاف. (كافى، ج ٤، ٢٦)

ص: ٢٨٥

است که به مادر انفاق شود و از چهار دینار باقیمانده بهترین آنها دیناری است که به پدر انفاق شود و از سه دینار باقیمانده بهترین آنها دیناری است که انسان خرج خود و خانواده اش نماید و از دو دینار باقیمانده بهترین آنها دیناری است که به خویشان انفاق شود و کم پاداش ترین آنها دیناری است که در راه خدا داده شود.

و نیز فرمود: بر هر مسلمانی است که در هر روزی صدقه بدهد. گفته شد: چه کسی چنین توانی را دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همین که کلوخی را از سر راه مردم کنار بزنی صدقه است، و اگر گمراهی را راهنمایی کنی [و یا آدرسی را برای او روشن کنی] صدقه است، و اگر مریضی را عیادت کنی صدقه است، و اگر امر به معروف و نهی از منکر نمایی صدقه است، و اگر جواب سلام کسی را بدهی صدقه است.

و در سخن دیگری فرمود: هر عمل خیری صدقه است و بهترین صدقه این است که بعد از تأمین نیاز خود و نیاز عیال خود صدقه بدهی و ابتدا زن و بچه خود را تأمین کنی، سپس فرمود: دست بالا بهتر از دست پایین است [یعنی سعی کن احسان از تو شروع شود] سپس فرمود: خداوند کسی را نسبت به ذخیره کردن مقدار نیاز و کفاف ملامت نمی کند.

علی علیه السلام به دنبال کارگری

روزی شرایط زندگی بر علی علیه السلام به قدری تنگ شد که گرسنگی شدیدی امام علی علیه السلام را فراگرفت، امام علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و در جستجوی آن بود تا کاری پیدا شود، و کارگری کند و با مزد آن گرسنگی خود را رفع نماید، در مدینه کار پیدا نکرد و تصمیم گرفت به حوالی مدینه (مزرعه ای به فاصله یک فرسخ و نیمی مدینه) برود بلکه آنجا کار پیدا شود، به آنجا رفت، ناگاه دید زنی خاک علك کرده و جمع نموده است، با خود گفت: لابد این زن منتظر کارگری است تا آب بیاورد و آن خاک را برای ساختن ساختمان گل نماید، نزد آن زن رفت و معلوم شد که او

منتظر کارگر است.

پس از صحبت با او: قرار بر این شد که علی علیه السلام آب از درون چاه بیرون بکشد، و برای هر دلوی، یک خرما اجرت بگیرد، شانزده دلو از چاه (عمیق آنجا) آب بیرون کشید به طوری که دستش تاول زد، آن آب ها را طبق قرار داد بر سر آن خاک ریخت.

زن شانزده خرما به امام علیه السلام داد، و آن حضرت به مدینه بازگشت و جریان را به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت، و با هم نشستند و آن خرماها را خوردند و گرسنگی آن روزشان برطرف گردید. (۱)

====

۱ کشف الغمّه، مطابق نقل بحار، ج ۴۱، ص ۳۳.

ص: ۲۸۷

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»

پیام (۷۷) قرض نیکو

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً...» (بقره / ۲۴۵)

هرچه در راه های خیر مصرف شود قرض به خدا محسوب می شود و اگر با نیت خالص باشد خداوند پاداش آن را فراوان خواهد داد.

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: بر در بهشت نوشته شده: چیزی را که انسان به مردم قرض بدهد

=====

(۱) قال الصادق عليه السلام: على باب الجنة مكتوب القرض بثمانية عشر و الصدقة بعشره و ذلك أن القرض لا يكون إلا فيد المحتاج و الصدقة ربما وقعت فيد غير المحتاج. (سفينه البحار قرض)

و قال رسول الله صلى الله عليه و آله: أحب الأعمال إلى الله ثلثة: إشباع جوعه المسلم و قضاء دينه و تنفيس كربته. (المصدر دین)

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن الله عبادا يختصهم بالنعم لمنافع العباد فيقرها فيأيديهم ما بذلوا فإذا منعوا نزاعها ثم حولها إلى غيرهم. (نهج البلاغه حکمت ، ۴۲۵)

و قد ورد الحثّ فيالقرض و الصدقة على الرحم و إنها أفضل الصدقة و نذكر شطرا منها للتبرك و العمل إن شاء الله تعالى.

الكافي قال رسول الله صلى الله عليه و آله من وصل قريبا بحجّه أو عمره كتب الله له حجّتين و عمرتين و كذلك من حمل عن حميم يضاعف الله له الأجر ضعفين. (كافي، ج ۴ ، ۱۰۴)

و فيه: سئل رسول الله صلى الله عليه و آله: أي الصدقة أفضل؟ قال: على ذي الرحم الكاشح. (المصدر)

و قال صلى الله عليه و آله: الصدقة بعشره و القرض بثمانية عشر، و صله الإخوان بعشرين، و صله الرحم بأربعة و عشرين. (المصدر)

و فيه قال أبو عبد الله عليه السلام: ما من مؤمن أقرض مؤمنا يلتمس به وجه الله إلا- حسب الله له أجره بحساب الصدقة حتى يرجع إليه ماله. (المصدر، ص ۳۴)

و فيه قال عليه السلام: قرض المؤمن غنيمه، و تعجيل خير، إن أيسر أذاه و إن مات احتسب من الزكاه. (المصدر)

و قال عليه السلام: لعن الله قاطعي سبيل المعروف و هو الرجل يصنع إليه المعروف فيكفره فيمنع صاحبه من أن يصنع ذلك إلى

غیره. (بحار، ج ۷۲، ۴۳)

ص: ۲۸۸

خداوند هیچ‌ده برابر به او پاداش می‌دهد و اگر صدقه بدهد ده برابر به او پاداش می‌دهد چرا که قرض به دست محتاج و نیازمند می‌رسد و صدقه ممکن است به دست غیر محتاج برسد.

در روایات پاداش زیادی برای گذشت از مدیون به سبب دوستی با امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است، از این رو سزاوار است از مدیون تهی دست به خاطر محبت مولا بگذریم تا به آن پاداش برسیم. (سفینه البحار، دین)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین اعمال سه چیز است: ۱ اطعام مسلمان گرسنه ۲ قضای دین او ۳ برطرف نمودن غم و اندوه از او.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خداوند نعمت‌های خود را در اختیار عده‌ای از بندگان خود قرار می‌دهد و آنان را مخصوص به نعمت‌های خویش می‌گرداند و تا زمانی که آنان نعمت‌های خدا را به بندگان او بذل کنند نعمت‌های خود را از آنان نمی‌گیرد و هنگامی که ببیند بخل می‌ورزند نعمت‌های خود را از آنان می‌گیرد و به دیگران می‌دهد.

مؤلف گوید: روایات فراوانی درباره قرض و صلّه به خویشان وارد شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که خویش خود را به حج و یا عمره بفرستد خداوند برای او دو حج و دو عمره می‌نویسد و همچنین است کسی که نفقه و یا دین دوست خود را پردازد خداوند پاداش او را دو چند خواهد نمود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: بهترین صدقه چیست؟ فرمود: صدقه بر رحم کاشح یعنی خویشی که در دل با تو دشمن باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاداش صدقه ده برابر است و پاداش قرض هیچ‌ده برابر و پاداش احسان به برادران بیست برابر و پاداش صلّه و احسان به خویشان بیست و چهار برابر است.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که برای خدا به برادر مؤمن خود قرض بدهد تا زمانی که آن قرض برقرار باشد خداوند به قرض دهنده پاداش صدقه خواهد داد.

و فرمود: قرض دادن به مؤمن غنیمت است و باید در آن تعجیل نمود و قرض گیرنده اگر توان پرداخت یافت ادا می‌کند و گرنه به حساب زکات قرار می‌گیرد.

و فرمود: خدا لعنت کند کسی را که راه خیر را می‌بندد و او کسی است که به او احسان

می شود و در اثر آزار و کفران او، صاحب احسان از احسان به دیگران خودداری می نماید.

ص: ۲۹۰

«إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ»

پیام (۷۸) در کلاس نیکان

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا يُوفُونَ بِالْذَّكْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لِاتُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَشُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمْطَرِيرًا فَوَقَّيْهِمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَاءً بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا إِلَى قَوْلِهِ: وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» (انسان / ۵ تا ۱۲)

صاحب تفسیر مجمع البیان گوید: شیعه و سنی روایت کرده اند که این آیات درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و کنیز آنان فضّه نازل شده است و خلاصه قصّه آنان این است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام مریض شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با عده ای از اصحاب خود به عیادت آنان آمدند و گفتند: یا ابالحسن [یا علی] ای کاش برای شفای فرزندان خود نذری می کردی؟ پس امیرالمؤمنین علیه السلام نذری نمود که اگر آنان بهبود یافتند سه روز روزه بگیرد و فاطمه علیها السلام و فضّه نیز همین گونه نذر کردند و چون امام حسن و امام حسین علیهما السلام شفا یافتند غذایی در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام نبو پس آن حضرت سه صاع [حدود نه کیلو] جو از یکی از یهودیان مدینه قرض گرفت و در روایتی آنها را گرفت تا حضرت فاطمه علیها السلام در مقابل قیمت آنها برای مرد یهودی مقداری از پشم را ریسندگی کند پس فاطمه علیها السلام برای روز اول یک صاع یعنی سه کیلو از آن جو را آورد نمود و نان تهیه کرد و چون امیرالمؤمنین از نماز مغرب به خانه بازگشت و همگی بر سر سفره نشستند و فاطمه علیها السلام آنها را مقابل آنان گذارد ناگهان فقیری صدا زد: من گرسنه هستم به من غذا بدهید پس همه آنان قرصه های نان خود را به آن فقیر دادند و با آب افطار نمودند و چون روز دوم شد فاطمه علیها السلام یک صاع دیگر را برداشت و آورد نمود و نان تهیه کرد و چون هنگام افطار نزد آنان گذارد ناگهان یتیمی به درب خانه آمد و گفت: من گرسنه هستم مرا سیر کنید و آنان باز قرصه های نان خود را به آن یتیم دادند و با آب افطار نمودند و چون روز سوم

رسید فاطمه علیها السلام بقیه جو را آرد نمود و نان تهیه کرد و چون هنگام افطار نزد آنان گذارد ناگهان اسیری از اسرای مشرکین به درب خانه آمد و گفت: من گرسنه هستم مرا سیر کنید و آنان باز قرصه های نان خود را به آن اسیر دادند و با آب افطار نمودند و چون روز چهارم رسید امیرالمؤمنین علیه السلام حسن و حسین علیهما السلام را که از شدت گرسنگی بی تاب شده بودند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله گریان شد و جبرئیل علیه السلام این سوره را بر آن حضرت نازل نمود.

و روایت شده که این قصه در شب بیست و پنجم ذی الحجه رخ داده و آیات فوق در روز بیست و پنجم نازل شده است. از این آیات مقام بلند خاندان نبوت علیهم السلام و گذشت و صبر و خلوص آنان روشن می شود. تفصیل این آیات در کتاب آیات الفضائل بیان شده است مراجعه شود.

(۱) در تفسیر آیه شریفه «و یؤثرون علی أنفسهم و لو کان بهم خصاصه» (حشر، ۹) مرحوم فیض در تفسیر خود از مرحوم صدوق در امالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که مردی نزد آن حضرت آمد و اظهار گرسنگی نمود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی را نزد همسران خود فرستاد و آنان گفتند: ما امشب چیزی جز آب نداریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خود نمود و فرمود: امشب چه کسی این مرد گرسنه را میهمان می کند؟ پس علی بن ابیطالب علیه السلام عرض کرد یا رسول الله میهمان من باشد و سپس نزد فاطمه علیها السلام آمد و فرمود: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله امشب برای این میهمان چه داری؟ فاطمه علیها السلام فرمود: جز یک وعده غذا چیزی نداریم و لکن میهمان را بر خود مقدم می داریم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بچه ها را بخوابان و چراغ را خاموش کن تا میهمان نداند ما چه می کنیم و این غذا را بخورد، [و آن شب امیرالمؤمنین و فاطمه و فرزندان آنان گرسنه خوابیدند] و چون صبح شد و امیرالمؤمنین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ما آن مرد را بر خود مقدم نمودیم این آیه نازل گردید: «و یؤثرون علی أنفسهم ...»

=====

(۱) فیالآمال عن النبی صلی الله علیه و آله قال: إنّه جاء إلیه رجل فشکا إلیه الجوع فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله إلی بیوت أزواجه فقلن: ما عندنا إلاّ الماء، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: من لهذا الرجل اللیله؟ فقال علی بن ابیطالب: أنا له یا رسول الله صلی الله علیه و آله، و أتت فاطمه علیها السلام فقال لها: ما عندک یا ابنه رسول الله؟ فقالت: ما عندنا إلاّ قوت العشیه لکنناؤثر ضیفنا فقال علیه السلام: یا ابنه محمّد نومی الصبیه و اطفیء المصباح فلما أصبح علی علیه السلام غذا علی رسول الله صلی الله علیه و آله فأخبره الخبر فلم یبرح حتّی أنزل الله عزّوجلّ: «و یؤثرون علی أنفسهم ...» (تفسیر صافی، ج ۵، ۱۵۷)

امام باقر علیه السلام فرمود: روزی ابراهیم خلیل علیه السلام صبح زود از خواب برخاست و در ریش خود، یک لایحه موی سفید دید، گفت: «سپاس خداوندی را که مرا تا به این سن و سال رساند، و به اندازه یک چشم به هم زدن، گناه نکردم» (۱)

روزی حضرت داوود علیه السلام که یکی از پیامبران بزرگ بود، کتاب آسمانی زبور را با صوت دلنشین خود می خواند، طبق معمول کوه و سنگ و پرندگان و حیوانات به وجد و جوش و خروش افتادند و گویی با او هم آهنگ شده و پاسخ می دهند، او با همین حال بر سر کوهی رفت، ناگهان دید «حزقیل» پیامبر در کنار سنگی بالای کوه به عبادت خدا مشغول است، وقتی که سر و صدای حیوانات و پرندگان و کوه و سنگ و ریگ را شنید، فهمید حضرت داوود است که بالای کوه آمده است. داوود به حزقیل گفت: آیا اجازه می دهی بالا آیم و نزدت بنشینم، او در پاسخ گفت: نه.

داوود متأثر شد و گریه کرد، خداوند به حزقیل وحی کرد: «داوود را نرنجان و از من سلامتی از خطر عجب بخواه. پس حزقیل برخاست و دست داوود را گرفت و نزد خود برد. داوود گفت: ای حزقیل آیا هیچ گاه تصمیم بر گناهی گرفته ای؟ حزقیل گفت: نه.

داوود گفت: آیا میل به دنیا پیدا کرده ای تا از خوشی ها و شادی ها و لذت های دنیا بهره مند گردی؟ حزقیل گفت: آری ای بسا در دلم چنین میلی پیدا می شود. داوود گفت: در این وقت چه می کنی؟

حزقیل گفت: به این درّه (ای که می بینی) می روم و چیزی را در آنجا می بینم، و همان درس عبرت من می شود و میل به خواسته های نفسانی دنیا از من برطرف می گردد.

داوود به آن درّه کوه رفت. ناگهان دید تختی آهنی در آنجا هست، و بر آن جمجمه پوسیده سر انسان و استخوان های پوسیده ای قرار دارد، خوب به اطراف می نگریست ناگهان چشمش به صفحه آهنین خورد، دید در آن نوشته ای هست و آن نوشته این بود:

«من آروی بن شلم، هستم، هزار سال سلطنت کردم و هزار شهر ساختم و با هزار دوشیزه آمیزش نمودم، و سرانجام کار من این است که: خاک فرش من شده و سنگ متکای من گشته، و

=====

کرمها و مارها همسایه ام هستند. «فمن رآنی فلا یغتر بالدنیا»: «کسی که مرا ببیند، نباید گول دنیا را به خورد» (۱)

روز دیگری داود به یکی از غارهای بیت المقدس داخل شد، دید حزقیل در آن به عبادت مشغول است، به گونه ای که پوستش به استخوانش چسبیده بر او سلام کرد. حزقیل گفت: صدای شخص سیر متنعّم را می شنوم تو کیستی؟ داود گفت: من داود هستم. حزقیل گفت: همان شخصی که چقدر خدمتکار (از زن و مرد) دارد و دارای باغ و باغان و اّمّت می باشد.

داود گفت: آری، ولی تو را در حال سختی می نگرم!

حزقیل گفت: «ما أنا فی شدّه و لا أنت فی نعمه حتّی ندخل الجنّه»: «من در این حال و تو در آن حال، هیچ در شدّت نیستیم تا وارد بهشت شویم» (۲)

یعنی من که در این جا دور از جامعه به عبادت خدا مشغولم (با توجه به اینکه در آن زمان چنین عبادتی مستحب بوده) و تو که در متن جامعه هستی و به اجرای فرمان خدا اشتغال داری، هیچ کدام در نعمت و در شدّت نیستیم تا وارد بهشت شویم یعنی نه شدّت های دنیا مصیبت است و نه خوشی های آن خوشی و نعمت است بلکه تلخی ها و شیرینی ها بعد از این عالم می باشد. (۳)

=====

۱ امالی صدوق، ص ۶۱.

۲ بحار، ط جدید، ج ۱۴، ص ۲۵، تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۶۷.

۳ باید توجه داشت که در اسلام رهبانیت (و عبادت در گوشه انزوا) نیست و رهبانیت اسلام جهاد و مبارزه با فساد و مفسدان است. (مستدرک الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰)

ص: ۲۹۴

پیام (۷۹) فرق بین صدقه و ربا

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» (بقره / ۲۷۶)

«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (توبه / ۱۰۴)

«إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (بقره / ۲۷۱)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَعْزَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مِمَّا آتَاهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (بقره / ۲۶۴)

از آیات فوق استفاده می شود که صدقه از عبادات است و باید با قصد قربت انجام بگیرد و بهترین صدقه صدقه پنهانی است که سبب پاک شدن از گناه می گردد؛ و خداوند صدقه مؤمن را پرورش می دهد تا به اندازه کوه احد می شود همان گونه که ربا سبب نابودی [دین و زندگی] رباخوار است و صدقه اول به دست خدا می رسد و سپس به دست فقیر قرار می گیرد، از این رو حضرت زین العابدین علیه السلام مالی را که می خواست صدقه بدهد اول می بوسید و سپس صدقه می داد.

در آیه اخیر خداوند می فرماید: صدقات خود را به وسیله منت گذاردن بر فقیر و آزار به او باطل نکنید و مانند کسی نباشید که مال خود را برای چشم مردم و ریاکاری انفاق می کند و ایمان به خدا و قیامت ندارد.

در روایات نیز فراوان امر به صدقه شده و معصومین علیهم السلام آثار عجیبی برای آن بین فرموده اند که به بخشی از آنها اشاره می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صدقه مرگ بد را از انسان دفع می کند.» و روایت شده که آن حضرت روزی درباره مردی از یهود فرمود: ماری او را نیش می زند و هلاک می شود و آن مرد یهودی به واسطه صدقه نجات یافت، حضرت عیسی علیه السلام نیز مرگ عروسی را خبر داد و او نیز به

واسطه صدقه از مرگ نجات یافت.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صدقه هفتاد بلا را از انسان دفع می کند، و هر عمل خیری صدقه است و کسی که دیگری را به عمل خیری راهنمایی می کند همانند انجام دهنده آن عمل خواهد بود.

و فرمود: هر که دوست دارد نحوست روز او برطرف شود باید روز خود را با صدقه شروع کند.

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرمود: صدقه پنهانی خشم خدا را خاموش می کند همانند این که آب آتش را خاموش می نماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با صدقه دادن رزق خود را به دست آورید و اگر تهی دست شدید با صدقه با خدا معامله کنید. و به امام حسن علیه السلام فرمود: هنگامی که فقیری می یابی که او می تواند زاد و توشه تو را به دوش بگیرد و در قیامت تحویل تو بدهد او را غنیمت بدان و هر چه می توانی بار خود را به دوش او بینداز تا روز قیامت به تو تحویل دهد و گرنه ممکن است دیگر او را نیابی سپس فرمود: کسی که از تو درخواست قرض می کند و تو توانایی آن را داری قدر این توفیق را بدان [و قبل از آن که او به دیگری مراجعه کند تو مال خود را به او قرض بده].

مؤلف گوید: درباره حرمت و آثار ربا به کتاب «محرمات اسلام» مراجعه شود.

سگ گرسنه

=====

۱ قال النبی صلی الله علیه و آله : «الصدقه تدفع میته السوء» كما دفعت عن اليهودی الذی أخبر النبی صلی الله علیه و آله بأنه یعضه أسود، و دفعت عن العروس الّتی أخبر عیسی علیه السلام بموتها. (سفینه البحار، ج ۷، ۱۵۳، لغه صدقه)

و قال صلی الله علیه و آله الصدقه تدفع سبعین بئیه، و کلّ معروف صدقه، والدالّ علی الخیر کفاعله. (المصدر)

و قال صلی الله علیه و آله : من سرّه أن یدفع الله عنه نحس یومه فلیفتح یومه بالصدقه. (المصدر)

و كان علی بن الحسین علیه السلام یقول: إنّ صدقه السرّ تطفی غضب الربّ كما یطفی الماء النار. (المصدر)

و قال أمیرالمؤمنین علیه السلام : استنزّلوا الرزق بالصدقه، و إذا أمّلتکم فتاجروا الله بالصدقه.

و قال علیه السلام للحسن علیه السلام : و إذا وجدت من أهل الفاقه من یحمل لك زادک إلى یوم القیامه فیوافقک به غذا حیث تحتاج إلیه فاغتنمه و حمّله إیاه و أكثر من تزوّده و أنت قادر علیه فلعلّک تطلبه فلا تجده، و اغتنم من استقرضک فیحال غناک ... (المصدر)

در سال قحط که مردم سخت در فشار و مضیقه بودند یکی از دانشجویان دینی (طلبه) ماده سگی را دید افتاده و بچه هایش به پستان او آویخته اند هر قدر ماده سگ می خواست برخیزد از ضعف نمی توانست، نیرو و حرکت خود را از دست داده بود، دانشجو دلش بر وضع آن حیوان بسیار سوخت و غریزه ترحم و حسّ معاونت در او تحریک شد، چون چیزی نداشت که به او بدهد ناچار کتاب خود را فروخت و نان تهیه کرد و پیش او انداخت.

سگ رو به طرف آسمان نموده و دو قطره اشک تشکر از دیده فرو ریخت. گویا برای او دعا کرد، شب در خواب به او گفتند: دیگر زحمت تحصیل و رنج مطالعه را به خود راه مده «إِنَّا أُعْطِينَاكَ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» ما به تو از جانب خود دانش افزایه کردیم. (۱)

تواضع علی علیه السلام در پیشگاه خدا

امام علی علیه السلام بسیار صدقه می داد، و به مستمندان کمک می کرد، شخصی به آن حضرت عرض کرد «کم تصدق ألا تمسک؟» «چقدر زیاد صدقه می دهی، آیا چیزی برای خود نگه نمی داری؟»

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: آری به خدا سوگند، اگر بدانم که خداوند انجام یک واجب (و انجام یک وظیفه) را قبول می کند، از زیاده روی در انفاق خودداری می کردم، ولی نمی دانم که آیا این کارهای من مورد قبول خداوند هست یا نه؟ [چون نمی دانم، آنقدر می دهم تا بلکه یکی از آنها قبول گردد. (۲)]

به این ترتیب امام علی علیه السلام با کمال تواضع، به قبولی اعمال توجه داشت، یعنی کیفیت را مورد توجه قرار می داد نه زیادی و کمیت را، و از این رهگذر می آموزیم که باید کارهایمان را با اخلاص و شرایط قبولی، انجام دهیم تا در پیشگاه خدا قبول گردد.

====

۱ مجمع النورین، ص ۲۷.

۲ الغارات، ج ۱، ص ۹۱.

ص: ۲۹۷

«خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»

پیام (۸۰) آداب ملاقات و محضر الهی

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف / ۳۱)

(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: برای عید فطر و قربان و جمعه خود را زینت کنید و لباس سفید بپوشید.

روایت شده که برای هر نمازی موهای خود را شانه کنید تا رزق شما فراوان شود و موهایتان نیکو و قدرت باه شما قوی و بلغم شما قطع شود.

امام باقر علیه السلام فرمود: لباس های زیبای خود را برای نماز و اعیاد و جمعه ها بپوشید.

=====

۱ فیالکافی و تفسیر القمی عن الصادق علیه السلام قال: یعنی فیالعیدين و الجمعه یغتسل و یلبس ثیابا بیضا.

و فیالمجمع عن الباقر علیه السلام : خذوا ثیابکم الّتی تترینون بها للصّلاه فیالجمعات و الأعیاد.

و فیالجوامع و العیاشی: کان الحسن بن علیّ علیه السلام إذا قام إلى الصّلاه لبس أجود ثیابه فقیل له فیذک فقول: إنّ الله جمیل یحبّ الجمال فأتجمّل لرَبّی وقرأ الآیه.

و فیالخصال عن الصادق علیه السلام فی هذه الآیه: تمسّطوا فإنّ التمسّط یجلب الرّزق، و یحسنّ الشعر، و ینجزّ الحاجه فیماء الصّلب، و یقطع البلغم.

و فیالتهذیب عنه علیه السلام فی هذه الآیه قال: الغسل عند لقاء کلّ إمام.

والعیاشی عنه علیه السلام : یعنی الأئمه علیهم السلام . (تفسیر صافی، ج ۲، ۱۹۰)

عن الحسن بن الجهم قال: رأیت أبا الحسن علیه السلام اختصب فقلت: جعلت فداک اختصبت؟ فقال: نعم إنّ التهیئه ممّا یزید فیعفه النساء و لقد ترک النساء العفّه بترک أزواجهنّ التهیئه، ثمّ قال: أیسرّک أن تراها علی ما تراک علیه إذا کنت علی غیر تهیئه؟ قلت: لا قال: فهو ذاک ثمّ قال: من أخلاق الأنبیاء: التّنظیف و الطّیب و حلق الشعر و کثره الطّروقه. ثمّ قال: کان لسلیمان بن داود علیه السلام ألف إمراه فیقصر واحد ثلاث ماه مهیره و سبعمأه سریّه و کان رسول الله صلی الله علیه و آله له بضع أربعین رجلاً و کان عنده تسع نسوه و کان یطوف علیهنّ فیکلّ یوم و لیله. (کافی، ج ۵، ۵۶۷)

امام حسن علیه السلام: همیشه بهترین لباس خود را برای نماز می پوشید و می فرمود: خدا جمیل است و جمال را دوست می دارد و من لباس زیبای خود را برای حضور در پیشگاه او می پوشم و سپس آیه فوق را تلاوت می نمود.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق می فرماید: برای زیارت هر امامی از ائمه علیهم السلام غسل کنید.

بطور کلی مسأله زینت و نظافت فراوان سفارش شده به گونه ای که آرایش و نظافت را مقتضای دیانت و ایمان دانسته اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «النظافه من الایمان» و در روایتی آمده که زن و شوهر باید خود را برای یکدیگر آرایش کنند تا این که از حلال تأمین شوند و به طرف گناه و حرام روی نیاورند.

حسن بن جهم گوید: حضرت کاظم علیه السلام را دیدم که خضاب نموده بود به او عرض کردم فدای شما شوم خضاب کرده اید؟ فرمود: آری آمادگی و زینت مرد عفت زن را زیاد می کند و علت این که برخی از زنها از عفت و پاکدامنی خارج شدند این بود که همسرانشان برای آنان زینت نمی کردند. سپس فرمود: آیا تو دوست می داری که همسرت همانند تو آلوده و کثیف باشد؟ گفتم: خیر فرمود: او نیز چنین است تا این که فرمود: نظافت و عطر و آرایش و تراشیدن موهای اضافه بدن و زناشویی فراوان از اخلاق پیامبران علیهم السلام است تا این که فرمود: سلیمان بن داود علیه السلام هزار همسر داشت، سیصد همسر رسمی و هفتصد کنیز آنها در یک قصر زندگی می کردند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز قدرت چهل مرد را داشت و دارای نه زن بود و در هر شبانه روز به آنان سر می زد.

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ»

پیام (۸۱) اقامه نماز

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ» (ابراهیم / ۴۰)

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا لَنْسَأَلَكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزُوقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى» (طه / ۱۳۲)

«... رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ...» (ابراهیم / ۳۷)

«وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»

حضرت ابراهیم علیه السلام برای خود و فرزنداناش تا قیامت توفیق خواسته است که «مقیم الصلوه» یعنی برپاکننده نماز باشند خداوند نیز به پیامبر خود صلی الله علیه و آله می فرماید: خانواده خویش را به نماز امر کن و بر آن خویشان دار باش همانا روزی تو را ما می دهیم و عاقبت نیک برای اهل تقوا می باشد.

حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که زن و فرزند خود را کنار کعبه قرار داد به خدای خود گفت: هدف من این است که آنها نماز را برپا بدارند...

حضرت عیسی نیز هنگامی که از مادر متولد گردید، گفت: خداوند مرا به نماز و زکات و احسان به مادرم سفارش نموده است.

امام حسین علیه السلام نیز در روز عاشورا هنگام ظهر چون ابوثمامه صیداوی به آن حضرت گفت: دوست می دارم که یک نماز دیگر با شما بخوانم در حق او دعا کرد و فرمود: «جعلک الله من المصلین» یعنی خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد.

در سخنان معصومین علیهم السلام فراوان سفارش به نماز شده تا جایی که آن را ستون دین و معراج مؤمن و وسیله تقرب اهل تقوا به خداوند، و آخرین سفارش پیامبران، و اولین چیزی که در قیامت سؤال می شود، و وسیله قبولی عبادت های دیگر، و سبب شفاعت در قیامت معرفی نموده اند، از سویی در قرآن و سخنان معصومین علیهم السلام ترک نماز و بی اعتنایی به آن خطرناک توصیف شده است. خداوند در سوره ماعون می فرماید: «فویل للمصلین الذین هم عن

صلاتهم ساهون» (۱) یعنی وای بر کسانی که نسبت به نماز بی اعتنا هستند [و بسا از نماز غافل می شوند و یا آن را ضایع می نمایند].

از امام صادق علیه السلام نسبت به آیه «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» سؤال شد: آیا مقصود شک و وسوسه شیطان است؟ امام علیه السلام فرمود: سهو و وسوسه شیطان برای هر کسی هست و مقصود از این آیه غافل بودن از نماز و نخواندن آن در اول وقت می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هیچ عملی نزد خداوند محبوب تر از نماز نیست و چون وقت نماز رسید شما هیچ چیزی از امور دنیا را بر آن مقدم ندارید چرا که خداوند عده ای را که از نماز غافل بوده اند سرزنش نموده و می فرماید: «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» یعنی وای بر کسانی که غافل هستند و به اوقات نماز خود بی اعتنایی می کنند.

(۲) هنگامی که آیه «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت نه ماه در وقت هر نمازی به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: «الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ

=====

۱ فیالمجمع عن العیاشی عن الصادق علیه السلام أنه سئل عن هذه الآية أهي وسوسة الشيطان؟ فقال: لا كل أحد يصيبه هذا ولكن أن يغفلها و يدع أن يصلّي فيأول وقتها.

والقمی عنه علیه السلام: قال: هو تأخیر الصلاة عن أول وقتها لغير عذر.

و فیالخصال عن أمير المؤمنين علیه السلام: ليس عمل أحب إلى الله عزوجل من الصلاة فلا يشغلنكم عن أوقاتها شيء من أمور الدنيا فإن الله عزوجل ذم أقواما فقال: الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» (تفسیر صافی، ج ۵، ۱۳۸۱)

۲ لَمَّا نزلت قوله تعالى: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» كان رسول الله صلی الله علیه و آله يأتي باب فاطمه و علی عليهما السلام تسعه أشهر وقت كل صلاة فيقول الصّلاه رحمكم الله إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا». (سفینه البحار، صلاه)

سأل معاوية بن وهب أبا عبد الله عن أفضل ما يتقرب به العباد إلى ربهم فقال: ما أعلم شيئا بعد المعرفة أفضل من هذه الصلاة ألا ترى أنّ العبد الصالح عيسى بن مريم عليه السلام قال «وأوصاني بالصلاة و الزّكاه ما دمت حيا». (المصدر)

و سئل النبي صلی الله علیه و آله عن أفضل الأعمال؟ فقال: الصلاة لأول وقتها. (المصدر)

و عن زراره عن أبي جعفر عليه السلام: قال بنى الإسلام على خمسة أشياء على الصلاة و الزّكاه و الحجّ و الصوم و الولايه. قال زراره فأى ذلك أفضل؟ قال: الولايه أفضل لأنّها مفتاحهنّ و الوالى هو الدليل عليهنّ. (المصدر)

«إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» از امام صادق علیه السلام سؤال شد بهترین وسیله تقرب مردم به خدا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: من بعد از معرفت [ولایت امام علیه السلام] چیزی را برای تقرب به خدا بهتر از این نماز نمی دانم سپس فرمود: مگر نمی بینی بنده صالح خدا عیسی بن مریم [در کودکی] فرمود: «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبِرَّآ بَوَالِدَتِي» از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد بهترین اعمال چیست؟ فرمود: اقامه نماز در اوقات خود.

امام باقر علیه السلام فرمود: «اسلام بر پنج چیز استوار شده است: ۱ نماز ۲ زکات ۳ حج ۴ روزه ۵ ولایت امام علیه السلام. زراره گفت: کدامیک افضل است؟ فرمود: ولایت افضل است چرا که ولایت کلید همه آنهاست و والی یعنی امام علیه السلام راهنمای آنها می باشد.

علی علیه السلام در حال نماز

هنگام نماز که می رسید امیرالمؤمنین علیه السلام حالت اضطراب و تزلزل پیدا می کرد عرض می کردند شما را چه می شود که اینقدر ناراحتید می فرمود وقت امانتی که خداوند بر آسمان و زمین عرضه داشت و آنها امتناع از حمل آن ورزیدند رسیده.

در جنگ صفین تیری بر ران مقدّسش وارد شد هر چه کردند در موقع عادی آن تیر را خارج نمایند از شدت درد و ناراحتی آن جناب ممکن نشد. خدمت امام حسن علیه السلام جریان را عرض کردند. فرمود: صبر کنید تا پدرم به نماز بایستد زیرا در آن حال چنان از خود بیخود می شود که به هیچ چیز متوجه نمی گردد. به دستور حضرت مجتبی علیه السلام در آن حال تیر را خارج کردند. و بعد از نماز علی علیه السلام متوجه شد خون از پای مقدّسش جاریست. پرسید چه شد. عرض کردند تیر را در حال نماز از پای شما بیرون کشیدیم. (۱)

اهمیت نماز

ابوبصیر گفت: من بعد از شهادت حضرت صادق علیه السلام نزد عیال آن حضرت امّ حمیده رفتم تا او را در این مصیبت تسلیت بگویم. تا چشمش به من افتاد شروع به گریه کرد من نیز از حال او به گریه افتادم آنگاه گفت: ای ابامحمد: اگر حضرت صادق علیه السلام را هنگام مرگ مشاهده می کردی چیز عجیبی می دیدی. در آن لحظات آخر چشم باز کرد و فرمود هر کس بین من و او

=====

۱ انوار نعمانیه، ص ۳۴۲.

ص: ۳۰۲

خویشاوندی هست بگویید بیاید و همه را گرد من جمع کنید سفارشی دارم. پس ما تمام خویشاوندان آن جناب را جمع کردیم و امام صادق علیه السلام نگاهی به آنها نمود و فرمود: (إِنَّ شِفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ) شفاعت ما خانواده نخواهد رسید به آن کسی که نمازش را سبک بشمارد. (۱)

حضرت صادق علیه السلام فرمود روزی علی بن ابیطالب صلی الله علیه و آله مردی را مشاهده کرد که همانند کلاغ منقار به زمین می زند و نماز می خواند به او فرمود چند وقت است این طور نماز می خوانی. عرض کرد از فلان زمان. فرمود عمل تو نزد خدا مانند کلاغی است که منقار بر زمین می زند (لَوَمْتُ مَثَّ عَلِيٍّ غَيْرَ مَلَأَ أَبِي الْقَاسِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اگر با همین وضع بمیری بر غیر ملت حضرت محمد صلی الله علیه و آله خواهی مرد، آنگاه فرمود (إِنَّ أَسْرَقَ النَّاسُ مِنْ سَرَقَ مِنْ صَلَوَاتِهِ) دزدترین مردم آن کسی است که از نمازش بدزدد. (۲)

====

۱ محاسن برقی، ص ۸۰، ص ۱.

۲ محاسن برقی، ج ۱، ص ۸۲.

ص: ۳۰۳

«يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»

پیام (۸۲) ارزش تفکر در آیات الهی

«إِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ...» (نساء/ ۱۰۳)

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.» (آل عمران / ۱۹۱)

تردید نیست که بین عبادات چیزی بهتر از یاد خدا و تأمل و تفکر در آیات الهی و خلقت آسمان ها و زمین نیست از این رو خداوند ذکر و یاد خود را بهتر از همه چیزها [حتی نماز] شمرده و می فرماید: «و لذكر الله أكبر» رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می فرماید: «کسی که دوست می دارد در باغستان های بهشت متنعم باشد باید فراوان خدا را یاد کند».

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس فراوان خدا را یاد کند خداوند او

=====

۱ قال النبي صلى الله عليه وآله: «من أحب أن يرتع في رياض الجنة فليكثر ذكر الله.» (تفسير صافى، ج ۱، ۴۰۸)

و فيالكافي عن الصادق عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من أكثر ذكر الله تعالى أحبه الله.» (المصدر) و قال الصّادق عليه السلام: «لا يزال المؤمن فيصلاه ما كان فيذكر الله، قائماً أو جالساً أو مضطجعاً إن الله تعالى يقول: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (المصدر)

و فيالكافي عنه عليه السلام قال: «أفضل العبادات إدمان التفكير في الله و فيقدرته.» (المصدر)

و عنه عليه السلام قال: «كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: «تبه فيالتفكر قلبك، و جاف عن الليل جنبك، و اتق الله ربك.» (المصدر)

و عن الرضا عليه السلام: ليس العبادة كثره الصّلاه و الصّوم، إنّما العبادة التّفكر فيأمرالله.» (المصدر، ص ۴۰۹)

و عن النبي صلى الله عليه وآله: تفكر ساعة خير من قيام ليلة و فيروايه من عباده سنة و فيأخرى ستين سنة. و إنّما اختلفت الروايات لإختلاف مراتب التّفكر و درجات المتفكرين. (المصدر)

أقول: و قال السيد اليزدى فيالعروه فيبحث التعقيبات: و من التعقيب التّفكر بعد الصّلاه. (عروه الوثقى، ج ۱، ۷۰۳)

الكافي ... قال الكاظم عليه السلام لهشام: يا هشام ما بعث الله أنبياءه و رسله إلى عباده إلا ليعقلوا عن الله فأحسنهم إستجابة أحسنهم معرفة، و أعلمهم بأمرالله أحسنهم عقلاً، و أكملهم عقلاً أرفعهم درجه فيالدنيا والآخرة. إلى أن قال: يا هشام من سلط

ثلاثا على ثلاث فكأنما أغان على هدم عقله: من أظلم نور تفكره بطول أمله، و محاطائف حكمته بفضول كلامه، و أطفأ نور عبرته بشهوات نفسه، فكأنما أغان هواه على هدم عقله، و من هدم عقله، أفسد عليه دينه و دنياه. (كافي، ج ١، ١٦)

ص: ٣٠٤

را دوست می دارد».

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مؤمن تا هنگامی که ذکر خدا را می گوید در حال نماز خواهد بود خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه خوابیده» سپس آیه فوق را تلاوت نمود.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «بهترین عبادت ها این است که انسان همواره در خلقت و قدرت خداوند تفکر و تأمل نماید».

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «با تفکر در خلقت عالم قلب خویش را بیدار کن».

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: عبادت به این نیست که کسی نماز و روزه زیاد انجام دهد بلکه عبادت تفکر در قدرت و حکمت خدا می باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یک ساعت فکر کردن بهتر از یک شب عبادت است و در روایتی بهتر از یک سال عبادت است و در روایتی بهتر از شصت سال عبادت است [و به نقلی بهتر از هفتاد سال عبادت است] مرحوم فیض می گوید: اختلاف روایات در این مسأله به علت مراتب تفکر و درجات متفکرین می باشد.

مرحوم آیه الله سید محمد کاظمی یزدی در کتاب «عروه الوثقی» می گوید: یکی از تعقیبات نماز فکر کردن بعد از نماز است.

حضرت کاظم علیه السلام درباره ارزش تفکر در آیات و نشانه های حق به هشام بن حکم می فرماید: ای هشام خداوند پیامبران و مرسلین را برای مردم مبعوث نفرموده مگر برای این که در آیات خدا تعقل و تفکر نمایند از این رو بهترین آنان کسانی هستند که [در اثر تفکر فراوان] معرفت بهتری پیدا کرده اند و در بین آنان کسی که دانایتر به امر خدا شده باشد عقل نیکوتری داشته و هر کسی عقل کاملتری پیدا کرده باشد درجه و مقام او در دنیا و آخرت بالاتر از دیگران خواهد بود، تا این که فرمود: ای هشام هر کس سه چیز را بر سه چیز مسلط نماید به خرابی عقل خود کمک

ص: ۳۰۵

کرده است: کسی که به وسیله آرزوهای دنیایی نور تفکر خود را خاموش کند، و به وسیله حرف های بیهوده حکمت های ظریف را در خود محو کند، و به وسیله شهوات نفسانی نور عبرت خویش را خاموش نماید، عقل خویش را با هوای نفس خود خراب نموده و کسی که عقل خویش را خراب نماید دنیا و آخرت خود را فاسد نموده است.

ص: ۳۰۶

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ»

پیام (۸۳) کعبه؛ نخستین خانه خدا در روی زمین

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَبَّكَهُ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا.» (آل عمران/ ۹۶)

امام صادق علیه السلام می فرماید: کعبه بگه نامیده شد چون [کعبه محل پناهندگی مردم است و] مردم در کعبه و اطراف آن گریه می کنند. (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: علت این که مکه بگه نامیده شده این است که مردم اطراف آن ازدحام می کنند و زن ها با مردها مخلوط هستند و بسا زن مقابل تو و یا در طرف راست و چپ تو نماز می خوانند و ممنوعیتی ندارد و لکن در شهرهای دیگر چنین چیزی صحیح نیست. (۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: هنگامی که خداوند اراده خلقت زمین را نمود به باد امر کرد تا بر روی آب وزید و موجی ایجاد شد و از آن کفی جمع گردید و در محل بیت به صورت کوهی درآمد سپس خداوند زمین را از زیر آن پهناور نمود از این رو فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَبَّكَهُ مُبَارَكًا» و اولین بقعه روی زمین کعبه بود و از زیر آن زمین گسترش یافت و خداوند از هر مخلوقی چیزی را انتخاب نمود و از زمین نقطه کعبه را انتخاب کرد. (بحار، ج ۵۴، ۵۶)

(۳) امام صادق علیه السلام فرمود: مادامی که کعبه برقرار باشد دین خدا برقرار خواهد بود.

====

۱ علل ج ۲، ۳۹۷.

۲ همان.

۳ عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا يزال الدين قائما ما قامت الكعبة. (بحار، ج ۹۶، ۵۷)

قال الصادق عليه السلام: من دخله و هو عارف بحقنا كما هو عارف به خرج من ذنوبه و كفى هم الدنيا و الآخرة. (تفسير نورالثقلين، ج ۱، ۳۹۶) و رواه في مستدرک الوسائل، ج ۹، ۳۵۹

و قال عبد السلام بن نعيم لأبي عبد الله عليه السلام: إني دخلت البيت فلم يحضرني شيء من الدعاء إلا الصلاة على النبي صلى الله عليه و آله فقال عليه السلام: لم يخرج أحد بأفضل مما خرجت. (بحار، ج ۹۶، ۳۶۹)

و قال ابن سنان: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما هذه الآيات البيئات؟ قال عليه السلام: مقام إبراهيم حيث قام على الحجر فأثرت فيه قدماه، والحجر الأسود، و منزل إسماعيل عليه السلام. (كافي، ج ۴، ص ۲۲۳)

المحاسن عن أبي عبد الله قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إذا خرجتم حجّاجاً إلى بيت الله فأكثرُوا النظر إلى بيت الله، فإنّ الله ماؤه وعشرين رحمه عند بيته الحرام، ستون للطائفين، وأربعون للمصلّين، وعشرون للتّائزين. (محاسن، ج ١، ٦٩)

و فيه عنه عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وآله قال: النظر إلى الكعبة حبا لها يهدم الخطايا هدمًا. (المصدر)

و فيه عنه عليه السلام: من أيسر ما ينظر إلى الكعبة أن يعطيه الله بكلّ نظره حسنًا، و محى عنه سيئته، و يرفع له درجه. (المصدر)

و فرمود: کسی که داخل مسجد الحرام شود و حق ما و حرمت ما و حرمت کعبه و حرم را دانسته باشد خداوند گناهان او را می آمرزد و امر دنیا و آخرت او را اصلاح می نماید.

عبدالله بن سنان می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مقصود از آیات بینات در آیه «فیه آیات بینات» چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود مقام ابراهیم علیه السلام یعنی اثر قدم او بر روی آن سنگ و حجر الأسود و حجر اسماعیل علیه السلام می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که برای حج به خانه خدا می روید فراوان به کعبه نگاه کنید همانا خداوند نزد کعبه یکصد و بیست رحمت قرار داده است: شصت رحمت برای طواف کنندگان و چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای کسانی که [از روی محبت] به کعبه نگاه می کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه به کعبه از روی محبت و علاقه گناهان و خطاهای انسان را یکباره برطرف می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: کمترین پاداش کسی که به کعبه نگاه می کند این است که به هر نگاهی خداوند حسنه ای به او می دهد و گناهی را از او می بخشد و درجه ای بر درجات او می افزاید.

عبدالسلام بن نعیم به امام صادق علیه السلام گفت: «من داخل کعبه شدم و دعایی بیادم نیامد جز صلوات بر محمد و آل او علیهم السلام» امام صادق علیه السلام فرمود: کسی با بهتر از عمل تو از کعبه خارج نشده است.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

پیام (۸۴) احسان به مردم

«... وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (بقره / ۱۹۵)

کلمه احسان در قرآن تنها برای پدر و مادر استعمال شده «واعبدوا لله ولا تشرکوا به شیئا و بالوالدین إحسانا» رسول خدا صلی الله علیه و آله احسان به همسایه را دلیل ایمان، و احسان به همنشین و همراه را دلیل اسلام دانسته است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «إِنَّا نُرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» می فرماید: یوسف علیه السلام به این دلیل که از مریض پرستاری می کرد و از محتاج می خواست تا نیاز خود را بگوید و بر زندانی سخت نمی گرفت از محسنین نامیده شد. امیرالمؤمنین علیه السلام در معنای حسنه فرمود: آن حسنه ای که سبب ایمن شدن از وحشت قیامت می شود و آن سیئه و گناهی که سبب می شود انسان از صورت به آتش دوزخ وارد شود دوستی و دشمنی با ما اهل بیت می باشد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله در آثار عمل نیک و بد به علی علیه السلام فرمود: هیچ خانه ای نیست که در آن

=====

۱ قال النبی صلی الله علیه و آله : أحسن مجاوره من جاورک تکن مؤمنا و أحسن مصاحبه من صاحبک تکن مسلما. (سفینه البحار، حسن)

قال الصادق علیه السلام فی قوله تعالی: «إِنَّا نُرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» کان یوسف علیه السلام یقوم علی المریض و یلتمس المحتاج و یوسّع علی المحبوس. (المصدر)

قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی قوله: «من جاء بالحسنة فله خیر منها و من جاء بالسیئة فکتب وجوههم فی النار»: الحسنه مودتنا أهل البیت و السیئه عداوتنا أهل البیت. (المصدر)

و قال النبی صلی الله علیه و آله لعلیّ علیه السلام یا علیّ ما من دارٍ فیها فرحه إلاّ یتبعها ترحه و ما من همّ إلاّ وله فرج إلاّ همّ أهل النار فإذا عملت سیئه فأتبعها. بحسنه تمحها سریرا و علیک بصنایع الخیر فإنّها تدفع مصارع السوء. (المصدر)

قال الصادق علیه السلام : إذا همّ العبد بحسنه کتبت له حسنه فإذا عملها کتبت له عشر حسنات و إذا همّ بسیئه لم تکتب علیه فإذا عملها أُجِّل تسع ساعات فإن ندم علیها واستغفر و تاب لم تکتب علیه و إن لم یندم و لم یتب منها کتبت علیه سیئه واحده. (المصدر)

شادی حاکم باشد جز آن که به دنبال آن (ترحه یعنی) غم و اندوهی خواهد بود و هیچ اندوهی نیست مگر آن که به دنبال آن فرجی خواهد بود جز اندوه اهل دوزخ سپس فرمود: اگر عمل ناپسندی انجام دادی فوراً به دنبال آن، عمل نیکی انجام ده تا اثر آن را سریعاً محو نماید و بر تو باد به کارهای خیر، چرا که کارهای نیک پیش آمدهای ناگوار را از تو دفع می نماید.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها...» فرمود: هنگامی که بنده خدا اراده کار نیکی را می کند، حسنه ای برای او نوشته می شود و چون آن کار نیک را انجام می دهد ده حسنه برای او نوشته می شود و اگر اراده گناهی را بکند برای او چیزی نوشته نمی شود و اگر آن گناه را انجام دهد نه ساعت به او مهلت داده می شود پس اگر پشیمان گردد و توبه کند چیزی بر او نوشته نمی شود و اگر پشیمان نشود و توبه نکند یک گناه بر او نوشته می شود.

از علی علیه السلام بیاموزید

صاحب کتاب درالمطالب می نویسد: علی علیه السلام در بین راه متوجه زن فقیری شد که بچه های او از گرسنگی گریه می کردند و او آنها را به وسایلی مشغول می کرد و از گریه بازمی داشت. برای آسوده کردن آنها دیگی که جز آب چیز دیگری نداشت بر پایه گذاشته بود و در زیر آن آتش می افروخت تا آنها خیال کنند برایشان غذا تهیه می کند و به این وسیله آنها را خوابانید. علی علیه السلام پس از مشاهده این جریان با شتاب به همراهی قنبر به منزل رفت. ظرف خرمایی با انبانی آرد و مقداری روغن و برنج بر شانه خویش گرفت و بازگشت قنبر تقاضا کرد اجازه دهند او بردارد ولی آن حضرت راضی نشد. وقتی که به خانه آن زن رسید اجازه ورود خواست و داخل شد، مقداری از برنج ها را با روغن در دیگ ریخت و غذای مطبوعی تهیه کرد آنگاه بچه ها را بیدار نمود با دست خود از آن غذا به آنها داد تا سیر شدند.

علی علیه السلام برای سرگرمی آنها مانند گوسفند دو دست و زانوان خود را بر زمین گذاشت و صدای مخصوص گوسفندان را تقلید نمود و (بع بع!) کرد و بچه ها نیز یاد گرفتند و از پی آن جناب همین کار را کرده و می خندیدند مدتی آنها را سرگرم داشت تا ناراحتی قبلی را فراموش کردند و بعد خارج شد.

قنبر گفت ای مولای من امروز دو چیز مشاهده کردم که علت یکی را می دانم و سبب دومی بر من آشکار نیست این که توشه بچه های یتیم را خودتان حمل کردید و اجازه ندادی من شرکت کنم از جهت نیل به ثواب و پاداش بود و اما تقلید از گوسفندان را ندانستم برای چه کردید؟

فرمود وقتی که وارد بر این بچه های یتیم شدم از گرسنگی گریه می کردند خواستم وقتی خارج می شوم هم سیر شده باشند و هم بخندند. (۱)

همت نعمان بن بشیر

یزید پس از آن که تصمیم گرفت اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام را به مدینه فرستد، نعمان بن بشیر را خواسته سی مرد با او همراه نمود و دستوراتی برای حفظ شئون اهل بیت به او داد و گفت: همیشه خانواده حسین علیه السلام جلو حرکت کنند و شما با فاصله از دنبال، هر جا فرود آمدید به اندازه ای فاصله بگیرید که اگر یکی از آنها برای احتیاج یا وضو بیرون شد شخص او را نبینید در ضمن چنانچه کار داشتند صدای ایشان به شما برسد.

نعمان بیش از آن چه یزید دستور داده بود مراعات این خانواده را کرد تا به مدینه رسیدند. فاطمه دختر امیرالمؤمنین علیه السلام (ام کلثوم) به خواهر خود زینب علیها السلام گفت این مرد به ما احسان نمود اگر مایل باشید در قبال نیکی و احسانش چیزی به او بدهیم.

زینب علیها السلام فرمود چیزی نداریم که به او بدهیم مگر همین زیورهای خودمان را آن گاه دو دستبند و دو بازوبند بیرون آورده برای نعمان فرستادند و از کمی جایزه پوزش خواستند و افزودند این مختصر پاداشی است که ما را ممکن بود نعمان قبول نکرده گفت اگر برای دنیا کرده بودم از این مقدار کمتر کافی بود ولی به خدا سوگند آنچه کردم برای خدا و نسبت شما به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. (۲)

معذرت خواهی پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم

مالی را (به عنوان زکات و یا ...) به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند، آن حضرت با سنجش مال و افرادی که در کنار مسجد، مسکن گزیده بودند، دریافت که آن مال برای همه کفایت نمی کند، آن

=====

۱ شجره طوبی.

۲ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۵.

ص: ۳۱۱

را بین بعضی از آنان که حالشان سخت تر بود، تقسیم نمود.

سپس ترسید که دیگران، بدگمان شوند و در قلبشان خطور کند که مثلاً تبعیض و بی عدالتی شده است، همه آنها را جمع کرد و از آنها چنین معذرت خواهی کرد:

«مَعذِرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الصُّفَّةِ إِنَّا أَوْتِينَا بِشَيْءٍ فَرَزْنَا أَنْ نُنْقِسِمَهُ فَلَمْ يَسْعَكُمُ فَخَصَّصْتُ بِهِ أَنْاسًا مِنْكُمْ خَشِيتُنَا جَزَعَهُمْ وَهَلَعَهُمْ.» یعنی در پیشگاه خدا و شما، عذرخواهی می کنم، ای ساکنان کنار مسجد، متاعی (یا پولی) نزد ما آورده شد، خواستیم آن را بین شما تقسیم کنیم، ولی دیدیم برای همه شما کافی نیست، پس آن را به گروهی از شما دادیم که ترس بی تابی و فشار بیشتر آنها در میان بود.» (۱) بدین وسیله آن حضرت از مردم معذرت خواست، و عواطف آنها را جلب کرد.

=====

۱ وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۱۸۴.

ص: ۳۱۲

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ»

پیام (۸۵) تدبیر در قرآن

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» (/ ۲۹)

«وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ» (قمر / ۱۷)

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد / ۲۴)

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: مقصود از «لیدبّروا آیاته» امیرالمؤمنین و ائمه بعد از آن

=====

۱ القمی عن الصادق علیه السلام فی قوله تعالى: «لیدبّروا آیاته» یعنی امیرالمؤمنین و الأئمه علیهم السلام فهم أولوالألباب قال: و كان أميرالمؤمنین علیه السلام یفتخر بها و یقول: ما أعطی أحد قبلی و لا بعدی مثل ما أعطیت. (تفسیر صافی، ج ۴، ۲۹۷)

قال علی علیه السلام: ألا لاخیر فیقرائه لیس فیها تدبّر، ألا لاخیر فیعباده لیس فیها تفقّه. (میزان الحکمه، ج ۳، ۲۵۲۸)

و قال علیه السلام: تدبّروا آیات القرآن و اعتبروا به، فإنه أبلغ العبر. (المصدر)

و عن النبی صلی الله علیه و آله: إقرأوا القرآن بالحزن فإنه نزل بالحزن. (المصدر)

و عنه صلی الله علیه و آله: إقرأوا القرآن و ابکوا فإن لم تبکوا فتابکوا، لیس منّا من لم یتغنّ بالقرآن. (المصدر)

و عنه صلی الله علیه و آله: ما من عین فاضت من قرائه القرآن إلا قرّت يوم القيامة. (المصدر)

و عنه صلی الله علیه و آله: لما سئل عن أحسن الناس قراءة قال: إذا سمعت قراءة رأيت أنه يخشى الله. (المصدر)

و أما فضل النظر إلى آیاته و قرائتها ففيه روايات نذكر شطرا منها:

الكافي ... عن أبي عبدالله عليه السلام قال: القرآن عهد الله إلى خلقه فقد ينبغي للمرء المسلم أن ينظر فيعهده و أن يقرأ منه فيكلّ يوم خمسين آية. (الكافي، ج ۲، ۶۰۹)

و فيه قال عليّ بن الحسين عليه السلام: آیات القرآن خزائن فكلّمها فتحت خزائنه ينبغي لك أن تنظر ما فيها. (المصدر)

و فيه قال النبی صلی الله علیه و آله: نوروا بيوتكم بتلاوه القرآن ... فإن البيت إذا كثرت فيه تلاوه القرآن كثر خيريه و اتسع أهله و أضاء لأهل السماء كما تضيء الكواكب لأهل الأرض، و إنّ البيت الذي لا يقرأ فيه القرآن و لا يذكر الله عزّوجلّ فيه، تقلّ بركته و تهجره الملائكة و تحضره الشياطين. (المصدر)

حضرت علیه السلام هستند و مقصود از «أولوالألباب» نیز آنان هستند، و امیرالمؤمنین علیه السلام همواره به این آیه افتخار می نمود و می فرمود: به هیچ کس قبل از من و بعد از من چنین چیزی داده نشده و نخواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره تدبّر در قرآن می فرماید: قرائتی که در آن تدبّر نباشد خیری در آن نیست. و می فرماید: در آیات قرآن تدبّر [و تأمل] کنید و از آنها عبرت بگیرید که بهترین عبرت ها در آن نهفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن با حزن و اندوه نازل گردیده شما نیز آن را با حزن و اندوه قرائت کنید.

و فرمود: قرآن را با اشک قرائت کنید و اگر اشک ندارید با حالت حزن بخوانید سپس فرمود: از ما نیست کسی که قرآن را با حزن [و صدای نیکو] قرائت نکند.

و فرمود: هیچ چشمی نیست که از قرائت قرآن گریان شود جز آن که در قیامت روشن و شادمان خواهد بود. از آن حضرت سؤال شد: بهترین قاری کیست؟ فرمود: کسی که چون قرائت او را می شنوی حرف خدا از آن آشکار باشد.

و درباره ثواب نگاه به آیات قرآن و قرائت آنها روایاتی هست که به برخی از آنها اشاره می شود:

امام صادق علیه السلام می فرماید: قرآن امانت و عهد خداوند است نزد مردم و سزاوار است مسلمان مؤمن همواره در آن نظر کند و در هر روز پنجاه آیه از آن را قرائت نماید.

حضرت زین العابدین علیه السلام می فرماید: آیات قرآن گنج های خداست و سزاوار است که چون یکی از آنها را می گشایی در آن نظر کنی [و تدبّر نمایی].

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خانه های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید و فرمود: اگر در خانه ای فراوان تلاوت قرآن بشود خیر آن زیاد و سبب گشایش اهل آن می باشد و آن خانه همانند ستارگانی که برای اهل زمین می درخشند برای اهل آسمان درخشندگی خواهند داشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و اهل آن ذکر خدا را بگویند، برکت آن زیاد می شود، و ملائکه رحمت در آن حاضر می شوند، و شیاطین از آن دور می گردند، و آن خانه مانند ستارگان برای اهل آسمان ها درخشندگی دارد و خانه ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نباشد برکت آن کم خواهد بود و ملائکه رحمت از آن دور می شوند و شیاطین در آن

ص: ۳۱۴

حاضر می گردند.

ص: ۳۱۵

پیام های حقوقی

اشاره

ص: ۳۱۶

«هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»

پیام (۸۶) احترام متقابل

«وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها...» (نساء / ۸۶)

«هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (الرحمن / ۶۰)

احترام و احسان به بندگان خدا عمل نیکی است و عقل هر انسانی می گوید: نیکی را باید به نیکی پاسخ داد از این رو خداوند به صورت سؤال می فرماید: آیا پاداش نیکی جز نیکی می باشد؟

در سخنان معصومین علیهم السلام پاسخ احسان و تحیت و تعظیم و تکریم مؤمن در چند چیز سفارش شده است:

۱ سلام کردن؛ ۲ هدیه و احسان؛ ۳ عطسه مؤمن؛ ۴ قرض دادن به مؤمن؛ ۵ برآوردن حاجت مؤمن و ...

(۱) در تفسیر قمی آمده که مقصود از تحیت در آیه فوق سلام کردن و هر احسان و عمل نیک

=====

۱ قال رسول الله صلى الله عليه و آله : السلام تطوع والردّ فريضة.

و قال الصادق عليه السلام : من التواضع أن تسلّم على من لقيت.

و قال عليه السلام : البخيل من بخل بالسلام.

و قال النبي صلى الله عليه و آله : أولى الناس بالله و برسوله من بدأ بالسلام (تفسير صافی، ۴۷۷)

و قال اميرالمؤمنين عليه السلام : «إذا عطس أحدكم قولوا يرحمكم الله و يقول هو: يغفرالله لكم و يرحمكم قال الله تعالى: «إذا

حييتم بتحيه الآيه» (المصدر، ص ۴۷۶)

و فيالمناقب: جاءت جاريه للحسن عليه السلام بطاق ريحان فقال عليه السلام : «أنت حرّه لوجه الله فقيل له فيذلك؟ فقال: أَدبنا

الله تعالى فقال: «و إذا حييتم بتحيه الآيه» و كان أحسن منها إعتاقها. (المصدر)

و قال النبي صلى الله عليه و آله : هل جزاء من قال: «لا إله إلا الله» إلا الجنة. (تفسير صافی، ج ۵، ۱۱۴)

والقمی: ماجزاء من أنعمت عليه بالمعرفه إلا الجنة. (المصدر)

و فيمكارم الاخلاق قال الصادق عليه السلام : لا يأبى الكرامه إلا الحمار، يعنى الذى عقله مثل عقل الحمار. (مكارم الأخلاق،

ص ۴۲)

و فيالخصال عن معانى الأخبار فيمعنى قوله عليه السلام : «لا يابى الكرامه إلا الحمار» المراد الطيب والتوسعه فيالمجلس. (خصال، ص ١٤٧)

و فيالوسائل عن أبى عبدالله عليه السلام قال: دخل رجلان على أميرالمؤمنين عليه السلام فألقى لكل واحد منهما و سادّة فقعد عليها أحدهما و أبى الآخر، فقال أميرالمؤمنين عليه السلام : أقعد عليها فإنه لا يابى الكرامه إلا الحمار. (وسائل، ج ٨، ٤٦٩)

ص: ٣١٧

دیگری است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: هنگامی که یکی از شما عطسه نمود به او بگویید: «یرحمکم الله» و او نیز به شما بگوید: «یغفر الله لکم و یرحمکم» یکی از کنیزان امام حسن علیه السلام شاخه گلی را برای آن حضرت هدیه آورد. امام علیه السلام به او فرمود: من تو را در راه خدا آزاد نمودم و چون از علت آن سؤال شد فرمود: خداوند ما را این چنین ادب نموده و بهتر از شاخه ی گل این است که من او را آزاد نمایم سپس این آیه را تلاوت نمود «و إذا حیّتم بتحیّیه فحیّوا بأحسن منها»

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاداش کسی که خدا را به یگانگی یاد کند و بگوید: «لا إله إلا الله» جز بهشت نیست.

و در تفسیر قمی آمده که خداوند می فرماید: پاداش کسی که من معرفت خود را به او انعام نمودم جز بهشت نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سلام کردن مستحب است و پاسخ آن واجب است.

امام صادق علیه السلام فرمود: از نشانه های تواضع این است که مسلمان به هر که می رسد سلام کند. و فرمود: بخیل کسی است که از سلام کردن بخیل باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوارترین مردم به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله کسی است که ابتدای به سلام داشته باشد. از سخنان معصومین علیهم السلام استفاده می شود که پذیرفتن احسان دیگران نیز عمل زشت و ناپسندی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: اکرام و احترام را رد نمی کند مگر الاغ یعنی کسی که رد احسان و اکرام می کند عقل او مانند عقل الاغ می باشد.

مرحوم صدوق در معانی الأخبار گوید: مقصود از کرامت و احسان در این روایت عطر و بوی خوش و توسعه در مجلس یعنی جا دادن به دیگران است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: دو نفر وارد بر امیرالمؤمنین علیه السلام شدند و آن حضرت برای هر کدام آنان بالش و متکایی آماده نمود پس یکی از آنان به آن تکیه داد و دیگری امتناع نمود امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود، بنشین و بر آن تکیه بده و سپس فرمود: ردّ اکرام نمی کند مگر حمار.

ابراهیم جمّال و علی بن یقظین

ابراهیم ساریان یکی از شیعیان و دوستان ائمه علیهم السلام بود برای کاری خواست وارد بر علی بن یقظین شود ابراهیم مردی شتربان و علی بن یقظین وزیر هارون الرشید بود از نظر ظاهر، او را آن شأن نبود که شخصا پیش وزیر برود (اینک مشاهده کنید اسلام چگونه تعینات و مزایای پوشالی را لغو کرده و بر اساس تقوی و پرهیزگاری امتیاز داده است) علی بن یقظین ابراهیم را اجازه نداد و از ورودش جلوگیری کرد. همانسال پس از مدّتها علی بن یقظین به عنوان حج مسافرت نمود و در مدینه خواست شرفیاب خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شود و آن حضرت اجازه ی ورود به او ندادند هر چه صبر کرد رخصت نیافت، روز دوم در بیرون خانه، آن حضرت را ملاقات نمود عرض کرد ای سید من تقصیرم چه بود که مرا راه ندادید؟

فرمود به جهت آن که تو مانع ورود برادرت ابراهیم ساریان شدی و خداوند ابا و امتناع فرمود از اینکه سعی تو را در این حج قبول فرماید مگر بعد از آن که ابراهیم را راضی کنی.

علی بن یقظین عرض کرد من ابراهیم را در این هنگام چگونه ملاقات کنم او در کوفه و من در مدینه ام. فرمود شامگاه تنها به بقیع می روی بدون اینکه کسی از غلامان و همراهان تو متوجه شود، در آنجا شتری آماده خواهی یافت بر آن شتر سوار می شوی به کوفه خواهی رسید. علی بن یقظین اوّل شب به بقیع رفت و همان شتری که حضرت فرموده بود در آنجا دید سوار شد و در اندک زمانی در خانه ابراهیم ساریان رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم پرسید کیست. گفت: علی بن یقظین هستم. ابراهیم گفت: علی بن یقظین بر در خانه ساریان چه می کند، علی بن یقظین تقاضا کرد و او را سوگند داد که اجازه ورود بدهد.

ابراهیم اجازه داد، و او داخل شد و گفت: ای ابراهیم مولای من از پذیرفتن عملم امتناع ورزیده مگر آن که تو از من خشنود شوی. او گفت خدا از تو خشنود شود (غفرالله لک) علی بن

یقظین صورت خود را بر خاک گذاشت و به ابراهیم گفت: باید پای خود را بر صورت من بگذاری. ابراهیم نپذیرفت و آنقدر سوگند داد و اصرار ورزید تا قبول کرد و ساریان پای خویش را بر صورت وزیر گذاشت و گونه او را با پای خشن خود مالید و علی بن یقظین در آن هنگام می گفت (اللهم اشهد) خدایا تو گواه باش که ابراهیم از من راضی شد آنگاه بیرون آمد و سوار شتر گردید و همان شب به مدینه برگشت و بر در خانه موسی بن جعفر علیه السلام شتر را خوابانید و حضرت او را اجازه ورود داد. (۱)

این گونه مسافرت کنید

حضرت صادق علیه السلام فرمود: حضرت زین العابدین علیه السلام مسافرت نمی کرد مگر با رفیقهایی که او را نمی شناختند با آنها شرط می کرد در کارهایی که پیش می آید اجازه دهند آن جناب هم خدمت کند زمانی با دسته ای به سفر رفت در بین راه مردی ایشان را شناخت به رفیقان گفت می شناسید این آقا کیست؟ جواب دادند نه. گفت: علی بن الحسین زین العابدین است، آنها حرکت کرده دست و پای حضرت را می بوسیدند، عرض کردند یابن رسول الله آیا با این عمل خیال داشتی برای همیشه ما را به آتش جهنم بسوزانی.

چنانچه خدای ناخواسته جسارتی یا دست درازی یا زبان درازی نسبت به شما می کردیم، یابن رسول الله شما را چه براین کار واداشت؟ آن جناب فرمود من چندی پیش با عده ای که مرا می شناختند مسافرت کردم و آنان به واسطه حضرت رسول صلی الله علیه و آله خدماتی به من می کردند که سزاوار آن نبودم. ترسیدم شما هم مثل آنها بکنید. (۲)

====

۱ بحار، ج ۱۱، احوال موسی بن جعفر ۷ و منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۱.

ص: ۳۲۰

پیام (۸۷) آداب مجالس

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانْشُزُوا يَزِفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (مجادله / ۱۱)

(۱) بعضی گفته اند: صدر اسلام مردم از روی نادانی در مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکدیگر فشار می آوردند تا به آن حضرت نزدیک شوند و سخنان او را بشنوند از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در فشار قرار می گرفت و خداوند در این آیه به مسلمانان می فرماید: هنگامی که به شما گفته می شود: در مجالس برای همدیگر جا باز کنید شما جا باز کنید تا خداوند نیز به شما وسعت دهد و هنگامی که به شما گفته می شود: بپا خیزید و مجلس را ترک کنید چنین نمایید تا خداوند افراد مؤمن و عالم شما را رفعت و عزت دهد.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود گوید: از این رو اسلام برای عالم و دانشمند مقام ویژه ای قرار داده. رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد می شد مردم مقابل او به پا می ایستادند و خداوند آنان را از این عمل نهی نمود و فرمود: جا برای او باز کنید و چون به شما گفته می شود حرکت کنید، از نزد او خارج شوید تا خداوند در دنیا و آخرت به مؤمنان و عالمان از شما عزت و درجات بهشتی

=====

۱ القمی: کان رسول صلی الله علیه و آله إذا دخل المسجد یقوم له الناس فنهامم الله أن یقوموا له فقال: تفسّیحوای وسعوا له فیالمجلس و إذا قیل انشزوا فانشزوا... (تفسیر صافی، ج ۲، ۶۷۵)

و عنه صلی الله علیه و آله : بین العالم و العابد مائة درجة بین کلّ درجتین حضر الجواد الضمر سبعین سنه. (المصدر)

عطا نماید.

از این آیه ظاهر می شود که دانشمند مؤمن رعایت حقوق و شئون دیگران را می کند و کار خلاف ادب انجام نمی دهد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عالم بر شهید فضیلت دارد و شهید بر عابد فضیلت دارد و پیامبر بر عالم فضیلت دارد و فضیلت قرآن نسبت به سخنان دیگر مانند فضیلت خدا بر مردم می ماند و فضیلت عالم بر سایر مردم مانند فضیلت من بر پایین ترین مردم می باشد.

و در سخن دیگری فرمود: فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است و فرمود: بین عالم و عابد یکصد درجه فاصله است.

(۲) و فرمود: سه دسته روز قیامت حق شفاعت دارند: اول پیامبران و سپس علماء و پس از آنان شهداء.

(۳) امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قیامت بر پا می شود و خداوند همه مردم را در یک جا جمع می کند و میزان های اعمال نصب می شود و خون شهداء را با مداد علما موازنه می کنند، مداد علما بر خون شهدا ترجیح پیدا خواهد نمود.

(۴) امام باقر علیه السلام فرمود: عالمی که مردم از علم او بهره مند شوند [و خود اهل عمل باشد] از هفتاد هزار عابد بهتر خواهد بود.

احترام به پدر در مقابل فرزند

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود دو نفر که یکی پدر و دیگری پسر او بود به عنوان

=====

۱ و فیالمجمع عن النبی صلی الله علیه و آله : فضل العالم علی الشہید درجه، و فضل الشہید علی العابد درجه، و فضل النبی علی العالم درجه، و فضل القرآن علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه، و فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلہ البدر علی سائر الکواکب. (المصدر)

۲ و عنه صلی الله علیه و آله : تشفع یوم القیامه ثلاثه: الأنبیاء، ثم العلماء، ثم الشهداء.

۳ و فیالفقیه عن الصادق علیه السلام : إذا کان یوم القیامه جمع الله الناس فیصعید واحد و وضعت الموازین، فیوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء فیرجح مداد العلماء علی دماء الشهداء. (المصدر، ص ۶۷۶)

۴ و فیالكافی عن الباقر علیه السلام : عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد. (المصدر)

مهمانی به خانه علی علیه السلام آمدند حضرت از جای خویش برای آنها حرکت کرد و ایشان را در بالای مجلس نشانید و خود در مقابل آنها نشست، آنگاه دستور داد غذا بیاورند، پس از صرف غذا قنبر طشت و آفتابه و حوله آورد و خواست دست پدر را بشوید علی علیه السلام از جا بلند شد و آفتابه را از دست قنبر گرفت تا دست پدر را بشوید ولی آن مرد خویش را به خاک افکنده عرض کرد یا علی شما می خواهی آب بر دست من بریزی خداوند مرا بدان حال ببیند؟ فرمود بنشین خدا می بیند تو را در حالی که یکی از برادرانت که با تو فرقی ندارد مشغول خدمت تو است. پس او نشست و علی علیه السلام فرمود: قسم می دهم تو را به حق بزرگی که بر گردنت آسوده بنشین چنانکه اگر قنبر بر دستت آب می ریخت آسوده بودی. و هنگامی که دست او را شست آفتابه را به محمد بن حنفیه داد و فرمود اگر این پسر تنها آمده بود دست او را می شستم و لکن خداوند دوست ندارد بین پدر و پسریکه در یک محل و مجلس هستند در احترام مساوی باشد اکنون من دست پدر را شستم تو هم پسر جان دست پسر را بشوی و محمد بن حنفیه دست او را شستو داد. امام حسن عسکری علیه السلام سپس فرمود: هر کس در این کار علی علیه السلام را پیروی کند، شیعه حقیقی خواهد بود. (۱)

احترام آیت الله بروجردی به امام خمینی

حضرت آیت الله العظمی بروجردی قدس سره در آغاز ورود به قم، دستور دادند تا یک نفر خوش نویس را پیدا کنند تا منشی گردد و بعضی از نوشته هایشان را پاکنویس نماید.

اصحاب به جستجو پرداختند تا یک نفر معمم خوش خط پیدا کردند و او را به حضور آقا آورده و معرفی نمودند، از قضا در آن وقت حضرت امام خمینی رحمه الله در آن مجلس حضور داشت.

بعد معلوم شد که آقای بروجردی قدس سره آن فرد خوش خط را نپسندیدند، بعضی از اصحاب با تعجب از حاج احمد خادم پرسید: «علت چیست که آقا این فرد خوش نویس را نپسندید؟»

حاج احمد گفت: این شخص (خوش خط) هنگامی که به حضور آقا آمد، حاج آقا روح الله خمینی در جلسه حضور داشتند، و او هنگام نشستن بالاتر از حاج آقا روح الله نشست، آقای بروجردی قدس سره ناراحت شد و فرمود: «کسی که بالاتر از حاج آقا روح الله بنشیند به درد من نمی خورد.»

====

۱ بحار الانوار، ص ۱۴۸.

ص: ۳۲۳

یعنی فردی که رعایت ادب و احترام در برابر شخصیتی مانند امام خمینی رحمه الله را نکند، شایسته نیست که منشی من شود. این جریان بیانگر شدت احترام آیت الله بروجردی قدس سره به حضرت امام خمینی رحمه الله است، آن هم حدود ده سال قبل از پانزده خرداد سال ۱۳۴۲ شمسی که آغاز قیام امام خمینی بود. (۱)

====

۱ به نقل افراد متعدد از بیت آیت الله بروجردی.

ص: ۳۲۴

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ»

پیام (۸۸) امانتداری

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...» (نساء / ۵۸)

(۱) در تفسیر آیه فوق در کافی و غیر آن روایاتی نقل شده که معصومین علیهم السلام فرموده اند: امر به ادای امانت در این آیه مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام است و خداوند به هر کدام آنان امر نموده که امانت امامت و رهبری امت را در پایان عمر خود به دیگری منتقل نمایند و در سایر امانت ها نیز جاری خواهد بود.

(۲) در تفسیر مجمع البیان از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نقل شده که فرموده اند: این آیه مربوط به هر صاحب امانتی است مانند امانت های الهی و اوامر و نواهی خداوند و امانت های مالی و غیر مالی که مردم نزد همدیگر قرار می دهند.

(۳) و در عده ای از سخنان معصومین علیهم السلام آمده که فرموده اند: به طولانی بودن رکوع و سجود کسی نگاه نکنید چرا که او به آن عادت نموده و اگر انجام ندهد هراس پیدا می کند و لکن [اگر می خواهید به دیانت او پی ببرید] به راستگویی و ادای امانت او بنگرید.

(۴) امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر قاتل پدرم علی علیه السلام چیزی را نزد من امانت بسپارد و من امانت

=====

۱ فیالكافی و غیره فیعدّه روایات أنّ الخطاب إلى الأئمة علیهم السلام أمر كلّ منهم أن يؤدّي إلى الإمام الذي بعده و یومی إليه ثمّ هی جاریه فی سایر الأمانات.

و فيه و فی العیاشی عن الباقر علیه السلام : إيانا عنی أن يؤدّي الإمام الأوّل إلى الذي بعده العلم و الكتب و السلاح.

۲ و فیالمجمع (عنهما علیهما السلام) : أنّها فیکلّ من أتمن أمانته من الأمانات، أمانات الله، أو امره و نواهیة و أمانات عباده فیما یأتمن بعضهم بعضا من المال و غیره.

۳ و عنهم علیهم السلام فیعدّه روایات: لا تنظروا إلى طول ركوع الرجل و سجوده فإنّ ذلك شیء اعتاده فلو تركه استوحش لذلك و لكن انظروا إلى صدق حدیثه و أداء أمانته.

۴ و فیالكافی فیعن الصادق علیه السلام : إنّ ضارب علی علیه السلام بالسيف و قاتله لو أتمننی و استنصحنی و استشارنی ثمّ قبلت ذلك منه لأدیت إليه الأمانة. و فیمعناها أخبار كثيرة. (تفسیر صافی، ج ۱، ۴۶۱)

او را بپذیریم و یا خیرخواهی و مشورتی از من بخواهد من امانت او را ادا خواهم نمود و از او خیرخواهی خواهم کرد. و در این معنا اخبار فراوانی نقل شده است.

(۱) حضرت رضا علیه السلام فرمود: مقتضای حق مؤمن بر مؤمن این است که کمال خیرخواهی را برای او بکند همانند این که برای خود خیرخواهی می کند.

کشیکچی خداپرست!

در دوره قاجاریان، منوچهرخان «معمدالدوله و» حاکم اصفهان بود، یک جوان ارمنی در این عصر، پنج حلقه انگشتر طلا را به قیمت گزاف در اصفهان خریده بود: تمام داراییش را صرف خرید آن پنج حلقه نموده بود، او از اصفهان به جلفا رفت، و در جلفا فهمید که انگشترهایش گمشده است، به اصفهان بازگشت و پس از پرس و جو آن را نیافت، نزد معتمدالدوله رفت و جریان خود را بیان کرد و از وی درخواست نمود تا دستور بدهد اعلام عمومی کنند که هر کس این انگشترها را پیدا کرده بیاورد، صد تومان (به پول آن روز) مژدگانی دارد. جارچیان این مطلب را به گوش مردم رساندند.

روز جمعه فرا رسید، عصر جمعه، طبق معمول، علماء و بزرگان برای خواندن دعای سمات در منزل معتمدالدوله بودند، در همان وقت به معتمدالدوله خبر دادند که یک نفر کشیکچی بازار (گزمه و مأمور نگهبان بازار) آمده و با شما کار دارد، معتمدالدوله اجازه ورود داد، و کشیکچی وارد شد و پس از ادای احترام گفت: «آن انگشترهای ارمنی را من پیدا کرده ام».

معتمد گفت: از کجا پیدا کردی؟

کشیکچی گفت: شب گذشته فانوسی دستم بود در کنار مغازه های مردم گردش می نمودم، نگاه می کردم که چیزی در بیرون مغازه نمانده باشد دزدها بردارند و ببرند، قفلها را می دیدم، تا مبادا اشتباها بعضی از آنها باز باشد، در این هنگام چند انگشتر طلا را در کنار مغازه ای یافتم. در آن مجلس یکی از علماء حکیم بود، از او پرسید: «تو روزی چقدر مزد می گیری؟» او گفت: «پنج»

=====

۱ و قال الرضا عليه السلام : حقّ المؤمن على المؤمن، أن يمحصه النصيحة فيالمشهد و المغيب كنصيحة لنفسه. (فقه الرضا، ص ۳۶۹)

ص: ۳۲۶

عباسی» (معادل یک ریال).

عالم گفت: می خواستی این انگشترها را به بازار بغداد و یا اسلامبول ببری و به قیمت گزاف بفروشی و دارای ثروت کلان گردی؟!

کشیکچی گفت: «من این انگشترها را از این رو به اینجا آوردم که تا به صاحبش که ارمنی است داده شود، اگر نمی آوردم، در روز قیامت، حضرت عیسی علیه السلام به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض می کرد یکی از افراد امت تو، انگشترهای یکی از افراد امت من را یافت و به او بازگرداند، آن وقت پیامبر ما در نزد حضرت عیسی علیه السلام شرمنده می شد، من نخواستم که عیسی علیه السلام چنین مطلبی به پیامبر ما بگوید و پیامبر ما، بی جواب بماند، من برای حفظ آبروی پیامبرم، تصمیم گرفتم که انگشترها را به صاحبش بازگردانم».

حاضران از طرز تفکر آن کشیکچی پاکدل و با صفا، تحت تأثیر قرار گرفتند، و او را تحسین و تشویق نمودند.

به راستی یک چنین آدمی که در پائین ترین شغل، در خدمت مردم است، بهتر است یا آنان که با تزویر و کلاه برداری های مختلف، اموال مردم را چپاول می کنند و اصلاً به یاد حساب روز قیامت نیستند؟ (۱)

=====

۱ اقتباس از جامع التورین، ص ۲۳۲.

ص: ۳۲۷

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»

پیام (۸۹) امر به معروف و نهی از منکر

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» (آل عمران / ۱۰۴)

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» (آل عمران / ۱۱۰)

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است؟ امام علیه السلام فرمود: خیر. گفته شد: برای چه؟ فرمود: امر به معروف و نهی از منکر تنها بر شخص قوی و مطاع و عالم به معروف و منکر واجب است نه بر ضعیفانی که هدایت نیافته و حق را از باطل تشخیص نمی دهند چرا که خداوند می فرماید: «ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر» از این آیه ظاهر است که امر به معروف و نهی از منکر مخصوص عده ای است و بر همه مردم واجب نیست.

(۱) امام باقر علیه السلام می فرماید: این آیه مخصوص به آل محمد علیه السلام و پیروان آنان است که مردم را به

=====

۱ فیالکافی عن الصادق علیه السلام «إنه سئل عن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر أو اجب هو على الأمة جميعا؟ فقال: لا. فقليل: و لم؟ قال: إنما هو على القوى المطاع العالم بالمعروف من المنكر لاعلى الضعفه اللذين لا يهتدون سبيلاً...». (تفسير صافی)

والقمی عن الباقر علیه السلام فی هذه الآیه قال: فهذه لآل محمّد صلی الله علیه و آله و من تابعهم يدعون إلى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر.

و فی نهج البلاغه قال [علی علیه السلام]: وانها عن المنكر و تناها عنه فإنما أمرتم بالنهي بعد التناهي.

و قال [علیه السلام]: لعن الله الأمرين بالمعروف التاركين له و الناهين عن المنكر العاملين به. (المصدر)

و قال النبی صلی الله علیه و آله: إن الله عزوجل ليغض المؤمن الضعيف الذي لا دين له فليل له: و ما المؤمن الذي لا دين له؟ قال: الذي لا ينهي عن المنكر. (کافی، ج ۵، ۵۹)

کافی بسنده عن جابر عن أبي جعفر علیه السلام قال: يكون في آخر الزمان قوم يتبع فيهم قوم مراؤون يتقرؤون، و يتنسكون حدثاء سفهاء، لا يوجبون أمرا بمعروف و لا نهيا عن منكر إلا إذا أمنوا الضرر، يطلبون لأنفسهم الرخص و المعاذير، يتبعون زلّاه العلماء و فساد عملهم، يقبلو على الصيلاه و الصييام مالا يكلمهم فينفس و لامال، ولو أضرت الصيلاه بسائر ما يعملون بأموالهم و أبدانهم لرفضوها كما رفضوا أسمى الفرائض، هنالك يتم غضب الله عزوجل عليهم فيعتمهم بعقابه فيهلك الأبرار فيدار الفجار و الصغار فيدار الكبار، إن الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر سبيل الأنبياء و منهاج الصالحاء فريضه عظيمه بها تقام الفرائض و تأمن

المذاهب و تحلّ المكاسب و تردّ المظالم و تعمرا الأرض و ينتصف من الأعداء و يستقيم الأمر... (كافى، ج ٥، ٥٦)

ص: ٣٢٨

خیر دعوت می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اول خویشتن را از منکر دور کنید و سپس نهی از منکر نمایید همانا خدا لعنت نموده کسانی را که امر به معروف می کنند و خود معروف را ترک می نمایند و نهی از منکر می کنند و خود منکر را انجام می دهند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند نسبت به مؤمن ضعیفی که دین ندارد خشم می کند. گفته شد: مؤمن ضعیفی که دین ندارد کیست؟ فرمود: او کسی است که نهی از منکر نمی کند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: در آخرالزمان مردمی خواهند آمد که از یکدیگر تقلید می کنند و اهل ریا و جهالت هستند و امر به معروف و نهی از منکر را بر خود واجب نمی دانند مگر در صورتی که از ضرر و خطر ایمن باشند و همواره به دنبال به دست آوردن عذری هستند که خود را از این وظیفه معذور بدانند، آنها همواره به جست و جوی لغزش های علما و فساد عمل آنها هستند، به نماز و روزه رو می کنند مادامی که آسیبی به جان و مال آنان نرسد و اگر نماز ضرری به اموال و ابدانشان وارد کند آن را نیز کنار خواهند گذارد همان گونه که بهترین واجب خدا [امر به معروف و نهی از منکر] را کنار گذاردند.

سپس فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو واجب بزرگ الهی است که به وسیله آنها بقیه واجبات برقرار می ماند و با ترک امر به معروف و نهی از منکر غضب خدا بر مردم تمام می شود و خداوند همه آنها را هلاک می کند، به گونه ای که نیکان در خانه فجار و کودکان در خانه بزرگسالان به هلاکت می رسند. تا این که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران و صالحین و فریضه بزرگی است که به واسطه آن واجبات دیگر برقرار می ماند و دیانت امتیّت پیدا

می کند و کسب ها حلال می شود و حقوق و مظالم پرداخت می گردد و زمین آباد می شود و حق مظلوم از ظالم گرفته می شود و همه کارها بر اساس صحیح برقرار می گردد...

سخن امام صادق علیه السلام درباره امر به معروف و نهی از منکر

حارث بن مغیره می گوید: در یکی از راه های مدینه، با امام صادق علیه السلام ملاقات کردم، فرمود: «تو کیستی، آیا حارث هستی؟» گفتم: آری، حارث هستم. فرمود: «آگاه باش که گناهان نابخردان شما وبال گردن دانشمندان خواهد شد.»

سپس من به خانه امام صادق علیه السلام رفتم و پس از گرفتن اجازه، به محضرش شرفیاب شدم و عرض کردم:

«شما با من ملاقات کرده و چنین فرمودید که دانشمندان شما حامل بار گناه نابخردان خواهند شد، و من از این سخن برآشفته و مضطرب شده ام» (اینک برای درخواست توضیح آمده ام).

امام صادق علیه السلام فرمود: آری. «چه مانع شده که وقتی شنیدید بعضی گناه می کنند و موجب ناراحتی ما می شوند، نزد او بروید و او را متنبه کرده و در مورد گناهش سرزنش کنید و با بیان رسا و قاطع او را از گناه بازدارید؟». عرض کردم: «فدایت شوم، آنها از ما اطاعت نمی کنند و سخن ما را نمی پذیرند.»

فرمود: «أَهْجُرُوهُمْ وَاجْتَنِبُوا مَجَالِسَهُمْ:» «در این صورت، از آنها دوری کنید و در مجالس آنها شرکت نکنید.» (۱)

عمر بن عبدالعزیز، لعن علی علیه السلام را قدغن کرد؟

بعد از شهادت امام علی علیه السلام در سال ۴۰ هجرت، معاویه زمام حکومت جهان اسلام را به دست گرفت، او آن قدر نسبت به امام علی علیه السلام کینه توز بود که دستور داد، سب و لعن علی علیه السلام را در همه جا، حتی در خطبه های نماز جمعه و در قنوت نماز، جزء برنامه مذهبی قرار دهند، این کار زشت حدود شصت سال، رایج و سنت گردید، خلفای جور و وعاظ السلاطین نیز از هر سو به این کار دامن می زدند.

تا اینکه در سال ۹۹ هجری، پس از مرگ سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، به عنوان

=====

۱ روضه کافی، ص ۱۶۲.

ص: ۳۳۰

هشتمین خلیفه اموی، روی کار آمد، او بر خلاف روش خلفای بنی امیه، شیوه نیکی برای خود برگزید، و دست به اصلاحات کلی زد، از کارهای نیک او اینکه سب و لعن علی علیه السلام را که برنامه مذهبی و رایج مسلمین اهل تسنن شده بود، قدغن کرد، و به فرمان او در نماز و خطبه ها به جای سب علی علیه السلام این آیه را می خواندند:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ...» (حشر/۱۰) «پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز.» و یا این آیه را می خواندند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...».

«لَا تَصَارَّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا»

پیام (۹۰) آزار مردم

«وَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى»

«... لَا تَصَارَّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ...» (بقره/ ۲۳۳)

در اسلام ضرر رساندن به خود و دیگران حرام و ممنوع می باشد همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ضرر و ضرار در اسلام نیست و کسی حق ندارد به همسایه (و غیر همسایه) خود ضرر و زیان وارد نماید، زن و شوهر نیز نباید به همدیگر ضرر و زیان وارد نمایند.

(۱) در تفسیر آیه فوق از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: در گذشته زن ها از جماع و زناشویی با شوهر خود جلوگیری می کردند و می گفتند: می ترسیم باردار شویم و بچه ای که شیر می دهیم از گرسنگی بمیرد و یا زن اگر شوهر خود را به مجامعت دعوت می کرد او نیز چنین می گفت و به

=====

۱ تفسیر القمی فیقولہ تعالی: «وَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» قال: نزلت فی رجل من الأنصار کانت له نخله فیدار رجل و کان یدخل علیه بغير إذن فشکا ذلك إلى رسول الله ۹ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لصاحب النخله: یعنی نخلتک هذه بنخله فیالجته فقال: لا أفعل فقال: بعینها بحدیقه فیالجته فقال: لا أفعل و انصرف فمضى إليه أبوالدحداح و اشتراها منه و أتى إلى النبي صلی الله علیه و آله فقال: يا رسول الله خذها واجعل لي فیالجته الحديقه التي قلت لهذا فلم يقبلها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: لك فیالجته حدائق فأنزل الله في ذلك: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى...» (سوره لیل) (تفسیر الصافی، ج ۵، ۳۳۷)

و فی بعض الروایات: لَمَّا رَأَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِصْرَارَ السَّمْرِ عَلَى إِيْذَاءِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ لَهُ: إِذْهَبْ فَاقْلَعْهَا وَارْمِ بِهَا وَجْهَهُ لِأَضْرَرٍ وَ لِأَضْرَارٍ فِي الْإِسْلَامِ. وَ كَانَ سَمْرُهُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنِ عُلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ. (دراسات فیالحديث ص ۱۰۳)

و فیالحديث أيضا: ليس منّا من غشّ مسلما أو ضرّه أو ماكره. (عیون، ج ۱، ۳۲)

و فی بعض الأخبار: و یحشر مع اليهود یوم القیامه. (فقیه ج ۳، ۲۷۳)

همین علت خداوند از این عمل نهی نمود.

امام صادق علیه السلام فرمود: اگر مرد زن باردار خود را طلاق دهد باید نفقه او را بدهد تا وضع حمل کند و چون وضع حمل نمود باید اجرت عادلانه به او بدهد تا فرزند او را شیر بدهد و از شیر بازگیرد و سپس به این آیه استدلال نمود. و در تفسیر «و علی الوارث مثل ذلک» آمده که اگر مرد بمیرد و همسر او باردار باشد وارث نیز باید نفقه مدت بارداری و اجرت شیردادن را به مادر بدهد. (تفسیر مجمع البیان و تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ۲۲۸ و کافی ج ۶، ۴۱)

مرحوم علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «و أمّیا من أعطی و اتقی و صدق بالحسنى فسنبیره لیسری...» می گوید: این آیه درباره مردی به نام سمره بن جندب نازل شد که در خانه مردی از انصار مدینه درخت خرمايي داشت و بدون اجازه وارد خانه او می شد و خانواده او را آزار می نمود و چون مرد انصاری خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله از او شکایت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: درخت خود را با درختی در بهشت تعویض کن و چون نپذیرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن را با باغی در بهشت با من معامله کن و چون نپذیرفت و از آن حضرت دور شد ابوالدحداح نزد او رفت و آن درخت را [در مقابل باغی] از او خریداری نمود و سپس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: درخت را از من بگیرد و آن باغی که می خواستید به او بدهید و نپذیرفت به من بدهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای تو باشد باغ هایی و باغ هایی در بهشت و این آیه نازل شد.

در بعضی از روایات آمده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار سمره بن جندب را بر آزار به آن مرد انصاری دید به مرد انصاری فرمود: درخت او را بکن و نزد او بیانداز چرا که در اسلام ضرر و زیان رساندن مجاز نیست و در تاریخ آمده که سمره بن جندب از منحرفین بود و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز نپذیرفت.

آری آزار به مردم در اسلام جایز نیست همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از ما نیست کسی که به مسلمانی خیانت کند و یا به او زیان و ضرری وارد نماید و یا با او خدعه نماید.

و در برخی از روایات آمده که چنین کسی در قیامت با یهودی ها محشور خواهد شد.

نصیحت ابوذر

شخصی برای ابوذر غفاری، نامه ای نوشت و از او تقاضا کرد تا حدیث و سخن زیبایی را به او اهداء کند.

ص: ۳۳۳

ابوذر در پاسخ نامه او نوشت: «بدانکه علم و دانش، دامنه وسیع دارد و دارای شاخه های بسیار است، ولی اگر می توانی «به آن که دوستش داری بدی مکن». او به ابوذر گفت: «آیا تاکنون کسی را دیده ای که به آن کس که دوستش دارد، بدی کند؟!»

ابوذر جواب داد: «آری تو خودت را از همه کس، بیشتر دوست داری، و چون نافرمانی خدا کنی به خود بدی کرده ای». (۱)

حدود همسایگی

حضرت صادق علیه السلام فرمود: مردی از انصار خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: من خانه ای در فلان محله خریده ام، و نزدیک ترین همسایگانم کسی است که نه از شرّ او ایمنم و نه به نیکی او امیدوارم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و سلمان و اباذر (راوی می گوید چهارمی را فراموش کردم گمان می کنم مقداد باشد) دستور داد در میان مسجد با صدای بلند بگویند (لایمان لمن لم یأمن جاره بوائقه) ایمان ندارد کسی که همسایه ی خویش را ایمن از آزار و شر خود نگرداند. و پس از آن فرمود: اعلام کنید تا چهل خانه از چهار طرف: چپ و راست و جلو و عقب همسایه محسوب می شوند. (۲)

====

۱ اصول کافی، ط آخوندی، ج ۲، ص ۴۵۸ (باب محاسبه العمل، ح ۲۰).

۲ بحار، ج ۱۶، ص ۱۴۳.

ص: ۳۳۴

پیام (۹۱) پای بندی به عهد و پیمان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده / ۱)

مرحوم فیض در تفسیر صافی می فرماید: مقصود از عقدها و پیمان ها هر پیمانی است که خداوند با بندگان خود بسته و آنان را ملزم به انجام آن نموده است مانند پیمان ایمان به خدا و ایمان به ملائکه و کتاب های آسمانی و پیامبران خدا و اوصیای آنان و حلال دانستن حلال خدا و حرام دانستن حرام خدا و انجام واجبات و سنت های دین و رعایت حدود و اوامر و نواهی الهی و هر پیمانی که مؤمنین بین خود می بندند مانند پیمان های امانی و معاملاتی که منع شرعی بر آنها نباشد [مانند معامله ربوی و خرید و فروش های حرام دیگر].

(۱) امام جواد علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ده موضع برای امیرالمؤمنین علیه السلام از مردم پیمان

=====

۱ قال الصادق علیه السلام في قوله تعالى: «... وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء، ۳۴): العهد ما أخذ النبي صلى الله عليه وآله على الناس فيموذتنا و طاعه أميرالمؤمنين عليه السلام أن لا يخالفوه و لا- يتقدموه، و لا- يقطعوا رحمه و أعلمهم أنهم مسئولون عنه. (بحار، ج ۲۴، ۱۸۷) اليقين لابن طاووس، ص ۲۹۶

و قال الرضا عليه السلام: إن لكل إمام عهدا فيعتق أوليائه و شيعته و إن من تمام الوفاء بالعهد و حسن الأداء زيارة قبورهم فمن زارهم رغبة فيزيارتهم و تصديقا بما رغبوا فيه كان أتمتهم شفاعتهم يوم القيامة. (كافي، ج ۴، ۵۴۷)

أقول: والروايات فيوجوب الوفاء بالعهد كثيرة جدا نذكر شطرا منها:

قال النبي صلى الله عليه وآله: لا إيمان لمن لا أمانه له، و لا دين لمن لا عهد له. (مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ۹۷)

و قال أميرالمؤمنين عليه السلام: أفضل الأمانه الوفاء بالعهود. (المصدر)

و قال الباقر عليه السلام: و يقال للموفى عهده فيالدنيا، فيندوره و إيمانه و مواعيده: يا أيُّها الملائكة، و فيهذا العبد فيالدنيا بعهده، فأوفوا له هاهنا بما وعدناه، و سامحوه و لا تناقشوه، فحينئذ تصير الملائكة إلى الجنان. (المصدر)

خلافت و امامت گرفت و به دنبال آن آیه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» نازل شد. (تفسیر صافی مائده، ۱)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و أوفوا بالعهد إنَّ العهد كان مسئولاً» فرمود: مقصود از عهد در این آیه پیمان و عهدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مردم برای ولایت و محبت ما و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفت و آنان عهد نمودند که با او مخالفت نکنند و بر او مقدم نشوند و قطع رحم نمایند، و به آنان اعلام نمود که در روز قیامت درباره این پیمان از آنان سؤال خواهد شد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر امامی به گردن دوستان و شیعیان خود عهد و پیمانی دارد و انجام کامل آن عهد و ادای پسندیده آن این است که قبور آنان را زیارت کنند و هر کس که با میل و رغبت و اعتقاد به فرموده های آنان، به زیارت قبورشان برود به شفاعت آنان خواهد رسید.

مؤلف گوید: روایات فراوانی درباره وفای عهد و پیمان رسیده به برخی از آنها اشاره می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که امانت دار نباشد ایمان ندارد و کسی که به عهد و پیمان خود وفا نکند دین ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بهترین امانت داری وفای به عهد و پیمان است.

امام باقر علیه السلام فرمود: روز قیامت خداوند نسبت به کسی که در دنیا به نذرها و قسم ها و عهد و پیمان های خود پای بند بوده است عنایت می فرماید و به ملائکه خطاب می شود: "ای ملائکه این بنده من در دنیا به پیمان های خود وفادار بود شما نیز در این روز به وعده هایی که من به او داده ام وفا کنید و کار را بر او آسان نمایید و در حساب با او مناقشه نکنید" و ملائکه [به راحتی] او را به بهشت می برند.

پیام (۹۲) مشورت، توکل، تصمیم

«... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران / ۱۵۹)

تردید نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیاز به مشورت نداشته است و اگر در مورد مسائل جنگی و غیره با بعضی از اصحاب و یاران خود مشورت نموده برای احترام به نظر آنان و احیای سنت مشورت بوده است لذا در آیه فوق خداوند بعد از امر به مشورت می فرماید: هنگامی که تصمیم خود را گرفتی بر خدا توکل کن که خداوند متوکلین را دوست می دارد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ تنهایی و حشتناک تر از عجب و خودپسندی نیست و هیچ توانمندی قوی تر از مشورت کردن نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: کسی که استبداد به رأی خود داشته باشد هلاک می شود و کسی که با دیگران مشورت کند با عقول آنان شریک شده است.

و فرمود: کسی که به رأی خود مستبد باشد خود را در خطر قرار داده است.

=====

۱ النبی صلی الله علیه و آله قال: لا وحده أوحش من العجب و لا مظاهره أوثق من المشاوره. (تفسیر صافی)

و قال أمير المؤمنين عليه السلام: من استبدَّ برأيه هلك و من شاور الرجال شاركها في عقولها. (المصدر عن نهج البلاغه)

و قال عليه السلام: الإستشارة عين الهداية و قد خاطر من استغنى برأيه. (المصدر عن نهج البلاغه)

الإمام الصادق عليه السلام: و شاور فإمرک الذین یخشون الله. (المصدر عن الخصال)

کتب الجواد إلى علی بن مهزیار: أن سل فلانا... فإن المشاوره مبارکه قال الله تعالی لنبيّه صلی الله علیه و آله فيمحکم کتابه و تلا- هذه الآيه قال: «وشاورهم في الأمر» یعنی الإستخاره فإذا عزمتم، فإذا وطنت نفسك على شيء بعد الشورى فتوكل على الله فيامضاء أمرک علی ما هو أصلح لك فإنه لا يعلمه سواه (تفسیر صافی)

امام صادق علیه السلام می فرماید: با کسانی مشورت کن که اهل تقوی و ترس از خدا باشند.

حضرت جواد علیه السلام به علی بن مهزیار نوشت: «با فلان شخص مشورت کن» سپس فرمود: مشورت مبارک است و خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را امر به مشورت نموده و مقصود از «شاورهم فی الأمر» طلب خیر است و خداوند می فرماید: بعد از مشورت بر آن چه تصمیم گرفتی به خدای خود تو کمال کن تا او تو را به آن چه صلاح است راهنمایی نماید چرا که صلاح تو را جز او کسی نمی داند.

ص: ۳۳۸

پیام (۹۳) تعاون بر نیکی و تقوی

«... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلا تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...» (مائده / ۲)

تعاون بر کارهای نیک و امر به معروف و نهی از منکر، دنیا و آخرت مؤمن را اصلاح می کند و سبب برکت و عزت و خیر و سعادت و امتیث او خواهد بود، چنان که ترک آن سبب از بین رفتن برکات و سلطه اشرار و بیچارگی دنیا و آخرت خواهد شد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مادامی که مردم امر به معروف و نهی از منکر کنند و در کارهای خیر تعاون و احسان به یکدیگر داشته باشند همواره به خیر و خوبی به سر می برند [و دشمن بر آنان مسلط نخواهد شد و برکات الهی بر آنان فرود خواهد آمد] و گرنه برکات از آنان دور می شود و خداوند دشمن را بر آنان مسلط می کند و هیچ یآوری در آسمان و زمین نخواهند داشت.

امام باقر علیه السلام می فرماید: ما در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام یافتیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هنگامی که زنا آشکار شود مرگ ناگهانی زیاد می گردد، و هنگامی که کم فروشی شود خداوند مردم را با قحطی و قطع نعمت ها خواهد گرفت و هنگامی که زکات اموال خود را ندهند

=====

۱ فیالتهذیب عن النبی صلی الله علیه و آله إنه قال: لا یزال الناس بخیر ما أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و تعاونوا علی البرّ فإذا لم یفعلوا ذلك نزع منہم البرکات و سلط بعضهم علی بعض و لم یکن لهم ناصر فی الأرض و لا فی السماء. (تهذیب الاحکام، ج ۶، ۱۸۱ و تفسیر صافی، ج ۱، ۳۶۷)

و فیثواب الأعمال قال أبو جعفر علیه السلام: وجدنا فی کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إذا ظهر الزنا كثرت موت الفجاءه، و إذا طقف المکیال أخذهم الله بالسنین و النقص، و إذا منعوا الزکات منعت الأرض من الزرع و الثمار و المعادن، و إذا جاروا فی الأحکام تعاونوا علی الظلم و العدوان و إذا نقضوا العهد سلط الله علیهم عدوهم، و إذا قطعوا الأرحام جعلت الأموال فیأیدی اشرارهم، و إذا لم یأمروا بمعروف و لم ینهوا عن منکر و لم یتبعوا الأخیار من أهل بیتی سلط علیهم اشرارهم فیدعو خیارهم فلا یتجاب لهم. (ثواب الأعمال، ص ۲۵۲)

زمین برکات خود را از زراعت و باغات و معادن آنان دریغ خواهد نمود و هنگامی که در قضاوت و حکم ستم کنند تعاون بر ظلم و عدوان می نمایند و هنگامی که عهد و پیمان های خود را بشکنند خداوند دشمن را بر آنان مسلط خواهد نمود، و هنگامی که قطع رحم کنند و از خویشان خود جدا شوند اموال به دست اشرار قرار خواهد گرفت، و هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک نمایند و از نیکان اهل بیت من پیروی نکنند خداوند اشرار را بر آنها مسلط خواهد نمود و چون نیکانشان دعا کنند دعای آنان مستجاب نخواهد شد.

«إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا»

پیام (۹۴) بررسی و تحقیق

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِحُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (حجرات / ۶)

(۱) امام باقر علیه السلام می فرماید: مقصود از «فتبئینوا» این است که توقف کنید تا حقیقت برای شما روشن شود.

روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله ولید بن عقبه را نزد بنی المصطلق فرستاد تا زکات آنان را بگیرد پس آنان به استقبال او آمدند و چون بین او و آنها کدورتی بود ولید گمان کرد آنان به جنگ او آمده اند از این رو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و گفت: آنها مرتد شده اند و زکات نمی دهند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ با آنان همت نمود این آیه نازل شد:

مؤید این روایت سخن امام مجتبی علیه السلام است که به ولید فرمود: به خدا سوگند من نباید تو را در دشمنی با علی علیه السلام ملامت کنم چرا که آن حضرت برای شرابخواری هشتاد تازیانه به تو زد و

=====

۱ فیالمجمع عن الباقر علیه السلام یعنی تعرّفوا و تفصّحوا صدقه من کذب و لاتبادروا إلى العمل بخبره. (تفسیر صافی، ج ۲، ص ۵۸۹) و روى أنّ النبی صلی الله علیه و آله بعث ولید بن عقبه مصدقا إلى بنی المصطلق و کان بینہ و بینہم إحنہ فلما سمعوا به استقبلوه فحسبہم مقاتلیه فرجع و قال لرسول اللہ صلی الله علیه و آله : قد ارتدّوا و منعوا الزکاه فہم بقتالہم فنزلت الآیہ. (المصدر)

و يؤید هذه الروایہ ما فیالاحتجاج عن الحسن المجتبی علیه السلام فیحدیث قال: و أما أنت یا ولید بن عقبه فواللہ لألومک أن تبغض علیا و قد جلدک فیالخمیر ثمانین جلدہ و قتل أباک صبرا بیده یوم بدرأم کیف تشبهه فقد سمّاه اللہ مؤمنا فیعشر آیات من القرآن و سمّاک فاسقا و هو قوله: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ...» والقمی: نزل فیعایشه حین رمت ماریه القبطیه و أنّہم بها بجریح القبطی فأمر رسول اللہ صلی الله علیه و آله بقتل جریح لیظهر کذبها و ترجع عن ذنبها و قد مضى قضتها فیسوره النور. (المصدر)

ص: ۳۴۱

پدر تو نیز در جنگ بدر به دست او کشته شد و خداوند در ده آیه پدرم را مؤمن یاد نمود و در آیه «إِنَّ جَائِكُمْ فَاسِقٌ...» تو را فاسق یاد کرد.

در تفسیر قمی آمده که این آیه درباره عایشه نیز نازل شد که به ماریه قبطیه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت زنا داد و گفت: جریح قبطی با او زنا کرده است و برای اثبات کذب او و رجوع از خطایش رسول خدا صلی الله علیه و آله در ظاهر امر به قتل جریح قبطی نمود و این آیه نازل گردید، و قصه آن در سوره نور بیان شده است.

ص: ۳۴۲

پیام (۹۵) برادری در اسلام

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات / ۱۰)

(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنان با یک دیگر برادر پدر و مادری هستند و چون به یکی از آنان آزاری برسد دیگران آرام نخواهند گرفت.

و فرمود: مؤمن برادر مؤمن است و چشم و راهنمای او می باشد و هرگز به او ظلم نمی کند و عیب او را نمی گوید و وعده خود را با او خلف نمی کند.

امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است چرا که خداوند مؤمنان را از خاک بهشت آفرید و نسیم بهشتی را در صورت های آنان دمید از این رو آنان برادر پدر و مادری

=====

۱ فیالكافی عن الصادق علیه السلام قال: [المؤمنون] بنو أب و أمّ و إذا ضرب علی رجلٍ منهم عرق سهرله الآخرون. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۹۱)

و عنه علیه السلام المؤمن أخ المؤمن، عینه و دلیله، لایخونه و لا یظلمه و لا یعبیه و لا یعده عدّه فیخلفه. (المصدر)

و عن الباقر علیه السلام: المؤمن أخ المؤمن لأبیه و أمّه لأنّ الله خلق المؤمنین من طینه الجنّه و أجرى فیصورهم من ریح الجنّه فلذلك هم إخوه لأب و أمّ. (المصدر)

و فیالبصائر عن الصادق علیه السلام إنّه سئل عن تفسیر هذا الحدیث: «إنّ المؤمن ینظر بنور الله»؟

فقال: إنّ الله خلق المؤمن من نوره و صبغهم من رحمته و أخذ میثاقهم لنا بالولایه علی معرفته یوم عزّفهم نفسه فالمؤمن أخ المؤمن لأبیه و أمّه، أبوه النور و أمّه الرحمه، و إنّما ینظر بذلك النور الذی خلق منه. (المصدر)

و فیالكافی عنه علیه السلام: صدقه یحبّها الله: إصلاح بین الناس إذا تفسدوا، و تقارب بینهم إذا تباعدوا. (المصدر، ۵۹۲)

و عنه علیه السلام: لأن أصلح بین اثنين أحبّ إلى من أن أتصدّق بدینارین. و عنه علیه السلام: إنّ قال لمفضّل: إذا رأیت بین اثنين من شیعتنا منازعه فافتدها من مالی. (المصدر)

یکدیگر هستند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد معنای «المؤمن ينظر بنور الله» چیست؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مؤمن را از نور خود آفرید و او را در رحمت خود فرو برد و در روز اخذ میثاق که خود را به مردم معرفی نمود پیمان ولایت ما را از مؤمنین گرفت از این رو مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است پدر او نور الهی و مادر او رحمت الهی می باشد از این رو مؤمن به وسیله نوری که از آن آفریده شده می نگرد [و حقایق را همان گونه که هست می بیند].

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فأصلحوا بین أخویکم» فرمود: اصلاح بین مؤمنین و آشتی دادن آنان صدقه ای است که خداوند آن را دوست می دارد و فرمود: اگر من بتوانم بین دو نفر را اصلاح بدهم این عمل نزد من محبوب تر از این است که دو دینار در راه خدا بدهم. و به مفضل فرمود: هنگامی که دیدی برای مال دنیا بین دو نفر از شیعیان ما نزاعی رخ داده تو از مال من نزاع آنان را برطرف کن. [تا برادریشان برقرار بماند].

شیعه واقعی

محمد بن ابی عمیر از پرورش یافتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام و از رؤات مورد وثوق و اعتماد است. او مدتی به شغل بزازی اشتغال داشت و دارای تمکن مالی بود، ولی بر اثر پیش آمدهایی اموالش از دست رفت و به فقر و بی چیزی مبتلا گردید. از مردی ده هزار درهم طلب داشت. مدیون برای آن که بدهی خود را بپردازد، خانه مسکونی خویش را به ده هزار درهم فروخت و با پول آن روانه خانه ابن ابی عمیر شد. در را کوبید، ابن ابی عمیر از منزل بیرون آمد. مدیون، پول ها را تسلیم وی نمود و گفت: این مبلغی است که از شما به ذمه من بوده است. محمد بن ابی عمیر پرسید این پول را چگونه به دست آوردی؟ آیا از کسی ارث برده ای؟ گفت: نه، آیا شخصی به تو بخشیده است؟ جواب داد: نه، آیا متاعی داشتی که فروختی؟ باز هم پاسخ نفی داد و گفت: خانه مسکونیم را برای ادای دین فروخته ام و پولش را برای شما آورده ام. ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از امام صادق علیه السلام حدیث کرده که فرموده است:

مدیون به جهت ادای دین، از منزل مسکونیش رانده نمی شود. (۱)

سپس گفت: به خدا قسم با آن که هم اکنون آن قدر در مضیقه مالی هستم که حتی به یک درهم

=====

۱ جواهرالکلام، جلد ۲۵، صفحه ۲۳۴.

ص: ۳۴۴

این مال احتیاج دارم اما این پول را نمی گیرم.

خیرخواهی و دعا برای برادر مؤمن

ابراهیم بن هاشم گفت: در موقف عرفات، حال هیچ کس را بهتر از عبدالله جنذب ندیدم. او پیوسته دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده و آب دیده اش بر روی او جاری بود تا به زمین می رسید. چون مردم فارغ شدند، به او گفتم در این وقوف هیچ کس را بهتر از تو ندیدم. او گفت: به خدا قسم، دعا نکردم مگر برای برادران مؤمن خود زیرا که از امام، موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم هر کس دعا کند برای برادران مؤمن خویش، از عرش ندا می رسد که از برای تو صد هزار برابر باد. به خدا قسم دست برنذارم از صد هزار برابر دعای فرشتگان که قطعاً مستجاب و مقبول است، برای یک دعای خودم که معلوم نیست مستجاب شود یا نه. (۱)

====

۱ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۶۴.

ص: ۳۴۵

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ»

پیام (۹۶) ازدواج و برکت زندگی

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (نور/ ۳۲)

«وَلْيَسْتَغْفِرِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (نور/ ۳۳)

مفسرین در معنای آیه اول گفته اند این خطاب به اولیای دختران و پسران است، آنان مأمور شده اند که دختران و پسران خود را تزویج دهند و هراسی از فقر آنان نداشته باشند چرا که خداوند به وسیله ازدواج از فضل خود آنان را بی نیاز خواهد نمود و آیه دوم امر به صبر است نسبت به کسی که هیچگونه توانایی مالی برای ازدواج نداشته باشد.

و لکن به نظر می رسد آیه اول به قرینه تعلیل ذیل آن اختصاص به اولیای دختران و پسران ندارد چنان که عدم وجدان نیز در آیه دوم اعم از نداشتن تمکن مالی و یا نیافتن فرد شایسته برای ازدواج است شاهد این سخن روایاتی است که مشاهده می کنید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که از ترس فقر ازدواج نمی کند به خدای خود بدگمان شده است چرا که او می فرماید: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ».

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت از فقر نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله

=====

۱ فیالکافی: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من ترك التزويج مخافة العيلة فقد أساء ظنّه بالله عزّوجلّ إنّ الله عزّوجلّ يقول: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟» (تفسير صافی ج ۳، ۴۳۲، کافی ج ۵، ۳۳۰)

و قال الصادق عليه السلام: جاء رجل إلى النبي صلى الله عليه وآله فشكا إليه الحاجة فقال: تزوّج فوسّع عليه. (المصدر، کافی، ج ۵، ۳۳۰) و قال النبي صلى الله عليه وآله: يا معشر الشّبان من استطاع منكم الباءة [أى الجماع] فليتزوّج و من لم يستطع فعليه بالصوم فإنّه له و جاء. [الوجاء أن ترضّ أنثيا الفحل رضّا شديدا يذهب بشهوه الجماع] (المصدر)

و فیالکافی عن الصادق عليه السلام فیآیة الثانية، قال: يتزوّجون حتّى يغنيهم الله من فضله. (المصدر)

و فيه عن إسحاق بن عمّار قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الحديث الذي يرويه الناس حقّ: إنّ رجلاً أتى النبي صلى الله عليه وآله و آله فشكا إليه الحاجة فأمره بالتزويج ففعل، ثمّ أتاه فشكا إليه الحاجة فأمره بالتزويج حتّى أمره ثلاث مرّات؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: [نعم] هو حقّ: ثمّ قال: الرزق مع النساء والعيال. (كافي، ج ۵، ۳۳۰)

به او فرمود: ازدواج کن و با ازدواج از فقر نجات یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوانان غرب می فرمود: هر کدام که قدرت دارید ازدواج کنید و اگر نمی توانید روزه بگیرید تا روزه شهوت شما را قطع کند.

در تفسیر آیه دوم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ازدواج کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز نماید.

اسحاق بن عمار مگوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا این حدیث صحیح است که مردم می گویند: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از فقر شکایت نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را امر به تزویج کرد و تزویج نمود و باز از فقر شکایت کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله باز او را امر به تزویج کرد و این سؤال و پاسخ سه مرتبه تکرار شد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آری این حدیث حق است و سپس فرمود: روزی با زن و فرزند می آید.

نهی از ترک ازدواج

زنی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «من زنی بی همسر هستم.»

امام فرمود: منظورت چیست؟

او گفت: ازدواج نمی کنم و از آن دوری می کنم.

امام فرمود: چرا؟

او عرض کرد: با این کار می خواهم به مقام عالی معنوی برسم.

امام صادق علیه السلام فرمود: از این عقیده دست بردار، هرگز ترک ازدواج موجب وصول به مقامات عالی معنوی نمی شود، و اگر انسان با ترک ازدواج به چنین مقامی می رسید، حضرت فاطمه علیها السلام سزاوارتر بود که ترک ازدواج کند، چرا که هیچ کس در وصول به کمالات معنوی، از فاطمه پیشی نگرفته است. (۱)

=====

۱ وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۸.

ص: ۳۴۷

«الرِّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»

پیام (۹۷) موقعیت زن و مرد

«الرِّجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ...» (نساء / ۳۴)

«... وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (بقره / ۲۲۸)

از این دو آیه فضیلت خلقی مرد بر زن روشن می شود جز این که سعادت و کرامت انسان نزد خداوند به تقوای اوست بنابراین بین زن و مرد تنها تفاوت وجود ندارد بلکه تفاضل در خلقت نیز وجود دارد و این تفاضل به سبب کمال عقل و حسن تدبیر و نیرومندی بیشتر مردها در انجام اعمال و طاعات و وظیفه مهریه و قیمومت و انفاقی است که خداوند به عهده مردها قرار داده و این سرپرستی و قیمومت نیاز به تدبیر و تعقل بیشتری دارد به عهده آنان می باشد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر مردها نبودند خداوند زن ها را خلق نمی نمود سپس رسول

=====

۱ فیالعلل ... قال أمير المؤمنين عليه السلام : جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فسأله أعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله أن قال له: ما فضل الرجال على النساء فقال النبي صلى الله عليه وآله : كفضل السماء على الأرض و كفضل الماء على الأرض فالماء يحيى الأرض و بالرجال يحيى النساء يقول الله عزوجل «الرجال قوامون على النساء...» قال اليهودي: «لأى شىء كان هكذا؟ فقال النبي صلى الله عليه وآله خلق الله عزوجل آدم من طين و من فضله و بقیته خلقت حواء، و أول من أطاع النساء آدم فأنزله الله عزوجل من الجنة و قد بین فضل الرجال على النساء فيالمدنيا ألا ترى إلى النساء كيف يحضن و لا يمكنهن العبادة من الغذارة و الرجال لا يصيبهم شىء من الطمث فقال اليهودي: صدقت يا محمد. (علل الشرايع، ج ۲، ۵۱۲)

أقول و قد أمر الله الرجال بتأديب النساء عند خوف النشوز و لم يأمر النساء بتأديب الرجال فقال سبحانه: واللاتى تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن فيالمضاجع واضربوهن فإن أطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلاً. (تفسير صافى، ج ۱، ۴۴۹)

ص: ۳۴۸

خدا صلی الله علیه و آله آیه فوق را تلاوت نمود و فرمود: مگر نمی بینی که زنها در حال حیض و آلودگی، عبادت برای آنان ممکن نیست و مردها چنین نیستند؟ و چون علت آن را از آن حضرت سؤال کردند فرمود: خداوند آدم را از گل آفرید و از باقیمانده گل آدم حواء را آفرید و نخستین کسی که از زنها اطاعت نمود آدم علیه السلام بود و به این سبب از بهشت رانده شد.

مؤلف گوید: این تنها تفاضل در خلقت است و گرنه ممکن است مقام زن صالحه و با تقوی نزد خداوند که از برخی از مردها بیشتر باشد که در آیه اول به آن اشاره شده است. از این رو امام باقر علیه السلام در تفسیر «فالصالحات قانتات» می فرماید: زن های صالحه، مطیع شوهران و حافظ خود و اموال آنان هستند. و به همین علت خداوند هنگام نشوز و نافرمانی زن به مردها دستور داده که آنها را نصیحت و موعظه نمایند و اگر کارساز نشد در بستر به آنان پشت کنند و اگر این هم کارساز نشد آنان را تأدیب نمایند در حالی که نشوز مرد را خداوند با تأدیب زن نسبت به مرد علاج نکرده بلکه زن باید در صورت نشوز مرد به حاکم شرعی مراجعه نماید.

آری تردید نیست که این تفاوت خلقی بین مرد و زن وجود دارد جز این که این تفاوت در سرنوشت زن و مرد دخالت ندارد و همانگونه که در اول بحث اشاره شد کرامت و سعادت مرد و زن به تقوا و بندگی خدا و شایستگی های لازم دیگر است چنان که در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات / ۱۳) به این معنا اشاره شده است.

و در آیه شریفه «من عمل صالحا من ذكر أو أنثى و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا یعملون» (نحل، ۹۷) به آن اشاره شده است و زن می تواند با تقوا و پاکی و رعایت وظایف دینی خود به مقام والایی دست یابد و از برخی از مردها در تقوا و فضیلت تقدّم پیدا کند از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای مسلمان هیچ بهره ای بعد از اسلام بهتر از زن مؤمنه مسلمان نیست که چون به او نگاه کند خشنود شود و چون به او دستوری دهد اطاعت کند و چون از او دور شود امانتدار شوهر خود باشد نسبت به حفظ خود و مال شوهر.

خلاصه این که تفاوت و یا تفاضل در خلقت مقتضای حکمت نظام آفرینش است و کسی حق ندارد به آن چه مصلحت نظام خلقت است نقدی وارد نماید «لایسأل عما یفعل و هم یسألون» (انبیاء، ۲۳)

برای مثال اگر معماری برای نظام و مصلحت بنایی، محلی را در آن بنا سالن پذیرایی و محلی

را انبار و محلی را اطاق خواب و محلی را حیات قرار دهد کسی حق ندارد نقدی بر او وارد نماید از سویی همانگونه که در یک کشور حاکم لازم است در یک خانه نیز یک نفر باید حاکم باشد و گرنه اختلال به وجود می آید و به نظر نویسنده زنها باید شاکر باشند که خداوند مسئولیت سنگین اداره زندگی و رفت و آمد بین مردم را به عهده آنان قرار نداده است.

سفارشات مادر عروس

بانوی هوشمندی، چون دخترش را شوهر داد، شب زفاف هنگامی که می خواستند دخترش را به خانه بخت ببرند، او را طلبید، و ده سفارش را به او نمود و تأکید کرد که برای برقراری زندگی سالم حتما به این ده دستور، عمل کند.

نخست به او گفت: دخترم! بدان که تو از زندگی ای که با آن خو گرفته ای و گوشت و خونت با آن هماهنگ شده جدا می شوی و به خانه ای که از آن کاملاً بیگانه هستی می روی، و با رفیقی که با او انس نگرفته ای همنشین می گردی، کنیز او باش تا او غلام تو گردد و این ده دستور را از من بشنو و به آن عمل کن تا در خانه جدید خوشبخت گردی:

۱ با قناعت، زندگی نیکی را با همسرت تشکیل بده.

۲ در شنیدن سخن همسر و اطاعت از او، کوشا باش.

۳ با چشمی مهرانگیز و نگاهی متواضعانه به همسرت بنگر.

۴ نظافت و خوشبویی را رعایت کن.

۵ اموال شوهرت را حفظ کن و بدان که حفظ اموال او با اندازه گیری و اعتدال حاصل می گردد.

۶ احترام بستگان شوهر را نگه دار، و بدان که این کار را می توانی با سر پنجه تدبیر و هوشیاری، انجام دهی.

۷ غذای شوهر را در وقت خود و با کیفیت خوب آماده کن، زیرا گرسنگی عامل سریع برای بروز ناملایمات است.

۸ هنگام استراحت شوهر، سکوت و آرامش را رعایت کن، زیرا آشفته نمودن خواب، خشم انگیز است.

۹ رازهای مگو را برای او فاش نکن، که از نیرنگ او در امان نخواهی شد.

۱۰ از او اطاعت کن، زیرا سرکشی از خواسته مشروع او، موجب کینه در سینه او می شود.

دخترم! اگر این دستورات را با حوصله و تحمل و به خوبی انجام دهی، یقین بدان که عواطف شوهر را جلب کرده و زندگی شیرینی را با همسرت، پدید می آوری!

پاداش عظیم شوهرداری

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با اصحاب خود به گرد هم نشسته بودند ناگاه بانویی به نام «اسما» دختر یزید انصاری به حضور آن حضرت آمد و گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من به نمایندگی از زنان به حضور شما برای طرح یک سؤال آمده ام، سؤال این است که:

خداوند تو را به عنوان پیامبر، به سوی همه انسان ها از مرد و زن فرستاده است، و ما به تو و خدای تو ایمان آوردیم، ولی دستورات شما، ما زنان را در خانه ها محبوس کرده و دستمان را از امور اجتماعی و سیاسی کوتاه نموده و در خانه ها خزیده ایم و وسیله اطفاء شهوت مردان، و حمل فرزندان آنها شده ایم، ولی شما مردان به خاطر تجمع، در جماعات، عیادت بیمار، تشییع جنازه و حج بعد از حج بر ما برتری یافته اید، و از همه اینها بالاتر، جهاد در راه خدا است، که ما از شرکت در آن محروم هستیم، و اگر شما مردان، از خانه خود برای شرکت در حج، و جهاد بیرون رفتید، ما در غیاب شما اموال شما را نگه می داریم، لباس برای شما می بافیم، و کودکان شما را پرورش می دهیم أَفَمَا نُشَارِكُكُمْ فِيهِذَا الْأَجْرِ وَالْخَيْرِ؟ «آیا ما در پاداش کارهای نیک (اجتماعی و سیاسی) شما شرکت نداریم؟!»

پیامبر صلی الله علیه و آله با تمام رخ به اصحاب رو کرد و فرمود: «آیا شما تاکنون سؤالی از بانویی شنیده اید که بهتر از سؤال مذهبی این بانو (اسما) باشد؟!»

سپس آن حضرت به اسما رو کرد و فرمود: ای بانو بشنو و به زنانی که به نمایندگی آنها به اینجا آمده ای ابلاغ کن که:

إِنَّ حُسْنَ تَبَعِ الْمَرْأَةِ لِرَوْحِهَا، وَ طَلَبَهَا مَرْضَاتِهِ، وَ اتِّبَاعَهَا لَهُ، يَغْدِلُ ذَلِكَ كُلَّهُ

«پاداش شوهرداری نیک زن، و کوشش او برای تحصیل خشنودی شوهر، و پیروی او از شوهرش، برابر همه این پاداشها (جماعات و حج و جهاد و ... مردان است). پس اسما به سوی زنان بازگشت، در حالی که ذکر خدا می گفت، به جمع بانوان رسید و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به آنها ابلاغ نمود، همه شادمان شدند و از آن پس، اسما را به عنوان نماینده خود به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نامیدند. (۱)

=====

۱ تاریخ بیهقی مطابق الحلقات الذهبیه، ج ۹، ص ۸۵.

ص: ۳۵۱

پیام (۹۸) نشوز زنها

«... وَاللَّائِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا...» (نساء / ۳۴)

قبل از این آیه خداوند اوصاف زن های مؤمنه را بیان نموده و می فرماید: «فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله» یعنی زن های شایسته فرمان بردار و مطیع شوهران خود هستند و اسرار و اموال شوهران خویش را حفظ می نمایند.

خداوند به دنبال ذکر اوصاف زن های مؤمنه می فرماید: زن هایی را که هراس دارید نشوز و بلندپروازی پیدا کنند و از اطاعت شما سرپیچی نمایند نخست آنان را موعظه کنید، و اگر مؤثر نشد در بستر به آنان پشت کنید، و اگر مؤثر واقع نشد با کتک زدن آنان را تأدیب نمایید پس اگر به اطاعت از شما بازگشتند آنان را آزار ندهید. از این آیه ظاهر می شود که مرد باید با خیرخواهی کامل، از خطا و انحراف همسر خود جلوگیری نماید، تا همواره او صالح و شایسته باشد.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ مسلمانی بعد از اسلام بهره ای بهتر از همسر مؤمنه [و

=====

۱ فیالكافی عن الصادق علیه السلام عن آبائه عن النبي صلی الله علیه و آله قال: «ما استفاد امرؤ مسلم فائدة بعد الإسلام أفضل من زوجه مسلمه تسره إذا نظر إليها و تطيعه إذا أمرها و تحفظه إذا غاب عنها فينفسها و ماله. (كافی، ج ۵، ۳۲۷)

و فیالمجمع عن الباقر علیه السلام فيقوله: «واهجروهن» قال: إنه يحول ظهره إليها». و فيقوله: «واضربونهن» قال: «إنه الضرب بالسواك». (تفسير صافی)

و قال النبي صلی الله علیه و آله: قال الله عزوجل: إذا أردت أن أجمع للمسلم خير الدنيا والآخرة جعلت له قلبا خاشعا و لسانا ذاكرا و جسدا على البلاء صابرا، و زوجه مؤمنه تسره إذا نظر إليها و تحفظه إذا غاب عنها فينفسها و ماله. (كافی، ج ۵، ص ۳۲۷)

و قال صلی الله علیه و آله: من سعادة المرأة الزوج الصالحه. (المصدر)

پاکدامن و با حیا] به دست نمی آورد، همسری که با اخلاق خود همسر خویش را شاد و امر او را اطاعت نماید و امین او باشد نسبت به خود و مال شوهر خود.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نقل است که خداوند می فرماید: هنگامی که من بخواهم خیر دنیا و آخرت را برای مسلمانی جمع کنم به او قلبی خاشع، زبانی ذاکر، بدنی صابر و همسری باایمان می دهم که چون به [اخلاق] او می نگرد شاد شود و چون از او دور می شود آن زن حافظ و امانتدار او باشد نسبت به خود و مال شوهر خود. [حیا و عفت خویش را حفظ کند و اموال شوهر خود را نیز نگهدار باشد].

و فرمود: از سعادت مرد است که خداوند همسر شایسته ای به او عنایت نماید.

آری، یکی از عبادت های زن و شوهر این است که از خطای همدیگر بگذرند و این سبب آموزش آنان خواهد بود.

صبر و تحمل حضرت نوح نسبت به همسر خود

حضرت نوح علیه السلام همسر بدی داشت مثل حضرت لوط علیه السلام که او نیز همسر بدی داشت (که در قرآن آیه ۱۰ سوره تحریم به این مطلب اشاره شده است) حتی به مردم می گفت: نوح علیه السلام مجنون است. (۱) یکسال بر اثر نیامدن باران قحطی شد، جمعی از مردم تصمیم گرفتند نزد حضرت نوح علیه السلام بروند و از او بخواهند دعا کند تا باران بیاید، حضرت نوح در روستایی سکونت داشت، آنها به آن روستا رفتند و به در خانه او رسیدند و در خانه را زدند، زن حضرت نوح از خانه بیرون آمد، آنها گفتند: نوح کجاست؟ آمده ایم از او بخواهیم دعا کند باران بیاید.

زن گفت: اگر دعای نوح مستجاب می شد، برای خود ما دعا می کرد که وضع زندگی مان خوب شود، او اکنون به بیابان رفته تا هیزم جمع کند و بیاورد و بفروشد، او چنان مقامی ندارد که دعایش مستجاب گردد.

آنها به آن بیابان رفتند، ناگهان دیدند حضرت نوح هیزم را جمع کرده و به پشت گرفته و بر شیری سوار شده و ماری به دست گرفته و آن مار را تازیانه خود در راندن شیر قرار داده است.

به نوح علیه السلام عرض کردند: دعا کن تا باران بیاید، قحطی همه جا را گرفته است.

نوح علیه السلام دعا کرد و باران خوبی آمد. آنها به نوح علیه السلام گفتند: «تو که این گونه مستجاب الدعوه

=====

۱ بحار، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

ص: ۳۵۳

هستی، چرا در مورد زن خودت نفرین نمی کنی که مثلاً از خانه ات بیرون رود، و مجازات شود و پشت سر تو، از تو بدگویی ننماید.» حضرت نوح علیه السلام در پاسخ فرمود: «ارزش و ثواب تحمّل و صبر با چنین زنی، بهتر از آن است که با نفرین او را به مجازات برسانم.»

ص: ۳۵۴

«إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ فَكُتِبُوهُ»

پیام (۹۹) کتابت و ثبت دین

«... إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ فَكُتِبُوهُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ...» (بقره / ۲۸۲)

(۱) امام باقر علیه السلام می فرماید: خداوند نام های پیامبران: و عمر آنان را بر آدم علیه السلام عرضه نمود آدم علیه السلام چون به داود علیه السلام برخورد کرد و عمر او را چهل سال دید عرضه داشت خدایا چقدر عمر داود کم است و عمر من زیاد است؟ خدایا اگر من از عمر خود پنجاه سال به داود بدهم تو می پذیری؟ پس خداوند پنجاه سال از عمر آدم علیه السلام را به عمر داود علیه السلام افزود، همانگونه که در قرآن می فرماید: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» و چون عمر آدم علیه السلام به پایان رسید و ملک الموت برای قبض روح او آمد آدم گفت: ای ملک الموت پنجاه سال دیگر از عمر من باقی است، ملک الموت گفت: مگر آن را برای فرزند خود داود قرار ندادی؟ آدم گفت: بیاد ندارم، ملک الموت گفت: ای آدم گفته خود را انکار مکن مگر تو از خدا درخواست نکردی که پنجاه سال از عمر تو را بردارد و به عمر داود بیفزاید؟ و خداوند آن را در کتاب زبور به عمر داود افزود و در کتاب ذکر از عمر تو کاست؟ آدم گفت: صبر کن تا بدانم آیا چنین بوده است؟ امام باقر علیه السلام می فرماید: آدم دروغ نگفت و انکار حق نکرد بلکه از یاد او رفته بود و به همین علت از همان روز

=====

۱ و فیالکافی ... أبو عبد الله علیه السلام قال: لَمَّا عَرَضَ عَلَيَّ أَدَمُ وَلَدَهُ نَظَرَ إِلَيَّ دَاوُدَ فَأَعْجَبَهُ فَرَاذَهُ خَمْسِينَ سَنَةً مِنْ عَمْرِهِ قَالَ: وَ نَزَلَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ فَكَتَبَ عَلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ صَكًّا بِالْخَمْسِينَ سَنَةً فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ، قَالَ أَدَمُ: قَدْ بَقِيَ مِنْ عَمْرِي خَمْسُونَ سَنَةً قَالَ: فَأَيْنَ الْخَمْسُونَ الَّتِي جَعَلْتَهَا لِابْنِكَ دَاوُدَ؟ قَالَ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»: «فَإِنَّمَا أَنْ يَكُونَ نَسِيهَا أَوْ أَنْ كَرِهَ أَنْ يَنْزَلَ جِبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَهِدَ عَلَيْهِ وَ قَبَضَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ أَوَّلَ صَكِّ (ای مکتوب) کتب فیالدنیا. (الکافی، ج ۷، ۳۹۷)

و فيه فيحديث آخر طويل نحوه غير أن فيه: أن عمر داود عليه السلام كان أربعين سنة فزاده آدم ستين تمام المأه. (المصدر)

خداوند به بندگان خود امر کرد که اگر دین و معامله ای انجام می دهند و مدّت در آن معین می کنند آن را مکتوب نمایند.
(تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ۲۹۸ عن علل الشرایع)

ص: ۳۵۶

پیام (۱۰۰) تأمین سرمایه آخرت

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ...» (نحل / ۹۶)

(۱) عبدالله بن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره معنای آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِتْيَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ» (نور / ۳۷) سؤال نمود و عرض کرد پدر و مادرم فدای شما باد چگونه من باید تجارت آخرت بنمایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زبان خود را از ذکر خدا باز ندار و همواره بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» همانا این تجارت سودمندی است که خداوند می فرماید: «يَزْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ، لِيُؤْفِقَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (فاطر / ۲۹) سپس فرمود: ای ابن مسعود هر چه را در دنیا دیدی و قلب تو از آن لذت برد به خدای خود اهدا کن این تجارت آخرت تو است که خداوند می فرماید: «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ» (بحار الانوار، ج ۷۴، ۱۰۶)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: متاع آخرت خریدار زیادی ندارد پس شما تا می توانید آنها را خریداری کنید.

و فرمود: من چیزی را مانند بهشت ندیدم که طالبین آن به خواب رفته باشند و چیزی را مانند

=====

۱ قال علی علیه السلام : بضاعه الآخرة كاسده فاستكثروا منها فإوان كسادها. (میزان الحکمه، ج ۱، ۳۲۹)

و قال علیه السلام : إنني لم أر مثل الجنة نام طالبها، و لا كالنار نام هاربها، و لا أكثر مكتسبا ممن كسبه ليوم تدخر فيه الذخائر، و تبلى فيه السرائر. (المصدر)

و قال علیه السلام : إن من باع نفسه بغير الجنة فقد عظمت عليه المحنة. (المصدر)

و قال علیه السلام : أربح الناس من أشتري بالدنيا الآخرة. (المصدر)

و قال علیه السلام : إكتساب الحسنات من أفضل المكاسب. (المصدر)

و قال علیه السلام : ليس المتجر أن ترى الدنيا لنفسك ثمنا و ممّا لك عند الله عوضا. (المصدر)

دوزخ ندیدم که هاربین [و فرار کنندگان] از آن به خواب رفته باشند و هیچ تجارتی را بهتر و بیشتر از تجارت کسی ندیدم که برای آخرت و روزی که اسرار همه آشکار می شود اعمال خیر خود را ذخیره نماید.

و فرمود: کسی که خود را به غیر بهشت بفروشد مصیبت او بزرگ خواهد بود.

و فرمود: سودمندترین تجارت تجارت کسی است که به وسیله دنیا آخرت خویش را آباد نماید.

و فرمود: اعمال نیک بهترین درآمد و تجارت مؤمن است.

و فرمود: تجارت این نیست که انسان هستی خود را به دنیا بفروشد و وعده های خدا و بهشت را به واسطه دنیا از دست بدهد.

معنای تقدیم دنیا بر آخرت

سَمْرَه بن جُنْدَبْ، از پول پرستان زمان معاویه بود، معاویه صد هزار درهم به او داد، تا در میان مردم، حدیثی، پیش خود ببافد، و به دروغ آیه ای که در شأن علی علیه السلام است، بگوید: «در شأن ابن ملجم، قاتل علی علیه السلام است».

او در میان جمعیت آمد و گفت: آیه (۲۰۴ سوره بقره) در مورد علی علیه السلام نازل شده است، و آن آیه این است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»

«یعنی بعضی از مردم کسانی هستند که گفتار آنها در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود، و خداوند بر آنچه در دل (پنهان می دارند) گواه است، در حالی که آنان سرسخت ترین دشمنانند».

اما (آیه ۲۰۷ بقره) «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَى اللَّهِ...» یعنی «بعضی از مردم، جان خود را برای خشنودی خدا می فروشند...» در شأن «ابن ملجم» نازل شده است».

معاویه، باز صد هزار درهم برای او فرستاد، او به خاطر کمی آن، نپذیرفت، تا چهارصد هزار درهم برای او فرستاد آن گاه قبول کرد. (۱)

====

۱ ناسخ التواریخ، ج ۵، ص ۲۱۸.

ص: ۳۵۹

محبت سرشار پیامبر صلی الله علیه و آله به شاعر مخلص اهل بیت علیهم السلام

دِعْبَل خُزاعی از شاعران آزاده بود که با اشعار خود از حریم امامان علیهم السلام دفاع می کرد و یاد آنها را در خاطره ها زنده می نمود.

پسرش علی بن دِعْبَل می گوید: چون لحظات آخر عمر پدرم دِعْبَل فرا رسید، دیدم در حال جان دادن است، در آن حال رنگش تغییر کرد و صورتش سیاه شد و زبانش گرفت و با این حال مُرد، من درباره حقایق مذهب او (مذهب تشیع) در شک افتادم که آیا حق است یا نه، اگر حق است پس چرا پدرم در حال جان دادن این گونه بدحال گردید؟ (که نشانه عاقبت بد است)، همچنان این شک و تردید در من بود و حیران بودم تا اینکه پس از سه روز پدرم را در عالم خواب دیدم که لباس سفید در تن داشت و کلاه سفید بر سرش بود، گفتم: ای پدر، خدا با تو چه کرد؟

گفت: پسر! آنچه را هنگام جان کندن از من دیدی که صورتت سیاه شد و زبانت گرفت به خاطر آن بود که من در دنیا شراب خورده بودم، و همچنان در آن حال بودم تا اینکه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات نمودم که لباس سفید در تن داشت و کلاه سفید بر سرش بود، به من فرمود: تو دِعْبَل هستی؟ گفتم: آری ای رسول خدا! فرمود: از اشعاری را که در شأن فرزندان من سروده ای بخوان، من این دو شعر را خواندم:

لَا أَضْحَكَكَ اللَّهُ سِنَّ الدَّهْرِ إِنْ ضَحِكْتَ وَ آلُ أَحْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدْ قَهَرُوا

مُشَرَّدُونَ نَفُوا عَنْ عُقْرِ دَارِهِمْ كَأَنَّهُمْ قَدْ جَنَوْا مَا لَيْسَ يُعْتَفَرُ

«یعنی دندان روزگار را، خداوند نخنداند، در حالی که آل محمد صلی الله علیه و آله مظلوم واقع شده و توسط دشمنان مورد خشم قرار گرفتند.

آنها طرد شده و از خانه های خود تبعید گردیدند به گونه ای که گویا گناه نابخشودنی نموده اند». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اَحْسِنَتْ، سپس از من شفاعت کرد و لباس و کلاه خود را به من داد، همین لباس و کلاهی که می بینی، اهدایی آن حضرت است. (۱)

اخلاص عمل

هنگامی که عمرو بن عبدود که قدرت و شجاعت او برابری با هزار سوار و مرد جنگی

=====

۱ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۶.

ص: ۳۶۰

داشت در جنگ احزاب مبارز طلبید. هیچ یک از مسلمین جرئت پیش رفتن نداشتند، تا اینکه علی علیه السلام خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده اجازه رزم خواست، حضرت رسول فرمود: (هذا عمرو بن عبدود) این مرد عمرو بن عبدود امیر المؤمنین علیه السلام است عرض کرد (و أنا علی بن أبیطالب) من نیز علی بن أبیطالبم.

وقتی علی علیه السلام به طرف میدان رفت و با عمرو روبرو شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود (برز الإسلام کله إلى الکفر کله) تمام اسلام با تمام کفر روبرو شد از این جهت بود که درباره این مبارزه فرمود (ضربه علی علیه السلام يوم الخندق أفضل من عباده الثقلین) یک ضربه شمشیر علی در جنگ خندق با ارزش تر بود از عبادت جن و انس. زیرا تمام اسلام و اسلامیان رهین همان یک ضربه شدند علی علیه السلام که با آن عمرو بن عبدود را مغلوب ساخت.

در چنین موقعیت حسّاسی علی علیه السلام عمرو را بر زمین انداخت و بر روی سینه او نشست صدای ضجّه و فریاد مسلمین بلند شد و پیوسته به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض می کردند: یا رسول الله بفرماید علی علیه السلام در کشتن عمرو تعجیل نماید. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود او را به خود واگذارید او در کارش داناتر از دیگران است. هنگامی که علی علیه السلام سر عمرو را جدا نموده خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد. آن جناب فرمود یا علی چه شد که در جدا کردن سر عمرو توقف نمودی. عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله موقعی که او را بر زمین انداختم مرا ناسزا گفت. من غضبناک شده، ترسیدم اگر در حال خشم او را بکشم این عمل به واسطه تسلی خاطر و تشفی نفس صادر شود چون مرا ناسزا گفته بود ایستادم تا خشمم فرو نشست آنگاه از برای رضای خدا و در راه فرمانبرداری او سرش را جدا کردم. (۱)

====

۱ انوار نعمانیه. (عین الحیوه علامه مجلسی الصحیح من السیره، ج ۹/۳۳۳)

ص: ۳۶۱

«وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»

پیام (۱۰۱) اقتصاد در مصرف

«... وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...» (بقره / ۲۱۹)

«... وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره / ۳)

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا» (فرقان / ۶۷)

عدالت در همه چیز لازم است چرا که خداوند ما را به آن امر نموده «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» حتی در انفاق در راه خدا و مصارف زندگی که به آن تقدیر در امر معاش گفته می شود عدالت لازم است در آیه اول خداوند می فرماید: از آنچه ما روزی شما نمودیم بخشی را در راه خدا انفاق کنید و در آیه دوم و سوم نهی از اسراف در انفاق و امر به اقتصاد در انفاق شده است.

(۱) در روایتی آمده که اقتصاد در معاش مانع از فقر می شود. اساساً نعمت هایی که در اختیار ماست از کرم الهی است و وسیله نجات و ابتلا و آزمایش ما نیز می باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: تو گمان می کنی خدا عده ای را دوست می داشته که به آنان مال

=====

۱ فیالقیه عن العالم علیه السلام قال: ضمنت لمن اقتصد أن لا يفتقر. (فقیه، ج ۲، ۳۵)

قوله تعالى: «قل العفو» قال الصادق علیه السلام: العفو: الوسط. (کافی، ج ۴، ۵۲)

و عن أبان بن تغلب عن الصادق علیه السلام قال: أترى الله أعطى من أعطى من كرامته عليه و منع من منع من هوان به عليه؟ لا، ولكن المال مال الله يضعه عند الرجل ودائع، و جوز لهم أن يأكلوا قصدا و يشربوا قصدا و يلبسوا قصدا و ينكحوا قصدا و يركبوا قصدا و يعودوا بما سوى ذلك على فقراء المؤمنين و يلتموا شعثهم، فمن فعل ذلك كان ما يأكل حلالاً و يشرب حلالاً و يركب و ينكح حلالاً، و من عدا ذلك كان عليه حراما، ثم قال: «لا تسرفوا إنه لا يحب المسرفين» أترى الله إئتمن رجلاً على مال خول له أن يشتري فرسا بعشرة آلاف درهم، و يجزیه فرس بعشرين درهما، و يشتري جارية بألف دينارٍ و يجزیه بعشرين ديناراً، و قال: «و لا تسرفوا إنه لا يحب المسرفين» (تفسیر عیاشی، ج ۲، ۱۳)

ص: ۳۶۲

داده و یا بر عده ای خشم داشته که آنان را فقیر قرار داده است؟ هرگز چنین نیست بلکه مال، مال الله است و خداوند آن را نزد مردم امانت قرار داده و اجازه داده مردم به اندازه بخورند و بنوشند و بپوشند و ازدواج کنند و مرکب سواری تهیه نمایند و اضافه آن را به فقرای مؤمن بازگردانند و آنان را از فقر نجات دهند و کسی که اینگونه باشد آنچه می خورد و می آشامد و ... برای او حلال خواهد بود و اگر جز این باشد تصرفات او حرام خواهد بود....

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: اسراف نکنید که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد تا این که فرمود: آیا تو گمان می کنی که خداوند به کسی که مال داده اجازه داده مرکبی [اسبی] را به ده هزار درهم خریداری کند در حالی که مرکب بیست درهمی او را کفایت می کند؟ و یا به او اجازه داده که کنیزی را به هزار دینار خریداری کند در حالی که کنیز بیست دیناری او را کفایت می نماید؟ و در قرآن فرموده: اسراف نکنید که خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد؟!

ساده زیستی شیخ انصاری

یکی از مراجع بزرگ تقلید، حضرت آیت الله العظمی شیخ مرتضی انصاری، صاحب کتاب مکاسب و رسایل بوده، وی در ماه ذی الحجه سال ۱۲۱۴ قمری در دزفول متولد شد و در سال ۱۲۸۱ در سن ۶۷ سالگی از دنیا رفت و قبر شریفش در نجف اشرف است.

در مورد زهد و ساده زیستی این مرد بزرگ به دو حکایت زیر توجه کنید:

۱ در زمان مرجعیت خود که بیت المال بسیاری در اختیارش بود، مقداری از بیت المال را برای مخارج زندگی خانواده خود مقرر کرده بود، ولی این مقدار نیازهای معمولی خانه اش را نیز تأمین نمی کرد، خانواده او، یکی از علمای محترم را که مورد احترام شیخ انصاری بود، واسطه قرار داد که از شیخ انصاری بخواهد تا بر مقدار پول برای مخارج خانه بیفزاید.

آن عالم، به حضور شیخ انصاری رفت و جریان را به عرض رساند و از او خواست که مقداری بر شهریه مقرر خانه بیفزاید تا اهل خانه بتواند نیازهای خانه را تأمین نمایند. شیخ، در برابر این تقاضا سکوت کرد نه جواب منفی داد و نه جواب مثبت.

فردای آن روز، شیخ انصاری به خانه اش آمد و به عیالش گفت: لباس مرا شستشو کن، و چرک آن را در ظرفی بریز. او چنین کرد و آب چرک آلود لباس را در ظرفی ریخت و جریان را به شیخ اطلاع داد.

شیخ به او گفت: این آب چرک آلود را بیاشام.

عیال گفت: چگونه آن را بیاشامم با اینکه آلوده و چرکین است، و انسان از آشامیدن چنین آبی متنفر می باشد؟! شیخ گفت: این اموالی که در اختیار من است چرک های اموال مردم است که از آن تهیدستان می باشد، و برای من بیش از آنچه برای شما و سایر فقراء، مقرر ساخته ام جایز نیست که به شما بدهم، شما و سایر مستمندان در این بیت المال به طور مساوی حق دارید، و هیچ گونه امتیازی بین شما و مستمندان نیست.

۲ یکی از مقلدین شیخ انصاری که تاجر بود یک عبا زمستانی گرانبها که در نوع خود بی نظیر بود، به شیخ هدیه کرد و دست شیخ را بوسید و عبا را بر دوش او افکند. فردای آن روز، آن تاجر در نماز جماعت شیخ انصاری شرکت کرد، ولی دید همان عبا ساده ای که با مقام زعامت شیخ تناسب ندارد بر دوش او است، بعد از نماز به محضر شیخ رفت و پرسید: «آن عبا گرانبها که دیروز به شما هدیه کردم کجاست؟». شیخ در پاسخ گفت: آن را فروختم و با پول آن دوازده عبا زمستانی ساده خریداری کرده و به افرادی که در این فصل زمستان عبا نداشتند دادم.

تاجر عرض کرد: ای مولای من، عبا مال تو بود و به خصوص برای شخص تو خریده بودم، تا شخص شما آن را بپوشد، نه اینکه آن را بفروشید و از پول آن، چند عبا برای مستحقین فراهم نمایید! شیخ در پاسخ فرمود: إِنَّ ضَمِيرِي لَا يَقْبَلُ ذَلِكْ: «وجدانم چنین کاری را نمی پذیرد که چنان عبایی بپوشم در حالی که عده ای به عبا ساده زمستانی نیازمند باشند.» (۱)

اثر تواضع

مردی خواست خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برسد درب خانه را کوبید حضرت پرسید کیست؟ جواب داد من (انا) آن جناب خارج شد فرمود کیست؟ که می گوید من با اینکه چنین سخنی سزاوار نیست مگر برای خداوند جل و علا که می فرماید (أنا الجبار أنا القهار أنا الخالق) پس از آن فرمود هر کسی دو رشته بر سر او است که یکی از آنها به عرش منتهی می شود و بر دست ملکی است در آن جا، دیگری منتهی به زیر زمین می گردد آن نیز به دست ملکی است.

اگر برای خدا تواضع کرد به ملکی که در عرش است خطاب می رسد بنده ما تواضع کرد او را در میان مردم بلند کن تا اینکه مرتبه اش به عرش برسد. و هرگاه تکبر نمود خطاب می رسد او

=====

۱ شرح مکاسب سید محمد کلانتری، ج ۱، ص ۱۲۹.

ص: ۳۶۴

را پایین بیاور تا اینکه منتهی به زیر زمین شود. (۱)

====

۱ انوار نعمانیه، ص ۲۶۸، منظور از دو رشته نیرویی است که در اختیار آن دو ملک است و این چنین می کنند.

ص: ۳۶۵

پیام (۱۰۲) اقتصاد در خوردن و آشامیدن

«... وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (اعراف / ۳۱)

«وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ» (مائده / ۸۸)

خداوند در آیه اول خوردن و آشامیدن را مشروط به عدم اسراف نموده و از اسراف اعلان عدم رضایت کرده است چرا که زیاده روی و اسراف در خوردن و آشامیدن زیان های فراوانی دارد و لکن اهل بهشت را امر به خوردن و آشامیدن نموده و آنان را از اسراف نهی نکرده چرا که در بهشت زیان و ضرر و درد و المی وجود ندارد و لکن در دنیا اسراف و افراط در خوردن و آشامیدن ضرر و زیان هایی دارد و در سخنان معصومین علیهم السلام نیز به آن اشاره شده است:

هارون الرشید طبیبی نصرانی داشت او روزی گفت: در کتاب شما اثری از علم طب وجود ندارد در حالی که علم دو بخش است: علم ادیان و علم ابدان به او گفته شد: خداوند تمام علم طب را در قرآن با عبارت کوتاهی بیان نموده و فرموده: «وکلوا و اشربوا و لاتسرفوا» و پیامبر ما نیز همه طب را در یک سخن جمع نموده و می فرماید: «المعدة بيت الأعداء، والحمية رأس كل دواء، و أعط كل بدن ما عودته» یعنی معده خانه دردهاست [اگر پرخوری شود] و پرهیز از پرخوری دوی همه دردهاست و هر بدنی را به آن چه عادت کرده نگهداری کن [تا بیماری پیدا نکند] طیب نصرانی چون این سخنان را شنید گفت: حقا کتاب شما و پیامبر شما چیزی برای جالینوس [استاد طب] باقی نگذاشته است. (تفسیر صافی پاورقی)

شهید ثانی در کتاب شرح لمعه می فرماید: پرخوری مکروه و مذموم است چرا که امام صادق علیه السلام فرمود: شکم از پرخوری طغیان می کند و نزدیک ترین حالات بنده به خدا هنگامی است که شکم او سبک باشد و مبعوض ترین حالات او زمانی است که شکم خود را پر کرده باشد.

سپس شهید ثانی گوید: پرخوری اگر موجب ضرر و خطر باشد حرام است چرا که غذا خوردن با سیری سبب برص و پیسی می شود و پر کردن معده ریشه دردها و بیماری ها

(۱) امام صادق علیه السلام نیز فرمود: خداوند از پر خوری خشم دارد.

و فرمود: فرزند آدم را چاره ای از خوردن نیست تا بتواند زنده بماند و لکن هنگامی که می خواهید چیزی را بخورید یک سوم شکم خود را برای غذا و یک سوم را برای آب و یک سوم دیگر را برای نفس قرار دهید و خود را مانند خوک ها فربه نکنید.

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که شکم پر می شود [صاحب آن] طغیان می کند.

و فرمود: هیچ چیزی نزد خداوند مبعوض تراز شکم پر نیست.

امام صادق علیه السلام به عنوان بصری فرمود: ... و اما آنچه درباره ریاضت باید انجام دهی این است که بدون اشتها غذا نخوری که سبب بلاهت و حماقت تو می شود، و تا گرسنه نشده ای غذا مخور، و اگر غذایی می خوری حلال بخور، و نام خدا را هنگام غذا خوردن به زبان جاری کن و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را از یاد مبر که فرمود: آدمی زاد هیچ ظرفی را پر نمی کند که خطرناک تر از پر کردن شکم باشد و اگر چاره ای از خوردن غذا نداری شکم خود را سه قسمت کن ثلث آن را برای غذا و ثلث دیگر را برای آب و ثلث باقی مانده را برای نفس کشیدن قرار ده.

====

۱ کافی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال لي: يا أبا محمد إن البطن ليطنغي من أكله و أقرب ما يكون العبد من الله جلّ و عزّ إذا خفّ بطنه، و أبغض ما يكون العبد إلى الله عزّوجلّ إذا امتلأ بطنه. (كافي، ج ۶، ۲۶۹)

و فيه عن أبي عبد الله عليه السلام: إن الله عزّوجلّ يبغض كثره الأكل.

و قال عليه السلام: ليس لابن آدم بدّ من أكله يقيم بها صلبه فإذا أكل أحدكم طعاما فليجعل ثلث بطنه للطعام و ثلث بطنه للشراب و ثلث بطنه للنفس، و لا تسمّوا تسمّن الخنازير للذبح. (كافي، ج ۶، ۲۶۹)

و فيه عن أبي جعفر الباقر عليه السلام: إذا شبع البطن طغى. (المصدر، ص ۲۷۰)

و فيه قال عليه السلام: ما من شيء أبغض إلى الله عزّوجلّ من بطن مملوء. (المصدر)

وقال الصادق عليه السلام للعنوان البصرى: و أمّا اللواتى فى الرياضه: فإياك أن تأكل ما لا تشتهيه فإنه يورث الحماقه و البله، و لا تأكل إلا عند الجوع، و إذا أكلت فكل حلالاً و سمّ الله، و اذكر حدیث الرسول صلی الله علیه و آله: «ما ملأ آدمى وعاء شراً من بطنه، فإن كان لا بدّ فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه». (بحار، ج ۱، ۲۲۶ منیه المرید، ص ۱۴۹)

«كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ»

پیام (۱۰۳) حلال و حرام

«... يا أيها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل و تدلوا بها الى الحكام لتأكلوا فريقا من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون»
(نساء / ۲۹)

«... كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...» (بقره / ۱۷۲)

«وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا...» (مائده / ۸۸)

يا أيها الناس كلوا مما فى الأرض حلالا طيبا (بقره / ۱۶۸)

(۱) رسول خدا صلى الله عليه و آله مى فرماید: هر کس حلال بخورد ملكى بالای سر او مى ایستد و برای او استغفار مى نماید تا از غذای خود فارغ شود. و فرمود: بازگرداندن يك دانق از حرام نزد خداوند پاداش هفتاد هزار حج مقبول دارد.

و فرمود: هنگامی که لقمه حرام در شکم بنده ای قرار مى گیرد همه ملائکه آسمان ها و زمین او را لعنت مى کنند. و تا هنگامی که آن لقمه در جوف اوست خداوند نظر رحمت به او نمى کند.

و فرمود: هر کس يك لقمه از حرام بخورد مورد خشم و غضب خدا قرار مى گیرد و اگر توبه

=====

۱ قال النبى صلى الله عليه و آله : من أكل الحلال قام على رأسه ملك يستغفر له حتى يفرغ من أكله. (دعوات راوندی، ص ۲۴)

و قال صلى الله عليه و آله : لرد دانقٍ من حرام يعدل عند الله سبحانه سبعين ألف حجّه مبروره. (المصدر، ص ۲۵)

و قال صلى الله عليه و آله : إذا وقعت اللقمه من حرام فيجوف العبد لعنه كلّ ملك فيالسموات و فيالأرض، و مادامت اللقمه فيجوفه لا ينظر الله إليه، و من أكل اللقمه من الحرام فقد باء بغضبٍ من الله، فإن تاب تاب الله عليه، و إن مات فالنار أولى به. (مكارم الأخلاق للطبرسى، ص ۱۵۰)

و قال صلى الله عليه و آله : من أكل الحلال أربعين يوما نور الله قلبه. (عده الداعى، ص ۱۴۰)

و قال رجل لأبى جعفر عليه السلام : إننى ضعيف العمل قليل الصيام و لكننى أرجو أن لا أكل إلا حلالاً فقال له أبو جعفر عليه السلام : أى الإجتهد أفضل من عفه بطنٍ و فرجٍ؟ (عده الداعى، ص ۱۴۰)

کند خداوند توبه او را می پذیرد و اگر بدون توبه بمیرد آتش به او سزاوارتر است.

و فرمود: هر کس چهل روز حلال بخورد خداوند قلب او را نورانی می فرماید.

شخصی به امام باقر علیه السلام عرض کرد من مردی ضعیف العمل هستم و کمتر روزه مستحبی می گیرم و لکن امیدوارم (و می کوشم) که جز حلال نخورم امام باقر علیه السلام به او فرمود: چه جهادی بالاتر از عفت شکم و شهوت می باشد؟ و در بحث دعا گذشت که یکی از علّت های مستجاب نشدن دعاها خوردن حرام است و گرنه امام صادق علیه السلام فرمود: «یکفی من الدعاء مع البرّ ما یکفی الطعام من الملح» دعا برای مرد صالح و حلال خور به اندازه نمک غذا کفایت می کند. (عده الداعی، ص ۱۴۱)

روزی حرام

نقل شده: امیرمؤمنان علی علیه السلام سوار بر اسب بود و در کنار خانه ای، توقّف کرد و پیاده شد، و افسار اسب را به شخصی داد که آن را نگهدارد، و وارد آن خانه شد و پس از ملاقات و دیدار با صاحب خانه، از خانه بیرون آمد، و دید آن شخص افسار اسب را بیرون آورده و با خود برده است، و چون امام علیه السلام آن افسار را در دست کسی یافت و معلوم شد که او آن را به دو درهم فروخته است، فرمود: «من می خواستم دو درهم به او بدهم، ولی او رزق حلال را نخواست، و از راه حرام، کسب روزی نمود!!»

آداب غذاخوردن

در سخنان معصومین علیهم السلام از پرخوری و شکایت از طعام نکوهش شده و همان گونه که گذشت پرخوری را سبب قساوت قلب و غضب الهی و امراض گوناگون مانند بلاهت و پیسی دانسته و برکت غذا را به این دانسته اند که دست های زیادی بر آن وارد شود و انسان با خانواده و خدّام خود غذا بخورد و از آن غذا به کسی که به آن نگاه کرده و به همسایگان داده شود و در اوّل غذا «بسم الله الرحمن الرحیم» و در آخر آن «الحمد لله» گفته شود و با دست راست غذا را بخورند و مانند عبد مقابل آن بنشینند و غذا را طول بدهند و دست های خود را قبل از غذا و بعد از آن بشویند و خورده های غذایی که اطراف سفره می ریزد را بخورند چرا که آنها مهریه حوریان بهشتی خواهد بود.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که غذا آماده می شود هر کس باید از مقابل خود استفاده

=====

۱ أقول: و قد ورد فی الروایات: ذمّ کثرة الأکل و الأکل علی الشبع و الشکایه عن الطعام و أنّ کثرة الأکل توجب القساوه و غضب الربّ و البرص و الأمراض أنّ و برکه الطعام مع کثرة الأیدی علیه و استجاب الأکل مع الأهل و الخادم و الطعام من ینظر إلیه و القام المؤمنین و التسمیه فیأوله و التحمید فیآخره و الأکل بالیمین و الجلوس علیه جلسه العبد و إطاعه الجلوس له و غسل یدیین قبله و بعده و أکل الکسرات [فإنّها مهور حورالعین] (سفینه البحار، أکل)

قال النبي صلى الله عليه وآله : إذا وضعت المائدة بين يدي الرجل فليأكل ممّا يليه، و لا يتناول ممّا بين يدي جلسه، و لا يأكل من ذروه القصعه، فإنّ من أعلاها تأتي البركه، و لا يرفع يده و إن شبع، فإنّه إذا فعل ذلك خجل جلسه و عسى أن يكون له فيالطعام حاجه. (مكارم الأخلاق، ص ١٤٩)

و قال صلى الله عليه وآله : نورالحكمه الجوع، و التباعد من اللّهم الشبع، و القربه إلى الله و حبّ المساكين و الدنوّ منهم. (المصدر)

و قال صلى الله عليه وآله : من أكل الحلال قام على رأسه ملك يستغفر له حتّى يفرغ من أكله. (المصدر، ص ١٥٠)

و قال صلى الله عليه وآله : إذا وقعت اللقمه من الحرام فيجوف العبد لعنه كلّ ملك فيالسموات و فيالأرض، و مادامت اللقمه فيجوفه لا ينظر الله إليه. (المصدر)

ص: ٣٦٩

کند و از غذای مقابل دیگری بر ندارد، و از وسط ظرف غذا بر ندارد چرا که برکت در آنجاست، و زودتر دست از غذا بر ندارد چرا که ممکن است در کنار او کسی مایل به غذا باشد و حیا کند و او نیز دست از غذا بردارد.

و فرمود: نور حکمت با گرسنگی و پرهیز از پر خوری و تقرب به خدا و توجه به فقرا و اطعام و دوستی آنان می آید.

و فرمود: کسی که مشغول خوردن غذای حلال می شود ملکی بالای سر او می ایستد و برای او استغفار می کند تا از غذا فارغ شود.

و در تأثیر حرام فرمود: هنگامی که لقمه حرام داخل شکم کسی می شود ملائکه آسمان و زمین او را لعنت می کنند و تا مادامی که آن لقمه در شکم او باقی است خداوند نظر رحمت به او نخواهد نمود.

ص: ۳۷۰

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»

پیام (۱۰۴) درآمدهای حرام

«... إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَعْيَابُ وَالْأَعْزَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (مائده/ ۹۰)

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (بقره/ ۱۸۸)

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: قریش بر روی مال و فرزندان خود قمار می کردند و خداوند آنان را از این عمل نهی فرمود.

و در سخن دیگری فرمود: خداوند می دانسته که در این امت حاکمان و قاضیان جوری خواهند بود که به ناحق حکم می کنند از این رو مردم را از مراجعه به آن ان نهی نموده. سپس فرمود: مقصود از این آیه حاکمان و قاضیان عادل نیستند.

سماعه بن مهران می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: یکی از برادران ما مالی دارد و دینی نیز به

=====

۱ عن زیاد بن عيسى قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الآية فقال: كانت قریش تتقامر الرجل بأهله و ماله فنهاهم الله عن ذلك. (تفسير نور الثقلين، ج ۱، ۱۷۵)

و قال عليه السلام: إن الله عز وجل قد علم أن في آئمه حكاما يجورون، أما أنه لم يعن حكام أهل العدل و لكنّه عنى حكام أهل الجور. (المصدر، ص ۱۷۶)

عن سماعه بن مهران قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام الرجل منّا يكون عنده الشئ ى يتبّلع به و عليه الدين أيطعمه عياله حتّى يأتيه الله عز وجل بميسره فيقضى دينه، أو يستقرض على ظهره فيخبث الزمان و شدّه المكاسبه، أو يقبل الصدقه؟ فقال: يقضى بما عنده دينه و لا يأكل أموال الناس إلّا و عنده ما يؤدى إليهم، حقوقهم إن الله عز وجل يقول: «ولاتأكلوا أموالكم بينكم بالباطل» (المصدر) و رواه في الكافي، ج ۵، ۹۵)

و عن أبي جعفر عليه السلام إنّه قال: يعنى بالباطل اليمين الكاذبه يقطع بها الأموال. (المصدر عن مجمع البيان)

و قال الفيض في تفسير الصافي: الآية تعم الكلّ و لا تنافى بين الأخبار. (الصافي، ج ۱، ۲۲۷)

عاهده اوست آیا این مال را خرج عیال خود بکند تا وقتی که تمکن پیدا نماید و دین خود را بدهد و یا در سختی روزگار وام بگیرد و یا با قبول صدقه مشکل خود را حل نماید؟ امام علیه السلام فرمود: با مالی که دارد قرض خود را ادا کند و مال مردم را نگیرد مگر آن که به همان اندازه مالی برای پرداخت آن داشته باشد چرا که خداوند می فرماید: «و لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل»

امام باقر علیه السلام می فرماید: مقصود از این آیه سوگند دروغ است که به وسیله آن اموال مردم تصاحب می شود.

مرحوم فیض در تفسیر خود می گوید: آیه فوق شامل همه موارد مال حرام می شود و منافاتی بین اخبار نیست.

ص: ۳۷۲

«وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

پیام (۱۰۵) اثر خیانت در قیامت

«... وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (آل عمران / ۱۶۱)

یعنی هر که خیانت کند در قیامت با خیانت خود احضار خواهد شد.

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی نمی تواند همه مردم را از خود راضی کند و زبان های آنان را کنترل نماید، مگر این نیست که مردم در جنگ بدر به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت خیانت دادند و گفتند: او قتیفه ای را برای خود برداشته تا این که خداوند صاحب خیانت را معرفی نمود و این آیه نازل شد: «و ما كان لنبی أن یغلّ و من یغلل...»

امام باقر علیه السلام می فرماید: سخن خدا حق است و هرگز خداوند پیامبر خیانتکار نمی فرستد و البته هر که خیانت کند روز قیامت همراه خیانت خود خواهد آمد و خیانت خود را در آتش دوزخ می بیند و او را تکلیف می کنند که آن را از داخل آتش خارج نماید، و در آن روز به حساب هر کسی رسیدگی می شود و ظلمی به کسی نخواهد شد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: غلول هر مالی است که از امام به ظلم گرفته شود، و نیز هر مال

=====

۱ فی أمالی الصدوق رحمه الله بإسناده إلى الصادق عليه السلام في حديث طويل يقول فيه: يا علقمه إن رضا الناس لا يملكك و ألسنتهم لا تضبط ألم ينسبوه [یعنی النبی صلی الله علیه و آله [یوم بدر إلى أنه أخذ لنفسه من المغنم قتیفه حمراء حتى أظهره الله على القتیفه و برأ نبيّه صلی الله علیه و آله من الخیانه و أنزل في كتابه: «و ما كان لنبی أن یغلّ و من یغلل یأت بما غلّ يوم القیامه». (أمالی صدوق، ص ۱۶۴)

و عن أبي جعفر عليه السلام في هذه الآية قال: فصدق الله لم يكن الله ليجعل نبياً غالاً «و من یغلل یأت بما غلّ يوم القیامه» ثم قال عليه السلام: من غلّ شيئاً رآه يوم القیامه في النار ثم يكلف أن يدخل إليه فيخرجه من النار، ثم توفى كل نفس ما كسبت و هم لا يظلمون. (تفسير القمی، ج ۱، ۱۲۲)

و قال أبو عبد الله عليه السلام: الغلول: كلّ شيء غلّ عن الإمام، و أكل مال الإمام، و أكل مال الیتیم شبهه، و السحت شبهه. (تفسير عیاشی، ج ۱، ۲۰۵ و رواها في تفسير نورالثقلین، ج ۱، ۴۰۶)

یتیم و هر مال حرامی است که با شبهه آن را حلال شمارند و تصرف نمایند.

پیامدهای ظلم و خیانت

در آن هنگام که بازماندگان شهدای کربلا را همراه سرهای بریده شهیدان به کوفه آوردند و به مجلس عبیدالله بن زیاد وارد نمودند، مختار در جریان حضرت مسلم علیه السلام به دستور ابن زیاد دستگیر شده و در زندان به سر می برد.

ابن زیاد برای اینکه دل مختار را بسوزاند دستور داد مختار را از زندان به مجلس خود بیاورند، دژخیمان مختار را کشان کشان با وضع توهین آمیز به مجلس ابن زیاد آوردند.

هنگامی که مختار وارد مجلس شد، دریافت که امام حسین علیه السلام کشته شده، و اهل بیت او اسیر شده اند و سر بریده امام علیه السلام در میان طشت است، بسیار ناراحت شد و از شدت غم، بیهوش گردید وقتی که به هوش آمد، با کمال شجاعت بر سر ابن زیاد فریاد کشید که: «ای حرامزاده! به زودی، دمار از روزگار شما در آورم و ۳۸۰ هزار نفر از بنی امیه را خواهم کشت».

ابن زیاد خشمگین شد و به قتل او فرمان داد.

حاضران دیدند کشتن مختار صلاح نیست و مسأله تازه ای ایجاد می کند، به ابن زیاد گفتند: کشتن مختار موجب بروز فتنه عظیم می گردد و صلاح نیست، از این رو ابن زیاد از کشتن مختار منصرف شد و دستور داد او را به زنان بازگردانند. (۱)

سر بریده نحس ابن زیاد

در قیام مختار که در سال ۶۶ و ۶۷ هجری قمری انجام گرفت، ابراهیم پسر مالک اشتر فرمانده سپاه مختار شد و با سپاهی که ابن زیاد و حصین بن نمیر و ... از سران آن سپاه بودند در کنار موصل درگیر شد و در این درگیری بسیاری از دشمنان و سران دشمن کشته شدند، از جمله «ابن زیاد» به دست ابراهیم پسر مالک اشتر کشته شد.

ابراهیم سر بریده ابن زیاد و سران دشمن را برای مختار فرستاد، و مختار در آن هنگام غذا می خورد پس گفت: روزی مرا نزد ابن زیاد حاضر کردند و سربریده امام حسین علیه السلام را نزد او دیدم و اکنون سر نحس ابن زیاد را در این هنگام که غذا می خورم به نزد من آوردند».

=====

۱ تذکره الشهداء، ملا حبیب الله کاشانی، ص ۴۰۴.

در این هنگام دیدند مار سفیدی در میان سرها پیدا شد و وارد سوراخ بینی ابن زیاد شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و از سوراخ گوش او وارد گردید و از سوراخ بینی او بیرون آمد، و این عمل چندین بار تکرار گردید.

مختار پس از صرف غذا برخاست و با کفشی که در پایش بود به صورت نحس ابن زیاد زد، سپس کفشش را نزد غلامش انداخت و گفت: «این کفش را بشوی که آن را بر صورت کافر نجس نهادم».

مختار سرهای نحس دشمنان را برای محمد حنفیه فرستاد، محمد حنفیه سر ابن زیاد را نزد امام سجاد علیه السلام فرستاد، امام سجاد در آن وقت، غذا می خورد، و فرمود: روزی سر مقدس پدرم را نزد ابن زیاد آوردند، او غذا می خورد، و من به خدای خود عرض کردم: خدایا مرا نمیران تا اینکه سر بریده ابن زیاد را در کنار سفره ام که غذا می خورم بنگرم، حمد و سپاس خدا را که دعایم را اکنون به استجاب رسانیده است. (۱)

نکته قابل توجه اینکه: مرحوم حاج شیخ عباس محدث بزرگوار قمی می نویسد:

آن مار، مکرر از بینی ابن زیاد وارد می شد و از گوش او بیرون می آمد، و تماشاچیان می گفتند قَدْ جَاءَتْ قَدْ جَاءَتْ: «مار باز آمد، مار باز آمد».

و می نویسد: همان هنگام که ابن زیاد در مجلس خود با چوب خیزران مکرر بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد، شاید بر اساس تجسم اعمال، همان چوب خیزران به صورت مار در آمد و مکرر از بینی او وارد می شد و از سوراخ گوش او بیرون می آمد، تا در همین دنیا، مردم مجازات عمل ننگینش را تماشا کنند و عبرت بگیرند. (۲)

خیانت در بازار

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازار مدینه عبور می کرد، چشمش به طعامی (مانند نخود) افتاد، دید بسیار پاکیزه و مرغوب است، پرسید قیمت این طعام، چند است؟ در همین هنگام خداوند به او وحی کرد، دستت را داخل آن طعام کن و زیر آن را رویاوری، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد، ناگاه دید زیر آن، پست و نامرغوب است، پس به آن شخص بازاری رو کرد و فرمود:

=====

۱ بحار، ج ۴۵، ص ۳۳۴ تا ۳۳۶.

۲ اقتباس از منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۹۹.

ص: ۳۷۵

«ما أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ جَمَعْتَ خِيَانَةً وَغَشَا لِلْمُسْلِمِينَ»

«تو را نمی‌نگرم مگر اینکه خیانت و نیرنگ به مسلمین را در اینجا جمع کرده ای.» (۱)

روز دیگر از بازار عبور کرد، طعامی در میان کیسه بزرگی دید، دستش را داخل آن نمود، دستش تر شد، دریافت که زیر طعام آب زده اند و نمناک است، به فروشنده فرمود: این چه طعامی است که رویش خشک است و زیرش تر است؟ او عرض کرد: باران بر آن باریده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا آن قسمت تر را نشان مشتریان نداده ای تا بنگرند؟ مَنْ غَشَا فَلَيْسَ مِنَّا: «کسی که با ما (مسلمین) نیرنگ کند، از ما نیست.» (۲)

خیانت محترک

عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، یک سال قحطی و خشکسالی سراسر حجاز را فراگرفت، گندم و جو کمیاب شد، جمعی از مسلمین به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کردند: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا نایاب شده و گندم و جو وجود ندارد، و فقط در نزد فلان کس مقداری از گندم و جو یافت می‌شود.»

رسول خدا علیه السلام جمعیت را جمع کرد و برای آنها سخنرانی نمود. در این میان به همان کسی که گفته شده بود دارای مقداری جو و گندم است، خطاب کرده و فرمود: «ای فلانی مسلمین می‌گویند طعام نایاب شده، جز مقداری که در نزد تو وجود دارد، آن طعام را از محل مخفی بیرون بیاور و بفروش، و آن را نزد خود حبس نکن.»

امام صادق علیه السلام فرمود: احتکار، هنگام فراوانی نعمت، چهل روز است و هنگام سختی و کمبود، سه روز است و زیادتیر از آن اگر کسی احتکار نماید، ملعون است. (۳)

امام صادق علیه السلام و پرهیز از احتکار

معتب یکی از غلامان امام صادق علیه السلام می‌گوید: روزی امام صادق علیه السلام به من فرمود: قیمت کالاهای غذایی در مدینه خیلی گران شده است، ما چه اندازه آذوقه غذایی داریم؟ من عرض

=====

۱ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۶۱.

۲ میزان الحکمه، ج ۷، ص ۲۲۲.

۳ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

کردم: «آن قدر هست که چند ماه برای ما کفایت کند».

امام صادق علیه السلام فرمود: آن مواد غذایی را بیرون ببر و بفروش (تا بر اثر فراوانی، قیمت های سنگین شکسته شود).

من آن مواد غذایی را از خانه بیرون بردم و فروختم، آنگاه امام صادق علیه السلام به من فرمود: اِشْتَرِ مَعَ النَّاسِ يَوْمًا بَيْوْمٍ «همراه مردم (و در صف مردم) غذای ما را روز به روز خریداری کن» (نه اینکه یک روز برای چند روز غذا تهیه کنی و کمبود در بازار به وجود آید و موجب افزایش قیمتها شود). سپس فرمود: ای معتب، نصف غذای خانواده ما را از گندم و نصف آن را از جو تهیه کن، چرا که خداوند می داند من قدرت آن را دارم تا نان و غذای به دست آمده از گندم را به افراد خانواده ام بخورانم، ولی خداوند دوست دارد مرا به گونه ای ببیند که اندازه گیری در مخارج زندگی خود را به نیکی انجام دهم (قناعت را رعایت کنم و زندگی خود را با شرایط اقتصادی زمان و مکان هکاهنگ نمایم). (۱)

کیفر جنایات معاویه

امام باقر علیه السلام فرمود: روزی من و پدرم (امام علی بن الحسین علیه السلام) به سوی مکه رهسپار بودیم، و هر دو سوار بر استر به راه ادامه می دادیم، ناگهان استر رم کرد، به جلو نگاه کردیم دیدیم به گردن پیرمردی زنجیرهای سنگین انداخته اند و او را می کشانند، و او گفت ای علی بن الحسین آب به من بدهید، پدرم فرمود: این شخص «معاویه» است، آب به او نده، خداوند به او آب ندهد.

و مطابق روایت دیگر، امام صادق علیه السلام می گوید: من و پدرم به سوی مکه می رفتیم در محلی به نام ضجنان (که یکی از بیابان های جهنم است) رسیدیم، پیرمردی را دیدیم که با زنجیرها او را می کشانند، و او آب می خواست، من خواستم به او آب برسانم، پدرم (امام باقر علیه السلام) فرمود: آب به او نده، خدا او را آب ندهد، و مردی به دنبال او بود، و آن زنجیرها را کشاند و او را به درک اسفل دوزخ انداخت. (۲)

توضیح اینکه: این منظره وحشتناک، گوشه ای از جهان بزرخ بوده، که پرده آن برای امام

=====

۱ همان مدرک.

۲ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۰۹.

ص: ۳۷۷

صادق علیه السلام و امام باقر و امام سجّاد علیهم السلام برداشته شد و دیدند که چگونه معاویه ناپاک را در عالم برزخ عذاب می دهند!

کیفر جسارت به سادات

در سال ۱۲۲۹ ه. ق یکی از تحصیلداران دولت از سید تنگدستی مطالبه وجه دیوانی (مالیات) می نمود. سید هر چه سوگند یاد کرد و اظهار تنگدستی و پریشانی کرد اثری در قلب آن مرد نبخشید و بر سختگیری و فشار خود افزود، سید چون از اظهار عجز و بیچارگی خود بهره ای نیافت. گفت چند روزی مهلت بده تا خدا چاره ای بسازد و از جدم رسول خدا شرم کن. تحصیلدار گفت اگر جدّ تو کارسازی می کند و می تواند، یا شرّ مرا از سر تو دفع کند و یا حاجت تو را روا سازد من صبر می کنم آنگاه ضامنی از سید گرفت و گفت اگر برای ساعت اول فردا صبح وجه را حاضر نکردی نجاست به حلق تو خواهم ریخت و به جدت بگو هر چه می تواند بکند.

تحصیلدار شب به خانه خود مراجعت کرد و برای خوابیدن به پشت بام رفت.

نصف شب به قصد ادرار کردن از جای برخاست و چون هوا تاریک بود پای بر ناودان گذاشت و با ناودان به زمین آمد تصادفا در زیر ناودان چاه مستراح بود.

مرد تحصیلدار در همان خلوت شب به چاه سرنگون شد و از این قضیه در آن نیمه شب هیچ کس آگاهی نیافت روز که شد از او جستجو کردند. پس از تفحص فراوان او را در چاه مستراح یافتند که سرش تا نزدیک ناف در نجاست فرو رفته و آنقدر نجاست به حلق او وارد گردیده که شکمش ورم کرده و خفه شده است. (۱)

====

۱ خزائن نراقی.

ص: ۳۷۸

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ»

پیام (۱۰۶) ربا و صدقه

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» (بقره / ۲۷۹)

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ...» (بقره / ۲۷۶)

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...» (بقره / ۲۷۵)

«... وَ أَحَلَّ اللَّهُ التُّبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا...» (بقره / ۲۷۵)

خداوند در برخی از آیات قرآن ربا را حرام و سبب نابودی [دین] و صدقات را سبب برکت دانسته و می فرماید: رباخواران در نهایت مانند جن زده ها می شوند. و در برخی معامله و خرید و فروش را حلال و جایز دانسته و ربا را حرام و ممنوع معرفی کرده و آن را جنگ با خدا دانسته است.

(۱) مرحوم صدوق در کتاب هدایه می فرماید: ربای معاملی فقط در اجناس کیلی و وزنی

=====

۱ الهدایه: لیس الربا إلا فیما یکال أو یوزن و درهم ربا أعظم من سبعین زنیه کلها بذات محرم. (سفینته البحار ، ربا)

عن النبی صلی الله علیه و آله : إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَعَنَ آكِلَ الرِّبَا وَ مَوَكَّلَهُ وَ كَاتِبَهُ وَ شَاهِدَهُ. (تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ۴۰۶)

فی تفسیر الآیه «یمحق الله الربا و یربى الصدقات» قیل للصادق علیه السلام : «قد نرى الرجل یربى و یكثر ماله»؟ فقال: یمحق الله دینه و إن كان ماله یكثر. و قال علیه السلام : درهم ربا أعظم عند الله عزوجل من سبعین زنیه کلها بذات محرم فیبیت الله الحرام. قال النبی صلی الله علیه و آله : من أكل الرِّبَا ملأ الله بطنه نار جهنم بقدر ما أكل فإن کسب منه مالا لم یقبل الله شیئا من عمله و لم یزل فیلعنه الله و ملائکته مادام معه قیراط. (المصدر)

و قال النبی صلی الله علیه و آله : شرّ المكاسب الرِّبَا. (المصدر)

می باشد و گناه یک درهم از ربا بزرگتر از هفتاد زنای با محارم می باشد [که در خانه کعبه انجام شود].

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: آکل ربا و موکل ربا و کاتب ربا و شاهد ربا ملعون هستند.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «یَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَا» سؤال شد: ما می بینیم که رباخواران مالشان زیاد می شود؟ فرمود: خداوند دین آنان را از بین می برد گر چه مالشان زیاد شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکم رباخوار را به همان اندازه که رباخورده در جهنم پر از آتش می نماید و اگر درآمدی از آن به دست آورد هیچ عملی را از او نمی پذیرد و تا هنگامی که قیراطی از ربا نزد او باشد همواره مورد لعنت خدا و ملائکه خواهد بود.

و فرمود: بدترین مکاسب و مشاغل رباخواری می باشد.

پیام (۱۰۷) طیب و پلید

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (مائده/ ۱۰۰)

در سخنان معصومین علیهم السلام آمده که مقصود از خبیث حرام و مقصود از طیب حلال است و خبیث گرچه زیاد باشد ارزشی ندارد و طیب گرچه کم باشد ارزشمند و با برکت است.

در تفسیر صافی آمده که خبیث و طیب، شامل انسان و عمل و مال و غیره می شود، و از جمله «فَاتَّقُوا اللَّهَ» و جمله «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» استفاده می شود که حرام و خبیث خطری است برای مؤمن و شرط رستگاری هر مؤمنی پرهیز از حرام و خبیث می باشد از این رو خداوند در آیه «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» نیز به طور مطلق تقوا را شرط قبولی و پذیرفته شدن اعمال قرار داده است.

و از آیه شریفه «وَيَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَيُحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ» و آیه «يَا أَيُّهَا الرِّسَالُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا» ظاهر می شود که طیبیات شامل اموال پاک و اعمال پاک و اعتقادات و علوم پاک نیز می شود.

عمروبن ابی المقدام می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: من با پدرم امام باقر علیه السلام وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله شدیم و چون بین قبر و منبر رسیدیم به عده ای از شیعیان برخورد کردیم پدرم به آنان سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند من شما را دوست می دارم و از بوی شما لذت می برم پس شما نیز با تقوا و ورع و کوشش خود در راه خدا به من کمک دهید و بدانید که ولایت ما جز با ورع و تقوا و کوشش در عبادت به دست نمی آید و هر که به بنده ای از بندگان خدا اقتدا می کند باید از او پیروی نماید.

سپس فرمود: شما شیعیان پیروان خدا و انصار او هستید شما سابقون اول و سابقون آخر و سابقون در دنیا و سابقون در آخرت به بهشت هستید و ما با ضمانت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله بهشت را برای شما ضمانت نموده ایم، به خدا سوگند کسی بیش از شما به درجات بهشتی نمی رسد

پس شما در فضایل و درجات بهشتی سبقت بگیرید، همانا مردان شما صدیقون و طیّون و زنان شما طیّبات و حوریان بهشتی هستند سپس فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به غلام خود قنبر فرمود: من تو را بشارت می دهم تو نیز به دوستان خود بشارت ده: به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دنیا رحلت نمود بر همه امت خود خشناک بود مگر بر شیعیان ما. (شرح کافی از مرحوم مازندرانی ج ۱۲، ۲۸۲)

خاطرات میثم تمّار

میثم تمّار ایرانی بود، و روزگار او را غلام زنی از زنان طایفه اسد، در کوفه کرده بود، امیرمؤمنان علیه السلام او را از صاحبش خرید و آزاد کرد. او مانند پدرش یحیی، خرمافروش بود، ولی مغازه ساده اش را کلاس درس قرار داده بود، در عین اینکه خرما می فروخت، و اسرار و علوم معنوی را که از امامش حضرت علی علیه السلام آموخته بود، به دیگران یاد می داد، افراد بزرگ و وارسته به حضورش می رفتند، و درس های بزرگ معنویت از میثم می آموختند.

روزی یکی از وارستگان نزد میثم آمد، او اهل ادب و معنویت بود و دلی سوخته داشت، مشتاق بود که خاطراتی را که میثم در رابطه با مولایش علی علیه السلام داشت، از میثم بشنود، از میثم خواست، مقداری از آن خاطرات را بیان کند! میثم گفت: روزی مولایم علی علیه السلام به مغازه ام آمد، و مرا به عنوان ابلاغ پیامی به دارالاماره فرستاد، و خود به جای من نشست و به خرمافروشی پرداخت.

من رفتم و ابلاغ پیام کردم و به مغازه باز گشتم، دیدم امام، قسمتی از خرماها را فروخته است، در این میان دیدم مقداری از سکه های پولی که از خریداران خرما گرفته، تقلبی است، امام فرمود: «میثم! نگران مباش، به زودی آن کس که خرماها را که با این پول خریده آنها را تلخ می یابد، و باز می گردد، لحظاتی نگذشت، خریدار خرما آمد و گفت: «خرماها تلخ است» امام علیه السلام، آن خرماها را گرفت و سکه های تقلبی او را به او داد و به او فرمود: «ای مرد! تا این پولها در دست تو است، لقمه شیرین از گلویت پایین نمی رود».

آن وارسته، که غرق نورانیت گفتار میثم شده بود گفت: «به به چه سعادت نصیب تو شده ای میثم، که مولی علی علیه السلام این گونه با تو خصوصی بوده، و به راستی چه نازنین رهبری که با آن همه مقام عالی، و آن هم در زمان خلافتش این گونه فروتنی کند و به جای تو بنشیند و خرما بفروشد. تو را به خدا بگو بدانم، دیگر چه چیزهایی را به تو آموخت.

میثم آهی کشید و گفت: «مولایم علی علیه السلام اسرار بسیاری را به من آموخت، من غلام یک زن از طایفه اسد در کوفه بودم، او مرا آزاد کرد و به اسرار آگاه فرمود، و من سوگند یاد کردم، لحظه ای از خدمتش دست نکشم، و چون قبول اسلام کردم تا در دنیا بود، از دریای علم او، گوهرها برگرفتم، و از گلزار ولایت او، خوشه ها برچیدم، او بسیاری از اسرار و رموز را به من یاد داد.

سالی که نکوست از بهارش پیداست

حاتم طایی، سخاوتمند معروف، از دنیا رفت، برادرش خواست مانند او معروف به کرم و سخاوت گردد، مادرش به او گفت: خود را بیهوده رنج مده تو هرگز به مقام حاتم نمی رسی.

او پرسید: چرا؟

مادر جواب داد: آن هنگام که حاتم کودک شیرخوار بود، هر بار که می خواستم به او شیر بدهم، از شیرم نمی خورد، تا شیرخوار دیگری بیاورم، تا با او شریک شود از پستان دیگرم شیر بخورد، ولی زمانی که تو شیرخوار بودی قضیه برعکس بود، یعنی هر گاه تو را شیر می دادم می خوردی، اگر در این حال شیرخواره دیگری به جلو می آمد، از ترس آن که او از پستان من شیر بخورد آنقدر گریه می کردی تا او می رفت. (۱)

بنابراین نشانه های بزرگواری یا پستی در آینده، گاهی در چهره کودکان دریافت می شود، آری: «سالی که نکوست از بارش پیداست».

====

۱ اقتباس از ترجمه کشکول شیخ بهایی، ص ۴۶۸.

ص: ۳۸۳

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ»

پیام (۱۰۸) تأثیر نام خدا

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ» (انعام / ۱۱۸)

«وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ...» (انعام / ۱۲۱)

دو آیه فوق پاسخ به گمراهانی است که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می دانستند و به مسلمانان می گفتند: آیا شما از آنچه خود می کشید می خورید و از آنچه خدای شما می کشد [و بدون سر بریدن و بردن نام خدا می میرد] نمی خورید و خداوند در پاسخ آنان فرمود: از آنچه نام خدا در وقت ذبح بر آن برده می شود بخورید و از آن حیوانی که نام غیر خدا بر آن برده می شود و یا به خودی خود می میرد نخورید.

آری آنان از حیوانی که نام خدا بر آن برده می شد نمی خوردند و آن را بر خود حرام می دانستند در حالی که خداوند حرام های خود را برای آنان بیان نمود و فرمود: «حَرَّمْتُ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهَلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (بقره، ۱۷۳) (تفسیر صافی، ج ۲، ۱۵۱)

از امام باقر علیه السلام سؤال شد: آیا اگر شخص مجوسی حیوانی را با گفتن «بسم الله» ذبح کند حلال می شود؟ فرمود: آری. سؤال شد: اگر مسلمان بدون «بسم الله» حیوانی را ذبح کند چگونه است؟ فرمود: از آن نخورید چرا که خدا می فرماید: «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» و «لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ» (تفسیر صافی، ج ۱، ۷۶۱)

مؤلف گوید: آیه فوق ضمن بیان حکم ذبیحه در مقام مذمت از تحلیل حرام و تحریم حلال نیز هست، و تردیدی نیست که نام خدا بر هر چیزی برده شود نورائیت و برکت و خیر و زیبایی پیدا می کند.

و از عجایب نام خدا این است که صحیفه مشرکین [که در آن پیمان کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و قطع رحم با او و بنی هاشم نوشته شده بود و آن را در کعبه قرار داده بودند] موریانه خورد جز جاهایی که نام خدا بر آن نوشته شده بود و آن سبب اسلام عده ای از مشرکین گردید و رسول

خدا صلی الله علیه و آله نجات یافت و ابوطالب علیه السلام این خبر را به مشرکین داد و توانست از آن حضرت حمایت نماید.
(هدایه صدوق، ص ۱۴۵)

نگارنده گوید: در کتب روایات از معصومین علیهم السلام فراوان برکات و آثار نام خدا بیان شده که از بین آنها می توان به کتاب کافی، ج ۲، ص ۴۶۵ «باب فضل الدعاء» و کتاب محاسن ج ۱، ۴۶ «باب ثواب من ذکر اسم الله علی طهور» و کتاب میزان الحکمه، ج ۲، ۹۶۴ «باب فضل ذکر الله» و دعای معروف به دعای سمات و غیره که نام های خدا در آنها برده شده اشاره نمود و نیز در آثار گفتن: بسم الله الرحمن الرحيم روایاتی وارد شده که مؤید این معناست.

به طور کلی نام های خداوند و نام های پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام تأثیر مسلمی در روح انسان و حیوانات بلکه گیاهان و دیگر موجودات دارد. شاهد این مسأله دستور خواندن برخی از آیات و تکرار نام خدا برای حلّ برخی از مشکلات روحی و جسمی و شفای بیماری ها و... می باشد. از این رو هنگام ذبح حیوان حلال گوشت باید نام خدا برده شود و هنگام نامگذاری فرزندان باید اذان و اقامه در گوش آنان خوانده شود و برای شروع هر کاری نیز باید «بسم الله الرحمن الرحيم» گفته شود و یا معصومین علیهم السلام فرموده اند: خانه ای که در آن اذان گفته شود بلا و بیماری از آن دور می گردد و یا خانه ای که در آن قرآن خوانده شود ملائکه رحمت در آن وارد می شوند و شیاطین از آن دور می گردند و برکات آن زیاد خواهد شد و خانه ای که در آن گناه و غنا و موسیقی و لهویات انجام شود ملائکه رحمت از آن دور می شوند و شیاطین به آن نزدیک خواهند شد، و نیز روایت شده که اگر حیوانی چموش و خطرناک بود اذان در گوش او بگویند تا آرام شود.

اساسا هر انسانی اگر همواره با خوبان و پاکدلان همراه باشد و با ذکر خدا و آیات قرآن و نماز و دعا و نیایش مانوس گردد. نورانی و اهل خیر و ترحم خواهد بود و اگر با افراد پست و ناپاک بنشیند و سخنان و کارهای زشت از او صادر شود تاریک و ظلمانی و سنگ دل و بی رحم خواهد شد، از این رو خداوند در قرآن می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» و یا می فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

اخیرا نیز در کشور ژاپن تأثیر دعا و نام خدا بر روی آب آزمایش شده و آبی که نام خدا را بر آن برده اند و یا دعا و نیایش در کنار آن انجام گرفته شفاف و با شکل صحیح دیده شده و آبی که نام شیطان و الفاظ زشت بر آن گفته شده تاریک و دارای شکلی زشت و نامرتب دیده شده

است.(۱)

====

۱ این تحقیق توسط یک دانشمند ژاپنی به نام: Masaru Emoto گرفته و سپس پژوهشگر دیگر ایرانی به نام حمیده بی طرف این بررسی را در مورد اجسام دیگر جز آب مانند جیوه انجام داده و در سال ۱۳۸۳ در جشنواره خوارزمی حایز رتبه اول و برنده جایزه نخست گردیده است.

ص: ۳۸۶

«أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»

پیام (۱۰۹) نگاه مؤمن به دنیا

«أحسن كما أحسن الله إليك»

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَرَأَى سُلَيْمَانَ إِذْ يَخْرُجُ فِي الْوَيْلِ مِنَ الْمَلِكِ فَقَضَىٰ ذُنُوبَهُ لِمَا جَاءَهُ مِنَ الْمَلِكِ فَقَالَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَأَى الْكِرَامِينَ كَافِينَ...» (قصص / ۷۷)

قرآن راجع به قارون می فرماید: «قارون از خویشان و از امت موسی علیه السلام بود بر آنان تکبر و بزرگی کرد و خداوند مال بسیاری به او داد و کلید صندوق های آنها را مردان تنومندی به دوش می گرفتند و چون به اموال خود مغرور گردید به او گفتند: از خدا غافل مشو و شادی مکن همانا خداوند کسانی را که به دنیا دل خوش نمایند دوست نمی دارد و به وسیله آنچه خدا به تو داده آخرت خویش را آباد کن و بهره خود را از دنیا [برای آخرت] فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو احسان نموده تو نیز به بندگان خدا احسان کن، و خود را آلوده به فساد مگردان.»

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد: به کثرت مال دنیا شاد مباش و

=====

۱ فیالخصال عن الصادق عليه السلام : أوحى الله تعالى إلى موسى عليه السلام : لا تفرح بكثرة المال ولا تدع ذكرى على كل حال، فإن كثرة ذكرى تنسى الذنوب، و ترك ذكرى يقسى القلوب. (تفسير صافى، ج ۴، ۱۰۲، خصال، ص ۳۹)

و فى المعانى عن اميرالمؤمنين عليه السلام قال: لاتنس صحتك وقوتك و فراغك و شبابك و نشاطك أن تطلب بها الآخرة، و أحسن إلى عبادالله كما أحسن الله إليك فيما أنعم الله عليك و أحسن الشكر و الطاعة كما أحسن الله إليك بالإنعام و لا تبغ الفساد فيالأرض إن الله لا يحب المفسدين. (المصدر، معانى الأخبار، ص ۳۲۵)

و فيتفسير الأصفى : ورد [فى الكافى] أن فساد الظاهر من فساد الباطن، و من أصلح سريره أصلح الله علانيته، و من خان الله فيالسر هتك الله ستره فى العلانية. (كافى، ج ۸، ۳۰۸) و أعظم الفساد أن يرضى العبد بالغفلة عن الله تعالى و هذا الفساد يتولد من طول الأمل و الحرص و الكبر، كما أخبرالله عنه فيقصة قارون فيقوله تعالى: «ولا تبغ الفساد فيالأرض إن الله لا يحب المفسدين». (تفسير الأصفى، ج ۲، ۹۳۶)

ص: ۳۸۷

در هر حال از یاد من غافل مشو چرا که اگر فراوان به یاد من باشی از فکر گناه غافل می شوی و اگر از یاد من غافل شوی قلب تو قسّی و سخت خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: از قدرت بدن و فراغت و جوانی و نشاط خود غافل مشو و به وسیله این نعمت ها آخرت خود را تأمین کن و همان گونه که خدا به تو احسان نموده تو نیز به بندگان او احسان کن و در اطاعت و شکر خدا کوشا باش و به دنبال فساد مرو که خداوند مفسدین را دوست نمی دارد.

صاحب تفسیر اصفی گوید: در روایت آمده که معصوم علیه السلام می فرماید: فساد ظاهر از فساد باطن است و کسی که باطن خود را اصلاح نماید خداوند ظاهر او را اصلاح خواهد نمود [و آبروی او را بین مردم حفظ خواهد کرد]. و کسی که در پنهانی به خدای خود خیانت کند خداوند آبروی او را بین مردم از بین خواهد برد.

سپس می گوید: بزرگ ترین فساد این است که بنده با غفلت از خدا راضی و خشنود باشد، و این [فساد] از ناحیه حرص و کبر و آرزوهای زیاد دنیایی است همان گونه که خداوند از قصّه قارون در قرآن خبر داده و می فرماید: «و لا تبغ الفساد فی الارض إنّ الله لایحبّ المفسدین» و ریشه همه خصلت های زشت قارون حبّ دنیا و مال اندوزی و هواهای نفسانی و پیروی از شهوات و حب جاه و پیروی از شیطان است و همه این ها از ناحیه غفلت از خدا و نعمت های او به وجود می آید.

اثر عمل نیک

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام برای نجات خود از شرّ فرعونیان، از مصر به سوی مدّین هجرت کرد، در بیرون مدین دید، چوپانان برای گوسفندان خود از چاه، آب می کشند، و دو دختر در کنار ایستاده اند و منتظر خلوت شدن هستند، تا کنار چاه بیایند و برای گوسفندان خود، آب از چاه بکشند.

موسی علیه السلام به سوی آنها شتافت و آنها را کمک کرد، آنها دختران شعیب پیغمبر بودند، و نزد پدر رفتند و جریان کمک مخلصانه جوان غریبی را به او خبر دادند، و گفتند: او را اجیر کن همانا

او جوان قوی و امینی می باشد.

شعیب علیه السلام یکی از دخترانش را نزد آن جوان غریب فرستاد تا او را دعوت به خانه اش کند.

آن دختر نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: «پدرم شما را به خانه خود دعوت کرد تا پاداش زحمات شما را بپردازد». موسی علیه السلام این دعوت را اجابت کرد و به خانه شعیب علیه السلام آمد. (۱)

هنگامی که موسی علیه السلام نزد شعیب علیه السلام آمد، شعیب کنار سفره شام نشسته بود و می خواست غذا بخوره، وقتی که چشمش به آن جوان غریب (موسی) افتاد گفت: «بنشین و از این غذا بخور» (تا آن هنگام، شعیب موسی را نمی شناخت).

موسی علیه السلام گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ: «پناه می برم به خدا». شعیب گفت: «چرا این جمله را گفتی، مگر گرسنه نیستی؟»

موسی گفت: گرسنه هستم، ولی ترس آن دارم که این غذا عوض کمکی که به دخترانت کردم، قرار داده شود، ولی ما از خاندانی هستیم که عمل صالح خود را به دنیا نمی فروشیم.

شعیب گفت: «ای جوان، به خدا سوگند، غرض من معاوضه دنیوی نیست، بلکه عادت و روش من و پدرانم این است که ما مقدم مهمان را گرامی می داریم و به دیگران غذا می دهیم». آنگاه موسی علیه السلام کنار سفره نشست و از آن غذا خورد. (۲)

====

۱ این مطالب در سوره قصص آیات ۲۳ تا ۲۵ آمده است.

۲ بحار، ج ۱۳، ص ۲۱.

ص: ۳۸۹

پیام (۱۱۰) وعده خدا و وعده شیطان

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَ فَضْلًا...» (بقره / ۲۶۸)

همراه هر انسانی یک ملک از طرف خداوند وجود دارد که او را بشارت می دهد و شاد می نماید و به کارهای خیر و او را می دارد و یک شیطان نیز در کنار او وجود دارد که او را محزون و غمگین می نماید و به کارهای بد ترغیب می کند.

(۱) شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: بسا من اندوهی پیدا می کنم و نمی دانم علت آن چیست و بسا شاد می شوم و علت آن را نمی دانم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ انسانی نیست مگر این که در کنار او ملکی و شیطانی قرار دارد، شادی های او از ناحیه آن ملک است و اندوه های او از ناحیه آن شیطان است و به همین معنا اشاره دارد آیه «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَ فَضْلًا» امام صادق علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: برای هر قلبی دو گوش می باشد، هنگامی که بنده ای به گناه رو می آورد روح ایمان به او می گوید: چنین مکن و شیطان

=====

۱ عن أبي عبد الرحمن قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني ربّما حزنْتُ فلا- أعرفُ فيأهل ولا مال ولا ولد و ربّما فرحت فلا- أعرفُ فيأهل ولا مال ولا ولد، فقال: إنّه ليس من أحدٍ إلّا و معه ملك و شيطان، فإذا كان فرحاً كان من دنوّ الملك منه، فإذا كان حزيناً كان من دنوّ الشيطان منه و ذلك قول الله تبارك و تعالی: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». (علل الشرايع، ج ۱، ۹۳)

عن ابن أبي عمير عن حماد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما من قلبٍ إلّا و له أذنان على أحدهما ملك مرشد، و على الآخر شيطان مفتنّ، هذا يأمره و هذا يزجره، الشيطان يأمره بالمعاصي و الملك يزجره عنها، و هو قول الله عزّوجل: «عن اليمين و عن الشمال قعيد ما يلفظ من قولٍ إلّا لديه رقيب عتيد.» (كافي، ج ۲، ۲۶۶)

می گوید بکن ...»

و در سخن دیگری می فرماید: برای هر قلبی دو گوش هست بر یکی از آنها ملک مرشدی گماشته شده و بر دیگری شیطان فتنه گری، ملک او را به خوبی ها امر می کند و شیطان او را به معاصی وامی دارد، و این است معنای آیه «عن الیمین و عن الشمال قعید ما یلفظ من قول إلا لدیه رقیب عتید» (کافی، ج ۲، ۲۶۶)

فقط به خدا بیوندم

هنگامی که ابراهیم خلیل علیه السلام را به جرم شکستن بت ها گرفتند. نمرود درباره کیفر آن جناب با اطرافیان خود مشورت نمود. گفتند: (حزقوه و انصروا الهتکم إن کنتم فاعلین) او را آتش بزنید و خدایان خود را یاری کنید، پس او را زندانی کردند تا مقدمات و وسایل آتش افروزی فراهم شود.

مدتی نمرودیان از اطراف، هیزم جمع آوری کردند چرا که سوزانیدن حضرت ابراهیم در نظر آنها اهمیت داشت و اگر کسی مریض می شد وصیت می کرد فلانقدر از مالش را هیزم بخرند و یا زنها پشم می رشتند و پول آنرا برای تهیه هیزم به متصدیان آتش می دادند، آتشی افروختند که پرندهگان از فراز آن نمی توانستند عبور کنند. محل مرتفعی را آماده کردند تا نمرود از آنجا نگاه کند چگونه آتش بدن ابراهیم علیه السلام را فرا می گیرد. وقتی آتش در پشت کوفه نزدیک نهر معروف بکوئا افروخته شد و شعله های آن سر به فلک کشید. آن قدر حرارت زیاد بود که از انداختن ابراهیم در میان آن عاجز شدند.

شیطان به آنها تعلیم داد منجیقی بسازند و به وسیله آن ابراهیم علیه السلام را در آتش اندازند. نمرود در جایگاه خود مشغول تماشا بود و چون ابراهیم خلیل علیه السلام را به آتش انداختند جوش و خروش از تمام کائنات برخاست هر یک به زبان حال به خدا شکایت کردند.

زمین گفت خدایا کسی غیر از او بر روی من تو را پرستش نمی کرد آیا می گذاری طعمه آتش شود؟ ملائکه عرض کردند پروردگارا دوست و خلیل تو ابراهیم را در آتش می اندازند؟ خطاب شد اگر او مرا بخواند به دادش می رسم. جبرئیل التماس نمود. گفت خدایا در زمین کسی غیر از او تو را پرستش نمی کرد اینک او را در آتش می اندازند. خطاب شد ساکت باش بنده ای مانند تو می ترسد که وقت بگذرد من هر وقت بخوام می توانم او را نجات بدهم مرا بخواند جوابش را می دهم.

جبرئیل در آن وقت بر ابراهیم علیه السلام نازل شده گفت: ای ابراهیم! آیا حاجت و درخواستی

داری من برآورم جواب داد: (أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ) به تو احتیاجی ندارم خدا کافی و کفیل من است. میکائیل گفت: اگر می خواهی آتش را به وسیله آبها و باران که در اختیار من است خاموش کنم جواب داد نه. ملک متصدی بادها گفت مایلی طوفانی برانگیزم که آتش پراکنده شود جواب داد: نه. جبرئیل گفت پس از خدا بخواه تا نجات دهد (فقال: حَسْبِيَ مِنْ سْؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي) گفت همین که او مرا در این حال می بیند کافی است.

به روایت دیگر دست نیاز دراز کرده گفت (يا الله و يا واحد يا أحد يا صمد يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد نجني من النار برحمتك) در این هنگام خداوند به آتش خطاب کرد: «کونی بردا» بدن ابراهیم از سردی به هم می خورد خطاب رسید (سلاما علی ابراهیم) سرد و سلامت باش برای او. حالتی معتدل یافت. جبرئیل در میان آتش آمد و با ابراهیم در دل خرمن های آتش نشست (فَنظَرَ إِلَيْهِ نَمْرُودُ فَقَالَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهًا فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ) (۱) هر که می خواهد. برای خود خدایی بگزیند پروردگار ابراهیم را انتخاب کند.

====

۱ استفاده از چند روایت در جلد ۱۳ بحار، ص ۲۳ و ۳۲ فرود آمدن ملائکه برای نجات ابراهیم، از سفینه ج ۲، ص ۶۸۳.

ص: ۳۹۲

پیام (۱۱۱) بخل و طمع

«وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (آل عمران/ ۱۸۰)

(۱) آیه فوق درباره پرداخت زکات مال است و زکات از آن چهار واجبی است که ترک آنها سبب کفر می شود و آنها عبارت از: ولایت، نماز، زکات و حج می باشند.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام می فرمایند: هر کس چیزی از زکات مال خود را نپردازد خداوند در قیامت آن را به صورت ازدهایی از آتش به گردن او طوق می کند و تا زمانی که مردم از حساب قیامت فارغ شوند آن ازدها او را نیش می زند و این معنای آیه شریفه قرآن است که می فرماید: «سَيَطْوِقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی گمان نکنند کسانی که خداوند از فضل خود به آنان مالی عطا نموده و از پرداخت زکات آن بخل می ورزند آینده خوبی دارند بلکه آینده آنان خطرناک است و آن مالی که از پرداخت زکات آن بخل ورزیده اند به صورت ازدها تا پایان قیامت

=====

۱ فیالکافی عن الباقر و الصادق علیهما السلام: ما من أحدٍ يمنع من زكاه ماله شيئاً إلا جعل الله ذلك يوم القيامة ثعباناً من نار مطوّقاً فيعنقه ينهش من لحمه حتى يفرغ من الحساب و هو قول الله تعالى: «سَيَطْوِقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی ما بخلوا به من الزكاه. (تفسیر صافی عن الکافی، ج ۳، ۲۰۵)

و عن الصادق عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما من ذي زكاه مال نخل أو زرع أو كرم يمنع زكاه ماله إلا قلّده الله تربة أرضه يطوّق بها من سبع أرضين إلى يوم القيامة. [ولله ميراث السماوات والأرض و له ما فيهما ممّا يتوارث فما لهؤلاء يبخلون عليه بما له و لا ينفقونه فيسبيل الله و الله بما تعملون خبير] (المصدر عن الکافی، ج ۳، ۵۰۳)

و قال الصادق عليه السلام: من منع قيراطا من الزكاه فليس بمؤمن و لا مسلم و هو قوله عزّوجلّ: «رَبِّ ارْجِعُون لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ. و فيروايه أخرى: و لا تقبل له صلاه. (الکافی، ج ۳، ۵۰۳)

به گردنشان طوق می شود [و آنان را نیش می زند]

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صاحب درخت خرما و انگور و گندم و جو باشد و زکات مال خود را نپردازد خداوند خاک زمین این اموال را به گردن او طوق می کند و آن زمین تا هفت طبقه آن تا قیامت به گردن او خواهد بود. [و خداوند مالک زمین و آسمان و همه موجودات است و این اموال را مردم از یکدیگر به ارث می برند پس برای چه بخل می ورزند و آنها را در راه خدا نمی دهند در حالی که خداوند به اعمال آنان آگاه است؟]

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که قیراطی از زکات را نپردازد نه مؤمن خواهد بود و نه مسلمان و او همان کسی است که به فرموده خداوند هنگام مرگ می گوید: پروردگارا مرا باز گردان تا شاید آنچه را از عمل صالح ترک کرده ام انجام بدهم. و در روایت دیگری آمده که از تارک زکات هیچ نمازی پذیرفته نمی شود.

بهلول و دزد طمع کار

بهلول آنچه پول از مخارجش زیاد می آمد در گوشه ی خرابه ای زیر خاک پنهان می کرد زمانی مقدار پولهایش به سیصد درهم رسید، یک روز ده درهم زیاد داشت به طرف همان خرابه رفت تا آن پول را نیز ضمیمه سیصد درهم کند.

مرد کاسبی در همسایگی آن خرابه از جریان آگاه شد، همین که بهلول کار خود را کرد و از خرابه دور شد آن مرد وارد شده پول های او را از زیر خاک بیرون آورد. مرتبه دیگر که بهلول می خواست سرکشی از پول های خود بکند وقتی که خاک را کنار کرد اثری از آن ندید. فهمید کار همان کاسب همسایه است زیرا داخل شدن او را به جز آن مرد کسی ندیده.

بهلول پیش او آمده اظهار داشت برادر من! خواهش و زحمتی به شما دارم، می خواهم پولهایی که مکان های مختلف پنهان کرده ام را جمع زده و نتیجه را برایم بگویید. نظرم این است که تمام آنها را از مکان های متفرق بردارم و در جایی که سیصد و ده درهم پنهان نموده ام جمع نمایم، زیرا آن محل محفوظ تر از جاهای دیگر است کاسب بسیار خوشحال شده اظهار موافقت کرد. بهلول شروع به شمردن نمود یک یک از پولها را با نام محل و مقدار می گفت تا مجموع درهما به سه هزار رسید در این موقع از جا برخاسته از او خداحافظی کرد و دور شد مرد کاسب پیش خو چنان فکر نمود که اگر سیصد و ده درهم را به محل خود برگرداند ممکن است بتواند سه هزار درهم را که در آنجا جمع خواهد شد به دست آورد.

بهلول پس از چند روز دیگر به سوی خرابه آمد و سیصد و ده درهم را همان جا یافت. پولها را برداشت و در محل آن تغط (۱) کرد، با خاک رویش را پوشانیده و از خرابه بیرون شد. مرد کاسب در کمین بهلول بود همین که او را از خرابه دور دید، نزدیک آمده خواست خاک را کنار کند ناگاه دستش آلوده به نجاست گردید، او از زیرکی و حيله بهلول آگاهی یافت.

بهلول پس از چند روز دیگر پیش او آمده و گفت خواهش می کنم این چند رقم را برای من حساب کنی و شروع به گفتن کرد، هشتاد درهم به اضافه پنجاه درهم به علاوه صد درهم پس از ذکر این چند رقم گفت مجموع این مبلغ را اضافه کن به بوی گندی که از دستهایت استشمام می کنی آن وقت چقدر می شود؟ این را گفت و پا به فرار گذاشت کاسب از جای برخاسته تا او را تعقیب کند ولی به بهلول نرسید. (۲)

بی نیازی و زهد ابوذر

حضرت باقر علیه السلام فرمود عثمان دوست دینار به وسیله دو غلام خود برای ابادر فرستاد و به آنان گفت بگوئید: عثمان تو را سلام رسانده می گوید این دوست دینار را صرف در احتیاجات خود کن. وقتی آن دو غلام به عرض ابادر رسانیدند پرسید آیا به هر یک از مسلمین همین مقدار داده. جواب دادند، نه. گفت من هم یکی از آنهایم آنچه به ایشان برسد به من نیز می رسد گفتند: عثمان می گوید: این پول از مال شخصی خود من است قسم به پروردگاری که جز او خدایی نیست هرگز آمیخته با حرام نشده و پاک و حلال است. ابوذر گفت: من هیچ احتیاج به چنین مالی ندارم و اکنون بی نیازترین مردمم. گفتند: ما در خانه تو چیزی نمی بینیم که باعث بی نیازیت شده باشد؟ پاسخ داد: چرا در زیر این روکش پارچه ای، دو گرده نان جوین است که چند روز مانده در چنین صورتی چه احتیاج به درهم و دینار دارم به خدا سوگند نمی پذیرم مگر زمانی که بر این دو گرده نان هم قادر باشم و خداوند مشاهده کند که کمتر از این در اختیار من نیست اینک مرا ولایت علی و اولادش و ارادت به خاندان طاهرین آنها از هر چیز بی نیاز کرده. از پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین شنیدم و برای مثل من پیرمردی زشت است دروغ گویی. این پول را برگردانید که مرا نیازی به آن چه در دست عثمان است نمی باشد، تا در پیشگاه پروردگار او را به دادخواهی بگیرم. (۳)

====

۱ مدفوع.

۲ خزائن نراقی.

ص: ۳۹۵

بخیل نمی تواند بخشنده باشد

بخیلی خروسی کشت و به غلام خود داد گفت اگر از عهده پختن این خروس خوب برآیی تو را آزاد می کنم. غلام هر چه توانست جدیت کرد تا شاید از بندگی آزاد شود وقتی غذا حاضر شد بخیل آب خروس را خورده خروس را به جا گذاشت و گفت اگر آشی با همین خروس درست کنی آزادت می کنم غلام شوربای خوبی تهیه کرد باز بخیل شوربا را خورد و خروس را گذاشت و غلام را آزاد نکرد برای مرتبه ی سوم دستور داد با پیکر خروس حلیمی تهیه نماید پیوسته غذاهای رنگارنگ با یک خروس دستور می داد و غذا را می خورد و خروس را نگه می داشت.

بالاخره غلام به تنگ آمده گفت آقای من دیگر مرا میلی به آزاد شدن نیست شما را به خدا سوگند این خروس را آزاد کنید و بخورید تا از دست شما راحت شود. (۱)

ثروت همراه بخل بلاست

ابی امامه باهلی گفت ثعلبه بن حاطب انصاری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد یا رسول الله دعا کن خداوند به من ثروتی عنایت کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مقدار کمی که سپاسگزاری آنرا بتوانی بهتر از ثروت زیاد است که توان سپاس آن را نداشته باشی، ثعلبه رفت باز دو مرتبه مراجعه نمود و تقاضای خود را تکرار کرد. این بار به او فرمود: «چرا تو را پیروی و اقتدا به من نیست؟ به خدا سوگند اگر بخواهم کوه ها برایم طلا شود و در اختیارم باشد، خواهد شد» باز رفت، سومین بار مراجعه نموده و گفت: برایم دعا فرما (لئن رزقنی الله مالا لأعطین کلّ ذی حقّ حقّه) اگر خدا مرا ثروتی بدهد هر که را حقی در آن مال باشد حقش را خواهم داد، آن جناب دعا کرد و فرمود: خدایا به ثعلبه مالی عنایت کن.

ثعلبه چند گوسفند تهیه کرد. کم کم گوسفندان او رو به افزایش گذاشتند و ششیه موران تولید می نمودند تا این که گرفتاریش زیاد شد و فقط ظهر و عصر را به مسجد می آمد و بقیه را در محل گوسفندان می خواند اشتغال ثعلبه از زیادی گوسفندان کار را به جایی رسانید که تنها روز جمعه به مدینه می آمد و نماز جمعه را می خواند. آن هم بعد از مدتی ترک شد و روز جمعه نیز نمی آمد

====

۱ سفینه البحار، در ذیل لفظ قنع.

۲ مستطرف.

ص: ۳۹۶

ولی در آن روز بر سر راه می آمد از عابرین اخبار مدینه را می پرسید.

روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جوایای حال ثعلبه شد، گفتند گوسفندان او به اندازه ای زیاد شده که در این نزدیکی ها محلی که گنجایش آنها را داشته باشد نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود وای بر ثعلبه وای بر ثعلبه تا این که آیه زکات نازل شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله دو نفر یکی از بنی سلیم و دیگری از جهینه را انتخاب نمود، و دستور گرفتن زکات را برای آنها نوشت و فرمود: پیش ثعلبه و مرد دیگری از بنی سلیم بروید و زکات مال آنها را بگیرید. پیش ثعلبه آمدند، نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله را برایش خوانده درخواست زکات کردند. فکری کرده گفت این جزیه یا شبیه جزیه است فعلاً بروید از دیگران که گرفتید برگردید. و چون نزد مرد سلیمی رفتند و پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او دادند، او از بهترین شترهای خود انتخاب نموده سهمیه زکات را داد. به او گفتند تو را امر نکرده اند شترهای ممتاز را انتخاب کنی گفت من خود مایلم این کار را بکنم به دیگران نیز رجوع کرده زکات را گرفتند آنگاه پیش ثعلبه برگشتند و از او مطالبه زکات نمودند. او گفت نامه را بدهید بینم و پس از خواندن باز پاسخ داد که این جزیه یا شبیه آن است بروید تا من در این باره فکر کنم. فرستادگان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند قبل از نقل جریان آن جناب فرمود: وای بر ثعلبه و برای مرد سلیمی دعا کرد و این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد (و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقنّ و لنكوننّ من الصالحين. فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولّوا و هم معرضون فأعقبهم نفاقا فی قلوبهم إلی یوم یلقونه بما أخلفوا الله ما وعدوه و بما كانوا یكذبون)(۱)

یکی از خویشاوندان ثعلبه هنگام نزول آیه حضور داشت جریان را شنیده پیش ثعلبه رفت، او را از نزول آیه اطلاع داد، ثعلبه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، تقاضا کرد زکاتش را قبول فرماید. آن جناب فرمود خدا امر کرده زکات تو را نپذیرم از آشفتگی و ناراحتی خاک بر سر می ریخت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود این کفر، عمل خودت هست. من تو را امری کردم نپذیرفتی. پس ثعلبه به جایگاه گوسفندان برگشت.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و زکات او را قبول نکرد بعد از درگذشت آن حضرت به ابی بکر

=====

۱ توبه، آیه ۷۵ الی ۷۷ ترجمه «از جمله منافقین کسانی هستند که با خدا پیمان می بندند اگر از فضل خود به ما مالی عنایت کند صدقه خواهیم داد و از جمله نیکوکاران خواهیم بود. همین که خداوند از فضل خویش به آنها داد بخل ورزیده برگشتند و از دین اعراض نمودند. به واسطه این پیمان شکنی و دروغ گویی نفاقی در قلب های آنها تا روز قیامت جایگزین شد.

مراجعه نمود او نیز گفت چون پیغمبر صلی الله علیه و آله نپذیرفته منم نخواهم گرفت، در زمان عمر مراجعه کرد و آمادگی خود را برای پرداخت زکات اعلام کرد. عمر هم نپذیرفت. خلافت را عثمان گرفت به او مراجعه کرد و او نیز از گرفتن امتناع ورزید و در زمان عثمان از دنیا رفت گویند ثعلبه از کسانی بود که در جنگ بدر حضور داشت. (۱)

====

۱ اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۳۷.

ص: ۳۹۸

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ»

پیام (۱۱۲) انتخاب صحیح

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ» (شوری / ۲۰)

(۱) امام صادق علیه السلام می فرماید: مال و اولاد کشت دنیاست و عمل صالح کشت آخرت است و خداوند برای عده ای دنیا و آخرت را جمع می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که هدف و نیت او دنیا باشد خداوند امور او را دگرگون خواهد نمود و فقر را مقابل چشم او قرار خواهد داد و چیزی بیش از آنچه برای او مقدر شده به او نخواهد رسید، و کسی که هدف و نیت او آخرت باشد خداوند امور او را سامان می دهد و بی نیازی و غنا را در قلب او قرار می دهد و دنیا با خواری به طرف او می آید.

====

۱ القمی عن الصادق علیه السلام: المال البنون حرث الدنيا، والعمل حرث الآخرة وقد يجمعها الله لأقوام. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۱۱)

و فیالمجمع عن النبی صلی الله علیه و آله: من كانت نیته الدنيا، فرّق الله علیه أمره و جعل الفقر بین عینیه و لم یأته من الدنيا إلا ما کتب له، و من كانت نیته الآخرة جمع الله شمله و جعل غناه فیقلبه و أتته الدنيا و هی راغمه.

و قال النبی صلی الله علیه و آله لأبی ذرّ رحمه الله: یا أباذرّ لیکن لک فیکلّ شیء نیه حتی فیالنوم والأکل. (بحار، ج ۷۴، ۸۲)

و فیالكافی عن الصادق علیه السلام قیل له: «الله لطیف بعباده یرزق من یشاء»؟ قال: ولایه أمير المؤمنين علیه السلام قیل: «من كان یرید حرث الآخرة»؟ قال: معرفه أمير المؤمنين و الأئمة علیهم السلام. قیل: «نزد له فیحرثه»؟ قال: نزیده منها یرتوی نصیبه من دولتهم. «و من كان یرید حرث الدنيا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»؟ قال: لیس له فیدوله الحقّ مع الإمام نصیب. (تفسیر صافی، ج ۲، ۵۱۱).

ص: ۳۹۹

امام صادق علیه السلام فرمود: کشت آخرت معرفت امیرالمؤمنین و فرزندان اوست و مقصود از «نَزِدْ لَهُ فِيحَرْثِهِ» این است که هر کس ولایت او را داشته باشد به دولت آن بزرگواران خواهد رسید، و مقصود از «و من کان یرید حرث الدنیا ... و ماله فیالآخره من نصیب» این است که او سهمی در دولت معصومین علیهم السلام نخواهد داشت و به دولت حقه آنان نخواهد رسید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله : به ابوذر فرمود: ای ابوذر سعی کن در هر کاری که می کنی قصد قربت داشته باشی حتی خوراک خود را نیز برای خدا انجام بده [تا همه کارهای تو عبادت خدا باشد].

نوجوان عاقبت به خیر

نوجوانی یهودی در مدینه همواره به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد، به طوری که رابطه اش با آن حضرت، خصوصی شده بود، و پیامبر صلی الله علیه و آله او را برای پیام رسانی این طرف و آن طرف می فرستاد و ...

پیامبر صلی الله علیه و آله چند روز او را ندید، از اصحاب، احوال او را پرسید، یکی گفت: «او در بستر مرگ قرار گرفته است و گویی امروز آخرین روز او در دنیا و اولین روز او در آخرت است».

پیامبر صلی الله علیه و آله همراه چند نفر از اصحاب، به خانه او رفت و او را بیهوش دید، وجود مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله «مایه برکت» بود وقتی که شخصی را صدا می زد هر چند او بیهوش می بود جواب آن حضرت را می داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فلان!». نوجوان یهودی، چشمهایش را گشود و عرض کرد: «لَيْتِكَ يَا أبا الْقَاسِمِ».

حضرت به او فرمود: به یکتایی خدا و رسالت من از جانب خدا، گواهی بده نوجوان، به پدرش که در کنارش بود نگاه کرد، (و به خاطر رعایت پدرش که یهودی بود) چیزی نگفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله بار دوم او را به یکتایی خدا و رسالت خود دعوت کرد. او باز پدر خود را دید و چیزی نگفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار سوم او را تلقین به شهادتین نمود.

او به پدرش توجه کرد، پدرش به زبان آمد و گفت: «فرزندم، ملاحظه مرا نکن، اختیار با خودت است هر چه می خواهی بگو». پس آن جوان گفت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْكَرَ رَسُولَ اللَّهِ».

در این هنگام، نوجوان گفت: «گواهی می دهم که معبودی جز خدای بی همتا نیست، و قطعاً تو، رسول و فرستاده خدا هستی».

سپس جان به جان آفرین تسلیم نمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرش فرمود: «از میان ما بیرون برو»، سپس به اصحاب فرمود: بدن آن نوجوان تازه مسلمان را غسل دادند و کفن کردند، و جسدش را به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، آن حضرت بر آن نماز خواند، و پس از پایان مراسم نماز و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه خود بازگشت، در حالی که می فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْجَبَنِي الْيَوْمَ نَسَمَهُ مِنَ النَّارِ**.

«حمد و شکر خداوندی را که امروز به وسیله من، انسانی را از آتش دوزخ، نجات داد». (مشکاه الأنوار طبرسی، ص ۳۹۲)

نصیحت امام صادق علیه السلام به غلام خود

امام صادق علیه السلام غلامی داشت که هرگاه امام به مسجد می رفت، همراه امام بود و استر امام را نگه می داشت تا امام از مسجد بیرون آید، به این ترتیب سعادت ملازمت با امام صادق علیه السلام نصیب او شده بود.

اتفاقاً در آن ایام، جمعی از شیعیان خراسانی برای زیارت به مدینه آمده بودند، یکی از آنها نزد آن غلام آمد و گفت: من اموال بسیار دارم، حاضریم به جای تو غلامی امام کنم و تو صاحب همه آن اموال گردی، نزد امام برو از او خواهش کن تا غلامی مرا بپذیرد، و سپس به خراسان برو و همه آن اموال مرا برای خود ضبط کن. غلام به حضور امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد:

فدایت شوم، می دانی که خدمتکار مخلص تو هستم و سالها است بر این خدمت می گذردم، حال اگر خداوند خیر و برکتی به من برساند، آیا شما از آن جلوگیری می کنید؟

امام فرمود: اگر آن خیر نزد من باشد به تو می دهم، و اگر دیگری به تو رسانید هرگز از آن جلوگیری نخواهم کرد.

غلام قصه خود را با ثروتمند خراسانی بیان کرد.

امام فرمود: مانعی ندارد اگر تو بی میل شده ای، ولی او خدمت را پذیرفته است، او را به جای تو پذیرفتم و تو را آزاد نمودم.

آن غلام برای خداحافظی نزد امام آمد و خداحافظی نمود، و حرکت کرد که برود، چند قدم که برداشت، امام علیه السلام او را طلبید و به او فرمود: «به خاطر طول خدمتی که نزد ما داشتی می خواهم یک نصیحت به تو بکنم، آنگاه مختار هستی، آن نصیحت این است که وقتی روز قیامت شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نور خدا چسبیده، و علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله چسبیده و ما امامان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام چسبیده ایم، و شیعیان ما به ما آویخته اند، آنگاه هر جا ما وارد گردیم آنها

نیز وارد کردند.»

غلام تا این نصیحت را شنید، پشیمان شد و گفت: من در خدمت خود باقی می مانم، و آخرت را به دنیا نمیفروشم، سپس نزد آن مرد خراسانی آمد، مرد خراسانی از قیافه غلام دریافت که پشیمان شده، به او گفت: این گونه چهره ات نشان می دهد، آمادگی جابه جایی نداری.

غلام، نصیحت امام را نقل کرد و گفت: این نصیحت مرا منقلب کرد و از تصمیم خود برگشتم، آنگاه غلام، مرد خراسانی را نزد امام صادق علیه السلام برد، امام از محبت مرد خراسانی تقدیر کرد، و مقام ولاء و دوستی او را پذیرفت، سپس دستور داد هزار دینار به غلام دادند.

محدث قمی مرحوم حاج شیخ عباس (ره) پس از نقل این جریان، خطاب به امام صادق علیه السلام عرض می کند:

«ای آقای من!، من تا خود را شناخته ام، خود را بر در خانه شما دیده ام، امید آن است که در این آخر عمر از من نگهداری فرمایید، و از در این خانه مرا دور نفرمایید و من به لسان ذلت و افتقار پیوسته عرضه می دارم:

عَنْ حَمَاكُم كَيْفَ أَنْصَرِفُ وَ هَوَاكُم لِي بِه شَرَفُ

سَيَدِي لَاعِشْتُ يَوْمَ أَرَى فِي سَوِي أَبُوَابِكُمْ أَقْفُ

«چگونه از لطف و حمای شما برگردم، با اینکه علاقه من به شما مایه شرف و افتخار من است، ای آقای من، برای آن روز زنده نباشم که در کنار در خانه غیر شما باشم.» (۱)

انتخاب نیک

«ربیع بن کعب» گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: هفت سال خدمت من کردی، حال هر نیازی داری از من بخواه.

گفتم به من فرصت بده تا فکر کنم، فردای آن روز به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، فرمود: نیازت چیست؟ گفتم: از خدا بخواه مرا همراه تو به بهشت ببرد، فرمود: چه کسی این سخن را به تو آموخت؟ گفتم: هیچ کس به من نیاموخت، بلکه خودم پیش خود فکر کردم که اگر ثروت بخواهم، ناگزیر پایان می یابد، عمر طولانی و فرزندان بخواهم، سرانجام می میرم.

ربیع گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله لحظه ای سرش را پایین انداخت و سپس فرمود: «خواسته ات را از

====

خدا می خواهدم و مرا بر بسیار سجده کردن کمک کن»(۱)

همین ربیعہ گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم: هر بنده ای اگر هر روز هفت بار بگوید: اسئل الله الجنه واعوذ به من النار: «از خداوند، بهشت را می طلبم و پناه می برم به او از آتش جهنم» حتما آتش گوید: پروردگارا او را در مورد من، پناه بده»(۲)

=====

۱ بحار، ج ۵، به نقل از دعوات راوندی.

۲ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۰۶.

ص: ۴۰۳

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ»

پیام (۱۱۳) خطر دنیاپرستی

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران / ۱۴)

پیام این آیه خطر وابستگی به زینت های دنیا است که از آنها تعبیر به متاع قلیل دنیا شده است و مقصود آیه هدف قرار دادن زن و فرزند و مال و ... می باشد همان گونه که در آیه «قل إن كان آبائكم و أبنائكم و إخوانكم ... أحب إليكم من الله و رسوله» به آن اشاره شده است.

(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: نخستین چیزهایی که وسیله معصیت خدا قرار گرفت شش چیز بود: ۱ حب دنیا ۲ حب ریاست ۳ حب طعام ۴ حب خواب ۵ حب راحت ۶ حب زن.

(۲) امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: فتنه ها [و وسایل انحراف] سه چیز است: ۱ دوستی زن ها که آن شمشیر شیطان است. ۲ شرابخواری و آن آلت صید شیطان است. ۳ دوستی مال [دنیا] و آن تیر شیطان است سپس فرمود: هر کس اهل محبت [شدید] به زنها باشد زندگی او شیرین نخواهد بود، و هر کس اهل شرابخواری باشد بهشت برای او حرام است، و هر کس محبت به دینار و درهم داشته باشد بنده دنیا خواهد بود [نه بنده خدا].

(۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: دینار و درهم امت های پیشین را هلاک کردند و شما را نیز هلاک

=====

۱ قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله : إِنَّ أَوَّلَ مَا عَصَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سَتٌّ : حَبُّ الدُّنْيَا ، وَ حَبُّ الرِّئَاسَةِ ، وَ حَبُّ الطَّعَامِ ، وَ حَبُّ النُّوْمِ ، وَ حَبُّ الرَّاحَةِ ، وَ حَبُّ النِّسَاءِ . (كافي، ج ۲، ۲۸۹)

۲ قال أمير المؤمنين عليه السلام : الفتن ثلاث : حب النساء و هو سيف الشيطان ، و شرب الخمر و هو فخ الشيطان ، و حب الدينار و الدرهم و هوسهم الشيطان ، فمن أحب النساء لم ينتفع بعيشه ، و من أحب الأشرية حرمت عليه الجنة ، و من أحب الدينار و الدرهم فهو عبد الدنيا . (خصال، ص ۱۱۳)

۳ قال رسول الله صلى الله عليه و آله : إن الدينار و الدرهم أهلكا من كان قبلكم و هما مهلكاكم . (كافي، ج ۲، ۳۱۶)

و زاد فيالخصال: الذهب و الفضة حجران ممسوخان . (خصال، ص ۴۳)

و فياللغة الممسوخ: المسخوط و اللعين .

خواهند نمود و آنها [یعنی طلا و نقره] دو فلز مسخ شده و مورد خشم و لعنت خدا هستند.

نشکن نمی گویم!!

یکی از علمای ربّانی نقل می کرد: در ایّام طلبگی دوستی داشتم که ساعتی داشت و بسیار آن را دوست می داشت، همواره در یاد آن بود که گم نشود و آسیبی به آن نرسد، او بیمار شد و بر اثر بیماری آنچنان حالش بد شد که حالت احتضار و جان دادن پیدا کرد، در این میان یکی از علماء در آنجا حاضر بود و او را تلقین می داد و می گفت: بگو: «لا إله إلاّ الله» او در جواب می گفت: «نشکن نمی گویم».

ما تعجب کردیم که چرا او به جای ذکر خدا، می گوید: نشکن نمی گویم، همچنان این معما برای ما بدون حلّ ماند، تا اینکه حال آن دوست بیمارم اندکی خوب شد و من از او پرسیدم: این چه حالی بود که پیدا کردی، ما می گفتیم: بگو: «لا إله إلاّ الله» تو در جواب می گفتی: نشکن نمی گویم.

او گفت: اول آن ساعت را بیاورید تا بشکنم، آن را آوردند و شکست، سپس گفت: من دلبستگی خاصی به این ساعت داشتم، هنگام احتضار شما می گفتید بگو: «لا إله إلاّ الله» شخصی (شیطان) را دیدم که همان ساعت را در یک دست خود گرفته، و با دست دیگر چکشی بالای آن ساعت نگه داشته و می گوید: اگر بگویی: «لا إله إلاّ الله» این ساعت را می شکنم، من هم به خاطر علاقه وافری که به ساعت داشتم می گفتم: ساعت را نشکن، من «لا إله إلاّ الله» نمی گویم!.

نوشته بهلول بر دیوار قصر هارون

هارون الرشید برای گردش و سرکشی به طرف بعضی از ساختمان های جدید خود رفت، در کنار یکی از قصرها با بهلول مصادف شد، از او درخواست کرد خطی بر دیوار قصر بنویسد. بهلول پاره ای ذغال برداشته نوشت: «رفع الطین علی الطین و وضع الدین» گل بر روی هم انباشته شده ولی دین خوار و پست گردیده.

ص: ۴۰۵

(گنج ها بر هم مالیده شده اما دستور صریح دین از بین رفته است) اگر این کاخ را از پول و ثروت حلال خود ساخته ای اسراف و زیاده روی نموده ای «والله لا یحبّ المرفین» خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد و چنانچه از مال مردم باشد به آنها ستم کرده ای «والله لا یحبّ الظالمین» خداوند ستم کاران را دوست ندارد. (۱)

حبّ دنیا و دین فروشی

ابن ابی الحدید می گوید معاویه برای سمره بن جندب صد هزار درهم جایزه تعیین کرد که نقل کند این آیه درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوه الدّنیاه و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الدّ الخصام و إذا تولّى سعی فی الأرض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل و الله لا یحبّ الفساد» دسته ای از مردم گفتارشان تو را به شگفت می آورد در دنیا و خداوند را بر ضمیر خود گواه می گیرد با اینکه از سخت ترین دشمنان است هر گاه پشت می کند جدّیت دارد فتنه و فساد در زمین فراهم نماید و کشت و نسل را از بین ببرد خدای فساد را دوست ندارد. و نیز نقل کند که آیه دوم هم درباره ابن ملجم نازل گردیده «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد» مفاد آیه، بعضی از مردم جان خود را در راه رضای خدا می فروشند و خداوند به مردم مهربان است، سمره با صد هزار درهم راضی نشد معاویه به دوست هزار رسانید قبول نکرد. سیصد هزار داد نپذیرفت. وقتی که به چهار صد هزار رسانید قبول کرد. (۲) چنین کسی باید تا فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره حفظ حقوق همسایگی قبول نکند.

مناعت طبع

روزی جمعی از اصحاب در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: هر کس از شما با من تعهد کند که این یک دستور را حفظ و رعایت کند، من بهشت را برای او ضمانت می کنم.

یکی از اصحاب به نام ثوبان عرض کرد، من این تعهد را می دهم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: لا تسئل

=====

۱ روضات الجنات، ص ۱۳۷.

۲ روضات الجنات.

ص: ۴۰۶

النَّيَّاسَ شَيْئًا: «از مردم چیزی نخواه». ثوبان، این درس را پذیرفت و تا آخر عمر، هیچگاه چیزی از مردم نخواست، حتی گاهی سواره بود و تازیانه از دستش می افتاد و به کسی نمی گفت: آن را به من بده بلکه خودش پیاده می شد و آن را برمی داشت (۱) مولوی در کتاب مثنوی به این مطلب اشاره می کند:

گفت: پیغمبر که جنت از اله گر همی خواهی ز کس چیزی نخواه

چون نخواهی من کفیلیم مر تو را جنت المأوی و دیدار خدا

آن صحابی زان کفالت شد عیار تا یکی روزی که گشته بُد سوار

تازیانه از کفش افتاد راست خود فرود آمد ز کس آن را نخواست

====

۱ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۵ تا ۲۷۷.

ص: ۴۰۷

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹